

قدرتی که نیاز دارید تا هرگز تسلیم نشوید

خستگی ناپذیر

جان بیور

نویسنده‌ی کتاب پرفروش دام شیطان

در بیش از شصت زبان در دسترس است. او سخنرانی



برخاستن
ماهه شیر
لیزا بیور

پیشگام و جهان‌شمار با کلام الهی

دوستان عزیز،

مسلماً چگونه به پایان رساندنِ سفرتان در مسیح، دارای اهمیت بیش تری نسبت به چگونه آغاز کردن آن است. شما باید درست به سان یک دونده در میدان مسابقه، به گونه ای بدوید که دور خود را به خوبی به پایان برسانید. اما چه تعداد از برادران و خواهران خود را دیده ایم که به خاطر سختی ها و آزمایش ها دچار تزلزل شده و در آخر، تسلیم شده اند؟! خبر خوش این است که فیض خدا آنچه را که برای حکمرانی و تسلط بر شرایط مان در مواجهه با دشواری های بزرگ بدان نیاز داریم، برایمان فراهم نموده است. این قدرت برای «خوب به پایان رساندن»، پیغامی است که در تمام مجموعه ی «خستگی ناپذیر» درباره اش صحبت می شود.

من باور دارم این پیغام، یک مسح نبوتی برای نیاز بزرگی در کلیساهای امروز است. از زمانی که این کتاب منتشر شده، مردان و زنان بسیاری از آزادی، ایمان و استقامتی که در زندگی شان کاشته شده، شهادت داده اند. هنگامی که خداوند این حقایق را با من در میان گذاشت، من نیز در روح خود یک بیداری را تجربه نمودم.

خداوند این پیغام را در قلب من گذاشت تا آن را با شما و رهبران سراسر دنیا در میان بگذارم. لطفاً آن را با تمام عشق و پشتیبانی من دریافت کنید. از DVD پیوست استفاده کنید و با دانلود کردن فایل ها از اینترنت، آن را با هر کسی که می شناسید، سهیم سازید. من باور دارم که این پیغام، شما و تمام کسانی را که تحت حمایت شما قرار دارند، به سوی هدف، اقتدار و سرنوشت الهی شان پیش خواهد برد.

دوستان، این پیغام برای همیشه زندگی و خدمت مرا به خداوند، دگرگون ساخت. دعا می کنم شما نیز در حالی که در جست و جوی آن چیزی هستید که خدا با شما در طی این صفحات در میان می گذارد، به شکلی بنیادین تغییر کنید. قلباً مشتاقم تا بشنوم که چگونه این پیغام، شما و مینستری تان را تحت تاثیر قرار داده است.

برادران در مسیح،



جان بیور
JohnBevere@gmail.com



جان بیور را در
Twitter و Facebook
دنبال کنید.

teach reach rescue
**Messenger
International**
MessengerInternational.org

جان بیور

قدرتی که نیاز دارد تا هرگز تسلیم نشوید

خستگی ناپذیر

Relentless by John Bevere, Farsi

© 2012 Messenger International

www.MessengerInternational.org

Originally published in English as Relentless

Additional resources in Farsi by John & Lisa Bevere

are available for free download at :

www.CloudLibrary.org

To contact the author: JohnBevere@ymail.com

خستگی ناپذیر، نوشته جان بیور/ ترجمه فارسی

© 2012 Messenger International

www.MessengerInternational.org

اصل این کتاب به زبان انگلیسی تحت عنوان «Relentless» به چاپ رسیده است.

ترجمه فارسی این کتاب توسط «جان و لیزا بیور» به صورت رایگان برای دانلود در سایت زیر در اختیار شماست:

www.CloudLibrary.org

تماس با نویسنده: JohnBevere@ymail.com

من این کتاب را تقدیم میکنم به پسرم؛
”الک بیور“!

تو بر موانع غالب آمده‌ای و از مصیبت‌ها عبور کرده‌ای.
زندگی تو شهادتی از لطف و فیض خداوند است.
من به تو بسیار افتخار میکنم و همیشه دوستت دارم.

فهرست مطالب

۶.....	دبیاچه
۱۰.....	خستگی‌ناپذیر
۲۲.....	حکمراندن در زندگی
۳۶.....	منبع قدرت
۴۸.....	عیسا چگونه رفتار میکرد
۶۲.....	متمایز
۸۴.....	دیدن یا داخل‌شدن
۱۰۴.....	چه کسی پشت مشکلات است؟
۱۲۶.....	مسلح شوید
۱۴۴.....	نیرومند در فیض
۱۵۲.....	زره فروتنی
۱۶۸.....	خلاصی از بار
۱۸۶.....	هوشیار و بیدار باشید
۲۰۰.....	در برابر ابلیس بایستید
۲۱۸.....	بالاترین ایستادگی
۲۳۴.....	دعای خستگی‌ناپذیر
۲۵۰.....	دویدن برای جایزه
۲۶۶.....	نزدیک پادشاه
۲۷۶.....	هرگز تسلیم نشوید

دیباچه

مدت کوتاهی پس از شروع نگارش کتاب، فیلمی را تماشا کردم که آشکارا اهمیت "خستگیناپذیر"^[۱] بودن را تصویر میکرد. فیلم روح در تاریکی^[۲]، با شرکت "مایکل داگلاس"^[۳] و "وال کیلمر"^[۴] که بر اساس ماجرای واقعی در اواخر سدهی ۱۸ ساخته شده بود.

یک مهندس نظامی برجسته به نام "پترسون"^[۵] با نقشآفرینی وال کیلمر-استخدام میشود که بر ساخت پل راهآهنی بر روی رودخانه "تساوو"^[۶] در کشور اوگاندا، نظارت کرده تا دسترسی به خطوط راهآهن بریتانیا در شرق آفریقا را توسعه دهد. پروژه، تا پیش از آمدن پترسون، از زمانبندی خود عقب است.

او خیلی زود علت را درمییابد. کارگران ناپدید می شدند. آنها در طول شب ناپدید شده و دیگر پیدا نمیشدند. پترسون خیلی زود میفهمد که دو شیر آدمخوار در کمین کارگران اردوگاه هستند. او به خاطر این کشتار غیرقابل کنترل و وحشیانه، دامهای گوناگونی گذاشته و راههای مختلفی را امتحان می-کند، اما به نظر میرسد که آن دو مرگآفرین، تمام حرکت‌های پترسون را پیشبینی کرده و از دامهای او میگریزند.

وقتی تعداد مقتولان به سی نفر میرسد، مسئولان راهآهن از یک شکارچی معروف آمریکایی به نام "چارلز رمینگتون"^[۷] (با بازی مایکل داگلاس) کمک میگیرند. مهارت‌های شکار او شهره‌ی خاص و عام است، اما آن دو شیر همچنان به کشتار ادامه میدهند. آنها شب در پی شب، به انتقام مرگبار خود ادامه میدهند تا جایی که کارگران به این باور میرسند که آن دو شیر، ارواح شریری هستند که به هیچوجه متوقف نخواهند شد. وقتی تعداد کشتهشدگان از مرز ۱۳۰ نفر میگذرد، وحشت و ترس، گریبان مردان اردوگاه را گرفته و پترسون و رمینگتون

<i>Relentless</i>	۱
<i>Ghost and the Darkness</i>	۲
<i>Michael Douglas</i>	۳
<i>Val Kilmer</i>	۴
<i>Patterson</i>	۵
<i>Tsavo</i>	۶
<i>Charles Remington</i>	۷

با درماندگی شاهد فرار این مردان میشوند که به زور، خود را درون قطاری که به تساوی می‌رود، می‌اندازند. این، آن لحظهای از تعریف زندگی است که مرا تکان داد. خط تمایز به وضوح کشیده شده است. در یک سو، ناظران ترسویی را داریم که به جای برانگیختن کارگران و مردانشان به اتمام کاری که به آن فراخوانده شده‌اند، ترس را در وجود آنها میریزند، و در سوی دیگر سه مرد را میبینید - رمینگتون، پترسون و دستیارش - کسانی که از زیر بار وظایفشان شانه خالی نمیکنند و به ترس اجازه نمیدهند آنها را به سوی شکست رهنمون شود. این سه مرد میروند تا خود با آن هیولاهای زیرک روبه‌رو شوند. آنها تلاش میکنند، و در کشتن آنها بارها شکست میخورند. وظیفهای که پیش روی آنها قرار داشت، به شدت خطرناک و ترسناک بود.

شاید بهای آن، زندگی‌شان بود اما آنها مصمم بودند تا نیروی مخالف را متوقف کرده و پل را به پایان برسانند. آنها خود را به بهترین اسلحه‌ها مجهز نمودند. پترسون و رمینگتون متقاعد شدند که اگر حکیم، هوشیار و مصمم باشند و "هرگز تسلیم نشوند"، پیروز خواهند شد.

در این جا فرصت و زمان زیادی ندارم تا به جزئیات بیشتر در مورد فیلم پردازم، اما آنچه که باید بدانید این است که در پایان، شیرهای آدمخوار متوقف شدند. اما پیروزی، به بهای سنگینی به دست آمد.

کارگران بازگشتند و مهندس پروژه‌شان - یعنی پترسون - را فردی کاملاً متفاوت دیدند. او کسی بود که با مرگ روبه‌رو شده، اما تسلیم نشده بود. به خاطر احترامی که این مردان برای پترسون قائل بودند، کاری را که به نظر غیرممکن میرسید، انجام دادند؛ آنها پل را به موقع به پایان رساندند!

ما نیز به عنوان سفیران خداوند، باید پلهایی را بسازیم. پلی که ما می‌سازیم، روی رودخانهها نیست، بلکه روی شکافی است که بین آسمان و زمین وجود دارد. ما نیز با مخالفتها و مقاومت‌هایی روبه‌رو میشویم و کتاب مقدس، سختیهای ما را همچون شیری غران که به دنبال بلعیدن است، ترسیم میکند. اما دشمن ما، مانند شیرهای آدمخوارِ تساوی، اسلحه‌هایی را که ما در اختیار داریم، ندارد. او خلع سلاح شده است و ما با سلاح‌هایی بسیار نیرومند مسلح شده‌ایم که در دسترس مردان و زنان [خداوند] است.

جنگ‌هایی هست که باید در آن پیروز شویم و دژهایی که باید بر آن غالب آییم. اغلب این جنگ‌ها و دژها، ریشه در نگرشهای فکری، قالبهای رفتاری و الگوها و موضوعاتی دارد که دشمن در مردم دنیا تزریق کرده است. نیروی

مخالف ما بسیار نیرومند است، اما ما "در مسیح" بسیار نیرومندتریم. پس با این پرسش مهم روبه‌رو می‌شویم: "آیا همانند کارگران ترسویی خواهیم بود که برای نجات جان خود گریختند، یا جسور و خستگیناپذیر خواهیم بود تا تعهد آسمانی خود را دنبال نماییم؟" من ایمان دارم که در این پیغام، حقایق هست که ظرفیت شکل دادن ساختاری خستگیناپذیر در شما را دارد. این حقایق نه تنها شما را تقویت می‌کنند تا نیرومند بایستید، بلکه با قدرتی برای غالب‌آمدن و ایجاد تغییرات مثبت، تجهیزاتان مینماید.

ضروری است که این آگاهی در شما به صورت بنیادین شکل بگیرد. چراکه بسیاری از قوم خدا به خاطر عدم معرفت، اسیر و هلاک شده‌اند (اشعیا ۵: ۱۳ و هوشع ۴: ۶ را بخوانید). معرفت درست، بنیادی از ایمان را می‌سازد و ما به واسطه‌ی ایمان می‌توانیم در دنیای گمشده و تاریک، تغییری موثر ایجاد نماییم. شما آفریده شده‌اید تا در جهان خود تغییری ایجاد نمایید. بیایید با هم در دعا، چالش کشف قدرت "خستگیناپذیر" را بپذیریم تا هرگز تسلیم نشویم.

فصل نخست

خستگی ناپذیر

"انتهای امر از ابتدایش بهتر است." (جامعه ۷: ۸)

فرض کنیم که شما با من در این مورد موافقید که: چگونه "به پایان رساندن"، مهمتر از چگونه "شروع کردن" است. در زندگی مسیحی، نهایت پایان امور، جایی است که خداوندمان به ما میگوید: "آفرین، ای خادم نیکو و امین!"

شنیدن چنین کلمات بینظیری از کسی که برای ما همه چیز است، چه احساسی میتواند داشته باشد؟ "خوب به پایان رساندن"، مستلزم داشتن یک زندگی خوب است. بهیقین این موضوع شامل آگاهی از "هرگز تسلیم نشدن" نیز میشود. و این به معنای داشتن یک روح "خستگی ناپذیر" است. ما چگونه میتوانیم به آن دست یابیم و چرا تا این حد مهم است؟

صادقانه بگویم که من نگران این هستم که بسیاری از ایمانداران، پایان خوبی ندارند. یک بار خدا رویایی سخت به من بخشید که بیارتباط با موضوع این کتاب نیست.

مردی در یک قایق برخلاف جریان تند رودخانه پارو میزد. او به سختی تلاش میکرد تا در جریان تند رودخانه پیش براند، این وظیفهای سخت و

طاق‌فرسا، اما شدنی بود. قایق‌های دیگر که بزرگتر، مجال و گروه‌های مختلفی از مردم در آن بودند، به فراوانی از کنار او می‌گذشتند و به سوی پایین رودخانه می‌راندند. افرادی که در این قایق‌ها بودند، می‌خندیدند، مینوشیدند و آسوده بودند. آنها هرازگاهی به مردی که با جریان رودخانه می‌جنگید، نگاهی می‌انداختند و او را مسخره می‌کردند. او برای هر سانتیمتر پیشروی، باید به سختی می‌جنگید؛ در حالی که آن‌ها تقریباً هیچ کاری نمی‌کردند.

پس از مدتی، خستگی شدیدی ناشی از تلاش در برابر جریان آب، او را در بر گرفت. در اثر این خستگی و ناامیدی، آن مرد پاروهایش را کنار گذاشت. او برای دقایقی، کمی به سمت بالای رودخانه پیش رفت، اما خیلی زود متوقف شد. سپس چیزی وحشتناک و غمانگیز رخ داد؛ با وجود این که هدفش هنوز بالای رودخانه بود، قایق پاروپیاش با جریان آب شروع به حرکت به سمت پایین رودخانه کرد.

مرد، خیلی زود متوجه قایق چند نفره‌ی دیگری شد. این قایق با قایق‌های دیگر فرق داشت و شبیه قایق خودش بود. این قایق نیز با وجود آن که می‌خواست به سمت بالای رودخانه برود، با جریان آب به سمت پایین رودخانه سرازیر بود. این قایق افرادی را در خود داشت که می‌خندیدند، با هم مشارکت داشتند و آسوده بودند. از آن جایی که این مرد نیز قصد رفتن به سمت بالای رودخانه را داشت، تصمیم گرفت به درون قایق شان پریده و به آنها بپیوندد. آنها اکنون یک گروه به هم پیوسته بودند. برخلاف قایق‌های دیگر که به سمت پایین رودخانه سفر می‌کردند، این گروه قصدشان رفتن به سمت بالای رودخانه بود. اما متأسفانه همچنان با جریان آب، به سمت پایین رودخانه می‌رفتند.

تفسیر و تاویل این رویا چیست؟ رودخانه بیانگر دنیا است و قایق پارویی، جسم ماست که ما را قادر می‌سازد در این دنیا، زندگی و عمل نماییم. مرد درون قایق پارویی، یک ایماندار است. پاروهای او نماد فیض رایگان خداوند است. قایق‌های چند نفره، نمایانگر کسانی است که برای هدفی یکسان به هم می‌پیوندند، و جریان رودخانه، توصیف جریان و روند متداول این دنیا است که تحت تسلط شریر است.

مرد با کمک پاروهای فیض این توانایی را داشت تا در برابر جریان رودخانه ایستادگی کرده و به سمت بالا و سرنوشت خود در پادشاهی خدا حرکت کند. نیروی جسمانی او، باز نمود ایمان اوست. متأسفانه نیروی او به

آخر رسید و او از جنگیدن خسته شد. او فکر نمی‌کرد که این کارش چیزی را از او بگیرد، در حالی که در واقعیت چنین بود. در نتیجه او اشتیاقش را از دست داد و متوقف شد.

به محض آن که مرد دست از پارو زدن کشید، قایق برای مدت خیلی کوتاهی به سمت جلو حرکت کرد. این جایی است که فریب خود را نمایان می‌سازد. او هنوز میوه‌هایی را در زندگیاش می بیند، اما این ثمرات باعث نمیشوند او به جلو برود. او به اشتباه فکر میکند که میتواند در آسودگی زندگی کند و بدون آن که هوشیار و مراقب باشد، زندگی مسیحی موفقی هم داشته باشد.

در نهایت قایق متوقف شده و به سمت مخالف (پایین رودخانه) کشیده میشود، این حرکت در ابتدا آهسته است ولی در ادامه، همسرعت جریان رودخانه میشود.

اینجا به بخش مهم و قابل‌توجه رویا میرسیم: در حالی که قایق هنوز جهتش به سمت بالاست، اما در حال پایین آمدن با جریان رودخانه میباشد. او اکنون ظاهر مسیحی دارد. اصطلاحات مسیحی را به کار میبرد، سرود میخواند و راه و روش مسیحی دارد، اما درحقیقت همشکل راههای دنیا شده است (اول یوحنا ۲: ۱۵-۱۷ را بخوانید).

سرانجام قهرمان ما متوجه قایق دیگری میشود، یک گروه از "ایمانداران" شبیه خودش. آنها همگی خود را جزئی از کلیسا فرض میکنند، چراکه هنوز ظاهرا هدف و جهتشان رو به بالاست. آنها نیز روش، کلمات و سرودها را میدانند. با این وجود درحال راحت‌باش هستند، زیرا با زندگی بیثمر مسیحی کنار آمده‌اند و در زیر سلطه‌ی ابلیسی هستند که هدایت جریان را به دست دارد.

کسانی که در این "قایق مسیحی" قرار دارند، دیگر مورد جفا و تمسخر دنیای بیایمان نیستند. در واقع، بعضی مواقع مورد پذیرش و خوشامدگویی متفندان دنیا نیز میباشند. آنها دیگر همانطور که پولس رسول هر مسیحی را به انجامش تشویق میکند، با تلاش به جلو نمی رانند: "برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است." (فیلیپیان ۳: ۱۴) در واقع این ایمانداران بیمقصد، مقاومت اندکی یا گاه هیچ مقاومتی در برابر روشهای دنیا ندارند. ببینید یوحنا رسول چه مینویسد: "زیرا هرچه در دنیا است، یعنی هوای

نفس، هوسهای چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست. دنیا و هوسهای آن گذراست، اما آن که خواست خدا را به جا می‌آورد، تا ابد باقی می‌ماند." (اول یوحنا ۱۶: ۲-۱۷)

روایبی که برای شما شرح دادم، سه گونه از افراد را توصیف می‌کند: ایماندار، بیایمان و فریبخورده.

- بیایمان: تنها با جریان حرکت میکند و غافل از واقعیت خواستن، خواستن و خواستن برای خوداست.
- ایماندار: باید تلاش، تلاش و تلاش کند تا در جنگ ایمان، پادشاهی خدا را به دست آورد.

فریبخورده: انگیزی خواستن، خواستن و خواستن خود را در زیر "ظاهر مسیحی" مخفی ساخته و از انجیل سواستفاده میکند.

میدانم که این رویا، تصویری نگرانکننده از مردان و زنان ایمان امروز به دست میدهد، اما هر یک از ما را وادار می‌سازد تا از خود این پرسش مهم و حیاتی را بپرسیم: "من شبیه کدام دسته هستم؟" از همهی اینها گذشته، خدا به ما فرمان میدهد: "خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه. خود را محک بزنید. آیا در نمی‌یابید که عیسی مسیح در شماست؟ مگر آنکه در این آزمایش مردود بشوید!" (دوم قرنتیان ۱۳: ۵)

پس از دیدن این رویا و آگاهی از تفسیر آن، بیش از پیش توسط این واژگان نوشته شده به عبرانیان، ملزم شدم: "پس دستهای سست و زانوان لرزان خود را قوی سازید! برای پاهای خود راههای هموار بسازید، تا پای لنگ بیشتر صدمه نبیند، بلکه شفا یابد... مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشه تلخی نمو نکند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند." (عبرانیان ۱۲: ۱۲-۱۳ و ۱۵)

ما به عنوان فرزندان خدا باید با ازجانگذشتگی برای جلال او به سوی پایانی خوش پیش برانیم، من و شما نباید هرگز به خاطر خستگی، از فیض خدا بازگشته، پاروهایمان را کنار بگذاریم و به سوی جریان و روشهای دنیا کشیده شویم.

لازم نیست برای پیدا کردن نمونهی کسانی که دور خود را خوب به پایان میرسانند یا بالعکس، از کتاب مقدس فراتر برویم. سلیمان - پسر داود، حکیمترین، ثروتمندترین و قدرتمندترین مرد زمانش - را در نظر بگیرید. او به چنان عظمتی دست یافت که نسلهای پیش و پس از او حتا به آن نزدیک هم

نشدند. با این وجود او دچار لغزش شد، پاروی خود را رها کرد و در اواخر حکمرانیاش، قلب خود را از خدا برگرداند و همسوی روشها و نظام دنیا شد. از آن جایی که سلیمان زنان خارجی بسیاری گرفته بود، به احتمال زیاد دچار کشمکشهای وحشتناکی با اهل خانهاش درارتباط با وفاداری و اطاعتش نسبت به یهوه بود. او برای حفظ آرامش، به یهوه وفادار ناماند و به جای آن، برای پرستش خدایان همسران محبوبش، مذبحهای گوناگونی ساخت.

سلیمان بهخاطر حماقتش رنج بسیار کشید، اما فرزند و نوههای او رنجی به مراتب عمیقتر را متحمل شدند. پادشاهیای که به او سپرده شده بود، پادشاهیای نیرومند بود که از امانت و وفاداری پدرش به او رسیده بود و در آغاز نیز بهخاطر شروع عالی سلیمان، نیرومندتر هم شده بود، ولی بهخاطر کوتاهی و درماندگی او از خوب به پایان رساندن، ضعیف و تقسیم شده و در پایان روبه نابودی نهاد. اگر سلیمان خستگی ناپذیر میماند، تاریخ اسراییل به شکل قابل توجهی متفاوت میشد. حال بیایید سلیمان را با یحیای تعمیردهنده مقایسه کنیم. یحیا مصمم و ثابتقدم، و به حقیقت وفادار بود، او با شجاعت زندگی میکرد و حقیقت را اعلام مینمود. او نیز همانند سلیمان با مصیبت روبهرو شد، اما مصیبت او به مراتب بدتر بود، زیرا برخورد او با یک یا چند همسر نبود، بلکه او با پادشاه یهود مواجه بود که نمیتوانست حقیقتی را که یحیا اعلام میکرد، برتابد.

سلیمان در کشمکش با همسرانش بود، اما یحیا به زندان افکنده شد، شکنجه شد و در آخر کشته شد. اما او با وجود چنین پیامدهای ناگواری، همچنان نسبت به حقیقت پایدار ماند و در زندگی و پیامی که اعلان میکرد، هرگز جنبش نخورد و از آن کوتاه نیامد. نتیجه: میراث یحیا برتر از سلیمان بود!

نه تنها سلیمان و یحیا با مصیبت و ناملایمات یا همان جریان تند رودخانه، روبهرو شدند، بلکه من و شما نیز با آن روبهرو میشویم. ما در حال جنگی سخت علیه بطالت دنیا و ارزشهای سطحی آن هستیم. نفوذ دنیا بسیار نیرومند، فریبنده و جذاب است. خیلی زود خستگی و یاس پدیدار میشود و با خود میاندیشیم که عیبی ندارد دست از پشتکار و استقامت بکشیم، تسلیم شویم و توسط امواج و جریانات نیرومند کشیده شویم. اما تنها راه برای این که تا به پایان قوی بمانیم، خستگی ناپذیر بودن در ایمان است. ما با چنین روشی، عنصری خطرناک و تهدیدی جدی برای قلمرو تاریکی میشویم.

روحي خستگيناپذير

خستگيناپذير بودن، به چه معناست؟ اين عبارت بيانگر روش يا وضعيتي است که ثابت قدم، مُصر و تسليمناپذير است. به بيان ساده، هرگز دست برنداشتن و کوتاه نيامدن است. کوتاه آمدن^[۱] به معنای شُل شدن، ساده گرفتن، و اگذار کردن است. مترادفهای ديگري که برای درک مفهوم و معنای "خستگيناپذير" ما را ياری ميرسانند، عبارتند از: "تزلزل ناپذير"^[۲]، قاطع^[۳]، سختگير^[۴]، مصالحناپذير^[۵]، توقفناپذير^[۶] و سرسخت^[۷] و حتا "يکدنده"^[۸]. توصيفات ديگر شامل: "باثبات"^[۹]، پُر دل و جرات^[۱۰]، مصمم^[۱۱]، ثابتقدم^[۱۲]، مُصر^[۱۳] و سختگير^[۱۴] ميباشند.

خستگيناپذيري، در مورد شريرو و نيروي تسليمناپذير هم کاربرد دارد، اما ما برای اين مبحث، آن را به عنوان يک مفهوم مثبت در نظر ميگيريم. پس اين عبارت را در مورد کسی به کار ميبريم که با شجاعت و دليري، مصمم به انجام مسئوليتي است که در دست اوست. يک قلب خستگيناپذير، چه در مورد يک موضوع کوتاهمدت و چه در مورد يک پروسه‌ی بلندمدت، به دنبال به پايان رساندن کار است و هيچ چيزی او را از انجام و بهکمالرساندن هدفش بازنميدارد.

وقتي ما ايماندار خستگيناپذير را در نظر ميگيريم، درباره‌ی کسی صحبت ميکنيم که مطلقاً در ايمان، اميد و اطاعتش نسبت به خدا تسليم نميشود و برايش مهم نيست که با چه ناملايماتي روبرو شود. ايماندار خستگيناپذير، در هر مسيري که باشد، خود را متعهد به انجام رساندن کار ميداند. او يک تاريخساز در حقيقتينرين صحنه است و همواره در آسمان به عنوان کسی

<i>Relent</i>	۱
<i>Adamant</i>	۲
<i>Rigorous</i>	۳
<i>Severe</i>	۴
<i>uncompromising</i>	۵
<i>Unstoppable</i>	۶
<i>Tenacious</i>	۷
<i>Dogged</i>	۸
<i>Constant</i>	۹
<i>Gritty</i>	۱۰
<i>Single-minded</i>	۱۱
<i>Steadfast</i>	۱۲
<i>Persistent</i>	۱۳
<i>Stringent</i>	۱۴

شناخته میشود که استاد و سرورش به او میگوید: "آفرین، کارت را خوب انجام دادی!".

این واژگان که درارتباط با "خستگی‌ناپذیربودن" به کار میروند، بیانگر مردی که خوب میشناسم، یعنی خودم، نبوده‌اند. در واقع، من به جای روحی خستگی‌ناپذیر، روحی تسلیم‌پذیر داشتم. اگر بخواهم روراست باشم، من آدمی ترسو بودم که صحنه را زود خالی میکردم.

من در سال ۱۹۷۹ در حالی که در دانشگاه "پارديو"^{۱۵} درس میخواندم، فرزند خدا شدم. پس از پایان ترم، با شور و هیجان به خانه بازگشتم و ایمان تازه‌یافتهام را با پدر و مادر کاتولیکم در میان گذاشتم. مادرم پاسخ داد: "جان، این هم یکی دیگر از هوسهای زودگذر توست. از این یکی نیز مانند هوسهای دیگر دست خواهی کشید!"

گفتار نیشدار او کلماتی منفی یا بیانی تحقیرآمیز برای متهمکردن من نبود، بلکه برعکس، به شکلی دردناک حق با او بود! سابقهی من پُر بود از رهاکردن و تسلیمشدن و دستکشیدن!

جنگ خود را با ترس به یاد میآورم؛ ترس از این که به عنوان یک مرد، تنها بمانم و هرگز نتوانم یک ازدواج دائمی داشته باشم. به طور معمول دیدارم را با هر دختری پس از گذشت دو تا سه جلسه، پایان میدادم. آنها جذاب بودند، محاسن و شخصیت والایی داشتند، اما من زود از آنها خسته میشدم. پسران دیگر بعدها با همین دخترها قرار می‌گذاشتند و رابطهای دائمی را ایجاد میکردند. اما خصوصیت من این بود که از یک دختر به دختر دیگر بروم.

تنها قرار گذاشتن با دختران نبود که در آن یک رهاکننده بودم. من آموختن پیانو را شروع کردم اما پس از شش ماه برای اتمام آن، التماس میکردم، اما پدر و مادرم اجازه نمیدادند. بالاخره چنان نسبت به درس پیانو بیتفاوت شدم که معلم از پدر و مادرم خواست اجازه دهند که از آن دست بکشم. او در تمام طول سالهای تدریساش، تنها کسی را که تشویق کرده بود دست از ادامهی پیانو بکشد، من بودم!

بعدها به والدینم اصرار کردم اجازه دهند گیتار یاد بگیرم و ما یک گیتار گران خریدیم و من با اشتیاق شروع کردم به نواختن، اما این فقط چند ماه طول کشید. در ورزش نیز همین شرایط حاکم بود. ابتدا بیسبال بازی می‌کردم، اما پس از چند سال از آن دست کشیدم. سپس سراغ بسکتبال رفتم

که فقط یک فصل طول کشید، بازی بعدی، گلف بود. آن هم یک فصل به درازا کشید. بعد دومیدانی؛ که دچار همان سرنوشت شد.

فهرست همچنان ادامه دارد. شروع می‌کردم به کتاب خواندن، اما آنها را تمام نمی‌کردم. در تمام طول دبیرستان فقط یک کتاب خواندم؛ کتاب پیرمرد و دریا، اثر "ارنست همینگوی"^[۱۶]. این تمام مطالعه‌ی من بود و از آن جایی که کتاب کوتاه بود و من عاشق ماهیگیری بودم، آن را تمام کردم. عضو انجمنها میشدم، اما بعد از مدتی آن را نیز رها می‌کردم. جذب علایق خاصی میشدم و تجهیزات گرانقیمت می‌خریدم ولی آنها را در کمد می‌گذاشتم تا در اثر عدم استفاده زنگ می‌زدند؛ آن هم پس از شروعی پرهیجان و قوی!

خلاصه این که، آنچه مادرم گفت، حقیقت بود. آیا من همان الگوی رفتاری خود را تکرار می‌کردم؟ آیا مسیحیت -ایمان تازهیافت‌ها در خداوند- و اشتیاقم را رها می‌کردم؟ آیا سرنوشت کتابمقدس و کتابهای تعلیم‌یام نیز، افتادن در گوشه‌ی گنجه در کنار دیگر سرگرمیهای کوتاهمدتم بود؟!

خبر خوش این است که این آدم ترسو و رهاکننده در گذشته، اکنون بیش از سی سال است که برای عیسای مسیح اشتیاق دارد. من امروز همانطور که به پدر و مادرم درباره‌ی ایمان تازهیافت‌ها گفتم، نسبت به آن متعهد مانده‌ام؛ شاید هم بیش از آن. خدای قادر، پدر من، شخصیت مرا از کسی که به سرعت رها می‌کرد و خسته میشد، تغییر داد. او از طریق روحالقدس در درون من روحی خستگیناپذیر را شکل داد.

خدا مرا ایماندار "خستگیناپذیر" ساخت!

اگر عیسای مسیح را به عنوان خداوند خود دریافت کرده‌اید، همین فضیلت [خستگیناپذیری] در دسترس شما هم هست. اما باید گسترش و توسعه پیدا کند. هدف این کتاب همین است؛ یعنی آشکار ساختن چگونگی افزایش و ارتقای این توانایی که خدا رایگان به شما بخشیده تا بتوانید خوب زندگی کرده و قدرتمند به پایان برسانید.

خدا کتابی درباره‌ی شما نوشته است

آیا دریافته‌اید که چه کسی هستید و خدا چهقدر به شما احتیاج دارد تا برای پیشبرد هدف او، سرنوشتتان را در این جا بر روی زمین به انجام

رسانید؟ آیا برایتان شگفتانگیز نیست که پدر آسمانی به شما وابسته است؟ خدا بهطور خاص مسیر زندگی شما را ترسیم نموده است. تمام زندگی شما، پیش از تولدتان نوشته شده است. مزمنونویس می نویسد:

"چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته میشد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت." (مزمنور ۱۳۹: ۱۶)

پیش از آن که والدین شما حتا به فکر شما باشند و پیش از آن که هیچیک هنوز پدیده آمده باشند، خدا کتابی دربارهی شما نوشت. افراد معروف و ستارهها و حاکمان تنها کسانی نیستند که داستان زندگیشان نوشته شده است؛ خیر، زندگی شما نیز ثبت شده، اما حقیقت شگفتانگیز این است که این کتاب به قلم خدا پیش از تولد شما نگاشته شده است.

شاید اعتراض کنید که: "جان، تو هیچ نظری دربارهی کسی که داری از او حرف میزنی، نداری! زندگی من پر از بحرانها، ضربها و حتا ورشکستگی- های ناشی از انتخابهای بد من است. آیا خدا اینها را نوشته؟"

خیر، هزار مرتبه می گویم: خیر! خدا زندگی ما را نوشته و این به ما ربط دارد که با انتخاب درست در مسیر روحافزایی که او برای ما خلق نموده، گام برداریم. انتخاب اشتباه میتواند موجب انحراف ما از این مسیر شود، اما توبهی راستین میتواند ما را به مسیر درست بازگرداند.

شاید باز پرسید: "اما برای من چیزهای وحشتناکی اتفاق افتاده که ناشی از انتخاب بدم نبوده است. زندگی مرا در مسیرهای دشواری قرار داده. آیا خدا بانی این نومیدها و سختیها بوده؟"

باز هم میگویم: نه! ما در جهانی سقوط کرده زندگی میکنیم. پیامدش این است که عیسا میگوید ما با سختیها و ناملایمات زیادی روبهرو میشویم. اما خبر خوش این است که از آن جایی که خدا روشهای شیطان را که سعی میکند بر شما غالب آمده و غافلگیرتان کند، میداند، او پیش از تولدتان، در حکمت خود راههایی برای فرار از این دام و حتا پیروز بیرون آمدن از آنها را مهیا کرده است. به همین دلیل است که در کلامش، ایمانداران خستگی ناپذیر را "غالبآمدگان"^[۱۷] مینامد.

عبرانیان ۱۲: ۱ هر یک از ما را ترغیب می کند: "پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه

را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم.» خدا مسابقه‌های پیش روی شما، من و هر یک از فرزندان شما را قرار داده است. "خوب به پایان رساندن" برای شما به این مفهوم است که باید با پایداری و استقامت تا به انتها بدوید یا به عبارتی "خستگیناپذیر" باشید. این کار را به شیوه‌ی دیگری نمیتوان به کمال رساند. جالب توجه است که این [استقامت یا خستگیناپذیری] تنها فضیلتی است که در این آیه برجسته شده است. نویسنده میگوید: "بیاید با شادی یا با هدف یا با جدیت بدویم." اشتباه نکنید! شادی، هدفمندی و جدیت، فضیلت‌های نیکویی هستند که همگی برای گام برداشتن در مسیحیت دارای اهمیت زیادی هستند. اما فضیلت کلیدی، خستگیناپذیری یا استقامت است.

برای خوب به پایان رساندن، داشتن روح خستگیناپذیر، ضروری است. خوب به پایان رساندن، مستلزم استقامت و پافشاری است. من عاشق ترجمه‌ی دیگری از این آیه هستم که می‌گوید: "باره‌های اضافی را کنار بگذاریم، شروع به دویدن کنیم و هرگز متوقف نشویم."^[۱۸] تکمیل دور و مسیر، نه تنها برای ما بلکه برای کسانی که زیر نظر و تحت مسئولیت و اقتدار ما نیز می‌باشند، حیاتی است. مهم است از مسیری که خدا پیش روی ما گذاشته، نه بازگردیم و نه از آن منحرف شویم. اگر شما فرزند خدا هستید، باید بفهمید که چه می‌گوییم! خدا در شما قدرتی را قرار داده که شما را قادر می‌سازد دور خود را به کمال برسانید، این قدرت، روح‌القدس است که در شما نهاده میشود. اگر ثابت‌قدم بمانید، قادر خواهید بود که همچون پولس رسول بگویید: "جنگ نیکو را جنگیده‌ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام." (دوم تیموتائوس ۴: ۷)

شاید با نام‌الیمات و مصیبت‌هایی در ازدواج، خانواده، کار، مدرسه، مسایل مالی، سلامتی یا هر چیز دیگری روبه‌رو شوید. شاید شرایط شما کاملاً ناامیدکننده، بدون راه‌حل و رعب‌آور به نظر برسد؛ جریان مخالف و از پای درآورنده‌ایی که تلاش میکند شما را مجبور به تسلیم و کشیدهدشیدن به سمت پایین رودخانه کند. خبر خوش این است که: "برای انسان ناممکن است، اما برای خدا چنین نیست؛ زیرا همه چیز برای خدا ممکن است." (مرقس ۱۰: ۲۷) مهم نیست که چه قدر شرایطتان سخت باشد، هیچ چیز برای خدا غیرممکن نیست. اما عیسا ویژگی مهمی را برای این وعده قائل میشود: "اگر ایمان داشته

باشید"، او می گوید: "برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است." (مرقس ۹: ۲۳) این مطلب نشان میدهد که یک ایماندار خستگی‌ناپذیر، میتواند شاهد ممکن‌شدن غیرممکنها باشد. کل این پیغام در این ارتباط است که وقتی با چیزی روبه‌رو میشویم که حل آن فراتر از تواناییهای انسانی است، میتوانیم به وسیله فیض و قدرت خدا شاهد ممکن شدن آن ناممکن باشیم.

به من گوش کنید! خدا خواستار آن است که شما را "در نظر خود بزرگ" خطاب کند (اشاره به لوقا ۱: ۱۵) او نگران شماست، هیچکس بیش از او خواستار موفقیت شما در زندگی نیست. او زندگی شگفت‌آوری برای شما فراهم نموده و پایانی عظیم را برایتان پیشبینی کرده که در آن شما با میراث ایمان، زندگی پرمفهوم و باعظمتی را برای منفعت دیگران خواهید داشت، اما این همه مشروط به این است که ایمان‌داری خستگی‌ناپذیر باشید.

شاید با خودتان فکر کنید: "اما جان، صادقانه بگویم که من دقیقا یک فرد ثابت‌قدم نیستم. من آدمی نبودم که در گذشته در شرایط سخت، به ایمانم چسبیده باشم!"

اگر این شرایط شماست، خبرهای خوب بیشتری برایتان دارم. گذشته و تاریخچه‌ی زندگی شما کوچکترین اهمیتی ندارد. زیرا به خاطر فیض عیسی مسیح دیگر لازم نیست محکوم به تکرار گذشته باشید. در واقع شما می‌توانید یک "ایماندار خستگی‌ناپذیر" شده و پایانی خوب داشته باشید. شما برای خوشی عظیم و دیدن پایانی مطلوب و خوشایند انتخاب شده‌اید. خواه بخش کوتاهی از زندگیتان باشد، خواه تمام طول زندگیتان، سرنوشتتان این است که در نظر خداوند بزرگ باشید. این وعده‌ی اوست!

وقتی در مسیر عیسا گام برمیداریم، هیچ راه فراری از ناملایماتی که سر راه هر یک از ما قرار میگیرد، وجود ندارد؛ اما پاداش ابدی ما بزرگ و بسیار ارزشمند است. شما دشمنی شرور دارید که اگر بپیورده سخن بگویم، میخواهد نفوذ شما را ویران ساخته و مأموریت الیهیتان را خرد و متلاشی کند. از نظر شیطان شما یک تهدید به حساب می‌آیید و لازم است متوقف شوید. در واقع وقتی شما "مرده" هستید، او شادمان است. اما به‌خاطر آنچه که بر صلیب اتفاق افتاد، شیطان یک دشمن شکست‌خورده است! ما در هر جنگی که با او برخورد میکنیم، از قبل پیروزیم! اما هنوز هم باید با او و پیروان و همراهانش بجنگیم، آن هم به شکلی خستگی‌ناپذیر! چگونگی آن را با هم خواهیم آموخت. ما آفریده شده‌ایم تا تفاوتی در جهان ایجاد کنیم. شما فرزندان یک پادشاه هستید، و از

قبل برای حکمراندن توسط او انتخاب شده‌اید. کلیدهای پادشاهی در جیبهای شماست! وقتی در صمیمیت و نزدیکی با او گام برمیدارید و خود را متعهد به "خستگینا پذیر بودن" در ایمان میدانید، او همهی نیرو و هدایتی را که برای غلبه بر امواج نیرومندی نیاز دارید که بر ضد شما جریان دارد، به شما میبخشد. پیش از ادامه، بیایید این سفر مشترک را به خدا بسپاریم:

"خدای عزیز، باشد در حین خواندن این کتاب روح قدوس تو مرا تعلیم دهد. من بیش از یک آگاهی و الهام صرف می‌خواهم؛ می‌خواهم دولت و عظمت خواندگیای را که بر زندگی من نهاده‌ای، بشناسم. می‌خواهم قدرتی را که در من برای انجام سرنوشتم گذاشتی، بشناسم. از طریق این پیام مرا نیرو ببخش تا در راستی، محکم بایستم و در جنگ برضد هر نامالایمات و سختیای که برمی‌خیزد تا مانع انجام آنچه پیشود که تو می‌خواهی از طریق من به انجام برسد، خستگینا پذیر باشم. تو مرا برای چنین لحظهای خلق نموده‌ای؛ دعا میکنم که پیغام "خستگینا پذیر" مرا تجهیز سازد تا نقشهی الهی تو را به انجام رسانده و نام تو را جلال داده و تو را شادمان سازم. این را در نام عیسای مسیح می‌طلبم. آمین!"

فصل دوم

حکمراندن در زندگی

”زیرا کلام خدا زنده و موثر است.“ (عبرانیان ۴: ۱۲)

اگر همهی ما کلام خدا را آنچنان که دقیقا هست خوانده بودیم، بیشتر ما باید با آنچه که هستیم، تفاوتی اساسی میداشتیم. گاهی بزرگترین چالش ما در زندگی این است که به سادگی باور کنیم کلام او برتر و فراتر از شرایط موجود ماست. اگر وضعیت کار و بار شما در این لحظه چندان مناسب نباشد، میدانید که این شرایط قابل تغییر است و شرایط نهایی نیست. تنها چیزی که هرگز عوض نمیشود، کلام خداست. عیسای مسیح سالها پیش عنوان کرد که: ”آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.“ (لوقا ۲۱: ۳۳) به طرف بالا نگاه کنید، خورشید را میبینید که مادامی که انسان بر این زمین بوده، بر سیارهی ما نور و گرما تابانده است. خورشید میمیرد، اما کسی نمیتواند ناراستی کلام خدا را ثابت کند. کلام خدا تا به ابد باقی خواهد ماند!

پدر ما، خدای قادر مطلق بیان می کند که: ”من کلام خود را به انجام میرسانم“ (ارمیا ۱: ۱۲) توجه کنید که او، آماده است.^[۱] او چه وقت آن را

۱ در ترجمهی مورد نظر نویسنده، آمده است: «من آمادهام تا کلام خود را به انجام رسانم.»

به انجام میرسانند؟! پاسخ ساده است؛ وقتی کسی به او ایمان دارد. عیسا تصدیق میکند که: "برای کسی که ایمان دارد، همهچیز ممکن است." (مرقس ۹: ۲۳) پس بیایید به شکلی خستگیناپذیر ایمان داشته باشیم!

ما باید بر این زندگی حکم برانیم

طی چهار فصل آینده به شرح و گسترش یک حقیقت بسیار مهم خواهیم پرداخت؛ حقیقتی که برای "خوب به پایان رساندن" ضرورتی حیاتی دارد. باید از قبل بگویم که ممکن است کمی از موضوع منحرف شویم، اما با من بمانید. به شما اطمینان میدهم که همهی این ها با هم ما را در تکمیل سفرمان کمک میکنند. با در نظر داشتن این مطلب، بیایید یکی از نیرومندترین بخش-های عهد جدید را بررسی نماییم: "زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند،" (رومیان ۵: ۱۷)

با دقت عبارت "در حیات حکم خواهند راند" را بخوانید. در ترجمهی دیگری^[۲] آمده: "حکمفرمایی در زندگی" و در ترجمهی دیگری^[۳] نوشته شده: "حکمرانی همچون پادشاه در زندگی". من و شما به عنوان فرزندان خدا باید همچون پادشاهان و ملکهها بر زندگی حکم برانیم! این واژگان صرفا واژگان یک انسان [پولس] نیستند، چراکه میدانیم [ایمان داریم] "تمام کتاب مقدس الهام خداست" (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶) بنابراین خدا دقیقا میگوید که ما از طریق قدرت پسرش بر زندگی حکم میرانیم. دقت کنید که او نمیگوید: "شما روزی در آسمان حکم خواهیدراند" یا "در زندگی بعدی حکم خواهید راند"، خیر، او آشکارا به ما فرمان میدهد که باید در این زندگی از طریق عیسی مسیح به عنوان پادشاه و ملکه حکم برانیم.

یکی از تعاریف اولیهی پادشاه و ملکه این چنین است: "فردی که در یک حوزهی ویژه، بالاترین و برترین است". واژهی "حکمرانی"^[۴] به معنای "تسلط یا نفوذ گسترده" است.

حکمرانی کردن در زندگی همچون یک پادشاه یا ملکه، به این معناست که باید

۲ NIV
۳ Weymouth
۴ Reign: حکمفرمایی و سلطنت نیز معنا میدهد.

بالاترین نفوذ و تسلط را در یک حوزه یا مرتبه‌ی ویژه داشته باشیم. ما باید در چه حوزه‌های بزرگترین و عالیترین باشیم؟ پاسخ، حوزه و قلمرو زندگی است. به عبارت دیگر، زندگی در این زمین نباید از ما پیشی بگیرد، ما باید بر آن مسلط بوده و حکم برانیم. این کلام خداست، وعده‌ی او به شما! تشویقتان می‌کنم که این را در قلب خود مستحکم بدارید!

بیان نادرست

این گفته را در نظر بگیرید که مدت‌هاست آن را شنیده‌ایم؛ وقتی شرایط، سخت، نامطلوب، زیان‌آور و حتا تهدیدکننده می‌شود، افراد خوشقلب برای خاطر جمعی، دیگران را به این جمله ارجاع می‌دهند: "خدا کنترل همه چیز را در دست دارد"، این گفته دلالت بر این دارد که دلیلی برای جنگ با ضدیتها و نیروهای مخالف نیست، چراکه خدا به خاطر محبت و طبیعت نیکویش، هر جور که هست همهی مصیبتها را به نیکویی بدل میکند؛ چراکه او کسی است که کنترل همه چیز را در دست دارد.

حقیقت این است که خدا اداره‌و کنترل امور را به ما واگذار کرده است. حال، پیش از آن که این کتاب را به زمین بیان‌دازید، حرف مرا تا آخر گوش کنید. در مزمور می‌خوانیم: "آسمانها، آسمانهای خداوند است، اما زمین را به بنی‌آدم بخشیده است." (مزمور ۱۱۵: ۱۶) در ترجمهی دیگری^[۵] آمده است: "آسمانها، آسمانهای خداوند است، اما او ما را در زمین مسئول قرار داده است."

چه کسی در زمین مسئول است؟ ما هستیم! خدای قادر مطلق، خالقی مقتدر و پادشاه است و در تصمیمی شاهانه و عالی، حاکمیت در زمین و چگونگی جریان امور را به ما سپرده است. اگر خدا همانطور که بسیاری باور دارند، کنترل زمین را در دست خود نگاه داشته بود، پس وقتی آدم داشت در دام ناپاطاعتی می‌افتاد و میوه‌ی ممنوعه را به سمت دهان خود میبرد، خدا میبایست مداخله کرده و آن را از دستش می‌قاپید. خدا باید فریاد میزد: "آدم، چه اتفاقی برای تو افتاده؟! مگر پیامد کاری را که میکنی، نمیدانی؟ آیا نمیفهمی که درد، رنج، بیماری، خشکسالی، گرسنگی، فقر، قتل، دزدی بر تو و تمام نسل تو خواهد آمد؟! آیا توجه نکردی که زلزله‌ها، گردبادها، توفانها، طاعون، خطر حیوانات وحشی

بهخاطر عملکرد تو رخ خواهد داد؟ آیا نفهمیدی که همهی طبیعت به سمت تباهی خواهد رفت؟! و مهمتر از همه این که مجبور خواهم شد برای بازخرید بشر، پسرم را به زمین بفرستم تا با مرگی وحشتناک، رنج بکشد؟! اما خدا مانع آدم نشد، زیرا او زمین را به انسان واگذار کرده بود. خالق مهربان ما شبیه دیگران نیست [که اقتداری را میبخشد و اگر ببینند روش اداری فرد مطابق میلشان نیست، آن را از او بازپس گیرند]، وقتی خدا چیزی را میبخشد، هدیه‌های دائمی است. ما کلام او را در این رابطه داریم: "زیرا خدا هرگز عطایا و دعوت خود را باز پس نمی‌گیرد." (رومیان ۱۱: ۲۹)

برخی شاید در تقابل، این آیه را بیاورند: "زمین و همه موجوداتش از آن خداوند است، جهان و همه ساکنانش." (مزمور ۲۴: ۱) در پاسخ بگذارید چیزهایی را که برای من و خانوادهام در این چند سال گذشته رخ داده، بازگو کنم.

مدتی قبل مادر لیزا -شرلی، که هفتاد ساله بود- بدون هیچ قوم و خویشی در نزدیکیاش، در آپارتمانی در فلوریدا زندگی میکرد. من و لیزا واقعا می-خواستیم او را نزدیک خودمان بیاوریم و یک روز لیزا چند خانهی کنار هم را برای فروش پیدا کرد که با ما فقط هدیقه فاصله داشتند. آنها از هر نظر عالی بودند. ما سراغ شرلی رفتیم و به او پیشنهاد کردیم که یکی از این خانهها را برای زندگی انتخاب کند و او را دعوت کردیم که به گروه ما در "مینستری بینالمللی پیام‌آور"^(۶) بپیوندد. مادر لیزا، با خوشحالی پذیرفت. آن خانه خریداری شد و برای این که او احساس استقلال کند، هر ماه یک ماهانه اندک از او می‌گرفتیم. الان دو سال از جابجایی او می‌گذرد، و او در تمام بخشهای زندگیش شکوفا شده است.

در تمام این مدت به عنوان یک مالک، هرگز به او نگفتم که آن جا را چه‌طور تزئین، یا مبلمانش را چه‌طور چیدمان کند. هرگز به او نگفتم که خانهاش را چگونه اداره کند؛ چه چیزی برای صبحانه، نهار و شام درست کند، یا چه چیزی را بخرد. مادر لیزا مسئول روز به روز اداری خانهاش است. من مالک آن خانها، سند به نام من است، اما من خانه را به او اجاره داده‌ام و او آن را به میل خود اداره میکند. او میتواند هر زمانی که لازم باشد از من کمک بخواهد، اما من تا زمانی که او نخواهد، دخالت نمی‌کنم.

زمین نیز به همین شکل به خدا تعلق دارد. او مالک آن است، اما آن را به انسان اجاره داده است. توجه کنید که او هنگام آفرینش ما و دادن زمین

به ما چه گفت: "پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را زن و مرد آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند، حکومت کنید." (پیدایش ۱: ۲۷-۲۸)

او ما را مسئول ادارهی خانهی بزرگش گردانید. من و شما -نه خدا- مسئول چگونگی ادارهی زندگی بر روی این سیاره هستیم.

یک مالک جدید

مشکل بزرگ در باغ عدن پدید آمد؛ هنگامی که شیطان به شکل مار وارد شد و آدم و حوا را برای ناطاعتی از کلام خدا و پذیرش دروغ خودش، فریفت. به محض اینکه انسان مرتکب این عمل شد، خود را زیر قیومیت ارباب یا مالک جدیدی به نام شیطان قرار داد. ما نه تنها خود را زیر مالکیت او قرار دادیم، بلکه تمام مایملک خود را نیز به او سپردیم. تمامی نسل بشر و همچنین طبیعت، اکنون زیر حکومت آن فاسد قرار داشت.

این تغییر مالکیت جزئی، مواجهه‌های را که بعدها بین عیسا و شیطان رخ داد، توضیح میدهد. شیطان، عیسا را به بالای کوهی بلند برد و تمامی قلمرو جهان را به او نشان داد. شیطان پیشنهاد داد: "من همه این قدرت و تمامی شکوه اینها را به تو خواهم بخشید، زیرا که به من سپرده شده است و مختارم آن را به هر که بخواهم بدهم." (لوقا ۴: ۶)

چه زمانی تمامی پادشاهی جهان به شیطان سپرده شد؟ این اتفاق در باغ عدن هزاران سال پیش رخ داد، زمانی که آدم حق مالکیت زمین خدا را که به او سپرده شده بود، به شیطان تسلیم کرد. آنچه را که خدا به دستان انسان سپرده بود، اکنون در اختیار دشمن بزرگ او بود. به همین دلیل کتاب مقدس به ما می گوید: "ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شَرور امیده است." (اول یوحنا ۵: ۱۹)

نقشهی بازگرداندن

خدا مایل بود آنچه را که آدم رها کرده، به دست انسان بازگرداند. با این

وجود، او نمیتوانست به شکل خدا آمده و آن را بقاید، زیرا خدا اقتداری را که بخشیده و آدم آن را رسماً واگذار کرده، بازپس نمیگیرد. یک انسان آن را از دست داد، پس یک انسان هم باید آن را بازپس گیرد. به همین دلیل است که عیسا باید به عنوان "پسر انسان" میآمد. او از یک زن متولد شد و این موجب شد که صددرصد انسان باشد. اما نطفه‌اش به وسیله روحالقدس شکل گرفت، و این باعث شد که صددرصد خدا باشد (بنابراین از لعنت گناه آزاد بود). با این وجود با صراحت به ما گفته شده: "خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد،" (فیلیپیان ۲: ۷) هرچند او خداست، اما الوهیتاش را کنار گذاشت و بر زمین به عنوان یک انسان گام نهاد.

عیسا نسبت به پدر به شکلی کاملاً مطیعانه زندگی کرد. او به خاطر بی-گناهی و پذیرش مشتاقانهی صلیب، قادر گشت با خون خود آنچه را آدم از دست داده بود، بازخريد نماید. کتاب مقدس میگوید: "و ریاستها و قدرتها را خلعتسلح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله صلیب بر آنها پیروز شد." (کولسیان ۲: ۱۵) اکنون او تنها مالک اقتدار از دست دادهی آدم بود. به همین علت او به صراحت میگوید: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است." (متا ۲۸: ۱۸)

روزی او بازخواهد گشت و همهی طبیعت را به شکلی که پیش از سقوط آدم در باغ عدن بود، احیا خواهد کرد. همانطور که پولس می نویسد: "زیرا خلقت تسلیم بطالت شد، نه به خواست خود، بلکه به اراده او که آن را تسلیم کرد، با این امید که خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهیم خواهد شد." (رومیان ۸: ۲۰-۲۱)

طبیعت هنوز دچار ضعف و سستی است؛ بدنهای ما پیر شده و میمیرند، جهان مادی هنوز دچار فساد و تباهی میگردد، حیوانات وحشی هنوز شکار میکنند و حیوانات ضعیفتر را میخورند، مارها هنوز سمی هستند، بیماری هنوز شیوع دارد و گردبادها و توفانها هنوز ویرانی به بار میآورند. با این وجود، یک نفر بر همهی آنها اقتدار دارد، و میتواند آنها را بازگرداند، و آن یک نفر، مسیح است.

مسیح کیست؟

پرسشی که اکنون مطرح میشود، این است که مسیح کیست؟ این جایی است که اگر ذهنمان تازه نشده باشد، شیطان یک بار دیگر چیزی را از ما

به عنوان فرزندان خدا میدزدد. وقتی بسیاری درباره‌ی مسیح فکر می‌کنند، فقط عیسای مسیح را در نظر میگیرند، بیشتر آنها بر این باورند که مسیح، نامفامیلی عیسا است. این افراد عزیز به هیچ فرد دیگری غیر از پادشاه عظیم ما که بر صلیب مرد و رستاخیز کرد، فکر نمیکنند. بله، نام مسیح ارجاعی به خداوند و منجی ماست، اما ببینید کلام خدا چه میگوید: "بدین قرار، شما بدن مسیح هستید و هر یک عضوی از آنید." (اول قرنتیان ۱۲: ۲۷) ما ایمانداران با هم بدن مسیح هستیم. هر یک از ما بخشی حیاتی در بدن است. عیسا، سر است و ما بدن هستیم، به همین سادگی!

هر یک از شما سری بر روی شانهایش دارد، اما صاحب دو دست، دو پا، دو زانو، دو بازو، قفسه سینه، معده، کبد، دو کلیه و ... هستید. وقتی به خودتان فکر میکنید، آیا سر خود را جدا و مجزا از بدنتان محسوب میکنید؟ آیا سرتان را با یک اسم صدا میکنید و مابقی بدنتان را با اسمی دیگر؟ اگر سر من برای لحظهای کوتاه پنهان شود، و شما فقط بدن مرا ببینید، هنوز آن را به عنوان "جان بیور" می شناسید. سر و بدن من یک هستند.

به همین ترتیب، سر مسیح و بدنش یک هستند. عیسا سر است و ما بخشهای مختلف بدن او، بنابراین ما در مسیح یک هستیم. پس وقتی در عهد جدید با واژه‌ی "مسیح" روبرو میشویم، لازم است که آن را تنها اشاره به کسی که بر بالای صلیب مُرد، نبینید بلکه او شامل شما نیز میشود. به همین دلیل است که کتاب مقدس میگوید: "زیرا او که مقدّس می‌سازد و آنان که مقدّس می‌شوند، همه از یک تبارند." (عبرانیان ۲: ۱۱) عیسا خودش دعا میکند: "درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه‌ی پیام آنها به من ایمان خواهند آورد، تا همه یک باشند، همانگونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای." (یوحنا ۱۷: ۲۰-۲۱)

شما با عیسا یک هستید، به معنای واقعی کلمه، یک! فقط برای اطمینان شما که تصور نکنید من یکی - دو آیه را از متن اصلی - شان برای ادعای بیرون کشیده‌ام، اجازه دهید که خیلی گذرا آیات دیگری که ایمان شما را مستحکم ساخته و موجب درک این اصل هیجانانگیز میشوند، با شما در میان بگذارم. از شما میخواهم که با دقت و تامل این آیات را بخوانید، طوری که هرگز آنها را نخوانده و تا به حال نشنیده‌اید:

- پطرس مینویسد که ما از کلام خدای زنده، تولد تازه یافته‌ایم و شریک

طبیعت الاهی گشتهایم (اول پطرس ۱: ۲۳ و دوم پطرس ۱: ۴). واژه‌ی "طبیعت" به معنای "ویژگیها یا خصوصیات درونی و اصلی یک فرد" میباشد. من و شما همان خصوصیات اصلی عیسا را داریم؛ درست همانطور که دست من همان ساختار ژنتیکی را دارد که سر من دارد، زیرا من یک وجود انسانی هستم، نه دو نفر.

- یوحنا‌ی رسول مینویسد: "از پُری او ما همه بهره‌مند شدیم" (یوحنا ۱: ۱۶). آیا واژه‌ی "پُری" را شنیده‌اید؟ وقتی ما کلمات یوحنا را با واژگان پطرس درهم می‌آمیزیم، درمی‌یابیم که ما از پُری [تمام] خصوصیات اصلی یا ساختار ژنتیک روحانی بهره‌مند گشته‌ایم.

- یوحنا در ادامه در اولین رساله‌اش مینویسد: "ما در این دنیا همان گونه‌ایم که او [عیسا] هست." (اول یوحنا ۴: ۱۷) او در این گفتار خود به زندگی بعدی ما اشاره نمی‌کند. او جمله‌ی خود را با زمان حال مینویسد: "همان گونه‌ایم" که او "هست". دقیقاً همانطور که عیسا هست، ما هم همان-گونه‌ایم؛ درست حالا، همین امروز!

- پولس می‌نویسد: "آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟" (اول قرنتیان ۶: ۱۵). روشی که او این جمله را بیان میکند، دلالت بر بنیادی بودن این آگاهی دارد. آیا حقایق بنیادین و اولیه را از یاد برده‌ایم؟ آیا ما به عنوان کلیسا به این کلمات باور داریم؟

اقتدار مسیح

حال که میدانیم وقتی نام مسیح را میشنویم، شامل ما نیز میشود، پس بیایید ببینیم با این کشف، چه سطحی از قدرت و اقتدار را در او داریم؟ پولس در رساله‌اش به افسسیان با هیجان می‌گوید که هر پیرو مسیح باید درک کند که: "قدرت او بی‌قیاس، نامحدود و بینهایت عظیم است" (افسسیان ۱: ۱۹)^۷ چه واژگان توصیفی بینظیری! به چه عظمتی اشاره دارد! آیا شما موافقید که خدای جلال دارای قدرتی بی‌قیاس و نامحدود است؟ آیا تصریح میکنید که قدرت او بسیار فراتر از هر عظمت، هر قدرت دیگر و هر اقتداری در این جهان است؟ مطمئنم که شما این ادعا را بدون هیچ درنگی تایید میکنید.

۷ این آیه از AMP ترجمه شده است. در ترجمه هزاره نو آمده: "و از قدرت بینهایت عظیم او ... آگاه شویم."

با این وجود، آیا شما میتوانید دقیقاً همین واژه‌ها را درباره‌ی خودتان نیز بگویید؟ و مهمتر از آن آیا به این موضوع ایمان دارید؟ آیا بخشی از مسیح و عضوی از بدن او نیستید؟ شاید فکر کنید: "جان بیور، تو دیگه داری زیادی برای خودت در دسر درست میکنی!" آیا من در چنین وضعی قرار دارم؟! برای این که ببینید نیستم، با ادامهی آیهی بالا ادامه میدهم: "و از قدرت بیقیاس، نامحدود و بینهایت عظیم او برای ما که به او ایمان داریم، آگاه شوید." (افسیسیان ۱: ۱۹)^[۸]

پولس این همه را به ما ارجاع می دهد. چرا؟ به عنوان ایمانداران در عیسیای مسیح، شما بخشی از مسیح هستید. بنابراین دقیقاً همان قدرتی که مسیح دارد، شما نیز دارید! "همان طور که او هست ما نیز در این دنیا هستیم" آیا اجازه میدهید این حقیقت در قلبتان رسوخ کند؟ بیایید با توضیح پولس در ارتباط با دعایش در افسسیان ادامه دهیم: "... این قدرت برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، بر دست راست خود نشانید." (افسیسیان ۱: ۱۹-۲۰)

آیا ایمان دارید خداوند ما عیسیای مسیح، مصلوب شد، مرد، دفن شد و از مردگان قیام کرد و اکنون در بالاترین جایگاه قدرت نشسته است؟ اگر حقیقتاً مسیحی هستید، یقیناً این را قبول دارید. اما آیا باور دارید که همهی این ها درباره‌ی خود شماست. احتمالش هست، اما بسیاری از مسیحیان خود را در نور این حقیقت نمی بینند. اما پولس مینویسد: "آیا نمی دانید همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همانگونه که مسیح به وسیله جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم." (رومیان ۶: ۳-۴)

دقت کنید که این آیات به هیچوجه اشاره به تعمید آب ندارند، بلکه درارتباط با غوطهوری^[۹] ما در بدن مسیح به وسیله روحالقدس و هنگامی است که تولد دوباره میابیم (اول قرنیتیان ۱۲: ۱۳ را بخوانید). ما بدن مسیح هستیم، بنابراین زمانی که در او تعمید میابیم، پیشینهی ما عوض میشود. با او میمیریم، با او دفن میشویم، با او قیام میکنیم و به عنوان یک خلقت تازه، همانطور زندگی میکنیم که او زندگی میکند! یک بار دیگر میگویم: "ما در این

۸ بخشهایی از AMP و بخشی از ترجمه هزاره نو مورد استفاده قرار گرفته است.
 ۹ Immersion: معنای غسل و تعمید هم میدهد.

دنیا همانگونه‌ایم که او هست." ما در مسیح هستیم! ما مسیح هستیم! ما بدن او هستیم! ما با او یک هستیم!

بر اساس افسسیان ۱: ۲۰ از آن جایی که ما بخشی از مسیح هستیم، اکنون در جایگاه حکمرانی نشستهایم. در واقع این بالاترین مکان اقتدار در جهان است، غیر از جایگاه خدای پدر! عیسا میگوید: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است." (متا ۲۸: ۱۸) پولس ادامه میدهد: "بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود." (افسسیان ۱: ۲۱) آیا باور دارید که عیسای مسیح بالاتر از هر قدرت، ریاست و نیرویی در جهان نشسته است؟ به عنوان یک ایماندار البتة که چنین اعتقادی دارید! اما یک بار دیگر میپرسم، آیا باور دارید که این گفتهها در ارتباط با شما هم هست؟ شاید خود را با این نگرش نبینید. احتمالش هست که حتا بدتر، به این حقیقت باور نداشته باشید. اگر چنین است، مجدداً خود را چه در فکر و چه در باور از مسیح جدا ساختهاید. آیا بخشی از بدنی متفاوت هستید؟ خیر، شما بخشی از مسیح هستید! ما همه در مسیح هستیم. ما مسیح هستیم. ما بدن او هستیم! با دقت به آنچه پولس در تایید این موضوع میگوید، گوش دهید:

"و همهچیز را زیر قدمهای او نهاد و مقرر فرمود که او برای کلیسا سرِ همهچیز باشد، کلیسایی که بدن اوست، یعنی پری او که همهچیز را از هر لحاظ پر می سازد/زیرا در آن بدن به پری او زندگی میکنیم، او که همهچیز را کامل میسازد و اویی که همهچیز را با پری خود، پر میسازد/ (افسسیان ۱: ۲۲-۲۳)^[۱۰]

ما بدن او هستیم، به معنای واقعی کلمه و در کمال او! پولس میگوید که "همهچیز" در زیر قدمهای او نهاده شده است. اگر شما بخشی از بدن مسیح هستید، همهی موارد بالا در مورد شما نیز صادق است، نه فقط بخشی از آن، به این ترتیب همهی قدرتها، ریاسات و نیروها و حاکمیتها بر روی زمین و در زیر زمین، زیر قدمهای شماست. در مسیح، اقتدار شما اعاده شده و حتا از آنچه که آدم از دست داد، بزرگتر گشته است.

این یک احتمال است که خدا با پیشدانیاش، سختی درک و پذیرش این حقیقت توسط ما را دیده، و لذا به پولس الهام بخشیده تا در باب دوم

۱۰ بخش الحاقی از AMP ترجمه شده است.

افسسیان آن را روشن سازد. او جای هیچ شکی باقی نگذاشته است. به خاطر داشته باشید که آیات و بابهایی که اضافه شده‌ام در راستای یک نامه و دنباله‌ی یک تفکر است: "و با مسیح برخیزانید و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید" (افسسیان ۲: ۶).

سر از بدن منقطع نمیباشد. ما همه با هم در مکان حاکمیت، اقتدار و قدرت در جایهای آسمانی، نشانده شده‌ایم. به عبارت دیگر ما در مکانی هستیم که بالاتر از هر نیرویی بر زمین است. در واقع، بسیار بالاتر!
هیچ روح شریر، فرشته‌ی سقوط کرده یا حتی خود شیطان، قدرت و اقتداری بر ما ندارد. ما به خاطر جایگاه و اقتدارمان در مسیح، بالاتر از آنها حکم میرانیم!
هلویا!

حکمراندن در زندگی

با آگاهی از چیزی که به آن پرداختیم، بیایید بار دیگر نگاهی به آیهای که در ابتدای این فصل بررسی کردیم، بیانداریم. "چه قدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند." (رومیان ۵: ۱۷)
لحظهای به عبارت "توسط ... عیسی مسیح در حیات حکم خواهند راند" تعمق کنید. ما به عنوان اعضای بدن عیسی مسیح، باید بر همه چیز و در مقابل تمام دشمنان حیات و دینداری حکمرانی کنیم. از آن جایی که افرادی هستیم که باید این جا - بر روی زمین - حکومت کنیم، اگر چیزهایی در مسیر اشتباه رفته یا در اشتباه بمانند، آیا به این علت است که ما اقتدارمان را ترک کرده‌ایم یا آن را به کار نبرده‌ایم!؟

سالها پیش شبانم، به جماعت بزرگ کلیسایی ما اعلام کرد که باید وارد خدمت موعظه شوم. چند سال بعد، یک خادم مستتر نزد همسرم آمد و گفت: "من کلامی از جانب خدا برای همسرت دارم."

ما بسیار جوان بودیم و مشتاق رشد کردن و یاد گرفتن (همچنان که هنوز هستیم). لیزا گفت: "کلام را به من بگوئید تا به جان انتقال دهم."
آن خادم گفت: "به جان بگو اگر در اقتداری که خدا به او بخشیده، گام برندارد، کس دیگری آن اقتدار را از او میدزدد و از آن علیه او استفاده میکند."

هنگامی که لیزا این مطلب را به من گفت، آن کلمات همچون شمشیری در قلب من رخنه کرد. من طی این سالها به حقیقت آن کلمات بارها شهادت داده-ام، نه فقط برای خودم، بلکه برای هر کسی که در مسیح است. وقتی کسانی را میبینم که خدا را بسیار دوست دارند، اما در اسارتاند و توسط نیروها و شرایط مخالف کنترل میشوند، دلم میگیرد. خداوند ما عیسای مسیح بهای بس عظیم برای آزادی آنها پرداخت، اما آنها هنوز در اسارتاند. آب و هوای نامناسب، بلایای طبیعی، بیماریها و امراض، نفوذ و تاثیر نیروهای شریر، شرایط مخالف و موردهای بیشمار دیگر، همهی این نیروها بر افراد خوبی حکمفرما هستند و آنها را کنترل می کنند که در واقع در این زندگی پادشاه و ملکه هستند، درحالی که از یاد بردهاند در مسیح کیستند.

اگر شما یکی از این افراد هستید که به جای حکمراندن، بر شما حکومت شده، میخواهم خبر خوشی را بدهم. اگر کلامی را که در این فصل مورد بررسی قرار دادیم، در قلب خود جای دهید، زندگیتان شروع به تغییر میکند. اکنون قدرت و اقتداری را که دارید و میتوانید برای کمک به دیگرانی که از آن غافلا

خدا را برای کسانی که در نیازند، به ارمغان آورید.

یوحنا ی رسول بیانی نیرومند خطاب به همهی ما که جزیی از بدن مسیح هستیم، دارد: "آن که می گوید در او می ماند، باید همانگونه رفتار کند که عیسی رفتار می کرد،" (اول یوحنا ۲: ۶) عیسا نیز خود پیشتر این موضوع را بیان کرده بود: "همانگونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را میفرستم" (یوحنا ۲۰: ۲۱). همانطور که عیسا حکم راند، میخواهد ما نیز حکم برانیم. وقتی توفان برای نابودی عیسا و همراهانش آمد، او با باد و دریا سخن گفت و آنها از او اطاعت کردند. وقتی او برای جماعت بزرگی در بیابان غذا نیاز داشت، آنچه را که داشتند، زیاد نمود و هزاران نفر را خوراک داد و غذایی که باقی ماند، بسیار بیشتر از چیزی بود که با آن شروع کرده بودند. وقتی قایقی نبود و او باید از میان دریا میگذشت، روی آب راه رفت. وقتی شراب در عروسی به اتمام رسید، او آب را به شراب تبدیل نمود. او درخت انجیری را که محصول نمیداد، با کلامی که از دهانش خارج شد، خشک ساخت. او گوش سربازی را که با شمشیر پطرس بریده شده بود، سر جایش قرار داد. او بیماران را شفا و ابرصان را طاهر ساخت، کوران را بینا و کران را شنوا و لنگان را خرامان ساخت. هیچ یک از این چالشهای زمینی حریف کسی که

بر زندگی حکم میراند، نبودند.

کسانی که روحی شریر داشتند، او را مرعوب نمی‌ساختند، او در هر مواجهه پاسخی برای حملات و ضدیت‌های آنان داشت. حاکمان شرور نمیتوانستند او را بگیرند. جمعیت خشمگین نتوانستند او را از تپه پرت کنند. او به سلامت از میان آنها عبور کرد. دیوزدگان موجب وحشت او نبودند، او آنها را آزاد ساخت. این فهرست بیپایان است، زیرا همانطور که یوحنا درباره‌ی زندگی عیسا نوشت: "عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است... عیسی کارهای بسیار دیگر نیز کرد که اگر یک به یک نوشته می‌شد، گمان نمی‌کنم حتی تمامی جهان نیز گنجایش آن نوشته‌ها را می‌داشت." (یوحنا ۲۰: ۳۰ و ۲۱: ۲۵) عیسا مسیح بر زندگی حکم میراند. او بر هر مخالفت و ضدیت و مصیبتی حکم میراند. او آسمان را به زمین آورد. او می‌خواهد ما از او پیروی کنیم و حتا توقع دارد که بیشتر هم انجام دهیم:

"آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم." (یوحنا ۱۴: ۱۲)

این جا به پرسش منطقی بعدی میرسیم؛ چطور در زندگی حکم برانیم؟
این قدرت از کجا می‌آید؟

فصل سوم

منبع قدرت

«زیرا اگر به واسطهٔ نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد،
چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت
کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم
خواهند راند.» (رومیان ۵: ۱۷)

همانطور که دریافتیم، میدانیم که باید به عنوان پادشاه و ملکه بر این
زندگی حکم برانیم. زندگی در این زمین نباید بر ما حکم براند، بلکه ما باید بر
آن حکمرانی کنیم. پرسش منطقی بعدی این است که آیا من توانایی و قدرت
انجام آن را دارم؟

خب، یک سگ "چیهاوا"^[۱] و یک خرس "گریزلی"^[۲] را در نظر بگیرید.
چیهاوا، یک سگ کوچک است که زیادی پارس میکند. این سگها میتوانند
بسیار سمج و خستگیناپذیر باشند. آیا تا به حال با یک چیهاوا با چنین
رفتاری برخورد کرده‌اید؟ این سگ مدام پارس میکند تا شما را از محدودی
فرضی خود بیرون کند. حتما ممکن است مچ پایتان را گاز بگیرد. اگر با

۱ chihuahua سگی از نژاد مکزیکی که بسیار کوچک بوده و چشمهای درشتی دارد.
۲ Grizzly نوعی خرس بزرگ که خاستگاه آن عموماً امریکای شمالی است.

ملايمت او را کنار بزنيد، او همچنان به شکلی خستگيناپذير به رفتارش ادامه ميدهد تا بر شما چيره شود. با اين وجود اگر از رفتار اين سگ خسته شويد، تنها کاری که بايد بکنيد، يک لگد محکم و يک فریاد بلند است، و چيهواهاو به سرعت فرار خواهد کرد، او ميترسد و به شکلی شرمآور تسليم ميشود. چرا؟ چون آن سگ کوچک هيچ قدرتی برای غلبه بر فردی بالغ ندارد.

از طرف ديگر، اگر يک خرس گريزلی بالغ، همان قصد را برای بيرون راندن شما از قلمروش داشته باشد و از بد حادثه، يک تفنگ قدرتمند هم نداشته باشيد، در مشکل بزرگی افتادهاييد. خرس به راحتی ميتواند بر شما غلبه کرده و زندگيتان را بگيرد.

همانطور که همگی خوب ميدانيم، نيروهايی وجود دارند که نميخواهند ما خوب به پايان برسانيم. وقتی با آنها ميچنگيم، چهطور بدانيم قدرت غلبه بر آنها را داريم؟ وقتی اين دشمنان فراطبيعی به جنگ ما ميآيند، آیا ما شبیه چيهواهاو هستيم يا خرس گريزلی؟! قدرت حکمراندن از کجا ميآيد؟

پاسخ را می توان در روميان ۵: ۱۷ يافت: ما به واسطهی "فيض بيکران خدا" قادر به حکمراندن در حيات هستيم. (من در کتاب خارق العاده، با جزئیات به موضوع فيض و مفاهيم آن پرداختهام. در اين جا تنها به نکات مهم بسنده ميکنم).

گسست عظيم

در موضوع "فراوانی فيض" يک گسست عظيم - بله، عظيم- در بين مسيحيان انجيلی امريکايی بروز مييابد.

در سال ۲۰۰۹ مينيستری ما يک بررسی را در سراسر امريکا انجام داد. ما از هزاران امريکايی تولدتازه يافته، ايمانداران کتابمقدسی، اعضای کليساهای سنتی و پيروان مسيح از فرقههای مختلف و جماعتهای مستقل، سوالاتی را پرسيديم. ما از مردم خواستيم که دستکم، سه تعريف از فيض خدا ارائه دهند. اکثريت قريب به اتفاق پاسخدهندگان، فيض خدا را ۱. نجات، ۲. هديهای رایگان و ۳. بخشش گناهان معنا کردند.

من خوشحالم که مسيحيان امريکا در يافتهاند که فقط و فقط به واسطهی فيض نجات يافتهاند. ما با پاشيدن آب^۳، عضویت دایمی در کليسا، نگاه

۳ اشاره به آيينی که در برخی از کليساهای کاتولیک رواج دارد.

داشتن شریعت، یا انجام کارهای خوب بیش از کارهای بد، نجات نمیابیم. افسسیان ۲: ۸-۹ آشکارا میگوید: "زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست - و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد."

این نظرسنجی ما را مطمئن ساخت که مسیحیان انجیلی امریکا به این آگاهی رسیده‌اند که فیض خدا را نمیتوانند با تلاش یا به واسطه‌ی شایستگی دریافت نمایند، بلکه تنها در اثر ایمان به کارِ رهاییبخش عیسی مسیح در جلاجات است که آن را دریافت میکنند.

این یک تراژدی است که میبینیم افراد خوشقلب، تلاش میکنند تا محبت خدا را به دست آورند. من شاهد قلبهای شکسته بسیاری بودهام که تلاش می کردند بر اساس کارها و رفتار خودشان در نظر خدا افرادی پارسا باشند. مهم نیست از نظر جامعه چه قدر خوب هستید. افسسیان ۲: ۸-۹ تعلیم میدهد که شما نمیتوانید با اعمالتان خود را نجات دهید، بلکه تنها راه نجات ایمان است، زیرا این هدیه‌ی خدا به ماست که از طریق مرگ و قیام پسرش فراهم گردیده است.

باز هم تاسفبار است که میبینیم کسانی در اثر ایمان، هدیه‌ی نجات ابدی را دریافت کرده‌اند، اما هنوز به گونهای زندگی میکنند که انگار می-توانند فیض دایمی او را از طریق کارهایشان به دست آورند. این ایمان-داران احساس میکنند که باید دعا‌های طولانی کنند، بیشتر روزه بگیرند و کارهای خیر و مسیحیگونه‌ی بیشتری انجام دهند. پولس رسول مجبور شد کلیسای غلاطیان را برای این قدم اشتباه سرزنش کند: "شما که می‌کوشید با اجرای شریعت پارسا شمرده شوید، از مسیح بیگانه شده و از فیض به‌دور افتاده‌اید." (غلاطیان ۵: ۴) جای تاسف است که میبینیم بسیاری از مسیحیان با نیت خوب، در همین دام می‌افتند.

همچنین بررسیها نشان داد که مسیحیان امریکایی عموماً میدانند که به واسطه‌ی فیض خداست که گناهان ما به طور کامل از بین رفته است. افسسیان ۱: ۷-۸ این حقیقت شگفتانگیز را تایید میکند: "در او، ما به واسطه‌ی خون وی رهایی یافته‌ایم، که این همان آمرزش گناهان است، که آن را به اندازه‌ی غنای فیض خود، همراه با حکمت و فهم کامل، به فراوانی به ما بخشیده است." این هدیه‌ی رایگان خداوند است که همهی گناهان ما را برای همیشه بخشیده است. سپاس بر خداوند!

بنابراین به نظر میرسد اکثریت ایمانداران امریکایی، این حقایق بنیادین را که فیض خدا شامل نجات است، هدیه‌های رایگان می‌باشد و گناهان ما را میبخشد، تصدیق کرده و در آن اتفاقنظر دارند. به نظر میرسد خادمان انجیل در تاکید بر این بخش مهم، کار خود را به خوبی انجام داده‌اند و ایمان دارم که خدا از این کار آنها بسیار خرسند است.

اما تراژدی در جایی است که پاسخها در بررسی ما، آن را مدنظر قرار ندادند. تنها ۲٪ از هزاران پرسششونده، باور داشتند که "فیض، قدرت خداست." این دقیقا همان تعریفی است که خدا از فیض ارائه میدهد: "مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد.» (دوم قرن تیان ۱۲: ۹)

اگر شما به این آیه در اناجیلی که گفته‌های مسیح را با رنگ قرمز نوشته‌اند و بقیه را با رنگ سیاه، درمی یابید که آنها به رنگ سیاه نیستند بلکه با رنگ قرمز نوشته شده‌اند. پس هر چند این واژگان از زبان پولس رسول نقلقول شده‌اند، اما کلمات او نیستند، آنها مستقیما از زبان خود خداوند بیان شده‌اند. خدا، فیض را قدرت خود تعریف میکند. اما بر اساس مشاهدات و نظرسنجی ما، تنها ۲٪ از مسیحیان امریکایی به این موضوع اشراف دارند. (در واقع ۱/۹٪ یعنی کمتر از ۲ نفر در هر ۱۰۰ نفر).

خداوند و قادر مطلق ما، فیض خود را قوت خود معنا میکند، اما کمتر از ۲ نفر از هر ۱۰۰ مسیحی، این موضوع را میدانند. چه آمار هشداردهنده‌ای!

قدرت بخش فیض

واژه‌ی "ضعف"^[۴] که در دوم قرن تیان ۱۲: ۹ به کاررفته، به معنای "ناتوانی"^[۵] است. خدا میگوید: "فیض (قدرت) من، وقتی با شرایطی روبه‌رو میشوی که فراتر از توانایی تو برای اداره کردنش است، به کمال میرسد." این در نوشته‌ی پولس به ایمانداران مقدونیه دیده میشود: "اکنون ای برادران، می‌خواهیم شما را از فیضی که خدا به کلیساهای مقدونیه عطا کرده است، آگاه سازیم...چراکه در حد توان خویش - و من شاهدم که حتی بیش از آن

Weak ۴
Inability ۵

... " (دوم قرنتیان ۱: ۸ و ۳) فیض خدا، ایمانداران مقدونیه را قادر ساخته بود تا فراتر از تواناییهای خود بروند. این فیض است؛ یعنی قدرت خدا. پولس قبلا به همین مخاطبان نوشته بود: "فخر ما، گواهی وجدان ماست بدین که رفتارمان در دنیا و بهخصوص نسبت به شما، با قدوسیت و صداقت خدایی همراه بوده است. ما نه با حکمت بشری، بلکه بنابر فیض خدا عمل کرده‌ایم." (دوم قرنتیان ۱: ۱۲) در این جا نیز بار دیگر میبینیم که فیض خدا بیانگر قدرت اوست.

پطرس نیز به همین شیوه فیض خدا را تعریف میکند: "فیض و آرامش به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسی، به فزونی بر شما باد. قدرت الهی او هرآنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۲-۳) در این جا نیز میبینیم که فیض خدا همان "قدرت الهی" اوست. در واقع پطرس میگوید هر آنچه را که برای زندگی مطابق خواست خدا لازم داریم، از طریق قدرت فیض او که به وسیله ایمان دریافت میشود، در دسترس است.

بیاید با نگاه به زبان یونانی جلوتر برویم. واژه یونانی که به فراوانی در عهد جدید برای "فیض" به کار رفته "Charis" است که توسط جیمز استرانگ^[۶] در کتاب مشهورش، فرهنگ جامع تطبیقی کتاب مقدس^[۷] اینگونه معنا شده: "هدیه"^[۸]، "احسان"^[۹]، "رحمت"^[۱۰]، "خیرخواهی"^[۱۱] و "سخاوت"^[۱۲]. اگر این معناهای نخستین را با بخشهای منتخب کتابهای رومیان، غلاطیان و افسسیان ترکیب کنید، به وضوح میبینید که با تعریف فیض اکثریت مسیحیت امریکایی، منطبق است. اما استرانگ در همینجا متوقف نمیشود، او ادامه داده و فیض را به عنوان "تاثیر و نفوذ الهی بر روی قلب و بازتاب آن در زندگی" تعریف میکند.

از این تعریف میتوانیم دریابیم که یک "پژواک و بازتاب بیرونی" از آنچه در قلب رخ میدهد، وجود دارد که در واقع همان قدرتبخشی فیض است. کتاب

James Strong	۶
Exhaustive concordance of the bible	۷
Gift	۸
Benefit	۹
Favor	۱۰
Gracious	۱۱
Liberality	۱۲

مقدس به ما میگوید برنابا در زمان رسیدن به کلیسای انطاکیه "فیض خدا را دید و شادمان شد" (اعمال ۱۱: ۲۳) او دربارهی فیض نشنید، او گواه فیض را دید. او قدرتیافتن قلبهایی را دید که در چگونگی زندگی مردم بازتاب مییافت. به همین دلیل یعقوب مینویسد: "ایمانت [فیضات] را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم [فیضم] را با اعمالم به تو خواهم نمود." (یعقوب ۲: ۱۸)

من در متن آیه، ایمان را با فیض جایگزین نمودهام، زیرا به واسطهی ایمان است که به فیض خدا دسترسی مییابیم (رومیان ۵: ۲ را بخوانید). یعقوب میگوید: "بگذارید من گواهی قدرت یافتنتان را ببینم، چیزی که شاخص حقیقی دریافت فیض از طریق ایمان در زندگی شماست."

دایرهالمعارف واژگان کتابمقدس "زوندروان"^[۱۳] دربارهی واژهی "charis" میگوید: "این فیض یک نیروی پیشبرنده است که با تایید پارسایی ما، بر وضعیت ما درارتباط با خدا تاثیر میگذارد. فیض بر تجربیات ما نیز به همین میزان تاثیر میگذارد. فیض همواره به عنوان کاری که خدا درما انجام داده و ما را قادر میسازد تا بر درماندگی خود غالب آییم، شناخته میشود." پس از مطالعات دقیق دربارهی هر آیهای در عهد جدید در ارتباط با فیض و ساعتها مطالعه روی دو فرهنگ لغات یونانی که در اختیارم بود و پس از صحبت با افرادی که یونانی را بسیار فصیح و سلیس میدانند و صحبت میکنند، تعریف شخصی من از فیض چنین است:

"فیض، قدرتبخشی رایگان خداوند است که به ما این توانایی را میدهد که فراتر از قابلیتهای طبیعی خود پیش رویم."

چرا اینچنین حزنانگیز؟

چرا این موضوع که تنها ۲٪ مسیحیان امریکا عمل قدرتبخشی فیض خداوند را درک میکنند، حزنانگیز و تراژیک است؟ بگذارید با یک داستان فرضی موضوع را برایتان روشن سازم.

فرض کنید ما تحقیقاتی داشتیم و یک قبیلهی کوچک را در میان بوتِه-زارهای نزدیک خط استوا در افریقا، کشف کردیم. ما دریافتهایم که این قبیله مجبورند در روز بیش از سه کیلومتر راه بروند تا از نزدیکترین چشمه، آب تازه و خنک به دست آورند. سپس ناچارند این آب سنگین را با خود به

اردوگاهشان بیاورند تا برای افراد قبیله آب تهیه کنند. وقتی در روستا به غذا نیاز دارند، حیوانات، وسط اردوگاه راه نمیروند و نمیگویند: "من شام شما هستم، با نیزه مرا شکار کنید!"، خیر، مردان قبیله مجبورند به مکانهاییکه حیوانات در آن ساکناند، رفته و آنها را شکار کنند. بعضی مواقع مجبورند پس از شکار یک بزکوهی، حیوان مرده و سنگین را ۱۰ تا ۱۲ کیلومتر حمل کنند تا به چادرهایشان برسند.

مواقعی که به آذوقه و وسایلی نیاز دارند که دربوتهزار نمیتوانند آن را پیدا کنند، مجبورند برای رسیدن به نزدیکترین روستا و یا محل دادوستد آن کالاها، بیش از ۴۰ کیلومتر راه رفته و بعد همین مسافت را بازگردند.

پس از دانستن مهمی این موارد، تصمیم گرفتیم که به آنها هدیه‌های بدهیم. بله، قصد داشتیم با خیرخواهی و احسان و سخاوتمندی، آنها را مورد رحمت قرار دهیم (این واژگان همگی تعاریف نخستین فیض در فرهنگ استراندگ می- باشند).

بنابراین تصمیم گرفتیم یک لندور^[۴] مدل جدید برای آنها بخریم. ما این وسیله نقلیه را خریداری کرده و آن را با کشتی به ساحل آفریقا فرستادیم و سپس شخصا به منطقی آنها بردیم. پس از پارک وسیله در آن نزدیکی، به محوطی آنها رفتیم و رییس و اعضای آن قبیلهی کوچک را برای دیدن لندور آوردیم. با لبخندی بزرگ بر لبانمان اعلام کردیم که: "این هدیهی ما به شماست!"

ما از رییس خواستیم در صندلی جلوی کنار راننده بنشیند. یکی از ما پشت فرمان نشست و استارت زد. ما با هیجان و خوشحالی گفتیم: "رییس، این لندور شگفتانگیزه! این ماشین تهویه هوا داره، درنتیجه وقتی دمای محیط بیش از ۴۲ درجه است، کافیسیت این دکمه را فشار دهید و درجه را روی ۲۳ درجه بگذارید، آن وقت در حالی که بیرون مثل کوره داغ است، شما از دمای ۲۳ درجه داخل ماشین لذت می برید."

سپس به او گفتیم: "این لندور یک بخاری هم دارد. بنابراین اگر بیرون سرد باشد، کافیسیت این دکمه را فشار دهید و دما را روی ۲۴ درجه تنظیم کنید، آن وقت در حالی که بیرون با سرمای نزدیک به صفر درجه روبه رو هستید، داخل خودرو گرم و نرم است!"

"ما داخل این خودرو یک گیرندهی ماهوارهای رادیو هم کار گذاشتهایم. میدانید معنیاش چیست؟ شما در حالی که داخل ماشین هستید، میتوانید به

برنامه‌های ماهواره‌های سراسر جهان گوش دهید." سپس با تنظیم آن روی برنامه‌ی BBC لندن موجب تعجب رییس می‌شوید.

آنگاه ادامه می‌دهید: "اما این هم‌چیز نیست. ما داخل این لندور یک دستگاه پخش DVD هم داریم، بعد چند DVD درمی‌آوریم و یکی را داخل دستگاه می‌گذاریم، رییس از دیدن صفحه‌ی تمام‌رنگی که فیلم را پخش می‌کند، شگفتزده می‌شود.

"اما هنوز تمام نشده، لندور دستگاه پخش CD هم دارد." ما یک CD پرستشی گذاشتیم و او از این که میدید ماشین با یک موسیقی زیبای پرستشی پر شده، مبهوت شده بود.

ما با هم از لندور پیاده شدیم و رییس پرسید: "چه چیزی لازم است در قبال این هدیه‌ی عالی به شما بدهیم؟"

ما بار دیگر او را مطمئن ساخته و گفتیم: "مطلقاً هیچ چیز! شما هرگز نمیتوانید این را از ما بخرید. این هدیه‌ی رایگان ما به شما و قبیلتهان است. ما همه‌ی شما را دوست داریم!"

رییس و مردم قبیله بسیار سپاسگزار بودند. ما آن جا را ترک کردیم. اما چند ماه بعد دریافتیم که اعضای قبیله هنوز چندین کیلومتر در روز برای آوردن آب پیاده‌روی می‌کنند. آنها هنوز کیلومترها به جستجوی شکار رفته و پس از شکار، آن را بر دوش خود تا محل چادرهایشان حمل می‌کنند و هنوز هم برای تهیه‌ی نیازهای خود بیش از ۴۰ کیلومتر تا نزدیک روستا با پای پیاده می‌روند و همان مسیر را باز می‌گردند. چرا؟ چون ما فراموش کردیم به آنها اصلیتین و نخستین کاربرد لندور را که حملونقل است، بگوییم. ما هم‌چیز را برای رییس گفتیم، به جز یکی از مهمترین ویژگی‌های آن. این لندور قادر است شما را به هر جا که نیاز دارید، ببرد و هر چیزی را برایتان حمل کند.

بسیاری از رهبران مسیحی نیز به همین شکل غفلت کرده‌اند که به کلیساهای غرب بگویند که معنای بنیادین و نخستین فیض خداوند، "قدرت اوست".

معنای بنیادین نخستین

شاید به من اعتراض کنید که: "آیا معنای بنیادین و نخستین فیض، قدرت-

بخشی الاهی است؟ چه طور میتوانی چنین چیزی بگویی؟"

همین اواخر در دعا حس کردم که خدا از من سوالی تاملبرانگیز میبرد: "پسرم، من فیض را در کتاب خود -عهد جدید- چگونه معرفی کرده‌ام؟" از آن جایی که من بیش از یک دو جین کتاب نوشت‌ه‌ام، آن سوال حقیقتاً معنای خاصی برایم داشت. هرگاه موضوع جدیدی را در کتابی معرفی میکنم، و موضوعی است که بیشتر خوانندگان ممکن است با آن آشنا نباشند، یک تعریف اولیه ارائه میدهم. در ادامهی کتاب میتوانم معانی و تعاریف بعدی را هم مطرح کنم، اما مهم است که معنای اصلی را همان اول مطرح کنم.

به عنوان مثال، اگر مجبور باشم نامهای برای رییس قبیله بنویسم تا او را از ویژگیهای لندورر آگاه کنم، در پاراگراف نخست باید چنین بنویسم:

"رییس، ما میخواهیم یک لندورر مدل جدید به شما بدهیم. ویژگی اولیهی این وسیله، حملونقل است. پس دیگر مردم شما مجبور نیستند آب سنگین را روزانه در مسافتهای طولانی بر پشتشان حمل کنند. یک نفر از افراد قبیله می-تواند ماشین را تا آنجا براند و آب را حمل کند. اکنون دیگر مردم شما مجبور نمیشوند برای برگرداندن شکار، کیلومترها با پای پیاده به چادرها بازگردند. یک نفر میتواند به نقطهی مورد نظر آمده و شکار را به قبیله ببرد. به علاوه، مردم شما دیگر مجبور نیستند برای تهیهی آذوقه بیش از ۴۰ کیلومتر پیاده رفته و برگردند، کافیس با ماشین به آنجا رفته و مایحتاج خود را خریداری کرده و آن را با ماشین در زمانی کوتاه به قبیله بیاورند."

مهم است که ما مقصود اولیهی لندورر را پیشاپیش مطرح کنیم، زیرا رییس و قبیله‌اش هرگز قبلاً ماشینی ندیده‌اند. سپس در پاراگراف بعدی می-توانیم به آنها دربارهی تهویه هوا و سیستم گرمایش خودرو بگوییم. من پاراگراف سوم را به رادیوی ماهواره‌ای و پاراگراف چهارم را به دستگاه پخش CD و DVD اختصاص خواهم داد، و سپس نامه را با این موضوع که این ماشین یک هدیه است، به پایان میرسانم. اما باید تعریف بنیادی و نخستین را در پاراگراف اول مطرح کنم.

باین نگرش، برگردیم به سوال خداوند: "من چگونه فیض را در کتابم -عهد جدید- معرفی کرده‌ام؟"

من پاسخ دادم: "نمیدانم خداوندا". به سمت کامپیوترم رفته و کشفالات کتاب مقدس را باز کردم، و فهمیدم که خداوند فیض خود را چگونه معرفی کرده است. او این کار را در یوحنا ۱: ۱۶ انجام داد: "از پُری او ما همه

بهرهمند شدیم، فیض از پی فیض."

توجه کنید که یوحنا میگوید: "فیض از پی فیض". من دوستی یونانی دارم که در آتن زندگی میکند. او خادمی است که نه فقط یونانی، زبان مادریش است بلکه درس یونان باستان نیز خوانده است. او کسی است که وقتی پایزبان یونانی در میان باشد، به من کمک میکند. او به من گفت که یوحنا در این آیه در واقع میگوید خدا "نهایت فراوانی فیض" را بخشیده است. به عبارت دیگر، یوحنا میگوید که فراوانی یا سرشاری فیض چیزی است که به ما پری عیسای مسیح را میبخشد! آیا چنین چیزی را شنیده‌اید؟ پُری عیسای مسیح! این جا صحبت از توانایی و قدرت است.

میخواهم مطمئن شوم که همهی آنچه را که این جا مطرح میکنیم، درک میکنید. تصور کنید که من سراغ یک بازیکن متوسط تنیس میروم. او تنها یک بازیکن درجه "ج" در باشگاهش است. به او میگویم: "ما به دانشی دست یافته‌ایم که میتواند به تو پُری یا به عبارتی تمام قابلیت‌های "راجر فدرر"^[۱۵] را بدهد. (اگر در مورد تنیس حرف‌های اطلاعاتی ندارید، "فدرر" یکی از بزرگترین بازیکنان در تاریخ این ورزش است.) فکر میکنید این بازیکن درجه "ج" چه پاسخی میدهد؟ او میگوید: "حتما! فوراً آن را به من بدهید! چه کاری لازم است انجام دهم؟" و به محض آن که ما پُری (تمام قابلیت‌ها) راجر فدرر را به او میدهیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ شما حدس بزنید! او برندهی مسابقهی باشگاهی میشود. سپس در مسابقات انتخابی "اُپن امریکا"^[۱۶] شرکت میکند و در نهایت برندهی مسابقات ویمبلدون^[۱۷] میشود.

تصور کنید که من سراغ یک دانشجوی تازه‌وارد معماری در یکی از دانشگاه‌های ایالت بروم. به او بگویم: "ما دانشی جدید داریم که ما را قادر میسازد تمامیت یا تمام قابلیت‌های "فرانک لوید رایت"^[۱۸] را به تو اضافه کنیم." فکر میکنید پاسخ این دانشجو چه خواهد بود؟ او پاسخ میدهد: "وای خدای من، همین حالا این کار را بکنید!"

و به محض انجام آن، دانشجوی ما چه میکند؟ او دانشکده را ترک کرده و زندگی موفق خود را شروع میکند.

یک مثال دیگر برای این که جای هیچ پرسشی نماند. تصور کنید به سراغ

Roger Federer ۱۵

US Open یکی از مسابقات تور جهانی تنیس و جزو گرند اسلم های معروف ۱۶

Wimbledon قدیمی ترین مسابقه ی جایزه ی بزرگ تنیس که در لندن برگزار می شود. ۱۷

Frank Lloyd wright معمار سرشناس آمریکایی (۱۸۶۹- ۱۹۵۹) ۱۸

یک تاجر ورشکسته میروم و به او میگویم: "ما به دانشی دست یافته‌ایم که مارا قادر میسازد پُری - قابلیت کامل- "بیل گیتس"^[۱۹] را به تو بدهیم. "فکر میکنید آن مرد چه پاسخی میدهد؟ او فریاد میزند: "من این را میخواهم! انجامش بدهید!" او پس از دریافت پُری و قابلیت‌های بیل گیتس چه میکند؟ او شروع به کار بر روی محصولی جدید میکند و سرمایه‌گذاری بر کاری که هرگز فکرش را نمیکرد.

خب، فیض به هیچ یک از ما پُری راجر فدرر، فرانک لوید رایت و بیل گیتس را نمیدهد. آیا آنچه که فیض می بخشد، کمتر است؟ خیر، فیض خدا پُری خود عیسای مسیح را به ما میبخشد! میتوانید درکش کنید؟ همان توانایی! همان قدرت! پس خدا فیض خود را در عهد جدید به عنوان یک هدیهی رایگان معرفی نکرده، اگرچه من همواره برای هدیهی رایگان او سپاسگزارم. او همچنین فیض خود را به عنوان بهای گناهان ما معرفی نمیکند، هر چند باز من همواره سپاس گزار فیض او هستم که مرا از گناهانم آزاد ساخته است. خیر، او فیض خود را به عنوان قدرتی که به ما پُری عیسای مسیح را میبخشد، معرفی میکند.

اگر فصل پیش را به یاد داشته باشید، پطرس مینویسد که فیض خدا ما را "شریک طبیعت الهی میگرداند" (دوم پطرس ۱: ۲-۴ را بخوانید). واژهی طبیعت [همانطور که پیشتر گفتم] توصیفکنندهی کیفیات اصلی یا خصوصیات یک شخص است. بنابراین فیض خدا به صورت رایگان پُری و کاملیت کیفیات و خصوصیات خود عیسا را به ما میبخشد! به همین دلیل یوحنا میگوید: "زیرا ما در این دنیا همانگونه‌ایم که او هست" (اول یوحنا ۱۷: ۴). آیا میتوانید عظمت این واژهها را درک کنید؟

این موضوع بر قدرتیافتن و حکمراندن ما در زندگی تاکید میکند! فیض خدا ما را دوباره خلق میکند تا دقیقاً همچون عیسا باشیم؛ فیض ما را قوت میبخشد تا چنان زندگی کنیم که او زندگی کرد. ما حقیقتاً در مسیح هستیم. به همین دلیل یوحنا باشجاعت مینویسد: "آن که می‌گوید در او می‌ماند، باید همانگونه رفتار کند که عیسی رفتار می‌کرد." (اول یوحنا ۲: ۶)

بگذارید این کلمات در درون قلبتان بنشینند: ما باید در روی زمین چنان زندگی کنیم که عیسا زندگی کرد. این یک پیشنهاد کتابمقدسی نیست؛ این یک فرمان کتابمقدسی است!

فصل چهارم

عیسا چگونه رفتار میکرد

"آن که میگوید در او میماند، باید همانگونه رفتار کند که عیسا رفتار میکرد." (اول یوحنا ۲:۶)

اگر قصد ما این است که همچون عیسا رفتار کنیم، باید از خود بپرسیم: "او چگونه رفتار میکرد؟"

نخست، او در دینداری و پاکی شگرف رفتار میکرد. شهوات این دنیا بر او حکم نمی‌راندند. او بر خواسته‌های ناپاک حکم می‌راند. پولس رسول در همین راستا ما را نسبت به شیوهی خدمت شایسته و پسندیدهی خدا آگاه می‌سازد: "پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم." (دوم قرنتیان ۷: ۱)

آیا متوجهی عبارت «خود را از هر ناپاکی بزداییم» شدید؟ جالب است که او نمی‌گوید: «خدا شما را از هر ناپاکی، پاک می‌سازد». بگذارید موضوع را روشن سازم. خون عیسا ما را از هر گناهی پاک ساخته؛ این همان رستگاری است. اما پولس رسول در اینجا از تقدس صحبت میکند نه رستگاری؛ به عبارتی دیگر، زندگی کردن به دور از هر آن چیزی که قبلاً آزادانه انجام می-

دادیم. به بیان ساده، صحبت از چگونگی زندگی و رفتاری است که از ما به عنوان ایمانداران انتظار می‌رود. او در اینجا از تغییر شکل بیرونی ما صحبت میکند که باید در نتیجهی رستگاری و بازخرید، جایگزین زندگی قبلی شود. آیا در این آیه به واژهی «هر» نیز دقت کرده‌اید؟ ما نباید خود را از بعضی چیزها و یا حتی بیش تر چیزهایی که بدن و جان ما را ناپاک می‌سازند، پاک سازیم، بلکه باید از «هر» ناپاکی خود را بزدا کنیم. از ما انتظار می‌رود که خود را پاک سازیم تا تقدس خود را به «کمال» رسانیم. پطرس در این رابطه مینویسد: "بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همهٔ رفتار خویش مقدس باشید." (اول پطرس ۱: ۱۵) اگر این کلمات را جدی بگیریم و آنها را تلطیف نکنیم و از شدت آن نگاهیم (کاری که بعضیها میکنند و تعلیم میدهند)، پس روش پسندیدهی خدمت خدا، گام برداشتن در همان مسیر تقدسی است که عیسا در آن بود. چه طور ممکن است انجام چنین چیزی را متصور شویم؟ پاسخ، فیض خداوند است.

بگذارید مثالی بزنم: وقتی در دبیرستان بودم، یک گناهکار واقعی بودم. خب، مقصودم این است که من طبیعت گناه‌آلودی داشتم و به‌طور چشمگیری مرتکب گناه میشدم.

در نوجوانی، پدرم از من و خواهرم خواست که اگر دوست داشته باشیم همراهش به دیدن فیلم "ده فرمان"^[۱] یا بازی "چارلتون هستون"^[۲] به سینمای شهر برویم. در زادگاه من که سه هزار نفر جمعیت داشت، سینما طوری نبود که همزمان پانزده فیلم را به نمایش بگذارد. هر بار فقط یک فیلم را نشان میدادند. ما "ایکس باکس"^[۳] و بازیهای اینترنتی و تلویزیونهای صفحه بزرگ و وسایل ارتباط جمعی دیگری که امروز رایجاند، نداشتیم. یک تلویزیون قدیمی رنگی، تنها وسیلهی موجود در خانهی ما بود. بنابراین اگر کسی پیشنهاد میکرد که برای دیدن هر فیلمی بر روی یک پردهی بزرگ، پول شما را میپردازد، بلادرنگ و با هیجان قبول میکردیم.

ما در سالن نشسته بودیم و فیلم را تماشا میکردیم که ناگهان به صحنه-ای رسیدیم که زمین دهان میگشود و تمام افراد شروری را که بر ضد موسا به پا خواسته بودند، میبلعید. آنها زنده بلعیده شدند و مستقیماً به جهنم رفتند. به عنوان یک فرد گناهکار با دیدن این صحنه بر روی پردهی بزرگ، به

The ten commandments ۱

Charlton Heston ۲

Xbox نوعی سختافزار برای بازیهای کامپیوتری ۳

سرعت توبه کردم. من از همهی رفتارهای شرورانه و شهوت‌آلود خود توبه کردم و از خدا درخواست بخشش نمودم و به او قول دادم که هرگز چنین رفتارهایی را دوباره مرتکب نشوم. از سالن سینما به عنوان یک نوجوان کاملاً تبدیلیشده، بیرون آمدم! اما این تنها یک هفته دوام داشت، و من به همان رفتارهای گذشته بازگشتم. چرا؟ چون توبه کرده بودم، اما فیض را نداشتم. سالهای بعد در دانشکده، یکی از انجمنهای دانشجویی یک اردوی تعلیمی "چهار قانون روحانی"^۴ را برگزار کردند. من پس از خواندن قانون چهارم عیسیای مسیح را به عنوان خداوند پذیرفتم و او منجی من شد. در آن لحظه، من فرزند خدا شدم. اما حقیقت این است که من همان روش گناه‌آلود زندگی خودم را پیش از دریافت عیسیای مسیح ادامه دادم. این به خاطر فقدان تعلیم و دانش کتاب مقدسی بود، زیرا از قدرتی که اکنون در من است، بیاطلاع بودم. چند سالی گذشت. یکی از آیات کتاب مقدس که بارها خوانده بودم، ناگهان از وسط کلام بیرون پرید و توجه مرا به خود جلب کرد: "سخت بکشید ... مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچکس خداوند را نخواهد دید." (عبرانیان ۱۲: ۱۴) این واژگان همچون خروارها آجر بر سرم فرو ریخت. با خود اندیشیدم: "وای خدای من، من میخواهم تو را ببینم، و این آیه میگوید برای دیدن خدا باید زندگی مقدسی داشته باشم." متأسفانه موضوع را درست نفهمیدم و تبدیل به یک فرد قانونزده و افراطی شدم.

با استدلالهای شریعتزده، شروع به برخورد با اطرافیانم کردم. به آنها فشار می‌آوردم تا "زندگی مقدسی" داشته باشند، اما نمیتوانستم قدرت انجام این کار را به آنها بدهم. من هنوز متکی به توانایی و اراده و عزم انسانی برای داشتن زندگی مقدس بودم، نه قدرت خدا. من باعث میشدم که همسرم، دوستانم و هر کسی که نزدیک من بود، معذب شود.

مدتی بعد، در حالی که در دعا بودم، خدا با من صحبت کرد: "پسرم، تقدس کاری نیست که با جسمت قادر به انجامش باشی، این محصول فیض من است!" که این طور! پس این آن چیزی بود که من کم داشتم. من این درک را پیدا کرده بودم که فیض قدرتبخش خدا در زندگی من حاضر است و به من توانایی انجام کاری را میبخشد که بدون آن قادر به انجامش نیستم؛ یعنی پاک ساختن خودم از هر چیزی که بدن و جان مارا ناپاک میسازد و رسیدن به تقدس کامل. این طریق شایسته و پسندیدهی خدمت خداست. به همین

دلیل نویسنده به عبرانیان چنین ادامه میدهد: "پس بیابید فیضی را بیابیم که با آن خدا را عبادت و خدمتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۱۲: ۲۸)^[۵] فیض ما را قوت میبخشد تا خدا را به شکلی پسندیده خدمت نماییم؛ فیض ما را قدرت میبخشد تا خود را از آنچه که قادر نیستیم با توانایی خود پاک سازیم، بزدااییم.

بر طبق آمارگیری ملی، میتوانیم نتیجهگیری کنیم که بالغ بر ۹۸٪ مسیحیان امریکایی سعی میکنند که بر اساس توانایی خود زندگی مقدسی داشته باشند. تنها ۲٪ فیض را، قدر بخششی خدا میدانند؛ به عبارتی برای ۹۸٪ دیگر شراکت در این قدرت الاهی غیرممکن است، چون از توانایی آن آگاه نیستند. ما آن را به واسطهی ایمان از خدا دریافت میکنیم و طبیعتاً نمیتوانیم به چیزی که نمیشناسیم، ایمان داشته باشیم. همانطور که پولس میگوید: "اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده/اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده/اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟" (رومیان ۱۰: ۱۴) ما تنها از چیزی که میدانیم دارای آن هستیم، میتوانیم بهره‌مند شویم. برگردیم به مثال قبیلهی افریقایی. اگر افراد قبیله نمیدانستند که عملکرد اصلی لندرور، جابهجایی است، آن را نمیراندند. آنها فقط سوار آن میشدند و از کولر، بخاری، پخش DVD و CD و رادیو لذت میبردند، اما هرگز فکر راندن آن هم به سرشان نمیزد.

یک بار من دوربینی بسیار زیبا خریدم. جعبه را باز کردم و دوربین را بیرون آوردم و فوراً شروع کردم به کار کردن با آن؛ همان کاری که با دوربین قبلیام میکردم. من فقط دکمه را فشار میدادم و عکسهای دلخواهم را میگرفتم. بیپرده بگویم، فکر میکنم این کاری است که اغلب مردم وقتی دوربین میخرند، میکنند. پس از چند سال که صاحب این دوربین خیلی خوب بودم، یک روز کنجکاو شدم که چرا یکی از دوستانم قادر است تصاویری شگفتانگیز از مناظر، شب، حرکت و نماهای نزدیک بگیرد. از او پرسیدم و علت را فهمیدم. دریافتم که دوربین من شامل تمام ظرفیتهایی است که دوربین دوستم دارد. من تمام مطالب را از دفترچهی راهنما بیرون کشیدم و شروع کردم به آموختن چگونگی استفاده از امکانات دوربینم. خیلی زود، عکسهای بهتر از دوستم میگرفتم. من از آنچه داشتم، غافل بودم، بنابراین

۵ در ترجمهی هزاره نو آمده: «بیابید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم.»

نمیتوانستم از مزایای آن لذت ببرم.

همین مساله در ارتباط با این ۹۸٪ نیز صادق است. آنها دفترچهی راهنمای زندگی، یعنی کتاب مقدس را خوب مطالعه نکرده‌اند تا دریابند فیض چه چیزهایی برای آنها تدارک دیده است. آنها صرفاً از الگو و تعالیم اکثریت، تقلید و پیروی کرده‌اند. آنها از پتانسیل نامحدودی که در اختیارشان است، هیچ اطلاعی ندارند.

اگر تلاش کنیم که بر اساس تواناییهای خود، پاک زندگی کنیم و فردی مقدس باشیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ یکی از این دو مورد رخ می‌دهد: یا فردی ریاکار و قانونزده می‌شویم (خیلی سختگیرانه حرف می‌زنیم اما در درون و در خلوت به شیوه‌های دیگر زندگی می‌کنیم)، یا به زندگی ببیندوبار خود با اتکا به این باور غیرکتابمقدسی ادامه می‌دهیم که: "فیض همهی گناهان مرا میپوشاند". بنابراین ما "زیستن چون عیسا" را به عنوان هدفی خوب و زیبا می‌گیریم که کاملاً غیرواقعی است.

برخی از ایمانداران و معلمان، با این ذهنیت یک تعلیم مسخره را از خودشان اختراع کرده‌اند، آنها می‌گویند: "باز خرید عیسا ما را فرزندان خدا میسازد، با این وجود ما هنوز افرادی گناهکاریم که اسیر انسانیت خود می‌باشیم". ما به غلط فکر می‌کنیم که اسیر زندگی هستیم و تفاوتی با بقیه نداریم و بنابراین رفتارهای ناپاک و شهوانی ما توجیه‌پذیر بوده و میتوان آن را لاپوشانی کرد. این مطلب ما را به سمت یک آرامش کاذب سوق میدهد.

اما این آن چیزی نیست که انجیل در عهد جدید اعلام میکند. خبر خوب این است که عیسا نه تنها بهای آزادی ما از جرمیهای گناهان را پرداخت، بلکه همچنین بهای آزادی ما از قدرت گناه را نیز پرداخت کرد. این مطلب در کلمات پولس کاملاً روشن است: "زیرا گناه بر شما فرمان نخواهدراند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضاید." (رومیان ۶: ۱۴)

شریعت فقط میتواند مانع افراد شود. اما فیض به ما قدرت میبخشد خود را از گناه آزاد سازیم؛ گناهی که با توانایی خود نمیتوانیم از آن رها شویم. به همین دلیل است که پولس مسیحیان قرنسس را تشویق میکند "در مقام همکاران خدا، از شما استعدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید." (دوم قرنتیان ۶: ۱)

پولس از تلفکردن آنگونه فیضی که در بسیاری از کلیساهای غرب تعلیم میدهند، صحبت نمیکند. آن نوع فیض شبیه این است که: "من میدانم آن-

گونه که باید زندگی نمیکند، اما خب، چون به وسیله فیض نجات یافته‌ام، و گناهانم پوشیده شده، همه چیز مرتب است!" در برخی موارد از این هم فراتر رفته و برخی از ایمانداران فکر کرده و میگویند: "من هر کاری که دلم بخواهد، میتوانم انجام دهم، زیرا نجات من بر اساس کارهای من نیست، بلکه به خاطر کاری است که عیسا برای من انجام داد. من با فیض پوشانده شده‌ام." پس حال هیچ ضرورت و الزامی برای زندگی خداپسندانه و مقدس وجود ندارد. آیا میتوانیم این فیض را تلف کنیم و آن را بیهوده یافته باشیم؟! واقعیت این است که نمیتوانیم. این ذهنیت، یک توصیف بسیار اشتباه از قصد و مفهوم قدرت فیض خداست.

با این وجود وقتی درمی یابیم که آن فیض، قدرتبخشی خداست که به ما توانایی انجام کاری را میدهد که در غیر این صورت قادر به انجامش نبودیم - یعنی پاک ساختن خودمان از هر آنچه که جسم و جان ما را ناپاک میسازد تا تقدس را به کمال برسانیم - آنگاه میفهمیم که چگونه میتوانیم آن را تلف نماییم.

فرض کنید ما تصمیم میگیریم ده سال بعد به آن قبیله کوچک افریقایی سری زده و وضعیتشان را بررسی کنیم. ما به همان منطقه سفر میکنیم؛ جایی که لندور را تحویل دادیم، و در کمال تعجب میبینیم که ماشین دقیقاً در همان نقطه پارک شده است. گرد و غبار روی آن را پوشانده و علفها اطراف آنها رشد کرده‌اند. به زور در را باز میکنیم و با واریسی کردن وسایل داخل آن درمی یابیم که کیلومترشمار دقیقاً همان عددی را نشان میدهد که ده سال پیش وقتی آن را تحویل دادیم، نشان میداد. آیا یکی از ما نباید بگوید: "آنها هدیه‌ای را که ده سال پیش به آنها دادیم، بیهوده تلف کردند"!

این قبیله شاید آهنگهایی دربارهی "هدیه‌ی مجانی" لندور نوشته باشند یا حتی دربارهی آن با هم حرف زده باشند. حتی شاید وقتی باران می‌آمد، درون آن امید را تجربه کرده باشند، و آهنگها سروده و داستانهای جالبی دربارهی چگونگی پوشیده شدن به وسیلهی آن ماشین تعریف کرده باشند. اما حقیقت چیز دیگری است؛ آنها، آن را نرانده‌اند. آنها هدیه را هدر داده‌اند!

پولس رسول نیز به همین شکل نمیخواهد من و شما برکات اولیه و مزایای فیضِ توصیفناپذیرِ خدا را از دست بدهیم: "در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید... پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی

جسم و روح بزداييم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانيم،» (دوم
قرنتيان ۶: ۱ و ۷: ۱)

ديگر از اين واضعتر هم ميشود؟ پرسش من اين است: چرا اين موضوع
در کليساهای ما روشنتر مورد تاکيد و تعليم قرار نگرفته است؟!

عیسا نیاز انسان ها را برطرف می‌کرد

چند صفحه به عقب برگريد. ما اين فرمان کتاب مقدس را ديديم که: "آن که
ميگويد در او ميمانده، بايد همانگونه رفتار کند که عيسا رفتار ميکرد"، فرمانی که
يوحناي رسول در نخستين نامهاش نگاشته است (اول يوحنا ۲: ۶). به واژه‌ی
"بايد"^[۶] توجه کنید. همانطور که پيشتر ديديم، اين آيه یک پيشنهاد نيست، بلکه
یک فرمان است. خدا از ما انتظار دارد چنان که عيسا رفتار ميکرد، رفتار کنيم.

پس بگذاريد باز هم بيرسم: عيسا چگونه رفتار ميکرد؟

در اناجيل مشهود است که عيسا نیازهای بشر را برطرف ميساخت. او
بيماران را شفا داد، ابرصان را طاهر ساخت، مردم را از اسارتهايشان آزاد
کرد، کوران را بينا و کران را شنوا گرداند، زبان افراد گنگ و لال را گشود و
لنگان را خرامان ساخت. جمعيت گرسنه را سير گرداند و حتا مرده را زنده
ساخت. سپس اين مسئوليت را بر عهدهی ما ميگذارد: "همان گونه که پدر مرا
فرستاد، من نيز شما را ميفرستم." (يوحنا ۲۰: ۲۱)

ما چگونه ميتوانيم تصور انجام اين کارها را داشته باشيم؟! پاسخ، از
طريق فيضِ رايگان خداست!

کتاب مقدس در مورد کليسای نخستين ميگويد: "رسولان با نيرويی
عظيم به رستاخيز خداوند عيسی شهادت می‌دادند و فيضی عظيم بر همگی
ايشان بود." (اعمال ۴: ۳۳)

چرا خداوند "نيرويی عظيم" را با "فيضی عظيم" آورده است؟ زيرا فيض،
قدرتِ خداست!

شمايد فکر کنید: "خب، جان اين جا صحبت از رسولان است و من یک
رسول يا شبان نيستم!" خب، پس بياييد دربارهی یک شخص عادی صحبت
کنيم. کليسای اورشليم یک رستوران داشت و یکی از افرادی که به عنوان

پیشخدمت در آن جا کار میکرد، جوانی به نام استیفان بود. او یک رسول، نبی، مبشر، شبان یا معلم نبود. او پیشخدمت پیرزنان بود. اما کتاب مقدس میگوید: "استیفان پر از فیض و قدرت بود و معجزات و آیات عظیم در میان قوم به ظهور می‌آورد." (اعمال ۶: ۸)

اگر او یک شبان یا رسول نبود، چهطور چنین معجزات عظیمی را انجام میداد؟ او از طریق قدرت فیض خدا این کار را میکرد. او همانگونه رفتار میکرد که عیسا رفتار میکرد؛ یعنی نیازهای مردم را از طریق قدرت فیض رایگان خدا برطرف میساخت.

همین فیض رایگان در اختیار هر ایماندار مییاشد. در اختیار من و شما. به همین دلیل، عیسا به ما فرمان داد که: "به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همهٔ خلایق موعظه کنید... و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت، و هرگاه زهری کشنده بنوشند، گزندى به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت." (مرقس ۱۶: ۱۵ و ۱۷-۱۸) عیسا نگفت که: "تنها به رسولان، قدرت فیض برای انجام معجزات داده می‌شود"، یا مثلاً نگفت: "تنها به رسولان قدرت فیض بخشیده میشود تا فرزندان خدا شوند". خیر، کلام خدا به روشنی بیان میکند که: "اما به همهٔ کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هرکس که به نام او ایمان آورد." (یوحنا ۱: ۱۲) ما نباید با این مساله مشکلی داشته باشیم، درست است؟ خب، همین کتاب مقدس به ما میگوید: "به ایمانداران [نه فقط رسولان] این قدرت [هدیهی رایگان فیض] داده میشود تا معجزه کنند". پس میتوانیم همانگونه که عیسا رفتار کرد، رفتار کنیم و در همان مسیر او گام برداریم! ما در قدرت خدا میتوانیم بر بیماری، ضعف و هر مصیبت دیگر زندگی که برای آنانی که دوستشان داریم، رخ میدهد، حکم برانیم.

حکمت، درک، بینش، ابتکار، خلاقیت

عیسا دیگر چه رفتاری داشت و چگونه زندگی میکرد؟ او در حکمت، درک، بینش، ابتکار و خلاقیتی شگرف گام برمیداشت. حکمت او حتا تحصیل-کردهترین افراد را متحیر میساخت. حکمت او از کجا می‌آمد؟

"باری، آن کودک رشد می‌کرد و قوی می‌شد. او پر از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت." (لوقا ۲: ۴۰)

فیض، پاسخ حکمت خارق‌العاده‌های است که عیسا داشت. در اینجا یک پرسش خوب مطرح می‌شود. اگر (چنان که بسیاری از مسیحیان فکر میکنند) فیض خدا تنها برای بخشش گناهان و ورود به ملکوت است، پس چرا عیسا به فیض نیاز داشت؟ او هرگز مرتکب گناهی نشد، بنابراین او هرگز نیازی به بخشش نداشت. ما میدانیم که اگرچه عیسا پسر خدا بود، اما در زمین به عنوان یک انسان زاده شد و زندگی کرد. او خود را از همه امتیازات الهی خدابودن، خالی ساخت (فیلیپیان ۲: ۷ را بخوانید) بنابراین به فیض قدرتبخش خدا برای زندگی و گامبرداشتن در حکمت، درک، بینش، ابتکار و خلاقیت که متضمن شخصیت او بودند، نیاز داشت.

من عاشق حکمت خلاقانه بصیرت و بینش او هستم، که زندگی یک زن رانجات داد. یوحنا در باب ۸ می‌گوید که چه‌طور مذهبیان متعصب، زنی را در حین زنا گرفتند. آنها او را به حیاط معبد کشاندند و او را جلوی عیسا انداختند (متعجبم که چرا همین کار را با مردی که همراه زن مرتکب زناشده بود، نکردند). آنها پرسیدند: "موسا فرمان داده که چنین زنی باید سنگسار شده تا بمیرد. اما تو چه می‌گویی؟"

در چنین مواججه‌های، داشتن حکمت خلاقانه بسیار ضروری است. عیسا خم شد و شروع به نوشتن چیزی روی زمین کرد. (من شخصا باور دارم که عیسا نام معشوقه‌های رهبران مذهبی را نوشت. شاید او مینوشت: حنا، راحیل، ایزابل). وقتی رهبران بر پرسش خود پافشاری کردند، استاد سرش را بلند کرد و گفت: "بسیار خب، هر کسی از شما که هیچ گناهی نکرده، اول بیاید و سنگ را پرتاب کند"، سپس به نوشتن روی خاک ادامه داد.

دلم می‌خواست واکنش این رهبران مقدسماب را با دیدن نام معشوقه‌هایی که با آنها بودند، تصور کنم. اما به هر حال چه به این دلیل بوده باشد، و چه به دلیل پیشنهاد الزام‌آوری که عیسا مطرح کرده بود، آنها سنگهایشان را انداختند و فوراً از آنجا بیرون رفتند. کتابمقدس می‌گوید: "با شنیدن این سخن، آنها یکایک، از بزرگترین شروع کرده، آنجا را ترک گفتند و عیسی تنها به‌جا ماند، با آن زن که در میان ایستاده بود." (یوحنا ۸: ۹)

سپس او سر بلند کرد و از زن پرسید: "ای زن، ایشان کجایند؟ هیچ‌کس تو را محکوم نکرد؟ پاسخ داد: هیچ‌کس، ای سرورم. عیسی به او گفت: من

هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه مکن.» (آیات ۱۰-۱۱) حکمت و خلاقیت عیسا، جان آن زن را نجات داد. توجه کنید که عیسا او را محکوم نکرد. او که تنها فرد بیگناه بود، با رحمت بسیار در آن لحظه سخن گفت. او داور یای را که آن زن بر طبق شریعت مستحقش بود، ادا نکرد. با این وجود گفت: "برو و دیگر گناه مکن!". اکنون فیض سخن میگوید [نه شریعت]، زیرا فیض چیزی را به ما میبخشد که شایسته‌اش نیستیم، در حالی که رحمت چیزی را که سزاوارش هستیم [محکومیت و حکم] نمیدهد. رحمت، زن را محکوم نکرد، اما فیض خدا به او قدرت داد تا دیگر در دام روزانه‌ی زنا نیفتد.

فیض خدا که بر عیسا بود، به عیسا حکمت بخشید تا زن را از حکم رهبران متعصب مذهبی، رها سازد. همچنین زن را قوت بخشید تا در آزادی از زنا زندگی کند. در فیض چه قدرتی نهفته است! در موقعیتی دیگر، عیسا را میبینیم که در ساحل دریای جلیل است؛ جایی که یک گروه از ماهیگیران، بدترین روز کاری خود را داشتند. آنها در طول روز، حتی یک ماهی هم نگرفته بودند. چه اتفاقی میافتاد اگر یک مغازه‌ی خردفروشی داشتید و در تمام روز یک کالا هم نمی‌فروختید؟! میتوان این روز را بدترین روز کارتان توصیف کرد. اما یک واژه از حکمت خلاقانه‌ی عیسا، آن روز را به موفقترین روز کاری شاگردان در تمام عمرشان مبدل ساخت! عیسا یک ماهیگیر نبود؛ او یک نجار بود، اما او صاحب فیض بود! چه حکمت و قدرتی!

در جایی دیگر، عیسا به خاطر حکمت ناشی از فیض، میدانست کجا باید یک کره الاغ را پیدا کند. او لازم نبود فهرست مراکز عرضه، یا فروشگاه‌های اینترنتی را چک کند. او میدانست چطور مالیات خود را بدون رجوع به جایی پرداخت کند. او به پطرس گفت که یک ماهی بگیرد، وقتی دهان آن را باز کند، سکه‌های را پیدا خواهد کرد که دقیقاً به میزانی است که باید مالیات میدادند. این تنها به خاطر فیض اتفاق افتاد.

بینش عیسا شگفتانگیز بود. او میدانست که شیطان در میان شاگردانش کار میکند، آن هم پیش از آن که شیطان نقشه‌ی پلیدش را از طریق یهودا آشکار سازد. او پیش از آن که نتانائیل را ملاقات کرده باشد، میدانست که او مردی است که هیچ نیرنگی در او نیست.

عوض شدن جامعه

در اصل فیض خدا در زندگی عیسا، به او این توانایی را بخشید تا جوامعی را که او بخشی از آن بود، تغییر دهد. او به یک عروسی در قانا رفت. عروسی یک اتفاق کوچک نبود، تمام روستا در آن شرکت داشتند. این عروسی ویژه، در حال به هم خوردن بود، زیرا صاحبخانه خیلی زود شرابش را تمام کرده بود. آیا میتوانید شرمی را که سالها این دو خانواده باید با آن روبهرو میشدند، تصور کنید؟ اما مواجهه با فیض خدا بر عیسا، عروسی را نه تنها نجات داد، بلکه آن را به سطحی عالیتر نیز ارتقا داد.

در جایی دیگر به نام نابین، حکومت مجبور بود برای بیهوشی که تنها پسرش را از دست داده بود، تدارک ببیند. جامعه مجبور بود برای مابقی زندگی آن زن، غذا، لباس و سرپناه از پول مالیاتدهندگان فراهم کند. با این وجود، یک مواجهه با فیض خدا بر عیسا، باعث شد تا جامعه دیگر مجبور نباشد به آن زن پولی بدهد. وقار زن حفظ شد و نسل او ادامه پیدا کرد. (لوقا ۷: ۱۱-۲۵ را بخوانید).

در شهری دیگر، با رییس یک باند خلافکار ملاقات کرد. ما درباره کسی صحبت میکنیم که امروزه به عنوان پدرخواندهی سندیکای خلافکاران شناخته میشود. یک مواجهه با فیض خدا بر عیسا باعث شد تا زکا، قولی بدهد که موجب امنیت بیشتر جامعه و رفاه آن شد. او دیگر سر مردم را کلاه نمیگذاشت. نه فقط این، بلکه زکا با صدای بلند اعلام کرد: "نصف اموال خود را به فقرا میبخشم". به این ترتیب فقرا برکت یافتند. اما کار به اینجا ختم نشد. او قول داد که چهاربرابر هر آنچه را که دزدیده و به ناحق گرفته، بازپس دهد. بنابراین وضعیت اقتصادی جامعه متحول شد. (لوقا ۱۹: ۱-۸ را بخوانید). یک مواجهه با فیض خدا موجب همهی اینها گردید.

در واقعهای دیگر، مردی جوان که کاملاً دیوانه و مجنون بود، تنها رها شده بود تا رنج بکشد. آنها در آن روزگار بیمارستان روانی نداشتند، اما دولت مجبور بود مراقبت از او را متحمل گردد. آنها باید از پول مالیاتدهندگان برای او غذا و لباس تهیه کرده و از او محافظت میکردند. او به لباس زیادی نیاز داشت، چون مدام لباسهایش را پاره میکرد. اما در یک مواجهه با فیض خدا که بر عیسا بود، این مرد دیوانه شفا یافت. دیگر ضرورتی نداشت در انزوا پول مالیاتدهندگان را تلف کند. او دیگر نیازی به مراقبت و حفاظت

نداشت و سرمایهها میتوانست در مسیری بهتر و برای رفاه اجتماع هزینه شود. اکنون ده شهر ناحیهی دکاپولیس از مردی که با فیض خدا روبهرو شده بود، دربارهی پادشاهی خداوند میشنیدند(مرقس ۵ را بخوانید).

تمام افراد ناشنوا، نابینا، لنگ، بیمار و تمام کسانی را که به نوعی مشکلات جسمانی داشتند، در نظر بگیرید. به خاطر فیض خدا بر عیسا، دولت دیگر مجبور نبود نگران آنها باشد و برایشان تدارک ببیند. نه فقط این، بلکه این افراد تبدیل به افرادی پُرثمر و مولد در جامعهی خود شدند. ما میتوانیم ادامه دهیم و حتا فراتر از چیزهایی که در اناجیل نوشته شده برویم، زیرا همان-طور که پیشتر دیدهایم، یوحنا مینویسد که همهی کتابهای عالم نیز گنجایش ثبت تمام معجزات فیض را که توسط عیسا در سه سال خدمت عمومیش به انجام رسید، ندارند.

به خاطر داشته باشید که عیسا گفت: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم." (یوحنا ۱۴: ۱۲) چگونه ممکن است؟ از طریق هدیهی رایگان فیض. ما نیز باید همچون عیسا از طریق فیض رایگان خداوند، جوامع خود را تغییر دهیم!

جستجو

من ایمان دارم که ریاستها و قوتهای دنیای تاریکی، تنها یک هدف دارند و تمام تلاششان را میکنند تا این آگاهی را از ما بازدارند. آنها وقتی می‌بینند که ۹۸٪ مسیحیان امریکا فیض را تنها یک هدیهی مجانی برای بخشش گناهان میبینند و از قدرت توصیفناپذیر آن غافلند، احساس آسودگی میکنند. در واقع تنها ۲٪ تهدید واقعی برای دژهای آنها هستند.

دشمن از این که کلیساهای زیبا، انتشارات، گردهماییهای بزرگ، برنامه‌های تلویزیونی و برنامههای ماهوارهای داشته باشیم، مادامیکه از قدرت شگرفی که در اختیار ماست، غافلیم، ترسی ندارد. آنچه نیروهای تاریکی از آن میترسند، ایماندارانی هستند که قدرتی را کشف کرده‌اند که به رایگان در ما نهاده شده و در نتیجهی آن توانایی آن را داریم که جسورانه و خلاقانه جامعهی خود را همچون عیسا دگرگون سازیم. آنها میترسند که ما در جای

خود به عنوان حکمرانان این زندگی مستقر شویم. مارتین لوتر^[۷] وقتی نودوپنج رساله^[۸] خود را بر در کلیساهای ویتنبرگ^[۹] آلمان در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ میکوبید، در یک جستجو بود. این کار او جرقه‌ی اصلاحات را روشن نمود. کلیسا همیشه اینطوری نبوده است. آنچه میبینیم کار روح خدا از طریق یک انسان است. خلاصه‌ی رساله‌های او عبارت "عادل به ایمان زیست میکند" بود. او با ولخرجیهای کلیسای سازمانی که مردم را در اسارت نگه میداشت، مقابله کرد.

خب، من هم در یک جستجو هستم. میدانم که دیگرانی هم با من هستند. ما می‌خواهیم شما را نیز ثبت‌نام کنیم. ما ۹۵ساله را بر در چوبی قدیمی کلیسا می‌خکوب کرده‌ایم، اما آن را بر قلب ایمانداران میکوبیم. پیغام این است: "فیض صرفاً یک پوشش الاهی برای پوشاندن گناهان نیست. فیض ما را نیرومند می‌سازد تا همچون عیسا زندگی کنیم، و بر زندگی با آشکارساختن اقتدار آسمان و قدرت تغییر جهان پیرامونمان، حکم برانیم."

بیایید تصمیم بگویم این ۲٪ را به ۱۰۰٪ ارتقا دهیم. وقتی ایمانداران واژه‌ی "فیض" را میشنوند، باشد که فوراً فکرکنند: "فیض قدرتی است که به ما بخشیده میشود تا فراتر از سطح تواناییهای انسانیمان برویم."

۷ □ Martin Luter عالم‌تجدید‌نظر طلب‌آلمانی و یکی از پیشوایان نهضت پروتستان (۱۴۵۳-۱۵۴۶)

۸ Ninety-five theses اعلامیه‌ی معروف مارتین لوتر که در سال ۱۵۱۷ منتشر شد و آغازگر جنبش اصلاحات بود.

۹ Wittenberg

فصل پنجم

متمایز

"آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسیای مسیح، در حیات حکم خواهند راند."
(رومیان ۵: ۱۷)

عظمت رومیان ۵: ۱۷ بیش از آن حدی است که واقعگرا باشد. پیغام این آیه گیجکننده است. شاید به همین علت است که بسیاری از آن چشمپوشی میکنند و سرسری میگذرند.

هر یک از ما که عیسا را به عنوان خداوند زندگیمان دریافت کرده‌ایم، باید در قلمرو زندگی، حکم برانیم. همهی کسانی که به رایگان فیض خدا را دریافت کرده‌اند، قدرت یافته‌اند تا بر هر مصیبت و فلاکتی در این دنیا - که میتواند علیه آنها برخیزد- مسلط باشند. زندگی در این جهان بر ما حکم نمی‌راند، ما هستیم که باید بر آن حکم برانیم. ما باید از طریق فیض خدا، جوامع خود را همانند عیسا تغییر دهیم. این تعهد ماست.

صحبت عملگرا

بیایید وارد این موضوع شویم که معنای "حکمراندن بر زندگی با فیض خدا" چیست. ما باید از معیارها و هنجارها فراتر برویم تا وضع موجود را تغییر دهیم. این مطلب به این معناست که دیگر نباید زندگی را به عنوان یک شغل معمولی ببینیم که در آن هر ماه حقوق میگیریم، سپس بازنشسته میشویم و در آخر میمیریم و به آسمان میرویم. چنین نگرشی به زندگی چهقدر رقتانگیز است! قطعاً خدا چنین هدفی برای زندگی ما ندارد. ما برای چیزی به مراتب بالاتر و عظیمتر خلق شده‌ایم!

ما به عنوان افرادی تاثیرگذار شناخته میشویم که خدا ما را خوانده تا سر باشیم نه دم، و بالا برویم نه پایین (تثنیه ۲۸: ۱۳ را بخوانید). ما نه تنها باید بر مصیبتها و مشکلات زندگی فائق آییم، بلکه باید بیشتر از کسانی که عهدی با خدا نبسته‌اند، بدرخشیم و از آنها پیشی بگیریم. ما باید در میان این دنیای آزادنشده از خرافهها، رهبران باشیم و آن را دگرگون سازیم. سر، جهت و مسیر و گرایشها را مشخص میسازد. دم، دنبالهروی میکند. ما باید در تمام جنبه‌های جامعه‌ی خود رهبران باشیم، نه پیروان.

اگر معلم یک مدرسه‌ی دولتی هستید، باید از طریق هدیه‌ی فیض برای انتقال علم و دانش به شاگردان خود، پیوسته راههای تازه، خلاقانه و مبتکرانه ارائه دهید؛ راههایی که هیچیک از آموزگاران دیگر در مدرسه‌تان به فکرشان هم‌طور نمیکند. شما در حرفه‌ی خود ترقی میکنید و چنان الهامبخش دانش-آموزان خود هستید که دیگران در شگفت میشوند. همکاران شما کاری نمی-توانند بکنند جز این که در بین خود به این موضوع بپردازند که: "او از کجا چنین ایده‌هایی را آورده است؟"

اگر در رشته‌ی پزشکی فعالیت کنید، باید از طریق هدیه‌ی فیض، روشهای تازه و موثرتر برای درمان بیماریها و امراض ارائه دهید. همکاران شما سر خود را میخارانند و در شگفت میشوند و میگویند: "او از کجا به چنین ایده‌های مبتکرانه‌ی رسیده است؟"

اگر طراح هستید، از طریق هدیه‌ی فیض خدا، طرحهای تازه و خلاقانه‌ی ارائه میدید که دیگران از شما تقلید میکنند. شما سبکها و الگوهایی را ایجاد میکنید که جامعه به دنبال آن خواهد رفت. همه به دنبال کار شما خواهند بود و شما را به عنوان یک پیشگام و بدعتگذار میشناسند. شما چنان در راس

جریان امور هستید که همکارانتان سرشان را می خارانند و به یکدیگر می-
گویند: "او این ایده‌های خلاقانه را از کجا می‌آورد؟"

اگر در حوزهی سیاست هستید، از طریق فیض خدا حکمتی را برای
حل مسایل اجتماعی نشان می‌دهید که دیگران حل آن مساله را غیرممکن و
اصلاحناپذیر میدانند. شما در مسیر قانونگذاری پیشرو هستید و از همدوره
های خود به سرعت جلو زده و ترقی میکنید. بصیرت و استعداد شما باعث
میشود دیگری که در حوزهی شما فعالاند، سرشان را بخاراندند و بگویند:
"او از کجا این حکمت و ایده‌های عالی را می‌آورد؟"

اگر مجری قانون هستید، به وسیلهی هدیهی فیض، امنیت و آرامش را
به شرایطی می‌آورید که دیگران با آن درگیرند و راه‌حلی نمی‌یابند. درست
به همان شکلی که عیسا میدانست کجا کره الاغ را پیدا کند، شما نیز جای
جنایتکاران را میدانید. شما به راحتی شواهد را کنار هم می‌گذارید تا پرونده‌ها
را بسیار سریعتر از دیگر بازرسان حل کنید. بصیرت، توانایی و حکمت شما
آن قدر بالاست که دیگر افراد در حیثی کاریتان، سرشان را می‌خاراندند و
به یکدیگر می‌گویند: "او چنین درک و فهمی را از کجا به دست آورده است؟"
به عنوان یک تاجر، از طریق فیض خدا، محصولات خلاقانه و تکنولوژیها
و استراتژیهای فروشی را عرضه میکنید که شما را در راس نمودار قرار
میدهد. شما به راحتی درک میکنید چه چیزی سودآور است و چه چیزی
نیست. میدانید چهوقت باید بخرید و چهوقت باید بفروشید. چهوقت انبار کنید
و چهوقت عرضه کنید. دیگر تجار سرشان را می‌خاراندند و سعی در کشف
علت موفقیت شما دارند.

این موارد، دور از دست و نمونههای غیرواقعی نیست. این الگوی تعهد
و مسئولیت ماست. هر یک از ما خوانده شده‌ایم تا بخشی متفاوت از جامعه
باشیم، ما در هر جایی از زندگی که گذاشته شده‌ایم، باید برتری، رهبری
و تسلط خود را نشان دهیم. تجارت ما باید رونق داشته باشد؛ حتا وقتی
دیگران در مشکل و بحراناند. جامعهی ما باید امن، دلپذیر و کامیاب باشد.
جایگاه شغلی ما باید پیوسته در حال ارتقا باشد. موسیقیهای ما باید تازه
و اصیل و بکر باشند و به جای آن که مسیحیان از موسیقی دنیای بیایمان
تقلید کنند، آنها باشند که موسیقی ما را تقلید میکنند.

همین مورد باید در ارتباط با گرافیک، ویدئو و طراحی و معماری ما نیز
صادق باشد. خلاقیت فرزندان خدا باید الهامبخش باشد و در هر سطحی

دیده شود. نمایش ما چه در ورزش، سرگرمی، هنر، رسانه یا هر حوزه‌ی دیگری، باید نمونه و سرمشق باشد. شهرهای ما و ملت‌های ما باید به خاطر حضور دولتمردانی پارسا و عادل شکوفا شوند.

هر جا و هر زمان که ایمانداران با موضوعی ارتباط داشته باشند، باید لبریز از خلاقیت، تولید، آسایش، هوشیاریو استعداد باشند و در آنجا ثمر بیاورند. ماباید در تاریکی، نور باشیم. ما باید به واسطه‌ی فیض وصفناشدنی خداوند، خود را در میان جامعهای تاریک، متمایز سازیم.

مطرح ساختن خود

مایی که به وسیله‌ی خدا قوت یافتیم، باید بایستیم و به عنوان فردی توانا در تمامی زمینهای زندگی شناخته شویم. این شهادت را دربارهی دانیال با دقت بخوانید: "پس این دانیال بر سایر وزرا و والیان تفوق جست، زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید." (دانیال ۶: ۴)

بسیار جالب توجه است. دانیال خود را مطرح و متمایز ساخت^[۱] [تفوق جست]. توجه کنید که گفته نشده: "خدا دانیال را مطرح ساخت [یا خدا باعث تفوق دانیال گردید]. همهی ترجمه‌های معتبر نشان میدهند که این مرد جوان برجسته، خودش را مطرح و متمایز گرداند. در ترجمهی Message از زبان امروزیتری استفاده کرده و مینویسد: "دانیال نسبت به دیگر رهبران کاملاً برتری داشت."^[۲]

او چه‌طور این کار را کرد؟ از آن جایی که او با خدا درارتباط بود، دارای ویژگیها و صفاتی استثنایی بود. دانیال خود را مقید کرده بود که رابطهای نزدیک و پیوسته، با خالقاش داشته باشد. نباید برای هر کس دیگری که امروزه نیز در عهدجدید با خدا قرار دارد، فرقی داشته باشد.

در ترجمهی دیگری میخوانیم:^[۳] "دانیال شروع به متمایز ساختن خود نمود... زیرا روحی خارقالعاده داشت." واژه‌ی "خارقالعاده" به معنای "فراتر رفتن از هنجارها، شکستن وضعیت موجود و عبور از مقیاسها و

۱ در ترجمهی فارسی آمده که «او بر... تفوق جست»، هر چند فرق چندانی در مفهوم نیست، اما با توجه به نظر نویسنده، از ترجمهی (NIV) استفاده شده است.

۲ "completely outclassed the other" leaders

۳ (NASV (New American standard Version

استانداردهای معمول " میباشند. گاهی میتوانیم معنای یک واژه را با بررسی چیزی که نیست یا متضادهای آن، بهتر درک کنیم: مانند "عادی، معمولی یا هنجار". بنابراین داشتن یک زندگی عادی و بهنجار، در تضاد با داشتن یک روح خارقالعاده است.

این گزارش به ما میگوید که روح دانیال، روحی خارقالعاده بود، نه فکر یا جسمش. اگر روح، خارقالعاده باشد، آنگاه فکر، جسم، خلاقیت، استعداد، حکمت، دانش و بخشهای دیگر زندگی ما در پی آن، خارقالعاده خواهند بود. این روح ماست که زندگی ما را شکل میدهد. اگر ما حقیقتاً فیضی را که خدا به ما بخشیده، بشناسیم، آنگاه در خواهیم یافت که هیچ محدودیتی وجود ندارد، زیرا " برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است." (مرقس ۹: ۲۳). دانیال خود را به آنچه در رابطه با خدا در دسترس است، متصل ساخته بود. دانیال به خاطر عهد و پیمانش با خدا میدانست که باید بر شرایط حکم براند، نه آن که شرایط بر او حکم برانند؛ او میدانست که سر است، نه دم.

بیابید در این مورد عمیقتر تامل کنیم. دانیال و سه دوستش را از قومی کوچک و ناچیز به نام اسراییل گرفته و به قویترین ملت جهان آورده بودند. اگر امریکایی هستید، با خود فکر میکنید که در پنجاه سال گذشته قویترین ملت جهان بودهاید، اما بگذارید به شما بگویم که آمریکا با قدرت و شکوه و جلال بابل قابل قیاس نیست. بابل بر همهی کشورهای آن دوران حکم میراند. آنها در بالاترین سطح اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و علمی بوده و در همهی سطوح در اوج قرار داشتند. با این وجود میخوانیم که: " و در هر مساله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند، ده مرتبه بهتر یافت." (دانیال ۱: ۲۰) در ترجمه‌های دیگر میخوانیم که آنها ده برابر حکیمتر، و ده برابر فهیمتر بودند. آنها ایده‌هایی را پیشنهاد و اجرا میکردند که مردان حکیم بابل حتا به فکرشان خطور هم نمیکرد و آن ایده‌ها نتیجه میدادند.

بزرگتر از دانیال – بزرگتر از یحیا

با همین نگرش، کلمات عیسا را بخوانید: "کسی بزرگتر از یحیا از مادرزاده نشده است" (لوقا ۷: ۲۸). این به معنای آن است که یحیای تعمیددهنده، بزرگ-

تر از دانیال بود. سعی کنید آنها را بر اساس کاری که کردند مقایسه کنید، زیرا یحیا در قلمرو خدمت تلاش میکرد و دانیال در نظام مدنی و حکومتی. با این حال، عیسا به وضوح یحیا را "بزرگتر" خطاب میکند. اما او در ادامه میگوید: "اما کوچکترین در پادشاهی خدا، از او بزرگتر است" (لوقا ۷: ۲۸)

چرا کوچکترین افراد در ملکوت و پادشاهی خدا، از یحیا و دانیال بزرگ-ترند؟ عیسا هنوز بر صلیب نرفته بود تا انسان را آزاد سازد، بنابراین یحیا تولدتازهیافته نبود. او هنوز عضوی از بدن مسیح نبود. در مورد یحیا نمی-توانیم بگوییم: "همچنان که عیسا در جهان بود، یحیا نیز همانگونه بود." یحیا با عیسا برنخاسته در جایهای آسمانی ننشسته بود. با این وجود همهی این موارد در مورد ما صادق است. به همین دلیل کوچکترین در پادشاهی خدا از یحیا بزرگتر است.

تقریباً میتوان گفت که از زمان رستاخیز عیسا، بیش از دو میلیارد مسیحی بر زمین بوده‌اند. امکانش خیلی کم است، اما اگر و فقط اگر شما کوچکترین از آن دو میلیارد باشید، هنوز بزرگتر از یحیای تعمیردهنده‌اید! این به این معناست که شما از دانیال هم بزرگترید! پرسشی که مطرح میشود این است: آیا شما خودتان را مطرح میکنید؟ آیا شما ده برابر باهوشتر، بهتر و حکیمترید؟ آیا ده برابر خلاقیت، ابتکار، درک و بصیرت بیشتری نسبت به کسانی دارید که با آنها کار میکنید ولی آنها از طریق عیسا مسیح، با خدا ارتباطی ندارند؟ (لازم به ذکر نیست که آیا ده برابر صبورتر، پرمحبت-تر، منضبطتر، رؤفتر، مهمانوارتر، رحیمتر و بخشنده‌تر از کسانی که با آنها کار میکنید، هستید؟" اگر نه، چرا نیستید؟ چرا نباید بیشتر ایمانداران تولدتازهیافته، ماهرتر و حاذقتر از دیگران باشند؟ آیا این میتواند به این علت باشد که تنها ۲٪ ما، فیض را به عنوان قدرتبخشی خدا میشناسیم؛ قدرتی که به ما توانایی فراتر رفتن از ظرفیتهای طبیعی را بخشیده و ما را قادر میسازد تا بر زندگی حکم برانیم و خود را همچون دانیال مطرح و متمایز سازیم؟ (توجه کنید که به ما گفته شده که بار ضعیفان را در کلیسا متحمل شویم. با این وجود کتاب مقدس به ما نمیگوید که تا پایان عمر باید ضعیف بمانیم. به آنها نیز باید این دید را داد که در دنیایی که بر آن تاثیر دارند، خود را شناسانده و متمایز گردانند.)

عیسا بیان میکند ما "نور جهان" هستیم (متا ۵: ۱۴ را بخوانید) و اشارهی او به فرزنداناش به عنوان نور در میان تاریکی، تنها همین یک بار در عهد

جدید مطرح نشده‌است؛ با دنبالکردن آیات کتابمقدس این استعارهی عیسا مورد تأیید قرار میگیرد: (متا ۵: ۱۴-۱۶، لوقا ۱۲: ۳، یوحنا ۸: ۱۲، اعمال رسولان ۱۳: ۴۷، رومیان ۱۳: ۱۲، افسسیان ۵: ۸ و ۱۴، کولسیان ۱: ۱۲، فیلیپیان ۲: ۱۵، اول تسالونیکیان ۵: ۵، اول یوحنا ۱: ۷ و ۲: ۹-۱۰) فکر میکنم میتوانید ببینید که نوربودن برای دنیای تاریکی، یکی از زمینهای عمدهی زندگی ما در مسیح است.

آیا هرگز لحظهای درنگ کرده‌اید تا بر معنای "نور جهان بودن" تأمل کنید؟ متأسفانه بسیاری "نوربودن" را خوب رفتار کردن، بردن کتابمقدس به این طرف و آن طرف و نقلقول کردن از یوحنا ۳: ۱۶ میدانند. اما چه میشد اگر دانیال هم نوربودن را به همین شیوه دنبال میکرد؟ چه میشد اگر هدف او ورود به ادارات دولتی بابل، داشتن رفتار خوب با مردم و گفتن این جمله به همکارانش بود که: "رهبران بابل! مزبور ۲۳ میگوید: خداوند شبان من است، محتاج به هیچچیز نخواهم شد و ...؟"

در چنین وضعی وقتی دانیال برای دعای ناهار میرفت، ساتراپها^[۴] یا فرمانداران به یکدیگر چه میگفتند؟ میتوانید تصور کنید؟ مطمئنم چیزی شبیه به این بود: "خوشحالیم که این آدم مذهبی بیرون اداره است. امیدواریم دعایش تا بعدازظهر هم طول بکشد. او خیلی عجیب و غریب است!"

پس چرا آنها قانونی گذاشتند تا دانیال نتواند دعا کند؟ (دانیال ۶: ۶-۸ را بخوانید). تنها دلیل منطقی این است که دانیال ده مرتبه باهوشتر و حکیمتر و ده برابر مطلعتر، مبتکرتر و خلاقتر از هر یک از آنها بود. او داشت از همهی آنها جلو میزد و بالاخره برتر از همهی آنها میشد. آنها دستپاچه شده بودند. میتوانم آنها را تصور کنم که به یکدیگر با شکوه میگفتند: "ما واقعا نمیفهمیم. ما همگی به وسیلهی باسوادترین، بهترین و حکیمترین آموزگاران، دانشمندان و رهبران سراسر جهان تعلیم دیده‌ایم. او از یک کشور ناشناختهی کوچک میآید. او این ایدهها را از کجا میآورد؟ چهطور از همهی ما بهتر است؟ همهاش باید به خاطر این دعا باشد. او سه بار نزد خدای خودش دعا میکند. بیایید قانونی بگذاریم تا دیگر نتواند به جلوزدن از ما ادامه بدهد!"

دانیال نوری درخشان در وسط آن فرهنگ تاریک بود، زیرا او فردی خارقالعاده بود. معاصرانش به هیچوجه شبیه او نبودند. آنها حسادت می-کردند. با این وجود میتوانم تصور کنم که بسیاری دیگر -از جمله پادشاه-

۴ مسئولان ایالتی یا استانی ایران در زمان هخامنشیان

گواهی از خدای زنده را در تواناییهای دانیال میدیدند. برتری دانیال جاذب بود و باعث شد تا رهبران به خدای دانیال احترام بگذارند. فضیلت دانیال ناشی از دانش کتابمقدسی یا زیبایی او یا سه بار دعاکردنش در روز نبود که توجه همه را به خود جلب میکرد، علت این بود که دانیال به مراتب بهتر از تمامی کسانی بود که در آن حوزه کار میکردند.

حال با چنین نگرشی به واژههای عیسا درارتباط با "نور بودن" ما گوش دهید: "پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستانند." (متا ۵: ۱۶) عیسا به طور خاص دربارهی کارهای ما صحبت میکند که برای بیایمانان برجسته میشوند. چطور میتوانیم آن را به یک رفتار خوب و زیبا با مردم و نقلقول از کتابمقدس تقلیل دهیم؟!

مثالهای امروزی

دوستی دارم به نام بن^[۵] که نایب رییس یکی از بزرگترین شرکتهای خودروسازی جهان است. در حالی که در یک غروب با هم شام میخوریم، او به من گفت که پیش از آن که نایب رییس شود، در تیم مهندسی یک شرکت بزرگ که رقیب کمپانی فعلی اوست، کار میکرد. او گفت: "جان، من کتاب دانیال را میخواندم که او و سه دوستش، ده برابر بهتر از همهی همکارانشان بودند. پس دعا کردم که: "خداوندا اگر دانیال و دوستانش در حالی که زیر عهد عتیق بودند، ده برابر از دیگر همکارانشان بهتر بودند، پس من نیز باید دستکم ده برابر بهتر از همکارانم باشم، چراکه زیر عهد فیض قرار دارم!"

دوستم ادامه داد: "این شرکت بزرگ یک تحلیل درآمدزایی و سوددهی سالانه برای هر کارمند در تیم طراحی داشت. "به عبارت دیگر این مطالعه، توان ایدهپردازی، بصیرت و سوددهی هر یک از اعضای تیم را نشان می- داد. او ادامه داد: "نفر دوم در تیم مجموعاً سی و پنج میلیون دلار باعث درآمدزایی و سوددهی برای شرکت در آن سال شده بود. میدانی من چه کرده بودم؟"

لبخندی زدم و در حالی که انتظار داشتم چه خواهد گفت، پرسیدم: "چه کردی؟"

او پاسخ داد: "من سیصد و پنجاه میلیون دلار سوددهی و درآمدزایی

داشتیم. من ده برابر بهتر از نفر دوم تیم بودم. " این نشان میدهد که بن چگونه رشد کرد تا تبدیل به یکی از برترین مدیران اجرایی در بزرگترین شرکتهای امریکایی شود.

زن و شوهری را به یاد میآورم که در موسسهی ما^[۶] کار میکردند. آنها دو پسرشان را در یک تابستان به یکی از جلسات من آوردند؛ جایی که من این اصول را درس میدادم. پس از جلسه، پسر جوانتر آنها-تیلر^[۷]، که تقریباً یازده ساله بود- به پدرش گفت: "از آنجایی که من فیض خداوند را دارم، پس باید بهتر از همهی بازیکنان فوتبال شهر باشم."

به جای آن که من داستان تیلر دربارهی فصل فوتبالی که داشت تعریف کنم، بگذارید نامهی پدر و مادرش را با هم بخوانیم:

"جان، در اینجا نتایج تیلر در فصل پاییز را میآوریم (نه بازی شامل بازی-های حذفی و بازیهای قهرمانی). این نتایج لیگ شهری کلرادو-اسپرینگ برای بچههای ۱۱-۱۲ سال است:

پسر ما ۱۶۵ سانتیمتر قد و ۴۷ کیلوگرم وزن دارد و سنش ۱۱ سال است. میتوانم بگویم که او یک ساختار بدنی خاصی نسبت به همتیمیهایش در عکسها دارد (البته به هیچوجه غیرعادی نیست). در شروع فصل، سرمربی لیگ فوتبال، تمرینهای او را در اردوی آمادگی دید. او گفت: "آقا، تیلر ده برابر سریعتر از سال گذشته است!" او در ۷۸ حمل توپی که داشت، در مجموع ۸۱۶ متر را طی کرده بود. در حالی که نزدیکترین فرد به او تنها ۵۰۰ متر در ۷۰ حمل توپ را داشت. این در حالی است که تیلر نیمی از بازیها را روی نیمکت نشسته بود، زیرا مربی فکر میکرد که دور از جوانمردی است که بیشتر از او استفاده کند. تیلر ۱۷ تاچدان^[۸] در ۷۸ حمل توپ خود داشت، در حالی که نزدیک ترین بازیکن پس از او ۷ تاچدان در ۷۰ حمل توپ داشت.

تقریباً در نیمهی فصل، مربیان تیمهای حریف شروع کردند به تمرین ساختارهای دفاعی اطراف بازیکنانی که کنار تیلر میدویدند. در طول بازیها میشنویم که مربیان فریاد میزنند: "مراقب شمارهی ۶۸ باشید!"، "کسی می-تواند شماره ۶۸ را متوقف کند؟!"; "هی، بچهها، چه کار میکنید؟ او دارد همهی شما را به آتش می کشد!"

Messenger International ۶

Tyler ۷

۸ در بازی فوتبال امریکایی به عمل بازیکنی که با توپ از خط انتهای زمین حریف عبور کرده و توپ را به زمین میگذارد، گفته میشود.

شماره ۶۸، تیلر بود.

کسانی که تیلر را نمیشناختند، پس از پایان مسابقه پایین آمدند و با او گپ زدند. او شوکه بود و کمی احساس خجالت میکرد. اما به او گفتیم که فیض باعث شده او چنین تاثیرگذار باشد و لازم است که در این راستا ادامه داده و به خداوند اعتماد کند. همچنین به او گفتیم که باید یاد بگیرد از تاثیرگذاری و نفوذش به درستی استفاده کند."

ارادتمند شما

جیم و کلی ت.

برای من مایه‌ی شگفتی است که بسیاری از جوانان به سادگی‌کلام خدا را باور کرده و مطابق آن عمل میکنند. تیلر جوان، یک مثال عالی برای همه‌ی ماست!

فیض در ما

چرا ما به سادگی آنچه را که خدا در کلامش گفته، باور نکرده‌ایم؟ او عهدی با ما بسته و میخوانیم:

"جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزونتر از هر آنچه خواهیم یا تصور کنیم، عمل کند." (افسیان ۳: ۲۰) این نیرویی نیست که به صورت دوره‌ای و هرازگاهی از آسمان نازل شود؛ این نیرویی نیست که در برخی از مردان یا زنان یافت شود که عطای خدمتی و ویژگی‌های دارند. خیر، این آن نیرویی است که در ما فعال است! به بخش ابتدایی آیه توجه کنید: او که "می‌تواند"^[۹] تصور کنید که قحطی بزرگی در بخشی از زمین رخ داده است. با این وجود یک ملت بسیار بخشنده و سخاوتمند در بخش دیگری از کره‌ی خاکی ارتشی را برای کمک به این منطقه‌ی بحراندزه با کشتی حامل سبزیجات، میوه، غلات، گوشت و آب تازه و گوارا میفرستند. ژنرال ارتش بیانیه‌ای خطاب به شهروندان صادر میکند: "ما میتوانیم هر مقدار غذایی که بتوانید با خود حمل کنید، به شما بدهیم."

نفر اول با یک سبد پیکنیکی می‌آید و مایحتاج غذایی دو روز برای دو نفر را میگیرد. نفر دوم با یک ساک بزرگ می‌آید و غذای کافی برای پنج روز خانواده‌اش میگیرد. اما نفر سوم با یک وانت بزرگ می‌آید و غذای کافی برای خانواده‌ی خودش و چند نفر از همسایگان گرسنه‌اش برای یک ماه میگیرد.

نفر اول که با سبب پیکنیک آمده بود، وانت را میبیند که با بیش از یک تن غذا در عقب ماشین از جلوی خانهاش میگذرد. در این حالت، "آشفتگی" توصیف حالت رفتاری او نیست، او بسیار خشمگین است! او به همسایگانش و هر کس دیگری که میتواند، شکایت میکند تا بالاخره شکایتش به گوش ژنرال میرسد. ژنرال او را احضار کرده و در جواب او میگوید: "هی مرد، ما به تو گفتیم که میتوانیم هر مقدار غذایی که بتوانی حمل کنی، به تو بدهیم. چرا با چنین ظرف کوچکی آمدی؟ چرا ظرف بزرگتری نیاوردی؟ چرا با وانت به پایگاه ما نیامدی؟"

ظرف مسیحیان وقتی به سمت فیض خداوند میروند، چیست؟ بر طبق افسسیان ۳: ۲۰ این ظرف چیزی است که ما میخواهیم و تصور میکنیم. خدا میگوید: "فیض [قدرت] من میتواند فراتر از هر ظرفی باشد که شما میآورید!" به عبارت دیگر، ظرفهای ما تعیینکننده سهم ما از قدرت نامحدودی است که در دسترس ماست. رک و پوستکنده بگویم، ظرفهای ما تنها چیزی است که خدا را محدود میسازد. ایمان دارم که خدا از من و شما میپرسد: "چرا فقط به آنچه که میتواند شما را تا ته خط بکشاند، فکر میکنید؟ چرا صرفاً به خود و خانوادهتان فکر میکنید؟ چرا به آن ظرفیت کاملی که من در شما نهادهام، رسوخ نمیکنید تا همانند دانیال فردی متمایز در میان اطرافیانتان باشید؟"

به همین دلیل پولس ملتمسانه دعا میکند تا "از قدرت بیقیاس، نامحدود و بینهایت عظیم او در و برای ما که ایمان داریم، آگاه شویم." (افسسیان ۱: ۱۹)^[۱۰] به واژگانی که پولس انتخاب کرده، با دقت نگاه کنید: "بیقیاس"^[۱۱]، نامحدود^[۱۲]، بینهایت عظیم^[۱۳]. وقتی این واژهها همراه قدرت خدا برای زندگی شما میآید، هر یک از آنها چه معنایی برای شما دارند؟ توجه کنید که پولس از "قدرتی که در ماست" سخن میگوید، نه قدرتی که ما هرازگاهی به عنوان یک خادم برگزیده در روزی که خدا هم احساس خوبی دارد، دریافت میکنیم. همچنین این "قدرتی برای ماست" که ما را قوت میبخشد تا بر زندگی حکم برانیم. این قدرتی است برای ما تا برخاسته و خود را متمایز سازیم تا دیگران گواه قدرت قیام مسیح را مشاهده نمایند! این قدرتی برای ماست تا بدرخشیم و در دنیای تاریکی نور باشیم. حال باید بپرسیم: آیا ما در سطحی

ترجمه AMP	۱۰
Immeasurable	۱۱
Unlimited	۱۲
Surpassing greatness	۱۳

نازلتر از بهای بسیار عظیمی که مسیح پرداخت، زندگی میکنیم؟ اگر صادق باشیم، باید بگویم: بله. نتیجهی این متوسط دانستن خود، سقوطی تراژیک و دردناک از ظرفیتی است که برای اثر گذاشتن بر دنیا برای پادشاهی خدا لازم داریم.

چرا ما اغلب تسلیم روشها و راههای دنیای بیایمان میشویم؟ به عنوان مثال، وقتی یک بحران اقتصادی رخ میدهد، چرا ما مسیحیان با ترس ده-یک می‌دهیم و همسوی بقیه، دچار تزلزل میشویم؟ گاهی فکر میکنیم ما باید فیلیپیان ۴: ۱۹ را بازنویسی کنیم و بگوییم: "خدای من مهمی نیازهای شما را بر حسب وال استریت^[۱۴]، سیستم بانکی و شرایط اقتصادی، رفع خواهد کرد." آیا این روش برخورد اکثریت ما در حین بروز بحران اقتصادی نیست؟ اما بر طبق حقیقتی که از کلام خدا در مییابیم، زمانهای سخت اوقاتی هستند که ما باید درخشانتر از همیشه باشیم! منابع، سیاره‌ی ما را در طول بحران اقتصادی ترک نمیکنند. ایده‌پردازی منع نمیشود، قوم خدا باید بایستند. قدرت او که در ماست، ایده‌های میلیونی و میلیارد دلاری را موجب میشود که به اکثریت مردم بیشترین کمک را میکند. بحران اقتصادی به این معناست که کانالهای عادی جریان مالی منقطع شده‌اند و تنها چیزی که نیاز است مجراهای جدید و خلاقانه و ایده‌های تازه و بکر است. این من و شما مییم که باید با این مجاری و ایده‌های بکر و جدید وارد صحنه شویم، زیرا منبع قدرت خلاقیت ما هرگز خشک نمیشود.

به دهه‌ی ۱۹۲۰ بازگردیم، عده‌ای میبایست در آن زمان به "ایمی سمپل مک فرسون"^[۱۵] گوشزد کرده باشند که برای یک زن در آن تاریخ، ساختن یک تالار کنفرانس با ظرفیت پنج هزار صندلی، آن هم در وسط شهر لس-آنجلس امری محال است. همچنین میبایست به او گفته باشند که دسترسی به وسایل و امکانات در وسط بحران اقتصادی غیرممکن است. اما او این کار را کرد. من در آن تالار موعظه کرده‌ام، و امروز یک کلیسای بزرگ در آن جا جلسه دارند. گزارش شده که تهیه کنندگان هالیوودی دزدکی در مراسم یکشنبه‌ی ایمی شرکت میکردند تا از طراحیهای او ایده بگیرند. آنها

۱۴ مرکز بورس و تجارت امریکا در نیویورک که به عنوان یک شاخصه و قطب اقتصاد شناخته میشود.

۱۵ Aimee Semple McPherson (۱۸۹۰ - ۱۹۹۴)

زنی که در دوران بحران اقتصادی دهه‌ی ۲۰، Angelus Temple که یک تالار بزرگ در شهر لس‌آنجلس بود را ساخت. همچنین کلیسای Foursquare Gospel را نیز پی افکند که امروزه بیش از ۸ میلیون عضو در سراسر جهان دارد.

از این ایده‌ها برای دکورهای صحنه‌های هالیوودی خود استفاده میکردند. ایمی بر روی جهان تاثیر گذاشت، او چون یک نور درخشید. من خدمت ایمی را با یک برنامه‌ی تلویزیونی مقایسه میکنم که مدتی پیش اتفاقی دیدم. یک مرد داشت سرود "فیض عظیم"^[۱۶] را در مقابل گروه کثیری از شنوندگان میخواند. در جلوی شنوندگان سه نفر در جایگاه داورى نشستند. به محض آن که مرد موسیقیش را تمام کرد، هیات ژوری ارزیابی خودش را ارائه داد. درشگفت بودم که داوران چیزی شبیه این گفتند: "تو خوب بودی، انعطافپذیریات میتواند قویتر شود، اوج صدایت کمی بالاست و ..."

زنانم سست شده بود. فریاد برآوردم: "خداوندا، تو خالق جهانی. تو کهکشانها و ابرنواختران^[۱۷]، کوه افسانه‌های راکی و مخلوقات شگفتانگیز دریا را خلق کرده‌ای. تو در ما زندگی میکنی. و ما برای الهام گرفتن به برنامه‌ی امریکن ایدل^[۱۸] میرویم!" فکرش را بکنید: ایمی با خلاقیتش بر هالیوود تاثیر گذاشت، اما ما به خاطر کمبود فیضی که به خاطر الهامگرفتن از هالیوود محدودش ساختهایم، دچار چنین فقدان‌ی هستیم.

من غرق اندوه شدم. برای مدتی طولانی عمیقا دربارهاش فکر کردم و به این نتیجه رسیدم: "درحقیقت اگر ما بهگونهای تعلیم یافته باشیم که فیض، تنها بخشش گناهان است و امکان ورود به آسمان را به ما میدهد، نمیتوانیم در جهان نور باشیم". گویی در چنین شرایطی خدا ما را تبدیل به کالایی خنده‌دار در چشم دنیا ساخته است. در تمایل ما برای خلق پیغامهایی سهل و راحت، بدون ایمان خستگی‌ناپذیر یا نبرد ایمان، خدا باید تاسف خورده و بگوید: "می-گذارم در اثر شرمساری ناشی از اتکا بر حکمت خودت، رنج بکشی!"

چرا نباید شرایط و وعده‌های او را به سادگی باور کنیم؟ چرا تلاش میکنیم حکمت او را مناسب سبک زندگی خود گردانیم، در حالی که باید به دنبال تغییری اساسی باشیم که وقتی زندگی خود را در مواجهه با حقیقت میگذاریم، رخ مینماید؟

Amazing Grace ۱۶

Super nova ۱۷

ستاره‌های که روشنیش صد میلیون برابر خورشید است

American Idol ۱۸

برنامه‌ی معروف تلویزیونی با هدف معرفی یک ستاره‌ی جوان در موسیقی

تجربهی من از فیض

یکی از بدترین درس‌هایم در دبیرستان، زبان انگلیسی، به‌خصوص نگارش خلاق بود. وقتی یک تکلیف به من داده میشد که به هر شکلی مجبور به نوشتن بودم، لرزه بر اندامم می‌افتاد. به طور معمول چهار پنج ساعت وقت می‌گذاشتم تا یک یا دو صفحه بنویسم. ساعتها جلوی یک صفحه سفید کاغذ مینشستم تا بفهمم چه‌طور باید شروع به نوشتن کنم. بالاخره اتفاقی، یک جمله مینوشتم و شروع میکردم. فکر کردن به آن وحشتناک بود، ناچار بودم کاغذ را مچاله کنم و دور بیاندازم. در تلاش بعدی، یکی دو جمله ادامه میدادم و باز به این نتیجه میرسیدم که وحشتناک است و باز کاغذ را پاره میکردم و آن را دور میانداختم. این فرایند تا آنجا ادامه مییافت که من چندین صفحه‌ی کاغذ و کلی وقت را به هدر میدادم. دستکم یک ساعت طول میکشید تا حداکثر یک یا دو پاراگراف به درد بخور بنویسم. درنهایت، حتا وقتی کار از نظر خودم خوب بود، با پایینترین نمره کارم را به انتها میرساندم.

گاهی فکر میکردم معلمان درس انگلیسی مرا قبول میکردند تا سال بعد مجبور نباشند مرا دوباره تحمل کنند. فکر میکنید اغراق میکنم؟! حقیقت این است که در امتحانات شفاهی از ۸۰۰ نمره تنها ۳۷۰ نمره به دست آوردم. به عبارتی تنها ۴۶٪ که به نوعی قبولی با تکماده است. خوشبختانه در ریاضی و علوم خوب بودم و این به من اجازه داد تا در دانشگاه پارود و در رشته‌ی مهندسی پذیرفته شوم.

پس در سال ۱۹۹۱ وقتی خدا در دعا به من گفت: "پسرم، میخواهم که بنویسی"، با خودم فکر کردم او دچار اشتباه بزرگی شده است، از آن جایی که فرزندان بسیاری در این سیاره دارد، امکانش هست که مرا با کس دیگری اشتباه گرفته باشد؟!!

من از اقرار این موضوع شرمندهام، اما آنچه او میخواست، آنقدر به نظرم مسخره می‌آمد که هیچ کاری انجام ندادم. در آن زمان من فاقد این دانش و آگاهی‌ای بودم که امروز با شما درباره‌ی طبیعت قدرتبخش فیض بی‌قیاس خدا مطرح میکنم. ده ماه بعد در طی دو هفته، دو زن از دو ایالت مختلف نزد من آمدند. یکی از آنها از تگزاس بود و دیگری از فلوریدا. هر کدام عینا یک چیز را گفتند: "جان بیور، اگر پیغامی را که خدا به تو میدهد ننویسی، او آن را به کس دیگری خواهد داد و تو برای ناطاعتیات داوری خواهی شد."

وقتی حرفهای نفر دوم را شنیدم که همان نصیحت را به من میکرد که دقیقا دو هفته پیش از کس دیگری شنیده بودم، ترس خدا وجودم را فراگرفت و با خودم فکر کردم: "بهتر است گوش کنم! بهتر است اطاعت کنم!"، اما فکر میکردم خدا مرتکب اشتباه بزرگی شده است. من نمیتوانستم حتا ده صفحه بنویسم، چه رسد به یک کتاب! از روی استیصال با خدا روی یک کاغذ یادداشت قراردادی نوشتم. نوشتم: "من به فیض احتیاج دارم. من بدون توانایی تو هیچ کاری نمیتوانم بکنم!" قرارداد را امضا کردم و تاریخ آن را نوشتم. سپس نشستم تا بنویسم. من با یک طرح کلی شروع نکردم، چراکه هیچ ایده‌های نداشتم که چطور باید یک کتاب را نوشت یا از کجا باید شروع کرد. تنها یک ایده‌ی کلی داشتم. ناگهان افکاری به ذهن من آمد که هرگز نه به آنها فکر کرده بودم، نه کسی قبلا به من تعلیم داده بود. فقط نوشتم و نوشتم. بالاخره یک کتاب طولانی از دستنوشته‌هایم داشتم. بعد کتاب دوم- ام را نوشتم و سپس کتاب سوم را. تا امروز من ۱۵ کتاب نوشته‌ام که در میلیونها نسخه به فروش رفته و به بیش از شصت زبان در سراسر جهان به چاپ رسیده است. یکی از کتابهایم - نزدیک شوید- جایزه‌ی برگزیده‌ی کتابفروشان را در سال ۲۰۰۴ به دست آورد و چند کتاب دیگرم به عنوان پرفروشترین کتابهای ملی و بینالمللی بوده‌اند.

می‌بینید؟ براساس توانایی "طبیعی" ام هرگز شایستگی این را نداشتم اما این همه به خاطر فیض خدا در زندگی من است!

من در یکی از استادیومهای اروپا در مقابل ۸هزار نفر ایستاده‌ام. بسیاری از آنها رهبران مسیحی بودند. از آنها پرسیدم چند نفر یکی از کتابهای مرا خوانده است. در کمال تعجب دیدم که تقریبا همه دستهایشان را بالا بردند. در یک کنفرانس در اروپای شرقی، برگزارکننده از ۶هزار رهبری که از شصت کشور جهان آمده بودند، پرسید چند نفر دستکم یکی از کتابهای مرا به زبان خودشان خوانده، وقتی دیدم ۹۰٪ دستشان را بالا بردند، شگفتزده شدم. من با ناشران ایرانی صحبت کرده‌ام (اکنون که در حال نگارش این کتاب هستم، هفت کتاب من به فارسی ترجمه شده است^(۱۹)) او گفت: "شما یکی از پرفروشترین نویسندگان مسیحی در ایران هستید." چنین گزارش-هایی ادامه دارد، اما واکنش من این است: "چه فیض عظیمی!"

۱۹ در زمان ترجمه‌ی این کتاب، مجموعا ۱۰ اثر نویسنده به فارسی ترجمه شده است و کتاب حاضر، یازدهمین اثر او میباشد.

بگذارید یکی از رویاهایم را با شما در میان بگذارم. من می‌خواهم معلمهای انگلیسی دبیرستانم را پیدا کنم و پانزده کتابی را که با فیض خدا نوشتم، به آنها نشان دهم و شاهد از حال رفتن آنها باشم. سپس بیدارشان میکنم و آنها را به سوی مسیح هدایت خواهم کرد. آنها میتوانند ثمرات مرا تشخیص دهند و این ثمرات به روشنی فیض شگفتانگیز خداوند ما عیسای مسیح را نشان میدهد!

به همین دلیل است که پولس جسورانه اعلام میکند: "اما به فیض خدا، آنچه هستم، هستم" (اول قرنتیان ۱۵: ۱۰). به من گوش کنید خوانندگان عزیز: شما آن کسی که هستید، نیستید. مهم نیست کجا به دنیا آمده‌اید، در چه مسیری رشد کرده‌اید، از چه نژادی هستید، چه جنسیتی دارید، یا کجا تحصیل کرده‌اید. شما به وسیلهی خدا آنچه هستید، هستید!

آن اوایل، سخنران وحشتناکی بودم. پس از ازدوایم با لیزا، یکی از نخستین دفعاتی که او موعظی انجیل مرا میشنید، احساس کرد در همان ده دقیقهی اول خوابش برد. بهترین دوستش در صندلی کناری او نشسته بود، او نیز به خواب عمیقی فرو رفته بود؛ به شکلی که میتوانستم بینم از گوشهی دهان نیمه بازش، آب دهانش جاری است! آن افراد در تمام طول موعظی من خواب بودند.

چند سال پیش لیزا یک نوار ویدئویی از موعظی من در سال ۱۹۸۴ پیدا کرد. آن را داخل دستگاه گذاشت، چند ثانیه نگذشته بود که فریاد زد: "لیزا، بندازش دور!" لیزا، نوار را قاپید و آن را دو دستی به خودش چسبانید و با خنده گفت: "به هیچ وجه! این یک وسیلهی عالی برای حقالسکوته!"

امروز و فقط به واسطهی فیض خدا، من در برابر پنج، ده و حتی بیست هزار نفر در نواحی مختلف دنیا موعظه میکنم. مردم از من میپرسند: "آیا هرگز پیش از موعظه دستپاچه میشوی؟" پاسخ میدهم: "به هیچ وجه!"

معمولا آنها از پاسخ من گیج میشوند و میپرسند: "چطور میتوانی با چنین جمعیتی روبهرو شوی و دستپاچه و عصبی نشوی؟"

لبخندی میزنم و میگویم: "خودم میدانم چهقدر بد هستم، و اگر فیض خدا نباشد، با مشکل بزرگی روبهرو میشوم!" حال که دربارهی فیض خدا میدانم، فیض هرگز شکست نمیخورد و در نمی ماند. این همیشگی است! به همین دلیل پولس میگوید: "ای برادران، وضع خود را، آن هنگام که خدا شما

را فراخواند، در نظر آورید. بیشتر شما با معیارهای بشری، حکیم محسوب نمی‌شدید؛ و بیشتر شما از قدرتمندان یا نجیب‌زادگان نبودید.» (اول قرن‌تینان ۲۶:۱) چرا؟ زیرا حکمت، نجابت و قدرت آنها به جای فیض خدا، بر قابلیت‌های خودشان متکی بود.

پولس در اوایل زندگی، فردی حکیم و نجیب‌زاده محسوب میشد. "اگر کسی میپندارد که دلایل خوبی برای اتکا به این گونه افتخارات انسانی دارد، من دلایل محکمتر دارم" (فیلیپیان ۳: ۴). اما پولس اتکا کردن به فیض را برمی‌گزیند: "اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم." (فیلیپیان ۳: ۷) چرا این افتخارات انسانی، بیارزش و زیانبارند؟ زیرا پولس میخواست در این فیض رایگان گام بردارد نه در قابلیت‌های طبیعی خود: "می‌خواهم مسیح و نیروی رستخیزش را بشناسم و در رنج‌های او سهیم شده، با مرگش هم‌شکل گردم" (آیه ۱۰). اما به این معنا نیست که پولس از خودش مایه نگذاشت. او مجدانه مطالعه میکرد تا خود را قانع سازد و با تمام وجود دعا میکرد تا اراده‌ی خدا را شناخته و از روح حکمت و معرفت پر شود. او به بهترین شکل از خودش مایه می‌گذاشت، اما باور داشت که فیض خدا تلاش‌های انسانی او را به پیش میراند تا وارد قلمرو قدرت الاهی شود.

اگر دانش‌آموز هستید، باید سخت مطالعه کنید، اما با اینهمه، باید به فیض خدا ایمان داشته باشید که شما را به سطحی از اندیشه و موفقیت میرساند که با درک‌تان نشدنی است. اگر پزشک هستید، باید پیوسته در جریان کشفیات داروهای تازه باشید، اما توکل‌تان نباید بر توانایی یا تحصیلاتتان باشد. توکل شما باید بر حکمت و خلاقیتی ماورایی باشد که از فیض خداست و کمک میکند تا به فراسوی ناشناخته‌ها بروید. اگر ورزشکار حرفه‌ای هستید، باید سخت تمرین کنید، اما اعتمادتان باید بر فیض خدا باشد که شما را در حیطه‌ی تخصصیتان فراتر از بیایمانان قرار میدهد.

به یاد بیاورید - همانطور که در فصل نخست گفتیم - خدای خالق و دوستداشتنی ما، سرگذشت زندگی هر یک از ما را پیش از تولد نگاشته است. ما کلمات پرستشی و ستایشی داود را دیدیم:

"دیدگانت کالبد شکننا گرفته مرا میدید.

همه روزهایی که برایم رقم زده شد

در کتاب تو ثبت گردید،

پیش از آن که هیچیک هنوز پدید آمده باشد." (مزمور ۱۳۹: ۱۶)

بگذارید زندگینامهی شما را بگویم. غیرممکن است بتوانید زندگینامهی خدانگاشته خود را با تواناییها و قابلیتهای شخصیتان به انجام رسانید. شما نمیتوانید چنین کنید. اگر خدا به نحوی سرگذشت شما را مینوشت که شما میتوانستید خودتان آن را دنبال کنید، آنگاه مجبور بود جلالش را با شما تقسیم کند. خدا این کار را نمیکند! او به وضوح میگوید: "جلال خود را به کسی دیگر نخواهم داد" (اشعیا ۴۲: ۸) پس خدا عامدانه سرگذشت شما را فراسوی تواناییها و ظرفیتهای طبیعتان نگاشته تا نیازمند اتکا به فیض او برای انجامش باشید. تنها به این طریق است که او همهی جلال را به دست میآورد! به همین دلیل است که من به مردم دربارهی کتابهایی که نوشتهام، میگویم هیچ فردی بیش از من آگاه نیست که نویسندهی واقعی این کتابها کیست. هیچکدام از آنها براساس مهارت و توانایی من نوشته نشدهاند. من صرفا نخستین فردی هستم که آنها را خواندهام. من میدانم به واسطهی قابلیتهای او - فیض او - هستم، آنچه هستم، نه براساس تواناییهای خودم. این هدیهی رایگان خداست.

با این وجود حقیقتی هشداردهنده وجود دارد؛ تنها ۲٪ ایمانداران آمریکایی از قدرتبخشی فیض که آنها را قادر میسازد به سرگذشت از پیش تعیین شدهی خود دست یابند، آگاهاند. ۹۸٪ دیگر چگونه میتوانند خواندگی خود را تنها براساس تواناییهای خود به انجام رسانند؟ حقیقت این است که نمیتوانند. آیا به همین دلیل نیست که ما چنین فشار عظیمی را در جوامع خود شاهدیم؟

دسترسی

یک هدیهی رایگان!

این قدرتی که دربرهات مینویسم، یعنی خدا، چیزی نیست که بتوانید با تلاشهای انسانی خود شایستهی دریافتش شده یا آن را به دست آورید. همانطور که پولس تاکید می کند، فیض را تنها میتوان از طریق ایمان دریافت کرد: "زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست،

بلکه عطای خداست - نه از اعمال، تا هیچ کس نتواند به خود بیاید.» (افسیان ۲: ۸-۹) او به ایمانداران شهر روم مینویسد: "ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر میکنیم." (رومیان ۵: ۲) چه چیزی امکان دسترسی به فیض خداوند را میبخشد؟ این راه دستیابی، کار سخت، داشتن یک زندگی خوب، دو ساعت در روز دعاکردن، دوبار در ماه روزه گرفتن یا هیچ تلاش انسانی دیگری نیست. ما تنها از طریق ایمان، به فیض دسترسی داریم!

خب، پس چرا به سادگی باور نمیکنیم؟ به این شکل به موضوع نگاه کنید. اگر چاهی که آب تازه از آن به دست می‌آورد، خشک شود، دچار مشکل بزرگی میشوید. بدون آب تازه، شما و خانواده‌تان ظرف چند روز خواهید مرد. اما درست پایین جاده شهری است که یک مخزن بزرگ پُر با میلیون لیتر آب تازه دارد و لوله‌های اصلی که از مخزن کشیده شده‌اند، درست از جلوی خانه‌ی شما می‌گذرند، چه کار باید بکنید؟ باید به شهرداری و یا اداره‌ی آب بروید و از آنها اجازه بگیرید. سپس به یک مغازه‌ی ابزارفروشی رفته و مقداری لوله‌ی PVC بخرید، به خانه برگردید و لوله‌ی خانه‌تان را به لوله‌های که از جلوی حیاطتان می‌گذرد، متصل کنید. شما اکنون به میلیونها لیتر آب تازه‌ی دسترسی دارید که فراتر از نیاز شما و خانواده‌تان است. به زبان ساده، ایمان، لوله‌ی فیض است. بنابراین میتوانیم رومیان ۵: ۲ را اینچنین بخوانیم: "ما از راه لوله‌ی ایمان به همهی آب فیضی دسترسی داریم که نیازمند آن هستیم." به همین سادگی. تنها راه شرکت در قدرت فیض از راه ایمان است. به همین دلیل است که نویسنده به عبرانیان مینویسد: "زیرا به ما نیز چون ایشان بشارت داده شد. اما پیامی که شنیدند، سودی برایشان نداشت، زیرا با آنان که گوش فرادادند به ایمان متحد نشدند." (۴: ۲)

مردمی که به آنها اشاره میشود، نسل ابراهیم هستند؛ وارثان وعده‌ی خدا. تلویحا، همهی قدرت آسمان و برکات آن از جلوی خانه‌ها و چادرهایشان میگذشت. با این وجود آنها از آنچه برایشان بطور رایگان تدارک دیده شده بود، سودی نبردند، زیرا "لوله‌های ایمان" خود را به لوله‌ی فیض وصل نکرده و شیر آن را باز نکرده‌اند تا آنچه را کلام خدا وعده داده، دریافت نمایند.

در همین راستا نیز اگر فقط ۲٪ ایمانداران امریکایی آگاه باشند که فیض خدا، قدرت رایگان اوست، قدرتی که به ما توانایی میبخشد تا فراتر از توانایی - های عادیمان رفته و در جهان تاریکی با کارهای حیرت‌آور، نور باشیم و

بدرخشیم؛ آنگاه ما به عنوان یک کلیسا چهطور میتوانیم ایمان داشته باشیم؟ چهطور میتوانیم با آن متحد شده و شریک آن وعده‌ها شویم؟ پولس به این شیوه پاسخ میدهد. "اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟" (رومیان ۱۰: ۱۴)

اگر ما مسیحیان همچنان به آنچه کلام خدا در ارتباط با قدرتبخشی فیض خدا نشان میدهد، ناآگاه باقی بمانیم، پس چگونه میتوانیم ایمان داشته باشیم؟ نمیتوانیم به چیزی که نمیدانیم ایمان داشته باشیم. اگر هیچ لولهای برای اتصال به این فیض نداشته باشیم، وعدههای کلامش سودی برایمان ندارد.

این قلب خدا را میشکند. عیسا بهایی عظیم پرداخت تا ما فراتر از کارهایی که دانیال و یحیای تعمیددهنده کردند، انجام دهیم. تا به گونهای زندگی کنیم که گواهی بر پُری زندگی او باشد. ما پیام فیض را به بیمهی آتشسوزی و بخشایش تقلیل داده‌ایم. ما نتوانسته‌ایم به طور شایسته و بایسته قدرت فیض خدا را برای زندگی کردن اعلام نماییم. بنابراین قادر نیستیم کار خدا را در این دنیای تاریکی به انجام رسانیم، قادر نیستیم به شکلی خستگیناپذیر برای جلال او زندگی کنیم.

بالاخره پیروان عیسا فریاد برآوردند: "چه کنیم تا کارهای پسندیده‌ی خدا را انجام داده باشیم؟" (یوحنا ۶: ۲۸) آنها ناامید شده بودند. همچنین آنها میخواستند به انسانیت زخمی با توانایی خداوند کمک کنند. عیسا آنها را ترغیب میکند تا نمونهی او را دنبال کنند. آنها بالاخره با عصبانیت فریاد برآوردند: "چهطور میتوانیم آنچه را تو انجام میدهی، انجام دهیم؟"، عیسا به سادگی پاسخ داد: "ایمان آورید!" (یوحنا ۶: ۲۹)

همین! ایمان! باورداشتن "کلمهی فیض خداوند" تمام کاری است که برای سهیم شدن در آن ضروری است. به همین دلیل است که پولس ایمانداران افسس را با گفتن این کلمات خاطرجمع میسازد: "اکنون شما را به خدا و کلام فیض او میسپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده‌اند، میراث بخشد." (اعمال ۲۰: ۳۲)

پولس در حال ترک کسانی بود که دوستشان داشت. او میدانست که این میتواند آخرین مکالمه‌شان باشد. وقتی شما میدانید که واپسین کلماتتان را میگویید، بسیار مراقباید تا کلماتی گزیده را خطاب به عزیزانتان بر زبان

برانید. پولس آنها را نه فقط به خداوند، بلکه به کلام فیض او نیز میسپرد. امروز از بسیاری از مسیحیان خوشقلب میشنوم که عباراتی زیبا مانند "باید به خدا توکل کنی"، یا "تمام آنچه در زندگیات نیاز داری، خداست"، یا "فقط به خدا نزدیک شو" را میگویند. هرچند این کلمات افراد را به مسیری درست هدایت میکنند، اما کافی نیستند. پولس همایمانانش را نه فقط به خدا، بلکه به "کلام فیض او" نیز میسپارد. فیض خدا ما را بنا میکند و ما را میراث میبخشد. میراث شما چیست؟ این میراث زندگینامهی شماست که پیش از تولدتان نگاشته شده است!

بسیاری از مسیحیان (۹۸٪) به خاطر کامل نبودن تعالیم ما دربارهی فیض، فکر میکنند که قدرت بقیاس خدا تنها اگر به اندازهی کافی دعا کنیم و روزه بگیریم، یا به اندازهی کافی در جلسات مسیحی شرکت کنیم، یا بهقدر کافی زندگی مقدسی داشته باشیم، در دسترس ماست. مشکل این نگرش ناکامل این است که ما نمیدانیم چه مقدار "کافی" است. به همین دلیل پولس با غلطیان برخورد میکند: "آیا خدا از آن جهت روح را به شما عطا می‌کند و معجزات در میان شما ظاهر می‌سازد که اعمال شریعت را به جا می‌آورید، یا از آن رو که به آنچه شنیدید ایمان دارید؟" (غلاطیان ۳: ۵)

"بهجا آوردن اعمال شریعت"^[۲۰] ما را در ارتباط با خدا به هیچ نتیجهای نمیرساند، زیرا کل موضوع براساس تلاشها و نیروی ماست. درس این فصل این است که عامل منحصر به فرد دسترسی به فیض قدرتبخش رایگان خدا این است که به آن ایمان داشته باشید، به آن اعتماد کنید و با ایمان آن را به خود اختصاص دهید.

این موضوع هیچ تفاوتی با نجات ندارد. ببینید پولس آن را چگونه مطرح میکند: "فقط می‌خواهم این را بدانم: آیا روح را با انجام اعمال شریعت یافتید یا با ایمان به آنچه شنیدید؟" (غلاطیان ۳: ۲)

همانطور که در ابتدا با فیض و براساس ایمان و پاسخ دادن به آن، نجات یافتیم، پس اکنون نیز باید با فیض ادامه دهیم تا کارهای حیرت‌آور در حیطهی خود انجام دهیم.

"چیهواها" یا "خرس گریزلی"؟

میتوانیم بازگردیم به پرسشی که در فصل سوم پرسیدیم؛ آیا ما قدرت و توانایی خستگیناپذیر بودن در تعاقب و ایمان را داریم؟ آیا چیهواها هستیم یا خرس گریزلی؟

پس از تامل در آیاتی که مطالعه کردیم، امیدوارم با شادی و اطمینان با من همعقیده باشید که من و شما شبیه خرس گریزلی هستیم. با چنین اطمینانخاطری در فکر و قلبتان بیایید کشف خود را در معنای "زندگی خستگیناپذیر" ادامه دهیم.

فصل ششم

دیدن یا داخل شدن

«زیرا اگر به واسطهٔ نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چهقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند.» (رومیان ۵: ۱۷)

امیدم این است که با تکرار و قرار دادن این آیه در پیش چشمانتان، درست همانند یوحنا ۳: ۱۶، این آیه نیز بخشی از وجودتان شود. امید دارم که بالاخره این آیه را هنگام خواب برای خود نقل کنید و بدانید که این اراده‌ی خداست تا بر قلمرو حیات حکم برانید. این ایمان محکم، لازمی یک پایان قوی و محکم است. ما باید خود را یک "غلبه‌کننده" و یک ایماندار خستگی-ناپذیر بدانیم.

پیش از ادامه بگذارید حقیقت بنیادینی را که با هم بررسی کردیم، تکرار کنم: "کسانی که به رایگان فیض خدا را دریافت کرده‌اند، قدرت میابند تا در این زندگی سرآمد باشند." ما باید سر باشیم، نه دم، و در شرایط و موقعیت-های زندگی بالا باشیم، نه در سطحی پایین. ما باید نمونه‌های پادشاهی خدا باشیم که روشهای خدا برای زندگی را به این زمین می‌آورند.

چرا بیشتر مسیحیان بر زندگی حکم نمیرانند؟

چرا همهی مسیحیان به این شیوه زندگی نمیکنند، چرا اکثر ایمانداران به جای آن که بر زندگی حکم برانند، زندگی بر آنها حکم میرانند؟! پاسخ همان است که پیشتر به آن رجوع کردیم. مطالعهی آماری سال ۲۰۰۹ در سطح کشور نشان داد که ۹۸٪ ایمانداران امریکا از فیض به عنوان قدرتیبخشی خدا، آگاه نیستند. من باور دارم که این آمار متأسفانه نمایانگر وضعیت کلی کلیسا در تمام دنیای غرب است. اکثر ایمانداران به خاطر ناآگاهی از قدرت ماورایی که خدا از طریق فیض تدارک دیده، از داشتن زندگیای که مورد نظر خداست، ناتوانند. این افراد با قبیلهی افریقایی که صاحب یک لندرور قدرتمند بودند اما هنوز از توانایی حمل و نقل آن بی-خبر بود، هیچ تفاوتی ندارند. آنها هنوز به سفر با پای پیاده و حمل کالاهای سنگین بر شانهای خود در مسافتهای طولانی، محدود بودند.

دومین علتی که باعث میشود ایمانداران در زندگی حکم نرانند، در باقی این کتاب مورد بررسی قرار میگیرد. با مثالی از گفتار عیسا به نیکودیموس آغاز میکنیم که پنهانی، مطلبی را از استاد پرسیده بود. نخستین واژگان عیسا به او چنین بود: "آمین، آمین، به تو میگویم تا کسی از نو زاده نشود، نمیتواند پادشاهی خدا را ببیند." (یوحنا ۳: ۳)

عیسا از دیدن پادشاهی خدا صحبت میکند، اما بیان بعدی او به نیکودیموس، مطلبی کاملاً متفاوت را عنوان میکند: "آمین، آمین، به تو میگویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمیتواند به پادشاهی خدا راه یابد." (آیه ۵) چرا عیسا تأکید خود را از "دیدن" (در آیه ۳) به "داخل شدن" [راه یافتن] (در آیه ۵) تغییر میدهد؟ اگر صرفاً از زبان خودمان برای تفسیر این آیات استفاده کنیم، بسیار محتمل است که از معنا و مفهوم حقیقی آیه غافل شویم. خواندن آیه در زبان اصلی متن به ما کمک میکند تا بهتر بتوانیم به آنچه خدا میخواهد بفهمیم، دست یابیم.

وقتی عیسا از پادشاهی خدا صحبت میکند، در واقع به "حکمرانی خدا" اشاره میکند. واژهی یونانی که در اکثر موارد به جای "پادشاهی خدا" به کار رفته، *basileia tou theos* می باشد. *Theos* اشاره به خداست، اما *basileia* به معنای "سلطنت، حکمراندنو حکومت کردن" است. *Basileia* از

واژه‌ی یونانی‌ای ریشه میگیرد که به معنای "پی" ^[۱] یا "بنیاد" ^[۲] است. برخی از محققان بهترین ترجمه برای *basileia Tou Theos* را "حکومت امپراتوری خدا" یا "ملکوت خدا" ^[۳] میدانند. من شخصا عاشق واژه‌ی امپراتوری [۴] هستم که یکی از معانی آن، "نهایت اقتدار" میباشد.

به عنوان مثال در دعای ربانی، عیسا چنین دعا میکند: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد، پادشاهی تو بیاید، اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، انجام شود." (متا ۶: ۹ و ۱۰).^[۵] او در واقع میگوید: "ای پدر ما که در آسمانی، تو قادر مطلق هستی. حکومت قدرتمند و متعال تو بیاید. اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز انجام شود." اما اینجا یک مشکلی بروز مییابد، زیرا اکثریت مردم وقتی این کلمات را میشنوند به اتفاقی در آینده فکر میکنند، در حالی که پادشاهی خدا قبلا آمده است. این پادشاهی هنوز همانطور که اشعیا نبوت کرد، به صورت فیزیکی نیامده است، زیرا آن زمانی است که عیسا برای ابد حکم خواهدراند و نفوذ شیطان برای همیشه از بین میرود. بااین وجود پادشاهی خدا از نظر روحانی قبلا آمده است. این پادشاهی در ماست، زیرا عیسا میگوید: "آمدن پادشاهی خدا را نمی‌توان به مشاهده دریافت، و کسی نخواهد گفت اینجا یا آنجاست، زیرا پادشاهی خدا در میان شماست." (لوقا ۱۷: ۲۰-۲۱)

پادشاهی خدا اکنون به خاطر کار عیسا در جلجتا در میان هر مسیحی ایمانداری است. ما باید هر کجا که هستیم و هر کجا که میرویم، این قلمرو و حکمرانی را گسترش دهیم. ما باید با قدرت هدیه‌ی رایگان فیض خداوند که از طریق عیسای مسیح به ما ارزانی شده، بر زندگی حکم برانیم.

بباید نمونه‌های دیگری را که عیسا در آنها عبارت "پادشاهی خدا" را به کار میبرد، بررسی و آنها را با عبارت "حکمرانی مقتدر و متعال خدا" ^[۶] جایگزین نماییم. جالب است که با این تغییر، این بیانات معنای خاصتری برای ایمانداران امروزی مییابند.

Base	۱
God's imperial rule	۲
God's domain	۳
Imperial: این واژه، امپراتوری و معنای حکومتی مقتدر که به جهان مسلط است را به	۴

- ذهن متبادر میسازد.
- ۵ نویسنده به لوقا (۱: ۲)، ارجاع میدهد که به نظر اشتباه میرسد.
- ۶ عبارت *God's supreme, powerful rule*، اشاره به حکمرانی برتر و قدرتمند خدا دارد؛ حکمرانی‌ای که فراتر از هر چیزی است. واژه‌ی "متعال" شاید به نوعی مفهوم "برتری الاهی" را نشان دهد. در عین حال به برتری خدا و یک حکمرانی مقتدرانه از طرف او اشاره میکند که صرفا محدود به مکان نیست، بلکه نوعی عملکرد است که مرزی نمیشناسد.

به عنوان نمونه، عیسا در متا ۱۲: ۲۸ چنین تعلیم میدهد: "اگر من به واسطهی روح خدا دیوها را بیرون میکنم، یقین بدانید که پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا] به شما رسیده است." روحی که عیسا به آن اشاره میکند، روحالقدس است که یکی از شخصیتهای اولو هیت است که فیض خدا را به ما میبخشد. او در عهد جدید "روح فیض" نامیده شده است. (عبرانیان ۱۰: ۲۹ را بخوانید)

جای دیگر عیسا میگوید: "باز تاکید میکنم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا]." (متا ۱۹: ۲۴)

فرد ثروتمند کسی است که میگوید: "من در خودم شایستگی و ظرفیت موفقیت و کامیابی را دارم." او به خاطر هوش، منابع مالی، قدرت جسمانی، عقل، ارتباطات و منابع خود، کاملاً به خودش متکی است. اما عیسا آن سوی دیوار را میبیند و میگوید: "خوشا به حال شما که فقیرید زیرا پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا] متعلق به شماست." (لوقا ۶: ۲۰)

او به فقر مادی اشاره نمیکند؛ او دربارهی کسانی خوشا به حال میگوید که به فیض خدا متکی هستند [نه به خودشان]. عیسا به وضوح میگوید که روح خدا بر اوست تا انجیل را به فقیران بشارت دهد، اما او بارها عمداً با برخی از ثروتمندترین مردان و زنان جامعهاش دیدار و آنها را خدمت کرده بود. او درست پس از ملاقات جوان ثروتمند، عبارت گذشتن شتر از سوراخ را مطرح میکند، زیرا جوان به جای خدا، به ثروتش اعتماد داشت.

به بیان دیگری که عیسا دربارهی پادشاهی خدا مطرح میکند، توجه کنید: "راز پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا] به شما عطا شده است، اما برای مردم بیرون، همهی چیز به صورت مَثَل است." (مرقس ۴: ۱۱) اقتدار و قدرت، از طریق فیض خدا که در اصل همچون رازی است و حقیقتی پوشانیده شده، که توسط روحالقدس آشکار میشود، به ما عطا شده است. "چنانکه آمده است:

«آنچه را هیچ چشمی ندیده،

هیچ گوشی نشنیده،

و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده،

خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است. زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته، چراکه روح همه چیز، حتی اعماق خدا را نیز

می‌کاود.» (اول قرن‌تیان ۲: ۹-۱۰).

حقیقت این است که من و شما میتوانیم با فیض خدا که مخفی شده بود، و توسط روح‌القدس از طریق نوشته‌های رسولان در عهد جدید بر ما آشکار شده، بر زندگی حکم برانیم. تنها کاری که ما باید انجام دهیم، داشتن ایمان است.

گفته‌ی دیگریا درباره‌ی پادشاهی خدا از جانب عیسا با هم بخوانیم: "آمین، به شما می‌گویم، برخی اینجا ایستاده‌اند که تا آمدن نیرومندانهی پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا] را نبینند، طعم مرگ را نخواهند چشید." (مرقس ۹: ۱) این بیان مستقیم از جانب خود ماشیح، ایمان ما را تحکیم میبخشد که پادشاهی خدا همانطور که در آینده می‌آید، اکنون و در اینجا نیز هست. حکمرانی متعال و مقتدر خدا، درون کسانی که عیسا را پیروی میکردند، به محض قرار گرفتن روح فیض در روز پنتیکاست، وجود داشت. با همین نگرش، عیسا به کاتبی که عاقلانه به او پاسخ میدهد، میگوید: "از پادشاهی خدا [حکمرانی متعال و مقتدر خدا]، دور نیستی." (مرقس ۱۲: ۳۴) همانطور که میتوانید این مثالهای متعدد را ببینید، پادشاهی خدا "وقتی با مفهوم یونانیاش خوانده شود، معنایی نیرومندتر و مناسبتر مییابد. شاید تشویق شده باشید که هر جا به عبارت "پادشاهی خدا" برمیخورید، آن را با عبارت "حکمرانی متعال و مقتدر خدا" جایگزین نمایید.

اما باید یکی از جنبه‌های بسیار مهم "حکمرانی متعال و مقتدر خدا" را به خاطر داشته باشیم. او حکمرانی خود را به ما تفویض کرده است! "آسمانها، آسمانهای خداوند است، اما زمین را به بنیادم بخشیده است." (مزمور ۱۱۵: ۱۶) عیسا به عنوان پسر انسان، آنچه را که آدم از دست داده بود، بازپس گرفت. او سپس اعلام کرد: "تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است." (متا ۲۸: ۱۸) اما مسیح که خداوند و پادشاه ماست، دیگر اینجا روی زمین نیست، بنابراین من و شما به عنوان بدن مسیح باید حکمرانی متعال و مقتدر خدا را برعهده گرفته و به انجام رسانیم. اگر ما این حکمرانی را به کار نبریم، آنگاه در زیر سیطرهی قلمرو و نیروهای این جهان باقی مانده و زندگی بر ما حکم خواهدراند. این نقشهی خدا نیست! ما با فیض او قدرت یافته‌ایم تا از طریق مسیح بر زندگی حکم برانیم!

دیدن در تقابل با داخلشدن

بیاید گفتهی عیسا به نیقودیموس را بیشتر بررسی نماییم. به یاد آورید که ابتدا استاد گفت: "آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند." (یوحنا ۳: ۳) او چند لحظه بعد چنین گفت: "آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد." (یوحنا ۳: ۵)

حال با آگاهی‌ای که از معنای یونانی پادشاهی خدا به‌دست آوردیم، در موقعیت بهتری برای کشف چرایی تفاوت‌گذاری عیسا برای دو مفهوم دیدن و داخلشدن به پادشاهی قرار داریم. اگر بخواهیم پادشاهی خدا را همچون یک مکان فیزیکی مانند آسمان در نظر بگیریم، آنگاه آیه ۳ روشن می‌سازد که داشتن تولد تازه برای ورود به آسمان کافی نیست و تنها می‌توان این پادشاهی را دید. اما این صحت ندارد. درحالی‌که اگر درک کنیم عیسا دربارهی حکمرانی متعال و مقتدر خدا سخن می‌گوید، نه دربارهی یک مکان و قلمرو فیزیکی حکمرانی، آنگاه این آیات معنای کاملاً متفاوتی می‌یابند و راحت‌تر می‌توان آنها را درک کرد.

واژه‌ی یونانی "دیدن" در آیه ۳، eido می‌باشد. نخستین معنای آن، دیدن^[۷]، مطلع شدن^[۸]، مشاهده کردن^[۹] و آشنا شدن^[۱۰] است. عیسا به ما می‌گوید که هرکس تولد تازه بیاید، می‌تواند حکمرانی متعال و مقتدر خدا را "دیده"، مشاهده نماید، از آن مطلع شود و با آن آشنا گردد.

او در ادامه، دیگر از واژه‌ی دیدن (eido) استفاده نمی‌کند. او از واژه‌ی "داخلشدنیا ورود" در ارتباط با حکمرانی خدا استفاده می‌کند. واژه‌ی یونانی "ورود" eiserchomai می‌باشد. معنای نخستین آن "برخاستن و داخلشدن" یا "برخاستن و ورود" می‌باشد. بنابراین عیسا در این دو بیان از آگاهی یافتن از حکمرانی متعال و مقتدر خدا به برخاستن و ورود به آن میرسد. تفاوت را می‌بینید؟

به عنوان مثال وقتی من سوار هواپیمایی می‌شوم تا به جایی پرواز کنم، کاملاً از توانایی آن برای غلبه بر جاذبه آگاه هستم و میدانم که هواپیما مرا

To see	۷
Be aware of	۸
Perceive	۹
Be acquainted with	۱۰

به بالای سطح زمین برده و مرا در مقصد فرود می‌آورد. من به عنوان یک مسافر میتوانم مزایای راندن یک هواپیما را ببینم.

یک بار یکی از دوستانم برایم چند درس تعلیم پرواز گرفت. پس از گذراندن چند درس ابتدایی، با راهنمایی مربی وارد یک هواپیمای تکموتوره شدم. اندکی بعد، دستی را به عقب کشیدم و پرواز کردم. تجربه‌ی واقعا غریبی بود. یکی از افکار غالب در اولین پروازم این واقعیت بود که من میتوانم آن هواپیما را به هر کجا و هر شکل که بخواهم، به پرواز درآورم. نه جاده‌های بود، نه راهی. این من بودم که راه و جاده را خلق میکردم. من از سطح آگاهی نسبت به توانایی هواپیما و تجربه‌ی بهره بردن از مزایای نشستن در کنار دیگر مسافران، گذشته و اکنون در جایگاه خلبان نشسته بودم و هواپیما را به هر کجا که میخواستم هدایت میکردم. من وارد آزادی و رهایی پرواز شده بودم.

واژگان عیسا نشان میدهند که دو دسته ایماندار وجود دارد. ما میتوانیم گروه نخست را با مسافرانی مقایسه کنیم که در هواپیما نشستند؛ آنها مزایای پرواز را میبینند، مشاهده میکنند، از آن مطلع هستند و تجربهای میکنند. اما کسانی هستند که برخاسته و به عنوان خلبان وارد کابین خلبان میشوند؛ آنها کسانی هستند که پرواز میکنند و تعیین میکنند با چه سرعتی و در چه ارتفاعی، به کجا بروند. مسافران اگرچه از مزایای پرواز استفاده میکنند، اما باید قدردان کسانی باشند که میدانند چگونه پرواز کنند.

برای روشنتر شدن تفاوت بارز بین دیدن و داخلشدن به پادشاهی خدا، گروه کوچکی از مردم را تصور کنید که تنها و کشتیشکسته در یک جزیره‌ی متروک گیر افتاده‌اند. این جزیره پر از حیوانات وحشی آدمخوار، مارهای سمی، رُتیل و عقرب است. اگر اینها به اندازه‌ی کافی بد نیست، باید گفت که در اینجا یک قبیله‌ی آدمخوار نیز زندگی میکنند. گروه کوچک ما در معرض خطر بزرگی هستند. با این وجود، خبرهای خوبی هم هست؛ در این جزیره یک باند پرواز و یک جت پیشرفته وجود دارد. این هواپیمای جت، سوخت-گیری و در باند پرواز مستقر شده است. این جت میتواند گروه کوچک ما را به سلامت از آنجا ببرد. اما یک مشکل بزرگ وجود دارد؛ هیچکس در این گروه نمیتواند این هواپیما را به پرواز درآورد! همهی ما تجربه‌ی مسافرت با هواپیما را داشته‌ایم. اما هیچکس نیست تا در مقام خلبان توانایی پرواز هواپیما را داشته باشد. اگرچه هواپیما به گروه ما قدرت پرواز و به سلامت

رهاشدن و نجات یافتن را میدهد، اما نمیتوانیم از آن استفاده کنیم، زیرا حتا نمیدانیم موتورش را چطور روشن کنیم، چه برسد به این که با آن جزیره را ترک کنیم.

این داستان تفاوت ایمانداری که تنها حکمرانی متعال و مقتدر خدا را دیده و تجربه کرده و ایمانداری که برخاسته و وارد این حکمرانی شده را نشان میدهد.

کاملاً متفاوت است، این طور نیست؟ شما میخواهید جزو کدام دسته از این ایمانداران باشید؟

ورود به فرمانروایی

در اینجا پرسشی منطقی مطرح میشود: چطور یک فرزند خدا از سطح "دیدن" به سطح "داخلشدن" به فرمانروایی انتقال مییابد؟ به عبارت دیگر، چطور ما از یک مسافر روحانی تبدیل به یک خلبان روحانی میشویم؟ پولس رسول پاسخ این پرسش را میدهد.

پولس و برنابا، تحت هدایت و فرمان روحالقدس، خانهای خود را ترک کرده و به نخستین سفر رسالتی رفتند (اعمال ۱۳: ۱-۴) آنها پس از سفر طولانی به برخی از شهرهای آسیا، دوباره سفر خود را به تعدادی از همان شهرهایی که در آن کلیساهای تازه ایجاد کرده بودند، آغاز میکنند. البته در آن روزگار چالشی به مراتب بزرگتر از دوران ما وجود داشت. من امروزه میتوانم در یک هواپیما بنشینم و در یک محدوده‌ی زمانی ۲۴ ساعته به هر شهری در هر نقطه‌ای از دنیا که بخواهم، سفر کنم. زمانی که کشوری را ترک میکنم، این فکر به سراغم نمی‌آید که "به خاطر پیچیدگیهای سفر، اگر باز هم این مردم را قبل از آسمان ببینم، متعجب خواهم شد!" اما در عصر پولس، این فکری طبیعی بود. وقتی پولس کلیسایی را ترک میکرد، میدانست که شاید موقعیت دوباره دیدن این عزیزان را که خود به پادشاهی خدا هدایت کرده، تا پیش از رفتن به آسمان نداشته باشد. در نتیجه، میتوانیم تصور کنیم که پولس حرفهای خود را به این افراد بادقت و وسواس زیاد انتخاب کرده باشد. و آنچه او به آنها میگوید، اشاره‌ای مستقیم در ارتباط با رفتن از سطح "دیدن" به سطح "داخلشدن" به فرمانروایی است.

"آنان در آن شهر نیز بشارت دادند و بسیاری را شاگرد ساختند. سپس

به لِسْتَره و قونیه و آنطاکیه بازگشتند. در آن شهرها شاگردان را تقویت کرده، آنان را به پایداری در ایمان تشویق کردند و پند دادند که باید با تحمل سختیهای بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم» (اعمال ۱۴: ۲۱-۲۲)

پولس آنها را با برگزاری سمینارهای مالی، کنفرانس رشد کلیسایی، برنامه‌ی تعلیم رهبران یا حتی پیغامهای امیدبخش ترک نمی‌کند، هرچند همهی این موارد بسیار مهماند. او با گفتن کلماتی ترکشان میکند که آن ایمانداران جوان را تقویت میبخشد تا به شکلی خستگی‌ناپذیر زندگی کرده و دور خود را به پایان برسانند. هدف او آماده‌ساختن آنها برای ورود به فرمانروایی و حکمرانی بود.

واژگان پولس برای ما نیز همان معنا را دارد. ما باید آنها را در درون قلب و جان خود جای دهیم: "باید با تحمل سختیهای بسیار به حکمرانی متعال و مقتدر خدا راه یابیم." این پیغام امید و ایمان است، نه دلتنگی و افسردگی. به این شکل به آن فکر کنید. زحمات و آزمایشها رخ میدهند! این امر اجتناب-ناپذیر و قطعی است. عیسا به وضوح به ما میگوید که این سختیها حقیقتی در زندگی ایمانداران است: "اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام." (یوحنا ۱۶: ۳۳) او غالب آمده و این بدان معناست که من و شما قدرت و اقتدار غلبه بر هر آنچه در این دنیا بر ضد ما برمیخیزد را داریم. ما بدن او هستیم؛ ما مسیح بر روی زمین هستیم. ما در مسیح بر دنیا غالب آمده‌ایم!

واژه‌ی "زحمت" به معنای "سختی یا مشکل بزرگ" است. واژه‌ی یونانی به کار رفته برای آن، *Thlipsis* مییابد. دایره‌المعارف واژگان کتابمقدسی^[۱۱]، *thlipsis* را به این شکل ترجمه میکند: "فشار روحی و احساس وحشتناکی که میتواند به واسطه‌ی فشارهای درونی و بیرونی بروز یابد. از پنجاه و پنج مورد به کار رفته در عهد جدید، پنجاه و سه مورد تمثیلی و تلویحی است." فشارها ممکن است از طرف دشمنان، مصیبتها، شرایط، تصمیمات اشتباه یا تمایلات نفسانی منحرف باشند.

جیمز استرانگ^[۱۲]، *thlipsis* را "فشار (تلویحا یا تحقیقا) ناشی از رنج، اضطراب، بارهای سنگین، جفاها، شکنجه، زحمات و مشکلات" معنا میکند.

The Encyclopedia Of Bible Words ۱۱
James Strong ۱۲

دبلیو.ای. واین^[۱۳] آن را به سادگی "هر چیزی که بار سنگینی بر جان و روح ما تحمیل می کند"، تعریف میکند.

من خیلی ساده "thlipsis را" زحمت^[۱۴] و "بیابان" معنا میکنم.

در ترجمهی انجیل شریف^[۱۵] آمده: "برای داخل شدن به پادشاهی خدا باید از راههای بسیار سختی بگذریم." (اعمال ۱۴: ۲۲). برای روشن کردن موضوع بیابید فرض کنیم که ما پادشاهی بزرگ را که بر کل کشور پیروز شده، خدمت میکنیم. او وارد پایتخت میشود و حاکم درنده خوئی را که بر آن سرزمین حکم میراند، با مشتی آهنین از تخت به زیر میکشاند. حاکم عزل شده، ظلم بسیاری به مردم کرده بود، او اکنون ذهن آنها را با تبلیغات دروغین مسموم ساخته و در تضاد با تمام چیزهای نیکو و اصیل قرار میدهد. او سعی میکند با تبلیغات خود دشمنی مردم را با راههای عادلانهی پادشاهی که شما او را خدمت میکنید، برانگیزد.

پادشاه نیکو خادمان خود را مامور میسازد تا به آن سرزمین رفته و با گرفتن مرزهایی که دشمن اشغال کرده و دژهایی که دست نخورده باقی مانده، پیروزی او را پیش ببرند. در سراسر آن سرزمین هنوز کسانی هستند که دژها و سنگرهای دشمن را حفظ کردهاند. آنها به ترویج روشهای حاکم شرور ادامه میدهند. در نتیجه هنوز بسیاری زیر سلطهی نظام آن حاکم شرور هستند. اگرچه جنگ در کل به پیروزی انجامیده، اما هنوز کارهایی برای انجام و تکمیل پیروزی باقی است.

شما در مسیر غلبه بر یکی از دژهای قلمرو دشمن هستید. خطرات بسیاری در طول مسیر وجود دارد که باید با آنها مواجه شوید، آنها را متوقف سازید و از سرزمینی که دشمن اشغال کرده، بگذرید و آن را بازپس گیرید. دشمن شما دامهای زیادی را گذاشته تا مانع گرفتن این زمینها شود، شما باید یک به یک با این زحمات و سختیها بجنگید. به محض ورود به دژ، با سختترین آزمون روبهرو میشوید؛ و آن سرنگون ساختن سنگر دشمن است. خبر خوب این است که هرچه بیشتر در طول مسیر در برابر دامهای دشمن میایستید، با نیروهای او مقابله میکنید و از اردوهای او میگریزید، باتجربتر میشوید و درک جنگیتان بالاتر میرود. اگر این قلعهها را فتح کنید،

W.E.Vine ۱۳

Tribulation ۱۴

نویسنده از Today's English Version استفاده کرده است. ترجمهی انجیل شریف با ترجمهی مورد نظر نویسنده منطبقتر است.

بر این حدود حکم خواهیدراند. نه تنها این بلکه همچون جنگجویی ماهر و قابل اعتماد خواهید بود که میتوانید حکمرانِ قلمروی که برای پادشاهتان فتح کردهاید، باقی بمانید.

در داستان ما، پادشاه خوب، نمایانگر خداوند ما عیساست. او به ما ماموریت داده به عنوان سربازان پادشاهی و گارد سلطنتی برویم و پیروزی او را بر تمام نیروهای تاریکی که هنوز در این جهان حکم میرانند، اعمال کنیم. هرچه جلوتر میرویم، با جنگهای سختتری مواجه میشویم، اما نهایتاً مردان و زنانی را که هنوز در اسارت تاکتیکها، تبلیغات و روشهای دشمن هستند، آزاد میسازیم.

من و شما باید از میان سختیهای بسیار عبور کنیم تا داخل حکمرانی شویم. اما همانطور که عیسا گفت، ما میتوانیم شادمان باشیم، زیرا او بر جهان غالب آمده است. ما از طریق فیض او قدرت و اقتدار یافتهایم تا هر چالشی را که دنیا پیش پای ما میگذارد، کنار بیاوریم.

ما نه تنها "قدرت یافتهایم" تا با فیض خدا این کارها را بکنیم، بلکه "جایگاهی" خاص در فیض خداوند داریم. با شادی، کلمات پولس به مسیحیان روم را بخوانید:

"و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود. در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است." (رومیان ۸: ۱۶-۱۸)

من و شما به عنوان ایمانداران، وارثان خدا هستیم! ما وارثان خدا و هم-ارث عیسی مسیح هستیم. واژه‌ی "وارث"^[۱۶] از واژه‌ی یونانی Kleronomos گرفته شده، و اینطور معنا شده: "کسی که موقعیت یا میراث را میگیرد. تاکید بر وارثی است که دارای حقوق مالکیت است." در ترجمه‌ی واژه "وارث" آمده: "شخصی که جانشین شده و ارث میبرد و ادامهدهنده‌ی میراث پیشینیان خود است." معنای دیگر آن، اینچنین است: "کسی که شرعاً مستحق دریافت مقام و عنوان فرد دیگری است." آیا میتوانید موضوع را درک کنید؟ خدا ما را وارث هر چیزی که انجام داده و مالک آن است، ساخته! ما مالک چیزی هستیم که او هست؛ همانطور که او حکم میراند، ما نیز حکم میرانیم.

بنابراین همهی آنچه که متعلق به خداست، به ما نیز تعلق دارد: "پس دیگر کسی به انسانها فخر نکند. زیرا همه چیز متعلق به شماست." (اول قرنتیان ۳: ۲۱) همه چیز! من و شما حقیقتاً وارث خداوندیم. در یکی از ترجمهها چنین آمده: [۱۷] "همه چیز متعلق به شماست، شامل جهان، زندگی، مرگ، زمان حاضر و آینده. همه چیز به شما تعلق دارد." بازایستید و یکی دو روز روی آن تعمق کنید. ما در مسیح ثروتمندتر از ثروتمندترین فرد روی زمین هستیم.

اما اینجا نکتههای بسیار مهم وجود دارد: یک هشدار. رومیان ۸ به وضوح میگوید: "اگر". یک شرط در میراث ما وجود دارد، به عبارت دیگر این ارث، خودبهخود به مسیحیان نمیرسد. آن شرط چیست؟ باید شریک رنجهای مسیح باشیم. یکبار دیگر آیه را بخوانید. برای آن که وارد حکمرانی حقیقی با عیسای مسیح شوید، باید درست شبیه او با سختیها روبهرو شده و بر هر چیزی که در برابر متعلقات شما [همهی آن چیزی که به شما تعلق دارد/ میراثتان] قد علم میکند، غالب آید. به عبارت "شریک رنجهای او شدن" توجه کنید. غلبه بر مخالفت و دشمنیها، شبیه قدمزدن در پارک یا با نوک پنجه گذشتن از میان گلهای لاله نیست. این یک میدان جنگ است، و سختیها و رنجها همراه جنگند.

اما در مورد ما، این رنجی نیست که ما را مغلوب سازد. پولس در رومیان ۸: ۱۸ مدعی است که مواجهه با رنجها میتواند مثبت و امیدبخش باشد. «در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است». این آن کلید اصلی است که میخواهم درک کرده و آنها را در وجود خود تثبیت نمایم.

«مهم نیست که فشار سختیهایی که با آنها مواجه میشوید چقدر باشد؛ مشکلات و سختیها قابل قیاس با سطح حکمرانیای که پس از گذر از رنجها به آن گام مینهید، هیچاند.»

اگر ما به عنوان مسیحی در مسیر درستی باشیم، حتما سختیها نیز وجود خواهد داشت، اما با هر نبرد پیروزمندانه، قوت و حکمتی بزرگتر در ما آشکار میشود. پولس تنها به جلالی که در آسمان در تخت داوری به ما ارزانی میشود، اشاره نمیکند؛ او از مزایایی که در زمان حال نیز به دست میآوریم، صحبت میکند. وقتی ما از سختیها عبور میکنیم، به سطح بالاتری از حکمرانی گام مینهیم.

سهیم شدن در رنجهای او

وقتی به عبارت "در رنجهای مسیح شریک باشیم" نگاه میکنیم، باید پرسیم عیسا چهطور رنج کشید؟ این جایی است که بسیاری سردرگم می-شوند. زیرا دو نوع رنج وجود دارد: یکی به خاطر پارسایی است، و دیگری به خاطر دنیاست. بگذارید توضیح دهم.

یک نوع از رنج به این دلیل رخ میدهد که تمام سیستم دنیا تحت سلطه‌ی آن شرور است (اول یوحنا ۵: ۱۹ را بخوانید)، در نتیجه مردم هر روز با ظلم و شرارت روبه‌رو میشوند. زنان، بچه‌ها را سقط میکنند و بچه‌های کوچک مورد سوءاستفاده قرار میگیرند. دختران به بردگی جنسی مجبور میشوند، بیماری‌ها جان بسیاری را میگیرد، فقر و گرسنگی بیداد میکند. درگیری و ستیزها موجب جدایی در خانواده‌ها میشود. اعتیاد میتازد و ویران میکند و این فقط بخش کوچکی از ماجراست. هیچ‌چیز در این رنج‌ها خوب و سودمند نیست. این رنج‌ها ناراحتکننده و تراژیکاند، اما پیامد گناه آداماند که قدرت و اقتدارش را تسلیم آن ارباب ظالم و فاسد ساخت.

رنج‌های نوع دوم که به خاطر پارسایی و عدالتند، آن دسته از رنج‌هایی هستند که مورد نظر ما میباشند. زیرا همان رنج‌هایی است که عیسا و پولس به آن اشاره میکنند. مهمی رنج‌هایی که به‌خاطر پارسایی و عدالتند، وقتی با قوت خدا تحملشان میکنیم، سودآور میشوند. نتایج آنها همواره موجب جلال میگردد. این رنج‌ها ما را در خواندگیمان برای حکم راندن، تقویت میکنند.

عیسا این را از طریق خدمتش نشان داد. به خاطر داشته باشید که اگر میخواهیم با او حکم برانیم، باید با او نیز رنج بکشیم [شریک رنج‌های او شویم]. خب، برگردیم به پرسش خودمان: او چگونه رنج کشید؟ عیسا به مدت سیسال برای خدمت آماده شده بود و بالاخره توسط نبی مشهوری به نام یحیا در رود اردن تعمید گرفت.

به محض آن که عیسا تعمید گرفت، آسمان گشوده شد و روح خدا به شکل کبوتری بر او قرار گرفت. خدای پدر از آسمان به شکلی که همه بشنوند، سخن گفت: "تو پسر محبوب من هستی، و من از تو خوشنودم". (لوقا ۳: ۲۲) تصور کنید که در میان انبوه جمعیتی هستید که چنین تایید شگفتانگیزی از آسمان را شاهد بوده‌اند. بسیاری از رهبران، چه سیاسی و چه خدمتی نیز شاهد این اتفاق خیرهکننده بوده‌اند. خب، اگر جای عیسا بودیم، اغلب با

خود فکر میکردیم: "این بهترین زمان برای شروع خدمت است! همین حالا باید به این همه آدم که دوروبرم هستند، نخستین پیغام را بدهم. از همه گذشته، سی سال طول کشیده که من خودم را برای این لحظه آماده کرده‌ام. شاید باید یک تیم بازاریابی و تبلیغاتی را به کار گیرم که بتوانند این رویداد را ثبت کنند. تمام افرادی که اینجا هستند، میدانند که من در این ساعت، مرد خدا هستم!"

این یک پاسخ منطقی و یک حرکت حکیمانه است، درست است؟ اما کاری که عیسا کرد، متفاوت بود:

"عیسی پر از روح القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می‌کرد. در آنجا ابلیس چهل روز او را وسوسه کرد. در آن روزها چیزی نخورد، و در پایان آن مدت، گرسنه شد." (لوقا ۴: ۱-۲) دریافت‌ها که بسیاری از ایمانداران فکر میکنند عیسا تنها در آخرین روز [روز چهل] در صحرا وسوسه شد. اما این درست نیست. در حالی که انجیل، سه آزمایش ویژه‌ی عیسا را گزارش میدهد، به وضوح اشاره میکند که او در تمام طول چهل روز آزمایش شده بود.

توجه کنید که چه کسی او را به بیابان برد. شیطان او را به آنجا نبرد. پدر از طریق روح القدس او را به آنجا برد. برخی شاید فکر کنند: "چرا خدای پدر، پسرش را به بیابان برد، درحالی‌که میدانست آنجا او با رنج و سختیها و دشمن روبه‌رو خواهد شد؟" یکی از حقایقی که ما باید به آن یقین داشته باشیم، این است که خدا هرگز ما را به میان توفانی که امکان غلبه به آن را نداده باشد، هدایت نمیکند. (در فصل بعد به این اصل خواهیم پرداخت). موضوعی که در حال حاضر باید درک کنیم این است که خدا بانی رنجها و سختیها نیست. او میداند ما در جهانی ناقص زندگی میکنیم که از کمال او دور است، و اگر قرار است پیروز شویم و بر این جهان حکم برانیم، ناگزیر با مقاومت نیروهای شریر مواجه خواهیم شد. بنابراین خدا ما را در بخشهایی که میدانند میتوانیم از پس آن برآییم، تعلیم میدهد تا برای پیروزیهای بزرگتر نیرومندان سازد. عیسا در حالیکه از روح القدس پر شده بود، بلادرنگ به بیابان برده شد تا در چهل روز آینده با thlipsis سختیها مواجه شود. به خاطر داشته باشید که او خود را از امتیازات الاهیاش تهی ساخته بود تا به عنوان انسانی پر از فیض در میان ما گام بردارد. (فیلیپیان ۲: ۷ و لوقا ۲: ۴۰ را بخوانید). او جنگید و بر تمام مصیبتها غلبه کرد و هرگز تسلیم وسوسه-

های شریر نشد. آنگاه پس از چهل روز "عیسی به نیروی روح به جلیل بازگشت و خبر او در سرتاسر آن نواحی پیچید." (لوقا ۴: ۱۴) او "پرسیده" از روح خدا به بیابان رفت، اما پس از غلبه بر مصیبتها و سختیهای آن وسوسه‌های سنگین، در قوت روح فیض بازگشت. بار دیگر واژه‌های پولس در رومیان ۸: ۱۸ را به یاد آورید:

«در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است.» این آیه را به این شکل نیز میتوانیم بخوانیم: "در نظر من رنجهای زمان حاضر در قیاس با "اقتدار و قدرتی" که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است." عیسا پس از موفقیتاش در عبور از thlipsis وارد سطح بالاتری از اقتدار و حکمرانی گردید. یعقوب در رساله‌ی خود به این شکل بر این مطلب تاکید میکند: "خوشابه‌حال آن که در آزمایشها استقامت نشان می‌دهد، زیرا چون از بوتهٔ آزمایش سر بلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱: ۱۲)

توجه کنید وقتی شما از یک آزمایش همچون آزمون عیسا در چهل روز بیابانش سر بلند بیرون می‌آیید، تاج حیات را دریافت میکنید. میدانم که این تاج را به عنوان پاداشی که در آسمان در تخت داوری داده میشود، در نظر می‌گیرید. این درست است. اما من باور دارم که یعقوب تنها به تاج حیاتی که در آسمان پاداش میگیریم، اشاره نمیکند، بلکه به "ورود" به سطح جدیدی از حکمرانی در زندگی نیز اشاره دارد. تاج، نشان اقتدار است. اقتدار، چه چیزی را به همراه دارد؟ قدرت. عیسا "پرسیده از روح به بیابان رفت، اما با "قدرت" بازگشت. به خاطر داشته باشید که ما اگر با او رنج بکشیم، وارد حکمرانی خواهیم شد. بنابراین اگر ما در اثر thlipsis رنج بکشیم و از آن آزمایشها عبور کنیم و تسلیم نشویم، و به شکلی خستگی‌ناپذیر، مطیع کلام خدا بمانیم تا تمام ابواب جهنم را درهم بشکنیم، بلادرنگ سودی عالی نصیبمان خواهد شد و آن، اقتداری بزرگتر و بیشتر در بخشی از زندگی ماست که در آن ایستاده‌ایم.

شهادت مادر همسر م

مادر لیزا یک نمونه‌ی خوب در این زمینه است. در سال ۱۹۷۹، دکتر محلی "شرلی"^[۱۸] در ایندیانا تشخیص داد که او سرطان سینه دارد. به دلیل

تشخیص دیرهنگام، سرطان، غدد لنفاوی او را نیز دربر گرفته بود و دکتر به او گفته بود که نزدیک به خط پایان است.

شرلی میخواست نظر متخصص دیگری را هم در این رابطه بشنود، بنابراین به بیمارستان فوق تخصصی "اندرسون"^[۸۹] در هیوستون تگزاس رفت که به عنوان یکی از بهترین بیمارستانهای آمریکا در تشخیص و درمان سرطان شناخته میشود. پزشک او، رییس بخش تومورشناسی و غدد آن بیمارستان بود. گزارش او هم چندان خوشبینانه نبود. وقتی این دکتر، همان تشخیص دکتر اول را داد، به او گفت: "میدانم که این خبر خیلی بدی است، ولی تو باید محکم باشی!" او فکر میکرد که اگر شرلی دقیقاً تجویزهای او و تیماش را دنبال کند، دو و یا شاید حداکثر سه سال زنده بماند. علم پزشکی هیچ درمانی را پیشبینی نمیکرد.

ابتدا باید پروتودرمانی میکرد، بعد برای استراحت، سه هفته به خانهاش در ایندیانا میرفت و دوباره برای شیمیدرمانی باز میگشت.

وقتی شرلی هنوز در هیوستون بود، به یک برنامهی تلویزیونی که خدمت دعا را انجام میدادند، زنگ زد. کاملاً اتفاقی مردی که تلفن را جواب داد، زوجی را میشناخت که در بخش رفاه بیماران سرپایی بیمارستان اندرسون مسئول بودند. او با آنها تماس گرفت و ترغیبشان کرد که مراقب شرلی باشند و او را خدمت کنند. آن زوج با شرلی تماس گرفتند. او را به کلیسایشان بردند. برای شام، بولینگ و بازیهای دیگر به بیرون دعوتش کردند و در همحال، وعدههای خدا را از کلامش، با او در میان گذاشتند.

شرلی یک نوایمان بود. او پیش از سرطان، اصول اولیهی ایمان را از یکی از همسران خادمان شنیده بود. او به محض بازگشت به ایندیانا، معلم خود را به ناهار دعوت کرد. آن زن به شرلی گفت که خدا همه را شفا میدهد و نمونههایی از مسیحیان دیگر آورد که از بیماریهای سخت خود شفا نیافته بودند. وقتی شرلی آیات امیدبخشی را که آن زوج در هیوستون برای او آورده بودند، مطرح کرد، آن زن از این که حس میکرد شرلی با مشورت او مخالفت میکند و آن را نمیپذیرد، ناراحت شد.

اکنون شرلی گیج شده بود. وقتی برای شیمیدرمانی به هیوستون بازگشت، آن زوج به ملاقاتهای روزانهی خود با او ادامه دادند و او را با کلام خدا تشویق کرده و دلگرم ساختند. بالاخره شرلی در قلب خود ایمان

آورد که آنچه کلام خدا درباره‌ی شفا میگوید، راست است. دیگر هیچ شکی به آنچه خدا در کلامش میگفت، نداشت. پس میبایست شفا بیابد!

وقتی شرلی تصمیم گرفت شیمی درمانی را قطع کند، دکترش فکر کرد که او عقلش را از دست داده است. در واقع وقتی داشت بیمارستان را ترک میکرد، دکترش تا آسانسور به دنبال او آمد و به او هشدار داد که او مرتکب اشتباهی شده که جانش را تهدید میکند. اما شرلی مصمم بود. او بیمارستان اندرسون را ترک کرد و هرگز به آنجا بازنگشت. او به خانهاش بازگشت و کلام خدا را هر روز از طریق کتاب، نوارهای موعظه و کتابمقدس در زندگی-اش جاری ساخت.

اکنون سیویکسال میگردد، او سلامت است و یک خیابان پایینتر از ما زندگی میکند، در واقع او در سن هفتادوپنج سالگی در مینستری ما در بخش روابط کلیسایی خدمت میکند. آنها یک تیم هفتنفره هستند که کتابها و دروس ما را به بیش از بیست هزار کلیسای امریکا میفرستند. مسئولیت او این است که به تعداد بیشماری کلیسا و شبان کمک میکند تا منابع مورد نیاز خود را تامین کنند.

من در تمام سالهای خدمتم افراد اندکی را دیده‌ام که مانند او به سادگی برای شفای خودشان دعا کنند.

اندکی پس از ازدواج من و لیزا، یک بار که از سر کار به خانه برگشتم، دیدم شرلی که برای دیدار ما آمده بود، با آنفلوآنزایی سخت، دارد خودش را به زور از پلهها بالا میکشد. هیچ توانی در پاهایش نداشت. وقتی مرا دید، گفت: "جان، نیاز دارم برایم دعا کنی تا این آنفلوآنزا را بیرون بیاندازم!"

وقتی برای او دعا کردم، قدرت خدا آنقدر قوی و محسوس بود که مادرزنم کف زمین افتاد. سپس بلند شد و شروع کرد به بالا و پایین پریدن در خانه، و گفت: "بچهها، من میخواهم برایتان شام آماده کنم!" او برای ما یک غذای استثنایی درست کرد. در حالیکه با خود میخندیدم، فکر کردم: "وای خدای من، درست مثل همان اتفاقی بود که برای پطرس افتاد. مادرزن او نیز مریض بود. عیسا او را شفا داد، او بلند شد و برای همهی آنها غذا درست کرد!" (متا ۸: ۱۴-۱۵ را بخوانید).

شرلی، نه فقط با سادگی دعا را میپذیرد، بلکه وقتی پای دعای شفا برای دیگران هم در میان باشد، زنی نیرومند است. اگر او اطراف کسی باشد که در حال جنگ با بیماری و جراحت است، بهتر است بدانید که آنها کسی را یافته-اند که با شلنگ آتشنشانی، کلام خدا را جاری ساخته و برای شفا دعا میکند!

شرلی سیویک سال است که از سرطان آزاد شده و هنوز در این شفا ادامه میدهد. او در نبردی خستگی‌ناپذیر نسبت به سختی‌های (thlipsis) خود با استفاده از کلام خدا، تاج حیات را در بخش شفا دریافت کرده است. او این سختی و مصیبت را تاب‌آورد و بر آن غلبه نمود و اکنون در بخشی از زندگی که از خود مداومت و ثابتقدمی نشان داده، حکم میراند.

غالباًمدگان

دیگران نیز چنین شهادتهایی دارند. "اورال رابرتز"^[۲۰] را در نظر بگیرید که اکنون در آسمان است، اما زندگی و میراث او همچنان ادامه دارد. اورال رابرتز در سن هفده سالگی نزدیک بود از بیماری سل بمیرد. او به شکلی خستگی-ناپذیر با کلام خدا در برابر بیماری ایستاد و دعا کرد، و اندکی بعد دکترش شفای او را تأیید نمود. او نیز همانند شرلی تاج حیات را در بخش شفا دریافت کرد و در نتیجه، میلیونها نفر از طریق او تقویت شده و شفا یافتند.

دوستی دارم به اسم جیمی^[۲۱] که سالهاست شبان است و از طریق خدمتش بر بسیاری تاثیر گذاشته. در جوانی دکترها او را رها کرده بودند تا بمیرد، اما همهچیز در یکی از جلسات اورال رابرتز تغییر کرد. پس از آن که اورال برای او دعا کرد، جیمی به گونهای معجزآسا بهبود یافت.

چه میشد اگر اورال رابرتز به عنوان یک مرد جوان، مداومت و استقامت نداشت؟! در اینصورت، دوست من امروز کجا بود و میلیونها نفری که توسط خدمت اورال رابرتز شفا یافته‌اند؟! در مورد تمام کسانی که توسط جیمی برای آسمان آماده شده‌اند، چه میتوان گفت؟! آنها امروز کجا بودند؟! اورال وارد حکمرانی شد. پیامد ایمان خستگی‌ناپذیر او تنها در تخت داوری قابل درک است.

یا "کنتاییهیگن"^[۲۲] که در "مک کنی"^[۲۳] تگزاس در سال ۱۹۱۷، با قلبی که مشکل داشت، به دنیا آمد. بعدها در او یک بیماری نادر خونی را نیز تشخیص دادند. او در سن شانزده سالگی بستری شد و هیچکس انتظار نداشت به سن جوانی برسد. در آوریل ۱۹۳۳، او سه بار مرد و جهنم را دید و هر بار به

Oral Roberts ۲۰

Jimmy ۲۱

Kenneth E. Hagin ۲۲

McKinney ۲۳

شکل معجز‌آسایی بازگردانده شد. او زندگی خود را تسلیم عیسی مسیح نمود و او را به عنوان خداوند زندگیاش پذیرفت. او به شکلی خستگی‌ناپذیر ایمان داشت و با استفاده از کلام خدا با بیماریاش جنگید. کشیشی که آمده بود تا او را ملاقات کرده و تسلیاش دهد، گفت: "همینجا متوقفش کن پسر، همه چیز ظرف چند روز تمام میشود!" اما یکسال بعد، کنت از بستر مرگ برخاست و مدت کوتاهی بعد، شروع به موعظه نمود.

مینستری کنتایبیهیگن، در سطح جهانی شناخته شده است. آنها بیش از شصتوپنج میلیون کتاب چاپ کرده و یک مرکز تعلیم کتابمقدسی دارند که بیش از سیهزار مرد و زن از آن فارغالتحصیل شده‌اند، که اکثر آنها خادمان تماموقت هستند. کنت، پس از شصتوپنج سال خدمت صادقانه در خانگی ابدی در کنار خداوند است، اما میراث او ادامه دارد. او در بخش شفا، تاج حیات را دریافت کرد و در نتیجه تعداد بیشماری را شفا بخشید و زندگیهای بیشماری در اثر خدمت وفادارانه‌ی او تغییر یافت. چه میشد اگر کنتایبیهیگن استقامت نمیکرد و ادامه نمیداد؟ چه اتفاقی برای میلیونها نفری که او قرار بود خدمت کند، میافتاد؟!

هر سه نفری که داستانشان را با شما در میان گذاشتم، با مسایلی دست-بهرگیبان بودند. با حملاتی روبه‌رو شدند، دربارشان دروغ گفتند و از آنها به عنوان شریر یاد کردند. همسر دوست شرلی وقتی تصمیم گرفت که به شفای خدا ایمان بیاورد، دیگر با او حرف نزد. هم اورال رابرتز و هم کنت. ای.هیگن، در طول دوران زندگی‌شان بارها به انتخاب مسیر اشتباه، افراط‌گرایی، ارتداد و حتا داشتن ارواح شریر متهم شدند. اما عیسا دربارهی چنین مواردی چه میگوید؟ "وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشتان بکشایند، زیرا پدران آنها نیز با پیامبران دروغین چنین کردند." (لوقا ۶: ۲۶)

جالب است که خادمان و ایماندارانی هستند که پیغام پادشاهی خدا را به شکلی منتشر میکنند که همه با آن احساس راحتی کنند. بسیاری از ترس رنجاندن کسی یا ترس از برچسب‌هایی مانند "متعصب" یا "افراط‌گرا"، از ادامه‌ی جنگ نیکوی ایمان دست میکشند. از نظر آنها هر آنچه که اتفاق می‌افتد، خواست خداست و باید با روحیه‌ی مثبت آن را پذیرفت. آنها به خیال خود، بخش‌هایی را که باعث لغزش میشود، از انجیل حذف کرده‌اند، اما جالب است که خود خداوند "سنگ یا صخره‌ی لغزش" نامیده شده است. همچنین کلام عیسا را "سنگ لغزنده" خطاب کرده، اما بسیاری از واعظان آن را به یک سنگریزه تقلیل داده‌اند تا مبادا باعث لغزش کسی شود.

این شبانان، خادمان و ایمانداران می‌خواهند به گونهای صحبت کنند که از نظر همه خوب باشد؛ آنها هرگز به افراط گرای، بدعت‌گزاری، ارتداد و داشتن روحهای شریر، متهم نشده‌اند، اما خود عیسا به همهی این چیزها متهم شد. او در مورد حقیقت و راستی خستگیناپذیر بود و از آن کوتاه نیامد. او فریبکاری کسانی که می‌خواستند حرفهای خوبی بزنند را آشکار ساخت. او اعلام کرد: "خوشابه‌حال شما آنگاه که مردم به‌خاطر پسر انسان، بر شما نفرت گیرند و شما را از جمع خود برانند و دشنام دهند و بدنام سازند." (لوقا ۶: ۲۲) کاملاً متضاد کسانی است که به دنبال خوش‌صحبتی‌اند، موافقید؟ سپس او دلش را میگوید: "این به این خاطر است که حقیقت، سختتر از آن است که آسوده‌طلبان با آن احساس راحتی کنند."^[۲۴]

حقیقت این است اگر تصمیم بگیرید یک ایماندار خستگیناپذیر باشید، کسی که بر زندگی حکم میراند، به احتمال زیاد کسانی که اعتراف میکنند پیروان مسیح هستند، اما به‌دنبال یک زندگی سهل و آسان هستند، به شما افترا می‌زنند، دربارها دروغ می‌گویند، شما را درک نمیکنند و حتی تهدیدتان میکنند. آنها می‌خواهند شما را بدنام سازند، روشهای بی‌روح خود را توجیه کنند. آنان همین کار را با انبیای راستین عهد عتیق، یحیای تعمیددهنده، عیسا و با رهبران عهد جدید هم کردند. آنها امروز نیز همان روش را دنبال میکنند. بزرگترین مقاومتها و مخالفتها علیه شما از جانب کسانی است که مدعی هستند خدا را میشناسند. رفتار آنها از دروغ و افترا شروع میشود و به ممانعت و اخراج نیز میانجامد. شاید حتی پیشتر هم برود، چنانکه عیسا پیشگویی کرد: "شما را از کنیسه‌ها اخراج خواهند کرد و حتی زمانی می‌رسد که هرکه شما را بکشد، می‌پندارد که خدا را خدمت کرده است." (یوحنا ۱۶: ۲)

آیا می‌خواهید برای جلال خدا بر زندگی حکم برانید؟ آیا می‌خواهید زندگی‌های افراد را همواره برای پادشاهی خدا نجات دهید؟ آیا می‌خواهید در آن روز بزرگ این جمله را از سرورتان بشنوید: "آفرین، ای خادم نیکو و امین. کارت را خوب انجام دادی؟" اگر چنین است شما از حالا با سختیها (thlipsis) روبه‌رو خواهید شد، بعضی مواقع سختیها به نهایت خود خواهند رسید، اما شما باید تحمل کنید تا غالب آید.

اگر هنوز حقیقتا خواستار ورود به حکمرانی و تحمل سختیها هستید، پس به خواندن ادامه دهید. بهترینها هنوز در راه است.

فصل هفتم

چه کسی پشت مشکلات است؟

"زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه

زحمتکشیدن هم برای او." (فیلیپیان ۱: ۲۹)^[۱]

در ابتدا به نظر میرسد که فیلیپیان ۱: ۲۹ خیلی شورانگیز است. "زیرا که به شما عطا شد [این افتخار نصیب شما شد]..."^[۲] اگر تنها این واژگان را بدون دانستن باقی آیه بشنویم، حتماً با اشتیاق میپرسیم: "چه چیزی به من عطا شد؟ چه وعده‌های در انتظار من است؟" پاسخ این است: "بلکه زحمت کشیدن هم برای او [در راه او رنج هم ببرید]".

چی؟ عطای امتیاز رنج و زحمتکشیدن، به هیچوجه با فکر انسانی مطابقت ندارد. اما در کارِ خدا، فریبی نیست. برای او غیرممکن است که به این روش دست یازد. او نمیتواند دروغ بگوید. در ذهنی ساده‌اندیش، این آیه حیل‌گرانه به نظر میرسد، اما برای کسی که میتواند آن را درک کند، حقیقتاً یک وعده‌ی

۱ ترجمه‌ی قدیمی

۲ ترجمه‌ی هزاره - واژه‌ی انگلیسی به کار رفته در متن آیه، *granted* است که هر دو مفهوم

را دربردارد.

هیجانانگیز است. کسانی که در مسیح گام برداشته و در او رشد میکنند، با این حقیقت که "جنگ بزرگتر، پیروزیهای بزرگتر به همراه دارد"، آشنا بوده و این در عمق قلبشان ریشه دوانیده است.

یک سرباز سلطنتی را در نظر بگیرید که برای یک نبرد سخت تعلیم میبیند. او از اهمیت جنگ آگاه است؛ این جنگ، فرصتی عالی برای پیروزی، به او میدهد. او قلباً یک فاتح است و به دنبال خدمت در مسیر خواستهها و اهداف پادشاهش میباشد. وقتی شروع جنگ اعلان میشود، او و همزمانش از این فرصت و موقعیت شادمان میشوند، زیرا در این پیروزی، برای شاهشان جلال و افتخار کسب خواهندکرد و برای مردمشان سودمند خواهندبود. برای این فرد افتخار است که برای شاه و قلمروش درگیرودار جنگ، رنج برد تا به پیروزی و فتح برسد. آیا شباهت این مطلب را با فیلیپیان ۱: ۱۹ میبینید؟

شاید در پاسخ بگویید: "اما من یک سرباز نیستم. من نقطه نظر و روش یک فاتح را ندارم!" اگر در مسیح هستید، در واقع یک سربازید، زیرا دانهی مسیح در روح شما کاشته شده است. عیسا بزرگترین جنگاور در تمام تاریخ است. ببینید کتاب مقدس دربارهی او چه میگوید: "آنگاه دیدم که درهای آسمان باز است و پیش رویم هان اسبی سفید در آنجاست، با سواری که امین و برحق می نامندش. او به عدل حکم می کند و می جنگد. چشمانش به آتش مشتعل می ماند و بر سرش تاجهای بسیار است. و نامی دارد بر او نوشته که هیچ کس نمی داند، جز خودش... و شمشیری از دهانش بیرون می آید بر آن، تا با آن بر قوما بتازد. «بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند.» چرخش شراب خشم خدای قادر مطلق را زیر پاهایش به خروش در خواهد آورد.» (مکاشفه ۱۹: ۱۱-۱۲ و ۱۵) شما به شباهت و صورت او دوباره خلق شدهاید. شما طبیعت او را دارید. از آنجایی که مسیح یک جنگاور است، شما نیز یک جنگاورید. بنابراین، در عهد جدید میدان و کارزار جنگ، مکرراً به ما یادآوری شده است. همانطور که پولس مینویسد: "زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می جنگیم." (افسیان ۶: ۱۲)

این جنگی است که ما از ابتدای زندگی تا هنگام مرگ باید درگیر آن

باشیم و نمیتوانیم از آن اجتناب کنیم.^[۳] پولس در جای دیگری همین مطلب را به کلیسای قرنتس مینویسد: "زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چراکه اسلحهٔ جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست." (دوم قرنیتان ۱۰: ۳-۴) این آیات به وضوح نشان میدهند که ما به عنوان سربازان روحانی درگیر جنگی هستیم. ما برای این جنگ ساخته شده‌ایم. ما قلب یک جنگجو را داریم. پولس به ما میگوید: "همچون سرباز شایستهٔ مسیح عیسی، در تحمل رنجها سهیم باش. هیچ‌کس به‌هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت‌های زندگی نمی‌سازد، چراکه خواهان جلب خشنودی فرماندهٔ خویش است." (دوم تیموتائوس ۲: ۳-۴) این مطلب را در ذهن و قلب خود جای دهید، زیرا یک حقیقت است: شما در مسیح یک سربازید.

شما به عنوان یک سرباز میتوانید همچون یک ترسو از جنگ اجتناب کنید و از میدان جنگ بگریزید یا همچون یک قهرمان با اشتیاق قدم به میدان مبارزه بگذارید و نبرد را ببرید. میتوانید گزینهی نخست را انتخاب کنید، اما از شما به عنوان یک فراری یاد خواهد شد. میتوانید مسیر جرات و دلیری را برگزینید و آنگاه در حضور شاهتان از شما همچون یک قهرمان ستایش خواهد شد.

دوستان عزیز من در مسیح، میدانم که قلب شما این است که پادشاهمان را خشنود ساخته، او را جلال دهید و برای او زندگی کنید. فقط اگر جسم-تان اجازهی تسلط بر شما را بیابد، شما را از شراکت در رنجهای مسیح بازخواهد داشت.

از کتاب رومیان دریافتیم که اگر ما در رنجهای عیسی مسیح سهیم شویم، با او حکم خواهیم راند. آشکار است که ما باید با سختیها و مخالفتها روبه‌رو شویم و بر آنها چیره گردیم. اما دور نمای ما باید شادی باشد، زیرا باید رنجها را نه به عنوان چیزی ترسناک، بلکه باید به عنوان چیزی دید که به ما بخشیده شده و مایهی افتخار ماست. جنگ بزرگتر، پیروزی بزرگتر به همراه دارد و در نهایت جلال بزرگتر. و در اینجا یک خبر حقیقتا عالی وجود دارد: شما قرار نیست جنگی را ببازید! زیرا به ما وعده داده شده: "اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحهٔ خوش شناخت او را به وسیلهٔ ما در همه جا می‌پراکند." (دوم قرنیتان ۲: ۱۴).

۳ نویسنده با استناد به ترجمه (The Message) MSG به این موضوع اشاره میکند.

خدا کسی نیست که از فرزندانش سواستفاده کند

در فصل پیشین ما حوادثی را که بلافاصله پس از تعمید عیسا رخ داد، بررسی کردیم. روحالقدس، عیسا را به بیابان برد، جایی که چهلشبانهروز وسوسه شد. این خدا بود نه شیطان که عیسا را به بیابان رهنمون شد. خدا میدانست که پسرش باید به سختی آزموده شود، اما او را با هدفی خاص به آنجا برد. اصلی که آموختیم این بود که "خدا هرگز ما را به میان توفانی نمیبرد که توانایی چیرگی بر آن را به ما نداده باشد". این حقیقت را همواره در قلب خود حک کنید، چراکه در مواجهه با سختی و مصیبتها به شما نیرو میبخشد.

عیسا روشن ساخت که او هرگز کاری را نکرد و چیزی را نگفت، مگر آن که نخست پدر آن را گفته و انجام داده باشد. او کاملاً توسط روح خدا هدایت میشد: "پس عیسی بدیشان گفت: «آنگاه که پسرانسان را برافراشتید، درخواهید یافت که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه فقط آن را می‌گویم که پدر به من آموخته است.» (یوحنا ۸: ۲۸)

بعدها در خدمتش، عیسا پس از یک روز تمام تعلیم به جمعیتی بزرگ، خسته شد. من چند نظر دارم که چطور او چنین حسی داشت. بارها شده که طی یک روز، چهار یا حتی پنج جلسه داشتهام و در مسیر بازگشت به هتل از پای درآمدهام. بهقدری که شب نتوانستم بیدار مانده و با میزبانم صحبت کنم.

این مطلب در مورد عیسا هم صادق است. غروب از راه رسید و او خود را آماده‌ی شببخیرگفتن و استراحت نمود، اما روحالقدس او را برانگیخت تا به شاگردانش بگوید قایق را بردارند و از وسط دریا بگذرند. مردی دیورده در آن سو وجود داشت که میبایست او را خدمت میکرد. آنها همگی سوار قایق شدند و عیسا به خواب رفت. توفانی سهمناک در وسط دریا برخاست. چهار نفر از گروهش دریانوردان ماهری بودند که بیشتر زندگیشان را روی آب زندگی کرده بودند. آنها با توفانهای دریایی آشنا بودند و میدانستند چطور از پساش بریابند، اما این یک توفان معمولی نبود. موجها به شدت به قایقشان میخورد و این دریانوردان ماهر را مجبور کرد تا بالاخره عیسا

را بیدار کنند و فریاد برآورند: "تو را باکی نیست که غرق شویم؟" آنها هیچ شانس برای نجات از آن سختی (thlipsis) نمی‌دیدند.

آیا فکر میکنید در وسط توفان، خدای پدر و روحالقدس دچار وحشت شده بودند؟ آیا تصور میکنید آنها با هیجان با هم مشورت میکردند و می-گفتند: "باور نکردنی نیست! ما اصلاً فکرش را هم نمیکردیم که این توفان مرگبار رخ بدهد! حالا چه کار باید بکنیم؟! وای چرا به عیسا گفتیم به آن سو برو؟ ما اشتباه وحشتناکی کردیم!"

خیلی مسخره است، نه؟! و صدالبته این چیزی نیست که اتفاق افتاد. روحالقدس میدانست که توفان برخواهد خاست، زیرا او پایان را از همان ابتدا میداند. "آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان میکنم و می-گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بهجا خواهم آورد." (اشعیا ۴۶: ۱۰) او عیسا را با آگاهی کامل از توفان مرگباری که در انتظارشان بود، به درون قایق فرستاد. اما خدا هرگز ما را به میان توفانی که توانایی چیرهشدن بر آن را نداده باشد، نمیفرستد. به محض آنکه عیسا بیدار شد، به سمت جلوی قایق رفت و به توفان فرمان داد که آرام شود. سپس به سمت شاگردان برگشت و پرسید: "چرا اینچنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟" (مرقس ۴: ۴۰)

چرا عیسا چنین کلمات توییخی سختی را نثار این دریانوردان که برای زندهماندن تلاش بسیاری کرده بودند، نمود؟ چرا با سختگیری به آنها گفت که "هیچ ایمانی" ندارند؟ او پیش از ترک ساحل به آنها گفته بود: "به آن سوی دریا برویم" (آیه ۳۵) او نگفته بود که: "بیایید تا میانهی راه برویم و غرق شویم". آنها باید میدانستند که به اندازهی کافی فیض (قدرت) در کلام عیسا هست تا آنها را به آنسو ببرد. آنها باید در وسط قایق میایستادند و فریاد میزدند: "توفان، تو نه میتوانی ما را بکشی و نه ما را متوقف سازی! ما به سوی دیگر دریا میرویم، زیرا استاد گفته که به آنسو میرویم. پس از مسیر ما برو کنار!"

خدا میدانست که توفان بهپاخواهدخاست. او آنها را به سوی آن رهنمون شد اما خدا به شاگردان عیسا قدرت و اقتدار لازم برای غلبه بر توفان را نیز بخشیده بود، و این موضوع کلیدی است. آنچه باعث جدایی میان کسانی که به وسیلهی زندگی مغلوب میشوند، از کسانی که بر زندگی حکم میرانند میشود، این آگاهی است که جنگها و کشمکشها اجتنابناپذیرند و برعکس

افراد عادی، ما قدرت غلبه بر هر آنچه را که علیه ما برمیخیزد، داریم. پس ما میتوانیم، و باید خستگیناپذیر تا پیروزی بجنگیم. بگذارید حقیقت دوم قرن‌تین ۲: ۱۴ در تکتک سلولهای وجودتان نفوذ کند: "اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود میبرد."

اگر در آن شرایط شاگردان با آن دید محدودشان، تنها رها شده بودند، همهی آنها غرق میشدند. اما پیامد تصمیم مطیعانهی عیسا برای جنگ با توفان نه تنها آنها را نجات داد، بلکه در آن سوی دریا آن مرد دیوزده را نیز آزاد ساخت.

مزایای این کار در همین جا متوقف نمیشود؛ آن مرد شفا یافته پادشاهی خداوند را در ده شهر دکاپولیس بشارت داد و در نتیجه جانهای بسیاری نجات یافتند. روحالقدس عیسا و همراهانش را به توفان هدایت کرد، آنها از آن مصیبت رنج بردند، اما ارادهی خدا فقط این نبود که آنها بر آن غلبه کنند. تمرکز خدا بر جلالی بود که در سمت دیگر توفان وجود داشت.

اگر امروز از شاگردان پرسیم: "آیا توفان ارزش این را داشت که آن مرد را آزاد بسازید؟" آنها بدون شک پاسخ خواهند داد: "یقیناً!"

بیایید به موقعیت دیگری نگاه کنیم. پولس رسول در هدایت روح در راه ماموریت اورشلیم بود، اما ببینید چه چیزی در انتظار او بود:

"و حال، با الزام روح به اورشلیم می‌روم و نمی‌دانم در آنجا چه برایم پیش خواهد آمد؛ جز آنکه در هر شهر روح‌القدس هشدار می‌دهد که زندان و سختی در انتظار من است." (اعمال ۲۰: ۲۲-۲۳)

واژهی یونانی به کار رفته برای "سختی" در این آیه نیز *thlipsis* است. اما این واژه را پیشتر نیز بارها دیده‌ایم. اینطور نیست؟ پس روحالقدس، پولس را به مکانی هدایت میکند که سختیهای زیادی را تجربه خواهد کرد. اما بار دیگر تکرار میکنم که خدا همیشه به ما فیضی را میبخشد تا بر هر مانعی، چیره گردیم؛ بر هر مانعی که در مسیری که او ما را هدایت کرده، سر برمی‌آورد. نتیجهی ایستادگی خستگیناپذیر پولس در میان مصیبت و سختیها چه بود؟ نه تنها یهودیان و امتهای اورشلیم، بلکه بسیاری از شهروندان روم از جمله سربازان، دادرسان، فرمانروایان ایالتی، و حتا سزار نیز انجیل را شنیدند! این همه تنها به دلیل هدایت او توسط روحالقدس به درون توفان رخ داد. خدا، بانی توفانها یا رنجها نیست، اما خدا میدانست پولس با آنها روبه‌رو خواهد شد تا بخشی از دنیای سقوط کرده را به سوی راههای خدا هدایت

نمایید. از این گذشته، محبت مسیح، پولس را وادار میساخت هدایت روح خدا را دنبال کند و خدا نیز به او فیض میبخشید که بر ناملایمات غلبه کند. پولس سفرش را به این شکل خلاصه میکند: "خداوند مرا از آن همه [آزار] رهانید" (دوم تیموتائوس ۳: ۱۱) کلام او مشابه گفتار مزورنویس است: "زیرا تو مرا از هر تنگی رهانیدی." (مزور ۵۴: ۷) نه فقط از بعضی یا بیشتر تنگیها و مشکلات، بلکه از همهی آنها. یعنی از صددرصد مشکلات! این وعده در مورد من و شما هم هست!

توصیهی پدران

وقتی نخستین پسرمان -ادیسون- در کلاس اول بود، با چند بچهی قلدر کلاس درگیر شد. چندبار به خاطر تهدیدهای این بچهها در زمینبازی با چشم گریان به خانه آمد. شرط میبندم میتوانید حدس بزنید که من به عنوان پدر میخواستم چه کار کنم. میخواستم به زمین بازی بروم و آن پسرها را گوشمالی داده و بعد خیلی جدی به آنها هشدار بدهم که: "مبادا یک بار دیگر پسر مرا اذیت کنید یا به او دست بزنید!" اما در این راه، سه مشکل وجود داشت: نخست، رفتار من چندان خدایسندانه نبود. دوم، چنین برخوردی می-توانست تاثیری منفی و مخرب در شکلگیری شخصیت ادیسون داشته باشد. و سوم، من در آن زمینبازی هیچ حقی نداشتم. آن زمین، حوزهی من نبود، بلکه جایی بود که پسر من باید بر آن حکم میراند و اقتدارش را بازپس میگرفت. پس به محض آن که آرام شدم، با لیزا تصمیم گرفتیم که بهترین چیزی که میتوانیم برای ادیسون انجام دهیم، این است که به او روش مدیریت بحرانها و سختیهای را یاد دهیم که در طول زندگیش تجربه میکند. هر شب، من و مادرش به او مشورتهایی میدادیم تا به او کمک کند با موفقیت از سختیهای عبور کند که در مواجهه با آن بچهقلدرها میدید. روز بعد او را مجهز به استراتژی مدیریت و برخورد با مشکلاتی که با آنها روبهرو میشد، به مدرسه فرستادیم. (اگرچه حس میکردیم ادیسون در خطر است و بنابراین معلمان و مسئولان را هم در جریان قرار دادیم.)

در نتیجه ادیسون از برخورد موفق در این مورد، و کنترل و عبور از سختیهای دیگر دوران کودکیاش، تبدیل به فردی شد که بسیار خوب با مردم برخورد میکند. او در سال ۲۰۰۴ با یک شغل سطح پایین به مینستری

ما پیوست. در آن زمان ما چهل نفر کارمند در گروه سنی ۱۸ تا ۶۰ سال داشتیم. من به مدیر پرسنلی گفتم که نباید به خاطر این که ادیسون پسر ماست، او را از دیگران مستثنا بداند. پس از شش ماه، رهبران و مدیران ارشد به من گفتند ما میخواهیم او را به سرپرستی بخش روابط کلیسایی ارتقا دهیم. روابط کلیسایی، یکی از فعالیتهای حیاتی مینستری ماست، بنابراین پرسیدم که چرا باید ادیسون را به این مقام ارتقا داد. آنها پاسخ دادند: "چون پسر تو یک رهبر است!"

ادیسون کنترل آن بخش را به دست گرفت و آن را شکوفا ساخت. او اعتماد گروهش و همهی پرسنل را جلب کرد و آنها معتقدند که او مهارت و حکمت حل مشکلات و بحرانها و کشمکشها را دارد.

امروز در سن ۲۵سالگی او مدیر اجرایی بخش بینالمللی موسسهی "پیام-آور" است و به شکلی شگفتآور کار خود را انجام میدهد. او قلب همهی پرسنل را در همهی ردههای سنی ر بوده است. آنها به رهبری او اعتماد دارند و خود را به او سپردهاند.

خب، بگذارید بپرسیم: "آیا برای حفاظت از ادیسون در کلاس اول باید او را از مدرسه که به شدت با او رفتار بدی میشد، بیرون میکشیدم و در خانه به او درس میدادم؟ آیا مرا برای فرستادن مجدد او به مدرسه، با این آگاهی که هر روز باید با این بچه‌قلدرها مواجه شود، فردی بدجنس یا ناشایست میدانید؟ اکثرا مرا سرزنش نمیکنند. خدا نیز به همین شکل وقتی ما را به میان مکانهای سخت و ناهموار میفرستد، از روی بدجنسی و یا به خاطر سواستفاده نیست؛ این مکانهایی است که ما باید به آن یورش ببریم و به خاطر پادشاهی خدا آن را فتح نماییم. او میداند این به خیر و صلاح ماستو اگر ما با قدرت فیض او آن چالش را کنترل کرده و از آن بگذریم، او جلال یافته و به نفع قوم او خواهد بود.

منشا نامالیمات

پیش از آن که جلوتر برویم، باید ریشه و منشا رنجه (thlipsis)، آزمایشها و ارادهی خدا برای ما در آنها را روشن سازیم. پرداختن به این مبحث، حیاتی است زیرا برای بسیاری از افراد، بهخصوص در سه بخش مهم زندگی، میتواند سنگ لغزش باشد. به خاطر اهمیتش پیش از کاوش دربارهی

ورود به حکمرانی، مابقی این فصل را به آن میپردازم.
 مثالهایی که دیدیم، برای ما روشن ساخت که خدا منشا سختیها (thlipsis) نیست. Thlipsis یا درگیریهای سخت، مقاومتها و رنجا و آزماینها و ناملایمات، از طرف نیروهای دنیای سقوطکرده میآیند. آیا همیشه این طور است؟ ما باید این پرسش را مطرح کنیم زیرا اگر شما کوچکترین تصویری دارید که خدا بانی و طراح یک مشکل خاصی است که با آن مواجهاید، پس به هیچوجه نباید با آن بجنگید.

سربازی که به جنگ می‌رود، کاملاً آگاه است که با چه کسانی می‌جنگد. اگر او حکمت داشته باشد، میداند که تاکتیکهای دشمنانش چیست. این پرسش دور از ذهنی نیست که یک جنگاور از خود بپرسد، دشمنانش کیست؟
 با این وجود در بیش از سی سال خدمتی که داشتهام، با ایمانداران بسیاری برخورد کرده‌ام که مطمئن نیستند چه کسی پشت مشکلات آنهاست. متأسفانه آنها از استراتژی و فعالیتهای دشمنانشان آگاه نیستند، درحالی که به ما گفته شده: "تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا از ترفندهای او بی‌خبر نیستیم." (دوم قرن‌تیا ۲: ۱۱)

ما چگونه میتوانیم از ترفندهای شیطان آگاه باشیم؟ عیسا به ما می‌گوید: "دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به‌فراوانی بهره‌مند شوند." (یوحنا ۱۰: ۱۰)
 عیسا در ابتدای یوحنا ۱۰، شیطان و گروهش را "دزد" مینامد. بعدتر، از او به عنوان "رییس این جهان" نام می‌برد (یوحنا ۱۶: ۱۱). پولس او را "خدای این عصر" (دوم قرن‌تیا ۴: ۴) مینامد و همچنین "رییس قدرت هوا" (افسسیان ۲: ۲). او کسی است که مسیر و روشهای این دنیا را تنظیم میکند. شیطان در واقع بانی ناسازگاریها و کشمکشهای ماست. همانطور که پولس می‌گوید: "زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم." (افسسیان ۶: ۱۲)

کلام خداوند در یوحنا ۱۰: ۱۰ و واژگان پولس در افسسیان (آیه بالا) به دور از هر شکی روشن می‌سازند که هر سختی که در زیر مجموعه‌ی دزدی، قتل، ویرانی و تباهی رخ میدهد، تحت تاثیر انواع نیروهای تاریکی است که در افسسیان ۶: ۱۲ شرح داده شده است. در سوی دیگر، قصد عیسا آشکار ساختن اراده‌ی پدر است. پس اراده‌ی خدا برای شما این است

که "حیات داشته باشید و از آن به فراوانی بهره‌مند شوید" (یوحنا ۱۰: ۱۰). هر جا که شما با فشار، سختی یا هرگونه رنجی مواجه میشوید، آن را از صافی یوحنا ۱۰: ۱۰ عبور دهید: آیا خدا پشت آن است یا دشمن؟! برای آن که نشانتان دهم [این فرمول] چطور کار میکند، بیایید چند نمونه معمول را در نظر بگیریم.

شرم، گناه، محکومیت

اگر شما پیوسته احساس شرم، گناه و محکومیت میکنید، بر طبق صافی یوحنا ۱۰: ۱۰، این موارد قطعاً در زیرمجموعه‌ی "دزد [شیطان] قرار می‌گیرند، نه خدا.

اما برای آن که کاملاً مطمئن باشیم، بگذارید آن را ژرفتر بررسی کنیم. مزمورنویس مینویسد: "در روز تنگیام، روی خویش از من پنهان مکن! گوش خود را به من فرادار، و در روزی که بخوانم، به زودی اجابت‌م فرما! زیرا روزهایم چون دود سپری میشود، و استخوانهایم همچون اخگرهای فروزان میسوزند." (مزمو ۱۰۲: ۲-۳)

به قابل اعتمادترین فردی که تا به حال شناخته‌اید، فکر کنید. آیا همسرتان است، یا یکی از والدین یا پدر بزرگ یا مادر بزرگتان یا حتی پزشکتان؟! این شخص هرگز به شما دروغ نمیگوید و فریبتان نمیدهد. امیدوارم چنین شخصی را در گذشته یا حال داشته باشید. تصور کنید این فرد، این وعده-هایی را که خواندیم، به شما بدهد و نه فقط این، بلکه فرض کنید ظرفیت انجامش را هم داشته باشد. حال اینطور نگاه کنید: خدا از هر شخصی که فکرش را بکنید، قابل اعتمادتر است. او ما را تعلیم میدهد که هیچیک از همهی احسانهایش را فراموش نکنیم، حتی یکی را. نخستین احسان او، این است که همهی گناهان ما را بخشیده، چه شگفتانگیز! چه لطفی، چه رحمتی، چه محبتی! اگر تابحال این را در خود جای ندهاید، الان این کار را بکنید: "شما در عیسای مسیح بخشیده شده‌اید!" هیچ گناهی نیست که در زیر خون او ناپود نشده باشد. بنابراین اگر شرم، احساس گناه و محکومیت در جانتان نسبت به هر چیزی که در گذشته در جایی گفته، اندیشیده یا انجام داده‌اید، بروز مییابد و از خدا بابت آنها طلب بخشش کرده‌اید، بدانید که خدا پشت این احساس وحشتناک نیست. ببینید پولس در این رابطه چه میگوید: "کیست

که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند!» (رومیان ۸: ۳۳-۳۴)

به وضوح نوشته شده که: "چه کسی ما را متهم میکند ... آیا خداست؟ خیر! ... کیست که بر ما فتوا میدهد؟ آیا عیسای مسیح است؟ خیر!"^[۴] به این موضوع فکر کنید: خدا عیسای مسیح را فرستاد تا برای ما در حالی که هنوز دشمنش بودیم، بمیرد. عیسا پذیرفت این کار را انجام دهد و روح القدس آن را عملی ساخت. پس حال چرا باید خدای پدر، پسر و روح القدس بخواهند ما را محکوم کرده و بر ما احساس شرم و گناه بگذارند، درحالیکه دیگر دشمن نیستیم، بلکه فرزندانیم؟ چرا او باید محکومیتی را بر شما بگذارد که خودش قبلاً بر برهی قربانیاش نهاد؟ آیا قربانی عیسا هنوز کافی نبود؟ آیا این قربانی ابدی نبود؟

نویسنده به عبرانیان ما را مطمئن می‌سازد که: "چهقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!" (عبرانیان ۹: ۱۴)

قربانی عیسا نه تنها گناهان ما را نزد خدا پاک ساخت، بلکه وجدانهای ما را نیز از محکومیت، تقصیر و شرم ناشی از گناه پاک ساخت. پس اگر برای او زندگی میکنید و به دنبال اطاعت از خواستههای او هستید، اما هنوز درگیر این افکار و احساساتاید، بدانید که از طرف دشمن است که تلاش میکند شما را به زیر بکشد. لازم است با این شیر درنده روبه‌رو شوید. چگونه؟ درست به همان روشی که عیسا با همین دشمن که او را در بیابان وسوسه میکرد، جنگید؛ یعنی با کلام خداوند! (در فصول بعد به طور خاص به این موضوع می‌پردازم).

اما اگر (دقت کنید می‌گویم "اگر") بله، اگر در ناطاعتی از خدا زندگی میکنید، این قلب شماست که شما را محکوم میکند. یوحنا مینویسد: "چهقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم! ای عزیزان، اگر دل ما، ما را محکوم نکند،

۴ این بخش عیناً از ترجمه NLT نقل شده است که تا حدی با وجه سوالی ترجمه قدیمی منطبقتر است.

در حضور خدا اطمینان داریم» (اول یوحنا ۳: ۲۰-۲۱)
واژه‌ی "محکوم کردن" در این آیه به معنای "حکم دادن در یک دادگاه ویژه" نمیباشد، که معنای معمول آن است. در اینجا معنای واژه‌ی یونانی kataginasko به معنای "تذکر دادن علیه چیزی" یا "پیدا کردن خطا در چیزی" یا "عیبجویی کردن و مقصر دانستن" است.

وجدانمان ما را از کوچکترین لغزشی در رابطه با خدا حفظ میکند. اگر در این وضعیت هستیم و هیچ پیشرفتی هم نمیکنیم، آنگاه روحالقدس همچون یک پدر پرمحبت، ما را توبیخ میکند:

"و آن سخن تشویق‌آمیز را از یاد برده‌اید که شما را پسران خطاب کرده، می‌گوید: ای پسر، تأدیب خداوند را خوار بشمار، و چون ملامت کند، دلسرد مشو." (عبرانیان ۱۲: ۵)

او ما را توبیخ میکند تا رابطه‌مان با خودش را اصلاح کند و ما را بیشتر شبیه خود سازد. او این کار را نمیکند تا ما را بکشد، از ما بدزدد یا ما را تباه سازد.

به یاد داشته باشید که همواره محکومیت و توبیخ هر دو احساسی ناراحتکننده دارند، هر دو دردناکند! "هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده‌اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می‌آورد." (عبرانیان ۱۲: ۱۱)
اما تفاوتی عظیم بین این دو وجود دارد، محکومیت راه خروجی به شما نمیدهد و تنها حس تقصیر و شرمندگیای دائمی را در شما مینشانند. توبیخ راه خروجی به شما میدهد که "توبه" نامیده میشود. جان کلام این است که اگر وجدانتان از ناطاعتی شما آگاه است، پس خدا نیز آن را میداند، زیرا او بزرگتر از وجدان شماست. هر بار که در برابر او قصور می‌ورزید، بلافاصله از ناطاعتیتان توبه و به آن اعتراف نمایید. او شما را میبخشد، به همین سادگی!

یوحنا مینویسد: "فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفיעی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا." (اول یوحنا ۲: ۱)

توجه کنید که یوحنا نمیگوید: "وقتی گناه کردید." هدف، گناه نکردن است. یک ضمیر گناه‌آلود شما را به سمت گناه میکشاند، اما ضمیری که در نظر خدا پارسا شمرده شده، شما را در برابر گناه نیرومند میسازد. این آگاهی

به شما کمک میکند تا به خاطر داشته باشید قدرت گناه در زندگی شما در هم شکسته و آن فیض به شما ارزانی شده تا در آزادی کامل از گناه، گام بردارید؛ چه در درونتان و چه در بیرون. پولس تاکید میکند:

"زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضاید." (رومیان ۷: ۱۴)

پس هدف، گناه نکردن است نه گناه کردن. فیض خدا ما را قدرت میبخشد تا به این هدف دست یابیم. اما اگر (دوباره تاکید میکنم "اگر") گناه کردیم، می-توانیم سریعاً آن را اعتراف کرده و به وعدهی خدا ایمان داشته باشیم که: "ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد." (اول یوحنا ۱: ۹). "امین بودن" خداوند، یعنی این که او هر زمانی گناهان ما را میبخشد و مهم نیست که چند مرتبه مرتکب شوید. "عادل بودن" او، یعنی این که او این کار را میکند بدون توجه به این که شما چه کسی هستید یا چه کاری انجام داده‌اید. پس وقتی او شما را از نادرستی پاک میسازد، معنایش این است که از هر نادرستی. آنگاه شما در نظر او پاک هستید و مانند این است که هرگز گناهی نکرده‌اید. خون مسیح آن گناهان را آنقدر دور میسازد که مشرق از مغرب دور است! یکی از موانع حکمراندن ایمانداران در زندگی، وجدانی است که احساس گناه میکند. وقتی ما به احساس شرم و تقصیر و محکومیت نسبت به گناهیانی ادامه میدهیم که آنها را اعتراف و نزد خدا توبه کرده‌ایم، این جنگ ما را ضعیف میسازد. بسیاری را دیده‌ایم که در نتیجهی احساس شرم و تقصیر و محکومیت که ناشی از دشمن است نه خدا، دست از ایمان میکشند. آنها احساس میکنند بیش از حد مرتکب گناه شده‌اند یا گناهی نابخشودنی انجام داده‌اند. هر چند خدا آنها را محکوم نمیکند، شیطان از ذهنهای تازه نشده‌شان استفاده میکند تا بیشتر به سوی شرم و تقصیر و ناامیدی سوقشان دهد. پس یا دست از ایمان میکشند، یا ایمانی بی‌ثمر در وجودشان تهنشین میشود. آنها به جای حکمراندن بر زندگی، اجازه میدهند زندگی بر آنها حکم براند. اجازه دهید این حقیقت در وجودتان جای بگیرد که اگر گناهی کرده‌اید، اما آنرا نزد خداوند اعتراف، و خالصانه از آن توبه کرده باشید، میتوانید به شکلی در حضور خدا بایستید که انگار هرگز گناهی نکرده‌اید. او این کار را با فیض شگفتانگیزش بسیار ساده ساخته است. میتوانید آن را باور کنید! لازم است خیلی سریع به یک نکتهی مهم، اشاره کنم. اگر شما حقیقتاً

فرزند خدا هستید، بیش از هر چیز خواستار خشنودی خدا هستید، زیرا دانهی او در شما کاشته شده. اما کسی که پیوسته به ناطاعتی از خدا ادامه میدهد، حقیقتاً از خدا مولود نشده است. اگر به دنبال مجوزی برای گناه هستید، درمنطقهی خطرناک فریبخوردگی قرار دارید. رک و پوستکننده بگویم، شما نجات نیافتهاید. کتاب مقدس این مطلب را به وضوح نشان میدهد: "آن که در او می ماند گناه نمی کند، اما کسی که گناه می کند، او را نه دیده و نه شناخته است. فرزندان، کسی شما را گمراه نسازد. هرکه پارسایانه عمل می کند، پارساست، چنانکه او پارساست. آن که گناه می کند از ابلیس است، زیرا ابلیس از همان آغاز گناه کرده و می کند. از همین رو پسر خدا ظهور کرد تا کارهای ابلیس را باطل سازد." (اول یوحنا ۳: ۶-۸)

بیماری، مرض، ناتوانی جسمی

چه نوع قدرتی به ما فیض میدهد تا بر بیماری، مرض یا هر نوع ناتوانی جسمی حکم برانیم؟ بیایید حقیقتی را که توسط مزمنونویس نوشته شده با هم مرور کنیم:

"ای جان من خداوند را متبارک بخوان، و هیچیک از همه احسانهایش را فراموش مکن! که همه گناهانت را میآمرزد، و همه بیماریهایت را شفا میبخشد." (مزمنور ۱۰۳: ۲-۳)

بار دیگر به کسی که بیشتر از همه به او اعتماد دارید، فکر کنید. تصدیق می کنید که خدا از هر فردی قابل اعتمادتر است؟ او هرگز وعدهاش را نمیشکند. نخستین احسانی که میتوانیم در مزمنور ببینیم، این است که خدا همهی گناهان ما را میبخشد. اما این همهی احسانهای او نیست، چراکه بلافاصله به ما فرمان داده میشود که هرگز احسانهای دیگر او را فراموش نکنیم. خدایی که نمیتواند دروغ بگوید، وعده میدهد: "همه بیماریهایت را شفا میبخشد." او نمیگوید اکثر بیماریهایت یا حتی ۹۸٪ بیماریهایت، خیر صحبت از ۱۰۰٪ بیماریهای ماست. شفای بیماریها یک بخش از عمل بازخرد عیسا است که همارز و برابر بخشایش گناهان است. اشعیا آنچه را که عیسا باید به خاطر آزادی روحانی و جسمانی ما متحمل میشد، را پیشبینی کرده بود: "لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آن

که به سبب تقصیرهای ما مجروح و بهسبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم." (اشعیا ۵۳: ۴-۵) واژه‌ی به کار رفته در اشعیا برای "غمها"^[۵] یا "دردها" [choli میباشد که در فرهنگ تطبیقی استرانگ^[۶]، "ضعف، اندوه و بیماری" معنا شده است. تاثیر^[۷] در فرهنگ خود آن را "رنج، درد، اندوه، بیماری و مرض" ترجمه کرده است. این عبارت، ۲۴ بار در عهد عتیق به کار رفته و ۲۱ مورد آن به بیماری و مرض اشاره دارد. من فکر میکنم که در آیهی بالا به سادگی میتوانیم choli را "بیماری" و "مرض" ترجمه کنیم.

ترجمهی AMP حرف ما را در این راستا تایید میکند: "لکن او اندوه [بیماری، اندوه و ضعفهای] ما را بر خود گرفت و ... از زخمهای او ما شفا یافتیم" (اشعیا ۵۳: ۴-۵). در ترجمهی دیگری^[۸] میخوانیم: "لکن او بیماریها و ضعفهای ما را بر خود گرفت... و از زخمهای او ما شفا یافتیم." و در ترجمهی دیگر^[۹] چنین آمده: "او بیماریهای ما را برداشت... ما به خاطر زخم-های او شفا یافتیم."

تصادفی نیست که هم مزمورنویس و هم اشعیا بخشش از همهی گناهان و شفا از همهی ضعفها و بیماریها را در یک جمله قرار داده‌اند. هر دو بخشی از بازخریدی هستند که توسط عیسا برای ما انجام شده است.

در اناجیل کسی را پیدا نمیکنید که برای شفا نزد عیسا آمده و رد شده باشد. عیسا حتی یکبار هم نگفت: "تو باید با این بیماری کنار بیایی، چون پدرم میخواهد از طریق آن به تو درسی بدهد!" اما من از ایمانداران و حتا معلمان چنین چیزی را بارها شنیده‌ام. بیایید منطقی باشیم، چرا عیسا حالا باید عوض شود؟ به ما گفته شده که او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است (عبرانیان ۸: ۱۳ را بخوانید). او هرگز هیچیک از ما را رد نخواهد کرد، همانطور که در طول زندگی زمینیش هیچکس را رد نکرد. به علاوه اگر باور دارید که خدا در حال تعلیم چیزی از طریق بیماری به شماست، پس چرا برای درمان به پزشک

۵ *Griefs*: در ترجمهی فارسی، هر چند در آیهی نخست "غمها" آمده که با ترجمهی این واژه در متن انگلیسی، هماهنگ است، اما در بخش دوم آیه، "دردها" آمده که با مفهوم عبری عبارت، هماهنگی بیشتری دارد. در ترجمهی NIV، واژه‌ی *infirmity* آمده که به معنای "ضعف و ناتوانی" است. شاید بهترین واژه در ترجمهی فارسی، "ضعفها" باشد که هم به مفهوم جسمی آن اشاره دارد و هم مفهوم روحی.

<i>Strong's concordance</i>	۶
<i>Thayer</i>	۷
<i>The Word English Bible</i>	۸
<i>The New English Translation</i>	۹

مراجعه میکنید؟ چرا علیه چیزی که خدا میخواهد به شما تعلیم دهد، میجنگید؟
میتوانید بيمنطقی این فکر را ببینید؟

همچنین در کتاب اعمال رسولان نیز هیچ فردی را نمیبینیم که خدا را جسته و به او باور داشته و برای شفا رد شده باشد. هیچیک از رسولان نگفتند: "ما نمیدانیم اگر ارادهی خداست که شفا بیابی، خوب پس باید امیدوار باشی که او تو را شفا دهد." ما میبینیم که شفا همیشه یک امر قطعی بوده، و هرگز هیچ بیماری رد نشده، زیرا مطابق اشعیا ۵۳ و مزمو ۱۰۳، شفا همانند بخشش گناهان، بخشی از عمل بازخرید عیسا بر صلیب است. اگر یک نفر را مستثنا کنید، باید بقیه را هم بیرون بگذارید!

امروز هم وضع فرقی نکرده است. بیماری، ضعف یا هر نوع ناتوانی جسمی از هر نوعی در زیر مجموعهی دزدی، کشتن و تباهی قرار میگیرد. اینها سختی-ها و نامایماتی هستند که ما میتوانیم باطمینان در برابرشان بایستیم و با این آگاهی، که ما به خاطر قربانی عیسا در جلجتا، از همهی آنها آزاد هستیم. آنها مطمئناً خواست خدا برای زندگی ما نیستند. بازخرید عیسا (بخشایش گناهان و شفا) هنوز هم پابرجا و کامل است! به همین دلیل پولس مینویسد:

"خدای آرامش، خود شما را به تمامی تقدیس کند و روح و جان و تن شما تا آمدن خداوندمان عیسی مسیح، بی عیب محفوظ بماند." (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳). او در این آیه بدن ما را نیز شامل روح و جان ما میداند و این موضوع نشان میدهد درست همانطور که خدا خواستار بیعیبی و کمال روح و جان ماست، به همان میزان میخواهد که بدن ما در کمال باشد و درست به همان صورت که او آن را آفرید، کار کند. میتوانم صدای بعضی را بشنوم که میگویند: "اما من کسانی را میشناسم که باور داشتند خدا میتواند آنها را شفا دهد، اما مردند." بگذارید این را بپرسم: "آیا ایمان ما به خدا بر اساس تجربیات دیگران است یا بر اساس کلام ابدی او؟" شما میبایست این موضوع را در قلب و فکر خود مستحکم نمایید. همانطور که پولس مینویسد: "اما اگر برخی از آنان امین نبودند، چه باید گفت؟ آیا امین نبودن آنها، امانت خدا را باطل میسازد؟ به هیچ روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است! چنانکه نوشته شده است:

تا حقانیت تو در آنچه گفته ای ثابت گردد در داوری خود غالب آیی." (رومیان ۳: ۳-۴)

بیایید رک و بیپرده بگوییم، شما باطمینان نمیدانید فردی که مرده، در

دل خود ایمان داشته یانه. شاید او بارها ایمانش به شفای خداوند را اعلام کرده باشد، اما ترس خود را به عدم شفا پنهان کرده باشد. ایمان واقعی در دل خود هیچ شکی به وعده‌ی خداوند ندارد. یک فرد میتواند به چیزی که به نظرش درست است، اعتراف کند، اما ممکن است در دل خود ایمان و باوری متفاوت داشته باشد. پس ما باید چه‌طور بدون داوری، تجربیات دیگران را که در تضاد با کلام خدا هستند، پردازش کنیم؟ به عنوان نمونه اگر یکی از اعضای خانواده یا دوستان در جوانی در اثر بیماری بمیرد، چه باید گفت؟ یکی از روشهای موثر که من در پرداختن به چنین نمونه‌های دنبال می‌کنم، چنین است: کتاب مقدس تعلیم میدهد که ما در حال دویدن در مسابقه‌های هستیم. در هر خط یک شرکتکننده میدود. اگر تجربه‌ی کسی، همسوی حقایق بنیادین کتاب مقدس نباشد، میتوانید آن را در همان خط خودش رها کنید، اما آنرا به درون خط خود نکشانید. این بین آن فرد و خداست، که داوری است عادل و پر از رحمت. این روش باعث میشود ایمان شما ضعیف نشود. اما اگر شهادت زندگی یک شخص همسوی کلام ابدی خداوند باشد، آن را به درون خط خود بیاورید تا موجب تقویتان گردد.

باید این موضوع را بدانید که کلام خدا پیش از آن که وعده‌ی او را دریافت کنید، بیان شده است. تنها کاری که باید بکنید این است که در ایمان-تان خستگی‌ناپذیر باشید؛ درست همانند بارتیمائوس.

عیسا با شاگردانش اریحا را ترک میکرد و جمعیتی کثیر پیرامون او را گرفته بودند. مردی کور به نام بارتیمائوس در حاشیه‌ی جاده نشسته بود و وقتی شنید عیسا در حال گذر است، استاد را با صدای بلند طلبید. بسیاری که اطرافش بودند به او پرخاش کردند و خواستند که استاد را زحمت ندهد. اما او صدایش را بلندتر کرد!

در اینجا با کسی مواجهیم که ایمانش ذهنی نیست بلکه قلبی است. اگر بارتیمائوس قلبا باور نداشت که خواست خدا شفای اوست، پافشاری نمی‌کرد؛ به‌خصوص پس از پرخاش اطرافیانش. او باید خاموش میشد و با این فکر نادرست خود را کنار میکشید که: "از آنجایی که عیسا قصد ندارد مسیرش را عوض کند و مرا شفا دهد، معنیاش این است که خدا میخواهد من کور بمانم!". اما بارتیمائوس به این موضوع اعتنایی نکرد، او مصمم با صدای بلند به فریاد کشیدن ادامه داد. ببینید در ادامه چه اتفاقی افتاد:

"عیسا ایستاد" (مرقس ۱۰: ۴۹)

چه شگفتانگیز! عیسا مصمم بود تا برای انجام آنچه برای آن فرستاده شده بود، به اورشلیم برود. او متمرکز ماموریتش بود. بسیاری از مردم احاطه‌اش کرده بودند و یقینا بسیاری از آنها نیازهای فیزیکی داشتند، اما نیازهای آنها باعث نشد او ایستاده و وقفهای در ماموریتش ایجاد کند. با این وجود، این مرد کور، عیسا را صدا میزد و ساکت نمیشد. هیچ مصیبت و تلخی و سرزنشی نمیتوانست او را ساکت سازد. این صدای فریاد او بود، نه سکوت دیگران که عیسا را بازایستاد. عیسا فرمان داد: "او را فراخوانید"، پس شاگردان آن مرد کور را صدا زدند: "برخیز که تو را میخواند" (مرقس ۱۰: ۴۹).

واضح است مردمی که اطراف بارتیمائوس بودند، خیلی مراقب او نبودند. در واقع آنها مخالف انگیزه و هدف او بودند. اما این نمیتوانست باعث پریشانی او شود. بارتیمائوس از ایمانش باز نایستاد. او عبای فقیرانه‌اش را به کناری انداخت، برجست و اجازه داد شاگردان او را نزد عیسا ببرند. آنگاه خداوند پرسید: "چه میخواهی برایت انجام دهم؟!"

شوخی نمیکنید؟ این دیگر چه سوالی است؟! مشخص است که یک مرد کور که با کمک همراهان تا آنجا آمده، به چه چیزی نیاز دارد. بسیار واضح است، پس چرا عیسا این سوال را مطرح کرد؟ آیا او از نیاز آن گدای کور، بیاطلاع بود؟ آیا عیسا به او توهین میکرد؟ البته که نه! عیسا میخواست گواه ایمان بارتیمائوس را ببیند.

اگر بارتیمائوس گفته بود: "میدانم که درخواست برای بیناییم زیاد است، اما ممکن است لطفا سردرد مرا شفا بدهید، چند روز است که گرفتار آنم!"، آنوقت این دقیقا تنها چیزی بود که دریافت میکرد.

از حرفی که عیسا به مرد کور میزند و چشمانش بیدرنگ گشوده میشود، میتوانیم باور داشته باشیم او هر ایمانی داشت، همان میشد. عیسا گفت: "برو که ایمانت تو را شفا داده است."

مرقس درباره‌ی کسانی که بین جمعیت بودند و شفا نیافتند، مطلبی نمی‌نویسد. تمرکز او بر مردی است که شفا یافت. اجازه ندهید داستان دیگران از عدم دریافت شفا، از ایمان راسختان بکاهد. یک بار دیگر با دقت به آنچه می‌گوییم گوش دهید: به منتقدان کسانی که از خدا دریافت نمیکنند، تبدیل نشوید و آنها را داوری نکنید، اما اجازه ندهید داستان آنها همچون یک گواه وارد قلبتان شود. پولس میگوید: "اما اگر برخی از آنان امین نبودند، چه باید گفت؟"

آیا امین نبودن آنها، امانت خدا را باطل می‌سازد؟ به هیچ‌روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است! چنانکه نوشته شده است: تا حقانیت تو در آنچه گفته‌ای ثابت گردد و در داوری خود غالب آیی،» (رومیان ۳: ۳-۴) تنها گواهی که باید اجازهی ورود به قلبمان را بدهیم، شهادتهایی هستند که همسوی کلام خدا میباشند.

فقر و فقدان

آیا فیض به ما قدرت غلبه بر کمبود و فقر را میدهد؟ بنابر دلایلی، برخی باور دارند که یکی از شواهد و نمونههای دینداری، به اندازهی کافی نداشتن است. در شرایطی افراطی، برخی در خدمتشان برای خدا، عهد فقر میکنند. این طرز فکر در مواجهه با فیلیپیان ۴: ۱۹ رد میشود. در این آیه پولس خطاب به همکاران مسیحی خود اطمینان میدهد که: "و خدای من، همه نیازهای شما را برحسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد."

اگر این آیه را در زمینهی اصلیش بخوانید، درمییابید که پولس با این ایمانداران شخصا از مسایل مالی حرف میزند. بله، نیازهای ما رفع خواهد شد. نه براساس شرایط اقتصادی یا وضعیت سهام، بلکه از طریق دولت پر جلال خداوند! این شگفتانگیز است، زیرا او [خدا] ثروت فراوانی دارد، به معنای دقیق کلمه، یک منبع بیپایان! براساس این وعده میتوانیم مطمئن باشیم که ارادهی خدا این است که هرگز در مورد هیچ چیز خوبی کمبود نداشته باشید. زمورنویس مینویسد: "شیران ژیان، محتاج و گرسنه میشوند، اما جویندگان خداوند هیچ چیز نیکو کم نخواهند داشت." (زمور ۳۴: ۱۰). فقر و فقدان زندگیای نیستند که در آن پُری وجود داشته باشد، بنابراین آنها جزوی از ارادهی خدا نیستند.

کتابمقدس میگوید که داشتن یک نام نیک از ثروتی عظیم یا حتا مسح باارزش خداوند، بهتر است (امثال ۲۲: ۱ و جامعه ۷: ۱ را ببینید). اگر نتوانیم صورتحساب خود را پردازیم، موجب بدنامی خودمان میشویم. آیا میتوانید تصور کنید که با مالکتن در حالی که نمیتوانید اجارهی ماهانهی خود را به موقع پرداخت کنید، دربارهی عیسای مسیح حرف بزنید؟ چرا او باید به شما گوش بدهد، درحالیکه شهادت زندگیتان چیزی متفاوت را فریاد میزند؟ اما

اگر مالک آپارتمان شما، تدارک خدا را در زندگیتان ببیند و بالاخره مجبور باشد با شما خداحافظی کند، آنهم به این دلیل که تدارک خدا، شما را قادر ساخته تا خانهای بهتر تهیه کنید، چهقدر میتواند شهادت بهتری برای یک بی-ایمان باشد. کلام خدا بیان میکند: "و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد؛ و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت." (تثنیه ۲۸: ۱۲ هزاره نو) چه شهادت نیکویی است وقتی هیچ قرضی نداریم و به دیگر ملتها و برای کار خدا از فراوانی خودمان قرض میدهیم!

از این آیات روشن میشود که خواست خدا از رفع نیازهای ما فراتر میرود. به نظر میرسد که او میخواهد ما را کامیاب^[۱۰] سازد. ارادهی او را در دعای یوحنا ی رسول بشنوید: "ای عزیز، دعایم این است که از هر جهت کامیاب باشی و در تندرستی به سربری، همچنان که جانت نیز کامیاب است." (سوم یوحنا ۲)

به عبارت "از هر جهت" دقت کردید؟ خدا بیش از هر چیز دیگری برای شما به عنوان فرزندش میخواهد تا کامیاب باشید و سلامت کامل داشته باشید. بگذارید این را دوباره بگویم: "از هر جهت و بیش از هر چیز دیگری!"^[۱۱] اگر رسول خدا خلاف ارادهی خدا دعا میکرد، در انجیل نوشته نمیشد. خدا هرگز بزرگنمایی و گزافه‌گویی نمیکند. او نمیتواند، زیرا این کار دروغ است و خدا نمیتواند دروغ بگوید. بنابراین شما میتوانید روی آن حساب کنید. خواست خدا بیش از هر چیز و از هر جهت برای شما این است که کامیاب و سلامت باشید. چه شگفتانگیز!

کامیابی چیست؟ یعنی بیش از اندازهی رفع نیازتان داشتن تا نه تنها نیازهای خودتان را، بلکه نیاز کسانی را نیز که در دنیای تحت نفوذ شما هستند، برطرف سازید. به عبارت دیگر، پول نباید هرگز عامل تصمیمگیری برای رسیدگی به کسانی که خدا خوانده تا در نام او لمس نمایید، باشد. آیا به همین دلیل نیست که کلام خدا میگوید: "یهوه خدای خود را به یاد آور، زیرا اوست که به تو قوت میدهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای

Prosper ۱۰

۱۱ در ترجمهی KJV، عبارت: (above all things) به کاررفته که به معنای "بالتر از هر چیزی" است.

پدران‌ت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است." (تثنیه ۸: ۱۸، هزاره نو)

خداوند مخالف پول داشتن ما نیست. آنچه او مخالف آن است، این است که پول، ما را در کنترل خود داشته باشد. پول عامل همهی شرارتها نیست؛ پولدوستی عامل آن است. خواست خدا در زندگی شماست که در همهی جنبهها، از جمله مسایل مالی کامیاب گردید.

برخی از ایمانداران جوان یا نابالغ در بخشهای زیادی از زندگی درگیرند که ما درباره‌اش بحث کردیم. با این وجود به محض آنکه این حقیقت در ما تثبیت میشود که خدا بانی احساس شرم و تقصیر، محکومیت، بیماری، ضعف، مرض، ناتوانی جسمی، فقدان و یا فقر نیست، برایمان ساده‌تر است که بخشهای دیگری که توسط دشمن مورد حمله قرار میگیرد را تشخیص دهیم. اکنون ما آمادگی جنگ حقیقی در زندگیمان هستیم، نبردی که سرزمین‌های تازه‌ای را به پادشاهی خدا میافزاید. وقتی در جنگ پیش میروید، این را به خاطر داشته باشید که هر مخالفت و دشمنی‌ای که در زیرمجموعهی دزدی، کشتن و تباهی قرار میگیرد، هیچ ارتباطی به خدا ندارد. این حملات از جانب شریر است که میخواهد شما را مایوس کرده، شکست دهد و ببلعد. من و شما باید خستگی‌ناپذیر با آنها بجنگیم تا تجلی پادشاهی خدا را آنچنان که در آسمان است، بر زمین نیز ببینیم.

دین یا داخلشدن

فصل هشتم

مسلح شوید

”پس چون مسیح در عرصهٔ جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آنکس را که در عرصهٔ جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست.“ (اول پطرس ۴: ۱)

تصور کنید که ملتی ارتش خود را بدون اسلحه، گلوله، توپ، تانک، بمب، نقشه و حتا چاقو به جنگ میفرستد. چه اتفاقی برای آن ملت در میدان جنگ میافتد؟ آیا آنها پیروز میشوند؟ آیا زنده میمانند؟ حدس من این است که عده‌ی زیادی بلافاصله کشته میشوند و باقیمانده اسیر جنگی خواهند شد. این یک گمان است، چراکه براساس اطلاعات من چنین سناریوی مضحکی تا به حال رخ نداده. اما این مساله به همان اندازه که مضحک به نظر میرسد، فرق چندانی با وضعیت ایمانداری که خود را برای سختی مسلح نساخته، ندارد. با تاثر باید بگوییم اکثر ما خود را مسلح نساخته‌ایم. وقتی یک سختی (Thilipsis) نامنتظر رخ میدهد، غافلگیر شده و دچار شوک، سردرگمی و درهم‌ریختگی میشویم. نتیجه این است که ما به جای عمل، دست به عکسالعمل میزنیم. پطرس در نامه‌ی اول خود تحت الهام روح-القدس ما را نصیحت میکند تا همچون عیسا در برابر رنجهای مسلح شویم.

عیسا چه‌طور رنج کشید؟ آیا او دچار گناه شد؟ هرگز، اما مجبور بود در برابر آن ایستادگی کند. آیا دچار بیماری شد؟ خیر، اما مطمئنم که میبایست به تدارک الهی توکل میکرد. عیسا در همهی جنبه‌ها آزموده شد، اما هرگز تسلیم حملات دشمن نشد. ما موظفیم تا همچون او زندگی کنیم، بنابراین ما نیز نباید تسلیم حیل‌های دشمن شویم.

وقتی عمیقتر رسالهی پطرس را میخوانیم، درمییابیم رنج‌هایی که عیسا متحمل گردید، شامل برخوردهای ناعادلانه‌ی مردم و برخوردهای حکومت فاسد و رهبران مذهبی آن عصر بود. من شخصا معتقدم که این بالاترین رنجی است که فرد برای ورود به قلمرو حکمرانی باید آن را متحمل گردد.

درواقع این برخوردهای ناعادلانه، بزرگترین چالشی بود که پولس رسول با آن دست به گریبان بود. او سنگسار شد، پنج بار تازیانه خورد، سه بار فلک شد و پیوسته از جانب هم‌میهنانش، بیگانگانو ایمانداران دروغین مورد تهدید واقع میشد. به پولس تهمت زدند، دربارهاش دروغ گفتند، مسخرهاش کردند، بدرفتاری کردند و به او توهین نمودند. او نیز به ما هشدار میدهد که: "بهراستی، همه‌ی کسانی که بخواهند در مسیح عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید." (دوم تیموتائوس ۳: ۱۲)

اگر زندگیتان شبیه دنیا باشد، نباید نگران جفا باشید، چراکه به طور مجازی یک زندانی جنگی هستید. شما در اردوگاه اسرای جنگی دشمن به اسارت گرفته شده‌اید. دیگر نمیتوانید سرزمینی را برای پادشاهی فتح کنید، و قادر نیستید برای پادشاه خود جلال و افتخار بیافرینید. سربازانی که در زیر آتش دشمن هستند، آزادند و برای گرفتن قلمرو دشمن می‌جنگند.

ما در جهانی زندگی میکنیم که در تضاد و حتا دشمنی با پادشاهی خداست. روند این دنیا کاملاً برخلاف جهت جریان روح‌القدس است. بنابراین اگر به راستی برای خداوندگار خود زندگی میکنید، در اثر آزمایشها، سختیها و جفاها رنج خواهید کشید. این بخشی از زندگی ماست.

دوستان عزیز، خواه این شامل مواردیکه در فصل پیش توضیح دادیم باشد، یا شرایط مخالف طبیعی، یا دشمنیهای مردم، موسسات یا روشهای دنیا؛ شما در زندگی خود در مسیح به سختی رنج خواهید کشید. بنابراین پطرس میگوید باید خود را آماده سازید. شما باید همانطور که او میگوید، «مسلح شوید»!

مسلحشده در تقابل با مسلحشده

شاید بد نباشد در ابتدا دو نمونه از مصیبت‌های غیرمنتظره را ببینیم که در یکی با واکنش فردی آماده و مسلح، طرفیمو در دیگری با فردی غیرمسلح و بدون آمادگی. خطوط هوایی تجاری هر ۶ ماه تا ۱۲ ماه یکبار خلبانش را برای تعلیم میفرستد. بخش عظیمی از آن تعلیمات، در یک شبیهساز^[۱] فوق پیشرفتهی پرواز انجام میشود. یک ابزار تعلیمی با مجموعه‌ای از رایانه‌ها و یک رونوشت دقیق از اتاقک خلبان با همهی سیستم‌های کنترل پرواز و مشابهسازی دقیق شرایط محیطی‌ای که یک هواپیما در آن قرار دارد. همهی اینها بر یک سطح قابل حرکت سوار شده‌اند که براساس کنترل خلبان یا عوامل محیطی حرکت میکنند. به بیان ساده، به محض آن که داخل میشوید، نمیتوانید بگویید درون هواپیمای واقعی هستید یا درون یک شبیهساز. تعلیم‌دهندگان، خلبانان را درون این شبیهسازها از میان انواع مشکلات (Thlipsis) عبور میدهند، چراکه این شبیهسازها کاملاً میتوانند شرایط پرواز و نقص‌ها را مشابهسازی کنند. خلبانان با شرایط مشابه جریانات هوایی، بادهای تند، شرایط سخت آب و هوایی، از دست دادن موتور و نیروی محرکه، بدعمل کردن ترمزها در هنگام فرود و نمونه‌های بسیار دیگر، مواجه میشوند. عقیده بر این است که اگر خلبانان پیوسته با این چالش‌های غیرمنتظره در حین تعلیم مواجه شده و بر آنها با موفقیت غلبه کنند، برای حل این بحرانها در شرایط واقعی، آماده خواهند بود. بسیاری از فجایعی که میتواند رخ دهد، به دلیل این تعلیم‌های تکراری که باعث شده خلبان، شرایط را درک کرده و موقعیت اضطراری را کنترل کند، رخ ندهاند. من یک فاجعه‌ی هوایی را که ۹ نوامبر ۲۰۰۱ رخ داد، به یاد می‌آورم. حادثه مربوط به یک هواپیمای کوچک بود که درهای کابین استاندارد که امروزه اتاق خلبان را از مسافران جدا میکند، نداشت. اندکی پس از حادثه، جعبهی سیاه پیدا و مورد بررسی قرار گرفت. از آنجایی که این هواپیما، در کابین پرواز نداشت، متخصصان میتوانند واکنش خلبانها و مسافران را همزمان بشنوند، وقتی هواپیما در آسمان در حال سقوط بود، مسافران به شکلی عصبی جیغ می‌کشیدند، اما خلبانان محکم بودند و کنترل خود و همهچیز را در دست داشتند

و میتوانستند اشکالات دستگاهها را شناسایی کنند و در آن شرایط، کار کنند. آنها نه براساس ترس، بلکه مطابق تعلیمات شبیهساز عمل میکردند. خلبان، دستورالعملها را میخواند و کمکخلبان به هر فرمانی واکنش نشان داده و آن را انجام میداد. این روند تا پایان کار ادامه داشت. از آنجایی که خلبان برای شرایط غیرمنتظره مجهز شده بود ولی مسافران نه، واکنشهای این دو گروه متفاوت بود. خلبان، هدفمند عمل میکرد، درحالیکه مسافران از روی ترس واکنش نشان میدادند.

یکبار در یک جت خصوصی به عنوان مسافر نشسته بودم که در ارتفاع ۳۹ هزار پایی، قفل در شکست. خروج سریع هوای داخل کابین، چنان صدای بلندی داشت که به نظر میرسید داخل یک تونل باد قرار داریم. در یک چشم برهم زدن، هوای داخل کابین تخلیه شد. من کاملاً تسلیم شده بودم و نمی دانستم چه اتفاقی میافتد. صادقانه باید بگویم که تمام تلاش من متمرکز بر دفع فشار ترسی بود که سینهام را میفشرد. به شدت دعا میکردم. برحسب تصادف، خلبان ما خلبان سابق نیروی هوایی بود که بیش از ۱۰ هزار ساعت پرواز آزمایشی را طی کرده و تعلیمات زیادی برای برخورد با همه نوع وضعیت اضطراری را پشتسر گذاشته بود. در لحظهای که در شکست، او و کمکخلبان به سرعت واکنش نشان دادند. آنها بلافاصله اشکال را تشخیص دادند و ماسکهای اکسیژن خود را گذاشتند. و ماسکهای ما را آزاد کردند. آنها بدون اکسیژن نمیتوانستند وظایف خود را به درستی به انجام برسانند. خلبان شروع به کمکردن اضطراری ارتفاع نمود و در همین حال سلسلهوار دستوراتی را به کمکخلبان میداد. او در طی بحران، با آرامی و اطمینان و خاطرجمعی، واکنش نشان میداد. تعلیمات در درون او، به شکلی نهادینه شده بودند که این رفتار و عملکرد را به طور طبیعی منجر میشدند. من میدانستم که در مشکل بزرگی هستیم، اما با دیدن مدیریت خلبان در آن شرایط، هرگز چنین احساسی نیکریدید. من هیچ ترسی در رفتار او نمیدیدم. اعمال او سنجیده، خودکار و فوری و بیش از اندازه تحت کنترل، و آرام بود. خلبان، هواپیما را ظرف کمتر از ۵ دقیقه، تا ارتفاع ۱۲ هزار پایی پایین آورد. در چنین وضعی ما در هر دقیقه، بین ۶ تا ۸ هزار پا ارتفاع کم کرده بودیم. اندکی بعد ما به سلامت روی زمین بودیم. وقتی آن وضعیت بحرانی به پایان رسید، برایم واضح بود که خلبان، تجهیز شده بود و من، نه! تعالیم و تجربههایش به او آموخته بودند که چگونه عمل کند و این، او را قادر میساخت تا بر این

بحران عظیم غالب آمده و آن را کنترل کند. این همان پیغام اول پطرس ۴: ۱ است که میگوید ما باید همانند این خلبان سابق نیروی هوایی برای برخورد با شرایط غیرمنتظره، مسلح شویم. کتاب "خستگی ناپذیر"، همانند یک شبیهساز است که شما را برای سختیهای آماده میسازد که در مسیر سرنوشت خود در مسیح و حکمرانی بر زندگی، با آنها برخورد میکنید.

سختیها رخ خواهند داد

نخستین چیزی که برای مسلحشدن باید بدانیم، این است که سختیها اجتنابناپذیرند. عیسا در یوحنا ۱۶: ۳۳ با تاکید میگوید: "در دنیا برای شما زحمت خواهد بود." او نمیگوید "احتمالاً"، بلکه میگوید "خواهد بود". پولس میگوید: "باید با تحمل سختیهای بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم." (اعمال ۱۴: ۲۲) و در جای دیگر مینویسد: "تا هیچکس در اثر این سختیها سست نشود، زیرا نیک می‌دانید که اینها برای ما مقرر است." (اول تسالونیکیان ۳: ۳) درست همانند یه سرباز که به جنگ میرود، سختی برای ما "مقرر شده" است. هیچ جنگجوی بزرگی برای باختن به جنگ نمیرود، سرباز خوب، پیروزی را مقابل خود مینهد و برایش اینگونه تعریف شده که باید در میان سختیها و رنجها بجنگد و به پیروزی دست یابد. او برای جنگ، مسلح و آماده شده است. من و شما در جنگ هستیم. آیا فکر میکنید که زندگیتان باید آرامتر از دوران پیش از نجاتتان باشد؟

وقتی میشنوم مسیحیان دارای تولدتازه می‌گویند که وارد یک "اتوپیا"^[۲] و زندگی ایده‌آل بدون مشکلات شده‌اند، بسیار غمگین میشوم. من تنها می‌توانم تصور کنم خادمان و ایماندارانی که این مهملات را با این نوایمانان در میان گذاشته‌اند، یا حقیقتاً نجات نداشته‌اند یا به جای نجات، به دنبال رفاه و آسایش جانهایشان بوده‌اند. اگر این معلمان، گفته‌های عیسا در مثل کاشتن دانه‌ها را درک کرده باشند، متعجب خواهیم شد. عیسا در آنجا میگوید: "اما چون در خود ریشه ندارند، تنها اندک زمانی دوام می‌آورند. آنگاه که به سبب کلام، سختی یا آزاری بروز کند، در دم می‌افتند." (مرقس ۴: ۱۷) در ترجمهی NLT آمده: "آنها به خاطر ایمان به کلام، دچار زحمت و جفا میشوند."

اگر بخواهیم صریح باشیم، همانطور که مسیح همیشه بود، وقتی به کلام خدا ایمان می‌آورید، در معرض مشکلات، سختیها و جفاها قرار می‌گیرید. می‌توانید روی این موضوع حساب کنید!

اگر نوایمان هستید و تابحال از این تجربه‌ی شخصی آگاه نبودید، بگذارید نخست به شما بگویم: شما در جنگی هستید که قبلاً هرگز تجربه نکرده‌اید، اما خبر بزرگتر این است، شما در این جنگ یک بازنده نیستید! حتا یک نفر. شما پیش از نجات، به شکلهای گوناگون باخت‌های، اما اکنون از طریق سکونت روح‌القدس و فیض بی‌قیاس خداوند، قدرت و اقتدار غلبه بر هر مشکلی را که سر راهتان قرار می‌گیرد، دارید.

با موضوع تازه‌های مواجه نیستید

دومین نکته‌ای که در ارتباط با "مسلح شدن" برای جنگ باید بدانید، این است که هیچ‌چیز زیر این آفتاب، تازه و نو نیست. شما هرگز با سختیای روبه‌رو نخواهید شد که هیچ کس دیگری تجربه نکرده باشد؛ به خصوص عیسا، زیرا او در همه‌چیز آزموده شد. پولس مینویسد: "هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه‌گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳)

هر سختیای که با آن مواجه می‌شوید، فرد دیگری قبلاً با آن مواجه شده و بر آن غالب آمده است. می‌توانید از این موضوع مطمئن باشید. همچنین این آیه به ما وعده می‌دهد که هرگز با هیچ سختیای روبه‌رو نخواهیم شد که فراتر از توانایی ما در برخورد با آن باشد. خدا اجازه‌ی چنین چیزی را نخواهد داد. باید این ترس را کنار بگذارید که ممکن است با مخالفت و سختیای روبه‌رو شوید، که قادر به ایستادگی و غلبه بر آن نیستید. پدر آسمانی شما اجازه نخواهد داد تا چنین چیزی بر سر راه شما قرار بگیرد. او مانع آن خواهد شد. در یکی از ترجمه‌های کتاب‌مقدس آمده: "خدا به وعده‌های خود وفا میکند و نمی‌گذارد شما بیش از توانایی خود وسوسه شوید."^[۳] حقیقت اطمینان‌بخش و شگفتانگیز این است که: "شیطان در دسترسی به شما آزاد

۳ نویسنده از ترجمه‌ی Today's English Version نقل‌قول کرده، که تا حد زیادی مشابه ترجمه‌ی انجیل شریف است.

نیست". حملات او نخست باید از اجازهی قادر مطلق عبور کند. پدر آسمانی هرگز بانی یا محرک آزمایشها نیست، اما گاهی به آنها اجازه میدهد تا شما بتوانید دشمن را شکست داده و با گرفتن زمینی جدید برای پادشاهی خدا، او را جلال دهید. یکی از معتبرترین رهبران کلیسای اولیه، ترتولیان^[۴] بود که در سال ۱۶۰ تا ۲۳۰ پس از میلاد زندگی میکرد. او عمیقا به این موضوع پرداخته و مینویسد:

"خدا با دادن اجازه به عملی شدن نقشههای شریر، هماهنگ با مقصودش به جهت نیکویی ما عمل میکند. او نابودی شریر را دقیقا به همان دلیلی به تعویق انداخت که بازگرداندن انسان را به تاخیر انداخت. زیرا او اتاقی را برای یک درگیری تدارک دیده که در آن انسان باید با دشمن خود در همان آزادیای که او را تسلیم شیطان نمود، برخورد کرده و بر او پیروز شود... [و این انسان را قادر میسازد] تا بهطور شایسته نجاتش را با یک پیروزی دریافت کند. همچنین از این راه، شیطان مجازات و تنبیه سختتری را با مغلوب شدن به وسیلهی کسانی که پیشتر آزارشان داده بود، متحمل خواهد شد. و به این ترتیب درمیابیم که خدا نیکوتر از آن چیزی است که ما میدانیم."

خدا به ما امتیاز انتخاب ضربزدن به دشمن، یا در اصل "تلافی" شکستی را میدهد که در گناه پیش از نجات تجربه کردهایم. همهی جلال به خدا می-رسد. دیگر شیطان، نیشی بر انسان -این ساختهی دست خداوند- ندارد. او پس از سقوط آدم از باغ عدن، این نیش را داشت، اما عیسا آمد و او را در زمین و قلمرو خودش، تازیانه زد. حال خدا به ما این امتیاز را داده تا تازیانه زدن شیطان را کامل کنیم.

پولس مینویسد: "اکنون از رنجهایی که به خاطر شما کشیدم شادمانم و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران می‌کنم، به خاطر بدن او که کلیساست." (کولسیان ۱: ۲۴) اگر این واژگان را بدون درک بخوانیم، شاید به اشتباه فکر کنیم که پولس میگوید که رنجهای مسیح برای تکمیل رستگاری و بازخرید ما کافی نبوده‌است. به همین دلیل بسیاری از مسیحیان از این بخش از کلام بدون تامل و تفکر در آن، رد میشوند. (درواقع شاید تعجب کنید اگر بدانید چه تعداد خادمان تعلیمیافته و ایمانداران، حتا از وجود این آیه بیخبرند.)

اما آنچه پولس میگوید به هیچوجه چنین مفهومی ندارد. او به این نکته اشاره میکند که این امتیاز برای پیشبرد پادشاهی خدا تا پایان زمین ضروری است. عیسا به ما امتیاز تکمیل مسئولیتش تا پایان جهان را داده است. دشمن با کینه و خشم در برابر ما میایستد و رنجهای و سختیها را پدید میآورد، اما این سختیها پیروزیبخشاند. همانطور که عیسا گفت: "قدرت مرگ بر آن استیلا نخواهد یافت." منظور صحبت او در اینجا، کلیساست. (متا ۱۶: ۱۸ را بخوانید). این جنگ است. ما در رژه هستیم، ما باید از طریق فیض نیروبخش خداوند، غلبه کنیم و پیروز شویم. و جهنم نیز نمیتواند مانع شده و ما را متوقف سازد. ما کلام خدا را داریم. به خاطر داشته باشید که هر سختیای که در مسیر زندگی مسیحی خود با آن مواجه میشوید، چیزی است که ایماندار دیگری و حتی خود مسیح با آن روبهرو شده و بر آن غلبه کرده است. پطرس ما را تشویق میکند که: "پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهید که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبهرویند." (اول پطرس ۵: ۹)

رنجهایی که او از آن سخن میگوید، در این زندگیای که خدا خواستار آن است، اجتنابناپذیرند، اما وقتی محکم با قدرت فیض در برابر آنها میایستیم، پیروز خواهیم شد.

هرگز نباید ببازید

اکنون به سومین نکتهی مهم "مسلح شدن" میرسیم: بدانید که شما هرگز نباید ببازید! این کلمات عیسا را سرسری نخوانید؛ در آن غوطهور شوید و دربارهاش عمیقاً بیندیشید:

"اینک شما را اقتدار میبخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید." (لوقا ۱۰: ۱۹)

در این گفته، چیزهای بسیاری وجود دارد؛ نخست این که، احساس و اشتیاق او وقتی عبارت "گوش دهید!" را به کار میبرد، قابل تشخیص است.^[۵] آیا علامت تعجب را می بینید؟^[۶] اگر مترجمان، یک علامت تعجب یا تاکید در بیان عیسا گذاشتهاند، به این معناست که باید توجه بیشتری به آن

۵ در ترجمهی TEV، آمده: "Listen! ..."

۶ "Listen"

بکنیم. این یک بیان مهم است.

سپس میگوید که به ما "اقتدار" بخشیده است، نه بر بعضی از قدرتها یا حتی بیشتر قدرتها، بلکه میگوید بر همهی قدرت دشمن [و تمامی قدرت دشمن را ...] این به معنای صددرصد است. نه تنها بر صددرصد قدرت شیطان اقتدار دارید، بلکه قدرتی به مراتب بیشتر از همپنیروهای دشمن که علیه شما عمل میکنند، دارا میباشید. در ترجمه‌ی دیگری میخوانیم: "من به شما قدرت میبخشم... تمامی قوت دشمن را پایمال سازید."^۷ این کاملاً در ارتباط با کلام پولس است وقتی دعا میکند: "و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، بر دست راست خود نشانید، بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود." (افسیسیان ۱: ۱۹-۲۱) نه فقط فراتر، بلکه بسی فراتر!

حقیقت شگفتانگیز دیگری نیز وجود دارد، به ما گفته شده که: "شما، ای فرزندان، از خدا هستید و بر آنها غلبه یافته‌اید، زیرا آن که در شماست، بزرگتر است از آن که در دنیاست." (اول یوحنا ۴: ۴) تمامی روحهای شریر، روحهای ضد مسیح هستند و منشا سختیها میباشند. ما از پیش بر آنها غلبه یافتیم، زیرا آن که آنها را زد، کسی است که در ما زندگی میکند و به ما قدرت میبخشد.

لوقا ۱۰: ۱۹ به عنوان وعده‌های از عیسا نقلقول میشود که: "هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید." هیچ نیروی شریری وجود ندارد که بتواند به شما آسیب برساند. هیچ نبردی نیست که با آن روبه‌رو شده و محکوم به شکست و باختن باشید. اگر بجنگید، همواره به قله خواهید رسید و پیروز خواهید شد. شما این کلام را در اختیار دارید: "اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحه‌ی خوش شناخت او را به وسیله‌ی ما در همه جا می‌پراکند." (دوم قرنتیان ۲: ۱۴)

اگر به خدا گوش دهیم، او ما را به سوی پیروزی در هر شرایطی و در هر نبردی رهنمون میشود. یوحنا بر وعده‌ی عیسا تاکید میکند:

"زیرا هر که از خدا زاده شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد و این است غلبه‌ای

۷ ترجمه‌ی KJV، ترجمه‌ی قدیمی

که دنیا را مغلوب کرده است، یعنی ایمان ما.» (اول یوحنا ۵: ۴)
 این ایمان ماست که بر هر چیزی که در دنیا علیه ما برمیخیزد، غلبه مییابد. بهخاطر داشته باشید که شیطان "ارباب این جهان" است. ما بر هر چیزی که او سعی میکند بر ضد ما به کار ببندد، پیروز میشویم، زیرا خدا از قبل راه را برای پیروزی ما مهیا ساخته است.

بر طبق نوشتهی یوحنا، این ایمان ماست که هر چیزی را در جهان به زانو درمیآورد. حال چرا ایمان؟ ایمان آن چیزی است که به ما امکان دسترسی به فیضی (قدرتی) را که برای پیروزی به آن نیازمندیم، میبخشد. ما دربارهی چگونگی حکمرانی بر زندگی از طریق فیض بحث کردهایم. باوجود آن که فیض به همهی ما به طور رایگان داده شده، اما بدون باور به آن (ایمان داشتن) قابل دسترسی نیست، زیرا ایمان لولهای است که فیض (قدرت) او را به هر شرایطی که ما با آن دستوپنجه نرم می کنیم و باید بر آن غلبه کنیم، وارد میسازد. همانطور که پولس میگوید: "ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم." (رومیان ۵: ۲)

فیض‌خداوند رایگان و برای همهی فرزندان او قابل دسترسی است، اما اگر به "کلام فیض او" ایمان نداشته باشیم، مثل این است که به آن دسترسی نداریم. بهخاطر بیاورید که چگونه پولس با ایمانداران و رهبرانی که دیگر آنها را نمیدید، سخن میگوید: "اکنون شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده‌اند، میراث بخشد." (اعمال ۲۰: ۳۲) او آنها را به چیزی میسپارد که قادر است میراث حکمراندن بر زندگی برای جلال خدا را ببخشد: کلام فیض او.

فیض برای پیروزی در هر نبردی کافی است

این ما را به چهارمین نکتهی مهم در "مسلح‌ساختن" خودمان میرساند. فیض خدا قدرت لازم برای غلبه بر هر سختی و مصیبتی که با آن روبه‌رو میشوید را به ما میبخشد.

ما میتوانیم این را در کشمکش خود پولس مشاهده نماییم. بصیرت و مکاشفات او موجب ویرانی قلمرو تاریکی بود. این حقایق که از طریق روح-القدس بر او قرار میگرفت، موجب تقویت ایمانداران نسل او و نسلهای بعد

بود. در نتیجه پولس مینویسد:

"اما برای اینکه عظمت بی‌اندازه این مکاشفات مغرورم نسازد، خاری در جسمم به من داده شد، یعنی عامل شیطان، تا آزارم دهد و مرا از غرور بازدارد،" (دوم قرنتیان ۱۲: ۷)

این شرایط خاصی که پولس با آن روبه‌رو بود، موجب بحث و جدل میان معلمان کتابمقدس بوده است. اما رک و پوستکنده باید بگویم که دلیلی برای هیچ جدلی نباید باشد. بگذارید تمامی این تصورات غلط و بدفهمیها را روشن سازم.

نخست، چه کسی "خاری در جسم" را به پولس داد؟ ما به عنوان یک حقیقت میدانیم که خدا نمیتوانست مسبب آن باشد، زیرا به ما گفته شده: "برادران عزیز من، فریفته مشوید! هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورهای آسمان که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی." (یعقوب ۱: ۱۶-۱۷). اگر فکر کنیم چیزی غیر از نیکویی و کمال از جانب خداست، فریب خورده‌ایم. پیامآوری که از جانب شیطان است، در مسیر نیکویی نیست و به یقین در کمال قرار ندارد. برخی شاید بگویند: "اما این مورد به شکلی غیرمستقیم خوب بود، زیرا پولس را از غرور بازداشت." یعقوب این طرز فکر غلط را کاملاً نفی میکند: "خدا با هیچ بدی وسوسه نمیشود و کسی را نیز وسوسه نمیکند." (یعقوب ۱: ۱۳) به گفته‌ی یعقوب دقت کنید. خدا هرگز نمیتواند پیامآوری شیطانی فرستاده، و یا پولس را با بدی وسوسه و آزموده باشد، در آن صورت از طریق یعقوب به ما دروغ گفته بود و میدانیم که خدا نمیتواند دروغ بگوید. پس بدون هیچ پرسشی باید نتیجه بگیریم که این "خار" از جانب خدا نبود.

دوم این که خار در جسم پولس چه بود؟ برخی از معلمان میگویند که این بیماری، مشکلی در چشم او یا نوعی ناتوانی جسمی بود. آنها این طرز فکر را از آنچه او در ادامه مینویسد، نتیجه میگیرند.

"سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من برگیرد، اما مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد. پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد." (دوم قرنتیان ۱۲: ۸-۹)

من دو واژه را در آیه‌ی بالا مشخص نمودهام.^[۸] اجازه دهید نخست روی

در ترجمه‌های فارسی، هر دو واژه «ضعف» آمده است؛ اما در ترجمه‌ی انگلیسی به ترتیب

واژه‌ی دوم متمرکز شوم. معلمانی که دچار اشتباه هستند، خار پولس را از گفته‌ی او "در ضعفهایم فخر میکنم"، یک ضعف و ناتوانی جسمی تصور کرده‌اند. واژه‌ی یونانی "ضعف"^[۹] *astheneia* میباشد. این واژه دوازده بار در عهد جدید به کار رفته است. باید اذعان کرد که در انجیل این عبارت بیشتر به مفهوم ضعف جسمی به کار رفته است. با این وجود در رساله‌ها به عنوان ضعف انسانی یا ناتوانی در انجام و غلبه بر چیزی با قدرت انسانی آمده است. در این موارد بهیچوجه اشاره به ضعف جسمانی نیست.

یک مورد را در رومیان ۸: ۲۶ میبینیم: "و روح نیز در ضعف ما به یاری‌مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند." واژه‌ی یونانی به کار رفته برای ضعف، همین واژه‌ی یونانی *astheneia* میباشد. من فکر میکنم میتوانیم باطمینان بگوییم که همهی مسیحیان دچار ضعف جسمانی (بیماری و مرض) نیستند. پس چه وضعی است که هرايمانداري در جریان دعای شفاعتی با آن روبه‌رو است؟ در پاسخ باید گفت که شرایطی وجود دارد که ما نمیدانیم با محدودیت‌های انسانی خود چگونه دعا کنیم.

به عنوان مثال اگر مادرم در فلوریدا زندگی میکند و من در کلرادو، و شرایطی اضطراری رخ میدهد که او به شدت به دعا احتیاج دارد اما قادر نیست مرا پیدا کند، من دارای محدودیت انسانی‌ای هستم که باعث میشود از نیاز فوری او بیخبر باشم. اما روح‌القدس ما را در این ناتوانی (ضعف) با هدایت من به دعا برای مادرم یاری میرساند. در اینجا واژه‌ی یونانی *astheneia* هیچ ارتباطی به ضعف جسمانی ندارد، بلکه اشاره به ناتوانی طبیعی انسانی من دارد.

نمونه‌ی دیگر را میتوان در عبرانیان ۴: ۱۵ دید که میگوید: "زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند." واژه‌ی به کار رفته برای ضعف در اینجا نیز همین واژه‌ی یونانی *astheneia* میباشد. بار دیگر میبینیم که این واژه اشاره به ضعف جسمانی و بیماری نمیکند، بلکه به ناتوانی انسانی ما در قیاس با توانایی الهی میپردازد. عیسا داوطلبانه این ضعفها و ناتوانیهای انسانی را گرفت تا بتواند کشمکشهای ما را درک

infirmity و *weakness* آمده است.
infirmity

کرده و با فیضاش به شکلی موثر ما را یاری رساند. این بیان که «او از هر حیث همچون ما وسوسه شد، بدون اینکه گناه کند»، مشخصا به بیماری ما ربط ندارد بلکه به عدم توانایی انسانی ما اشاره دارد که او در طول زندگی خود بر زمین آن را داوطلبانه بر خود گرفت. با در نظر داشتن این موضوع بیایید یکبار دیگر بیانات پولس را بخوانیم:

«سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من برگیرد، اما مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد. پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد.» (دوم قرنتیان ۱۲: ۱-۹)

من بار دیگر واژه‌های ضعف را در این دو آیه مشخص کرده‌ام. در اینجا هر دو واژه، همان واژه‌ی یونانی *astheneia* میباشند. پس میتوان گفتی پولس را به سادگی اینگونه ترجمه کرد:

«فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ناتوانی انسانی تو به کمال میرسد. پس با شادی هرچه بیشتر به ناتوانی انسانی خود فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود.»

درواقع این بخش در ترجمه‌های دیگر به همین شکل ترجمه شده است.^[۱۰] اگر بپنداریم که تنها چیزی که روح‌القدس به آن اشاره دارد بیماری است، خود را احمق جلوه داده‌ایم. اگر این نگرش صحت داشت، باید این آیه را این-گونه میخواندیم: «قدرت من در بیماریهای جسمانی تو به کمال میرسد، پس هرچه بیشتر در بیماریهایم فخر میکنم تا قدرت مسیح در من ساکن شود.» آیا این ترجمه به نظرتان پوچ و بیمعنانیست؟ فکر کنم اگر عمیقا دربارهاش بیندیشید، درخواهید یافت که این جمله تا چه حد ابلهانه است.

همچنین وقتی گفتی پولس را در کل متن آن میخوانیم، واضح است که او دربارهی بیماری و ضعف جسمانی صحبت نمیکند. پولس روشی را که «پیامآور شیطان» به او حمله کرد، مشخص میسازد:

«پنج بار از یهودیان، سی و نه ضربه شلاق خوردم. سه بار چوبم زدند، یک بار سنگسار شدم، سه بار کشتی سفرم غرق شد، یک شبانه‌روز را در دریا سپری کردم. همواره در سفر بوده‌ام و خطر از هرسو تهدیدم کرده است: خطر گذر از رودخانه‌ها، خطر راهزنان؛ خطر از سوی قوم خود، خطر

۱۰. در ترجمه‌های هزاره نو و قدیمی، هر دو واژه، «ضعف» آمده که کمتر معنای بیماری دارد و در ترجمه‌ی انجیل شریف، در بخش دوم «ضعف و ناتوانی» آمده که کاملا با مراد نویسنده، همسوست.

از سوی اجنئیان؛ خطر در شهر، خطر در بیابان، خطر در دریا؛ خطر از سوی برادران دروغین. سخت کار کرده و محنت کشیده‌ام، بارها بی‌خوابی بر خود هموار کرده‌ام؛ گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده‌ام، بارها بی‌غذا مانده‌ام و سرما و عریانی به خود دیده‌ام... اگر می‌باید فخر کنم، به چیزهایی فخر خواهم کرد که ضعف مرا نشان می‌دهد. خدا، پدر خداوند عیسی، که او را جاودانه سپاس باد، می‌داند که دروغ نمی‌گویم. در دمشق، حاکم منصوب شاه حارث، نگهبانانی بر شهر گذاشت تا گرفتارم کنند. اما مرا در زنبیلی، از پنجره‌ای که بر حصار شهر بود، پایین فرستادند و اینگونه از چنگش گریختم.» (دوم قرن‌تین ۱۱: ۲۴-۲۷ و ۳۰)

پولس، سختی‌هایی را که پیام‌آور شیطان مکررا علیه او موجب شده، فهرست میکند. برای پولس غیرممکن بود تا با توانایی انسانی خود مانع این سختی‌های غیرمنتظره شود. به همین دلیل او می‌گوید: "به چیزهایی فخر خواهم کرد که ضعف مرا نشان می‌دهند." کاملاً روشن است که در این رساله "ضعف" یا "خاری در جسم" به‌هیچوجه ربطی به مشکل بینایی، مریضی، بیماری یا هر نوع ناتوانی جسمی ندارد.

برای این که جلوتر رفته و نشان دهیم که "خاری در جسم" پولس، ربطی به بیماری ندارد، بیایید ببینیم که "خار"، در جاهای دیگر کلام چگونه به کار رفته است. این عبارت سه بار دیگر به کار رفته و هر سه‌ی آنها در عهد عتیق است. هر سه مورد در ارتباط با کنعانیان است که پیوسته اسرائیلیان را مورد تاختوتاز قرار میدادند. خدا به قومش گفت: "و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید، کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید، در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوه‌های شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید." (اعداد ۳۳: ۵۵) در هر یک از این رخدادها، "خاری در جسم" استعاره به قومها و افراد مخالف و کسانی است که افکار دیگران را به تباهی میکشانند. این عبارت [خاری در جسم] در عهد عتیق هرگز برای ترسیم بیماری به کار نرفته است. پولس به عنوان یک معلم کلام، این عبارت را در روشی مشابه برای توصیف آزارهایی که در هم‌هجا با آن روبه‌رو بود، به کار می‌برد.

تغییر نگرش اساسی

من باور دارم که پولس در اثر این ناملایمات، سختیها و آزارها که پیوسته با آنها مواجه میشد، ناامید شده بود تا جایی که نزد خدا فریاد برمی-آورد، آنهم نه یک بار بلکه سه مرتبه، تا این نفوذ شیطانای را که پشت همهی اینها بود، بردارد. من معتقدم که خدا از روی قصد به درخواست پولس پاسخ نداد، زیرا درخواست او اشتباه بود. او مسیر دعا را اشتباه می رفت. پس از سومین درخواست پولس، خدا او را روشن ساخت و راهحلی را جلوی او گذاشت که از ابتدا نیز برای او وجود داشت:

"اما مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می رسد. پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد." (دوم قرنتیان ۱۲: ۹)

به محض روشن شدن این موضوع برای پولس، چیزی شگفتانگیز اتفاق افتاد. او یک تغییر نگرش بنیادین را تجربه کرد، یک تغییر فکر بنیادین و اساسی از یک نگرش به نگرشی دیگر. تمام رفتار او نسبت به مقاومت و مخالفت پیوستهی شیطانای که با آن روبهرو بود، تغییر کرد. او دیگر التماس نمی کرد تا این مخالفت و دشمنی برداشته شود. در عوض مشتاقانه مینویسد:

"از همین رو، در ضعفها، دشنامها، سختیها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانیم." (دوم قرنتیان ۱۲: ۱۰)

اکنون فخر او در این است که: "برای تمامی ناتوانیهای انسانیم برای غلبه بر سختیهای (Thilipsis) که از این لحظه به بعد با آنها روبهرو میشوم، شادمانم."

یک لحظه صبر کنید، میگوید: شادمانم؟ چهطور چنین چیزی ممکن است؟! در ترجمهی دیگری میخوانیم: "بسیار شادمانم و موجب سرور من است..." آیا پولس عقلش را از دست داده بود؟ آیا دارد بزرگنمایی میکند؟ دروغ می-گوید یا اغراق میکند؟ خیر، کسی که کلام را تحت الهام روحالقدس مینویسد، نمیتواند چنین کند، زیرا برای خدا دروغ گفتن محال است. پس چهطور ممکن است کسی در سختیها، تهمت‌ها، آزارها، مصیبت‌ها و دیگر مشکلات شادمان شده و وجد و شادی کند. پاسخ ساده است:

مقاومت بیشتر، نیازمند قدرت بیشتر برای غلبه است و پیامدش پیروزی

بزرگتر است.

اکثر مسیحیان وقتی با سختیها و ناملايمات شديد روبهرو میشوند، خوشحال نیستند. آنها در جنگ با دشمن در شرایط سخت، خود را عقب میکشند و در خود فرومیروند. آنها زندگی ساده، راحت، بدون درگیری را ترجیح میدهند. حقیقتی که پولس دریافت، در قلبهای آنان جای نگرفته است. آنها دریافتهاند که همهی مخالفتها صرفاً برای آشکارشدن قدرت (فیض) بیشتر در آنهاست و موجب میشود آنها به مرحلهی بعدی بلوغ مسیحی قدم بگذارند. پولس نیز پیش از آن که خدا فکرش را به چالش بکشاند، همین رویه را داشت. اما کلمهای از جانب خدا، نگرش او را دگرگون ساخت. او رسالهی دوم قرنطیان را در حوالی سالهای ۵۶ پس از میلاد نوشت. چند سال بعد، او رساله‌اش به رومیان را نوشت. میتوان تغییر رویه و نگرش او را نسبت به سختیها (Thilipsis) در رسالهی بعدی او مشاهده نمود:

"کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا حطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده است: تمام طول روز، در راه تو به کام مرگ می‌رویم و همچون گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم... به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد." (رومیان ۱: ۳۵ و ۳۷)

به دقت در این کلمات تأمل کنید، بهخصوص عبارت "به عکس در همه-ی این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد." پولس پیش از تغییر نگرش اساسیاش، به خدا التماس میکرد تا او را از چنین سختیهای بیرون بیاورد. اما اکنون پیام او کاملاً متفاوت است. فیض خدا نه تنها برای تحمل سختیها، بلکه برای بهدست آوردن یک پیروزی بزرگ هم [پیرومندتر یا برتر از پیروزمندان] فراتر از نیاز ماست. اکنون وضعیت پولس چنین است: "بگذار بیاید. بگذار مخالفتها سربرآورد تا پیروزی بزرگ-تری برای مسیح به دست آورم."

پولس برای سختیها مسلح شده بود. او برای جنگ تا پیروزی مسلح شده بود تا سربلند، بهتر، و نیرومندتر از آن وضعیتی که وارد جنگ شده بود، از آن خارج شود.

آزمایشها و سختیها را فرصت بدانید

در نتیجه، وقتی مسلح شده‌ایم که در قلب و فرمان نسبت به سختیها چه پیش از ورود به جنگ، چه در میانهی آن و چه پس از آن، خوشبین باشیم، میتوانیم یک نگرش و رویه‌ی مثبت را در پیش بگیریم؛ زیرا دیگر آزمایشها و سختیها را همچون مانع نمیبینیم، بلکه آنها را همچون فرصتی غنیمت می‌شمریم!

یعقوب مینویسد: «ای برادران من، هرگاه با آزمایشهای گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید!» (یعقوب ۱: ۲) ما میدانیم که مسیح قبلا جنگ را برده و همهی قدرت و اقتدار آسمان، از ما پشتیبانی میکند و در اختیار ماست. اگر تسلیم نشویم، اگر به‌طور خستگیناپذیر در این نبرد بایستیم، همواره با موفقیت از آن بیرون خواهیم آمد. این خواست خدا و سرنوشت زندگی ماست.

همانطور که پولس با شجاعت در رومیان ۸: ۳۱ به آن تاکید میکند:
«اگر خدا با ماست، کیست که بتواند برضد ما باشد؟»

نیرومند در فیض

«زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها،
علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح
شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم.» (افسسسیان ۶: ۱۲)

هر یک از فرزندان خدا در جنگ هستند. اگر چنین نیست، در واقع ما در
این دنیا هستیم و در فکر خود فریب خورده‌ایم که به خدا تعلق داریم.
من دریافته‌ام که این توصیفی دشوار و سنگین است، اما اجازه دهید
حقیقت آن را روشن سازم. تصور کنید که در دوران آدولف هیتلر در آلمان
زندگی میکردید. این رهبر مستبد و ستمگر، در نهایت میخواست برتری کامل
آلمان نازی را بر کل اروپا برقرار سازد. او در اصل یک نژادپرست بود و
بیشترین نفرت را از نژاد یهودیان داشت. اگر اصل و نسبی آلمانی داشتید،
باهوش بودید و در سلامت بودید و افکارتان در تضاد با آرمانهای آدولف
هیتلر نبود، میتوانستید در آسایش و راحتی، و رها از نگرانی از مورد هجوم
بودن، زندگی کنید.

اما اگر دودمانتان یهودی بود، زندگی کاملاً متفاوتی داشتید. شما می-
بایست در زیر تهدیدها و حملات مداوم زندگی میکردید. هر لحظه میتوانستند

به شما تهمت بزنند، رویتان آب دهان پرت کنند، خانتهان را خراب نمایند، از شما دزدی کنند، و شما مجبور بودید همواره برای این که زندانی نشوید، و به اسارت و بردگی نروید، مورد شکنجه یا قتل قرار نگیرید، آماده و مراقب باشید. شما خواه دوست داشتید یا نه، در جنگ بودید. یهودیانِ حکیم-تر و محتاطتر، خود را مسلح ساخته بودند و آنچه را که برای فرار از ظلم هیتلر لازم داشتند انجام داده بودند. دیگرانی که چنین نکردند، در نهایت در اردوگاههای جمعی زندانی شدند.

شیطان و پیروانش به مراتب بدتر از هیتلر و حکومت نازی هستند. اگر دودمانتان شرارت باشد (جزو خاندان او باشید و تسلیم او)، مورد هدف نیستند. در چنین موقعیتی لازم نیست در شرایط جنگی باقی بمانید. عیسا به رهبران ریاکار مذهبی عصر خود گفت: "شما از این جهانید!" (یوحنا ۸: ۲۳). سپس برای آن که معنای حرف او را بد برداشت نکنند، مستقیماً و باصراحت خطاب به آنها گفت: "شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید" (یوحنا ۸: ۴۴). حتا با وجود آن که این رهبران فکر میکردند خدای قادر مطلق یهوه صباپوت را خدمت میکنند، اما در اصل حاکم ظالم این جهان را خدمت میکردند. اگر حقیقتاً متعلق به خدا هستید، باید در حالت آمادهباش باشید، زیرا دنیایی که در آن زندگی میکنید، با هر چیزی که به پادشاهی خدا تعلق دارد، دشمنی دارد. عیسا به این نکته اشاره میکند و میگوید:

"اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت.
اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد." (یوحنا ۱۵: ۱۹)

به عبارت "دنیا از شما نفرت دارد"، دقت کنید. جای هیچ سفسطهای در این کلام نیست. اگر از این دنیا هستید، دنیا شما را در آغوش میکشد؛ اما اگر از آن خداوند هستید، سیستم دنیا در برابر شما خواهد ایستاد و از شما متنفر خواهد بود.

اسلحهای فیض

در اینجا به جنبه‌ی مهم دیگری از مسلح شدن به نحوی شایسته میرسیم، و آن داشتن آگاهی نسبت به اسلحهای است که در عیسای مسیح داریم.

این اسلحهها، هم روحانیانند و هم قدرتمند، زیرا پولس به ما میگوید: "زیراکه اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الاهی قادر به انهدام دژهاست." (دوم قرنتیان ۱۰: ۴)

نیروی الاهی چیست که دژها را منهدم میسازد؟ این چیزی غیر از فیض شگفتانگیز خدا نیست؛ هدیهی رایگان او که به همهی ایمانداران، فارغ از شایستگیشان عطا میشود. با آگاهی نسبت به این موضوع اجازه دهید پیش-تر رفته و به نامهی نخست پطرس بپردازیم که در آن این حقیقت عظیم مورد تاکید قرار گرفته و برای ما باز شده است. به یاد داشته باشید همانطور که پیشتر نیز این کار را کردیم، میتوانیم به جای واژهی فیض، واژههای قدرت-یافتن و قدرت را نیز بکاریم. این واژهها را میتوانیم با هم جابجا کنیم:

"ای جوانان، شما نیز تسلیم یکدیگر^[۱] باشید. همگی در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا،

خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد. پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرفرازتان سازد. همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست. خویشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیبری غرآن در گردش است و کسی را می جوید تا ببلعد. پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهی که برادران شما در دنیا با همین زحمات رویه رویند. پس از اندک زمانی زحمت، خدای همه فیضها که شما را به جلال ابدی خود در مسیح فراخوانده است، خود شما را احیا و استوار و نیرومند و پایدار خواهد ساخت. او را تا ابد توانایی باد. آمین. به کمک سیلاس که او را برادری امین می دانم، این چند خط را به اختصار به شما نوشتم تا تشویقتان کنم و شهادت دهم که همین است فیض حقیقی خدا. در آن استوار بمانید." (اول پطرس ۵: ۵-۱۲)

اجازه دهید خیلی سریع بیان پطرس را خلاصه کنم، سپس آن را نره نره باز میکنم. موضوع اصلی این بخش، فیض خداوند است. پطرس با نصیحت ما نسبت به تسلیم یکدیگر بودن، شروع میکند. روش دیگر برای گفتن این موضوع این است که بگوییم: "همه تحت ماموریت یکسان قرار گیرید". سپس مدعی میشود که خدا فیض خود را به فروتنان میبخشد و فروتنی برای ما

۱ در متن انجیل هزاره نو آمده: «تسلیم مشایخ باشید»

این است که توقع داشته باشیم فیض (قدرت)، نگرانیهایمان را بر میدارد، البته نه با اتکا به نیروی انسانی خودمان.

در اینجا پطرس از چه نوع نگرانیای صحبت میکند؟ این نگرانی در ارتباط با مسایل مختلف زندگی مانند نگرانیهای ما، مسئولیتهایمان، نیازهایمان و خواستههای گوناگونمان است. ما در مسیر تعاقب این ماموریت فیض، مخالفت و مقاومت دشمنان - ابلیس و پیروانش را تجربه خواهیم کرد. او میتواند ما را بلعد، اما این نقشهی خدا نیست. بنابراین ما باید هوشیار باشیم و به خوبی از عهد و وعدهی خدا آگاه بوده و در دعا مراقب باشیم. در چنین وضعیتی، همواره به وسیلهی فیض خدا تجهیز شده تا مقاصد پادشاهی او را پیش برده و با موفقیت در برابر دشمنانمان ایستادگی کنیم.

ما در تلاش خود تنها نیستیم، برادران و خواهرانمان نیز در سراسر دنیا در همین ماموریت فیضاند و جنگی مشابه را در دنیای عینی ما تجربه میکنند. نکتهی خوب دربارهی این جنگ این است که آنهایی که درگیر آن هستند، بالغ و نیرومند میشوند. ما با هر پیروزی، به مکان بالاتر در اقتدار مسیح بلند کرده میشویم.

پطرس نوشتهی خود را با این تفکر نیروبخشبه پایان میرساند: همین است فیض حقیقی خدا [یا هدف فیض خدا همین است]. آیا جالب نیست که روحالقدس پیشبینی میکرد که در زمانهای بعد مفهوم فیض خدا (دستکم در تفکر کلیسای غربی) به یک پوشش برای گناهان، و بلیطی برای ورود به آسمان تقلیل خواهد یافت؟! فیض حقیقی خدا شامل هر دوی اینها نیز هست، اما جلوتر هم میرود و شامل تقویت و نیروبخشیدن به ما برای فراتر رفتن از سطح تواناییهای طبیعی خود، برای ماموریتی که به ما سپرده شده نیز میباشد. جنبهی اصلی این ماموریت، بازشناختن خودمان به منظور جلال خداوند و پیشبرد پادشاهی اوست.

با چنین دانشی میتوانیم به سادگی درک کنیم چرا بیشتر ایمانداران همچون نور نمیدرخشند. بازشناختن و تمییز دادن خودمان از طریق جنگ - های سخت پدید میآید و ما اکثراً از جنگیدن فرار میکنیم. دشمن ما به همین سادگی تسلیم نشده و اجازه نمیدهد دنیا را برای عیسای مسیح فتح کنیم. او به سختی و به شکلی تزلزلناپذیر در برابر ماموریت ما مقاومت میکند و ما نیز باید در برابر او ایستادگی کنیم تا اهدافی را که خدا به ما داده، به انجام برسانیم. در ترجمهی NIV میخوانیم: "همین است فیض حقیقی خدا. در آن

استوار بمانید.^[۲] با خواندن این آیات واژگان پولس به تیموتائوس قدرت بیشتری مییابند:

"پس تو ای فرزندانم، در فیضی که در مسیح عیسی است نیرومند شو...
همچون سرباز شایسته مسیح عیسی، در تحمل رنجها سهیم باش."
(دوم تیموتائوس ۲: ۱ و ۳)

به تیموتائوس گفته نشد که از نظر جسمی، اجتماعی، احساسی یا علمی نیرومند شود. به او گفته شد تا در "فیض" نیرومند شود. این اسلحه‌ای است که نیاز داریم تا با موفقیت ماموریت خود را به اتمام برسانیم. پس از قریب ۲۵ سال خدمت، میتوانم بگویم بیشتر ما از این اسلحه استفاده نمیکنیم. از مهمی اینها گذشته، ۹۸٪ مسیحیان امریکا درک کاملی از یک هدیهی رایگان و قدرتمند ندارند. در واقع ما نمیدانیم چه چیزی داریم.

پولس درست پیش از شروع فصل دوم رساله به تیموتائوس، این مرد جوان خدا را برای تسلیم شدن در برابر مقاومتها و جفاهایی که با آن‌ها روبه‌رو بود، توبیخ میکند. آشکار است که مصیبت‌های تیموتائوس او را ترسانده و مرعوب ساخته و به شکلی ثابت‌قدم در برابر آنها نایستاده و آنچنان که پولس تعلیمش داده، نجنبیده بود. پولس به تیموتائوس یادآوری میکند که خدا به او روح ترس را نداده، بلکه روح قدرت، محبت و انضباط را داده است. تیموتائوس نیز همانند مهمی ایمانداران صاحب چیزی بود که با آن میتوانست بر هر مخالفت و مقاومتی غلبه نماید، بنابراین پولس او را تشویق میکند تا آن فیضی را که در مسیح است، شعلهور ساخته و در آن نیرومند باشد. (دوم تیموتائوس ۱: ۶-۷ و ۲: ۱ را بخوانید).

حرکت به سوی خواندگی بالا، شبیه گام برداشتن در پارک نیست. ما نمی‌توانیم با نوک پنجه به سوی عظمت پیش برویم. پولس موکداً میگوید: "برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است." (فیلیپیان ۳: ۱۴). اگر پولس به پیش میراند، به این معناست که با مخالفتها و مقاومتها روبه‌رو بود. بیایید یکبار دیگر رویای فصل نخستمان را یادآوری کنیم. قهرمان ما یا همان کسی که در قایق پارویی بود، باید در برابر جریان قوی رودخانه به پیش میراند. او نیروی خودش را از دست داد. چرا؟ من تنها میتوانم تصور کنم که دیدن

۲ ترجمه‌ی عهد جدید هزاره نو منطبق با NIV است، لذا تغییری در آیه دیده نمیشود.

قایق‌های گروهی که در کنار او شناور بودند، و افراد در آن در آسایش و خنده بودند و زندگیشان به گونه‌ای بود که در موفقیت‌اند و مخالفت بسیار کمی را تجربه می‌کنند، اعصاب او را خرد می‌کرد. این موضوع سرانجام به کشفی انجامید که گرچه فریب و خیال باطل بود، اما واقعی مینمود. کشفی که براساس آن، او میتوانست به عنوان یک مسیحی در سادگی زندگی کند و با مقاومت کمتری روبه‌رو شود. چه فریبی!

مثال دیگری می‌زنم. یک سرباز میتواند از میدان جنگ عقب‌نشینی کند و طبیعتاً شرایط آرامتری را نسبت به موقعی که در خط مقدم است، تجربه کند. جنگ تمام نشده است. این آرامش به این خاطر است که سرباز دیگر به خاطر عقب‌نشینی‌اش، درگیری ندارد. سرباز نیز درست شبیه مرد درون قایق، هنوز به نظر آماده‌ی جنگ میرسد؛ اونیفرم پوشیده، اسلحه و همهی ادوات جنگی را داراست، اما هیچ مقاومتی را تجربه نمیکند.

هدف ما صرفاً داشتندظاهری مسیحگونه نیست، بلکه باید حقیقتاً همانند او پادشاهی را پیش برده و کارهای ابلیس را باطل سازیم (اول یوحنا ۳: ۸ را بخوانید). انجام این کار به معنای روبه‌رو شدن با مخالفت و مقاومت است.

باید به خاطر داشته باشیم که فیض (قدرت) خدا همهی آن چیزی است که ما برای غلبه بر سختیها نیاز داریم، با این وجود باید با ایمانی استوار با آن همکاری کنیم و گواه ایمان ما، عمل متناظر است. وقتی پطرس بر روی آب راه رفت، او گامی غیرممکن و خارقالعاده را برداشت. عیسا گفت: "بیا" و در این یک واژه، همهی فیضی که او برای گام برداشتن بر روی آب به آن نیازمند بود، وجود داشت. اما زمانی که او دست از ایمان کشید، فیض (قدرت) نیز کاهش یافت و او شروع به غرق شدن نمود. فیض یا قدرت کافیدر واژه‌ی "بیا" عیسا وجود داشت تا پطرس تمام مسیر و حتا تمام طول دریای جلیل را اگر میخواست، طی کند. اما فیض شکست خورد، زیرا ایمان او شکست خورد. ما فیضی نامحدود در مسیح داریم، اما تنها از طریق ایمان به آن دسترسی مییابیم: "ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم." (رومیان ۵: ۲)

مشکل این نیست که فیض شکست می‌خورد، مشکل در ایمان ماست که رو به کاستی مینهد و در نتیجهی آن، فیض منقطع میشود. در این شرایط در وسط جنگ رها میشویم تا با نیروی خود ادامه دهیم.

خلولهای را در نظر بگیرید که آب را به خانهای شما میآورد. اگر خط لوله بترکد، جریان آب قطع میشود. هرچند منبع آب، ذخیره نامحدودی دارد، اما آب دیگر به خانهای شما نمیرسد زیرا لوله ترکیده و قطع شده است. ایمان لوله است، آب همان فیض.

برای جلوگیری از شکست، باید خودمان را در ایمان بنا کنیم. چگونه؟ با خواندن کلام، دعا، پرستش و شکرگزاری از خدا برای خودش و فیضیکه تدارک دیده؛ ما در روح دعا میکنیم. اگر این کارها را برای بنای ایمانمان نکنیم، بالاخره دست از ایمان میکشیم و به جای قدرت خدا، براساس قدرت خودمان زندگی میکنیم. اندکی بعد هم دست از حکمراندن بر دنیا میکشیم و اجازه میدهیم دنیا بر ما حکم براند.

به همین دلیل است که پطرس ما را تشویق میکند تا: "در فیض و شناخت خداوند و نجاتدهندهی ما عیسیای مسیح نمو کنید." (دوم پطرس ۳: ۱۸) ما مسئولیت داریم تا در قدرت خدا رشد کنیم. ما این کار را به سادگی با بنای ایمانمان انجام میدهیم و میتوانیم آن را افزایش دهیم. پولس میگوید: "زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست به ظهور می‌رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است. چنانکه نوشته شده است: پارسا به ایمان زیست خواهد کرد." (رومیان ۱: ۱۷) به این شکل به آن نگاه کنید: هرچه ایمانتان افزایش یابد، لولهی بزرگتری خواهید داشت و در نتیجه، میزان بیشتری آب (فیض) در اختیار شما قرار خواهد گرفت. بنابراین خدا میتواند مسئولیت بزرگتری به شما بسپارد تا به بخشهای نیازمند بیشتری رسیدگی کنید و برای زندگیهای بیشتری بجنگید.

من نیز همراه با نویسنده به عبرانیان، قلبا شما را تشویق میکنم تا: "دستهای سست و زانوان لرزان خود را قوی سازید! برای پاهای خود راههای هموار بسازید، تا پای لنگ بیشتر صدمه نبیند، بلکه شفا یابد... مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشۀ تلخی نمو نکند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند." (عبرانیان ۱۲: ۱۲-۱۳ و ۱۵) برگشتن از فیض خداوند، کوتاه آمدن در برابر مقاومت دشمن و حالت بیطرفی پیدا کردن و خوشحیالی است. چرا باید از قدرت فراطبیعی و باورنکردنی خدا بازگردیم؟ چرا باید از قدرتبخشی شگفتانگیز فیض، دست بکشیم و آن را از آن خود نسازیم؟

ما در جنگ هستیم، و تنها راهی که میتوانیم با قدرت آن را به پایان

برسانیم، خستگیناپذیری در ایمانمان است. خستگیناپذیری، موجب شادی و خرسندی خداوند میگردد و تهدیدی واقعی برای ملکوت و قلمرو تاریکی است و این خواندگی ماست، سرنوشت ما، امتیاز ما در خدمت به خداوندان عیسیای مسیح.

زره فروتنی

"ای جوانان، شما نیز تسلیم یکدیگر باشید. همگی در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا، خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد. پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرفرازتان سازد. همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست." (اول پطرس ۵: ۷-۵)

تسلیم یکدیگر باشید [۱]... فروتنی را بر کمر بندید... خویشتن را فروتن سازید.

واژه‌های پطرس در آیات بالا برای داشتن یک زندگی موثر و پایانی خوب در همهی جنبه‌های زندگی، حیاتی هستند. پطرس با این فرمان شروع میکند: "تسلیم یکدیگر باشید". در این متن واژهی "تسلیم" یا "مطیع"^۱ به معنای "متحدبودن در یک ماموریت است". چطور چنین چیزی با تنوع گسترده‌ی شخصیتی، تواناییها و خواسته‌های ما ممکن است؟ با پوشاندن خود با فروتنی (بستن کمر خود به فروتنی). خداوند در برابر متکبران می-

۱ همانطور که در فصل پیشین گفتیم، در ترجمه‌های فارسی این جمله خطاب به جوانان است که مطیع پیران و رهبران کلیسا و مشایخ باشند.

Submissive ۲

ایستد و ما یقیناً نمیخواهیم خدا در برابر ما بیاستد! از سوی دیگر او به فروتنان فیض (قدرت) میبخشد.
خب، حالا چه کسی متکبر است و چه کسی فروتن؟

فروتنان، فیض خدا را دریافت میکنند

مسیحیانی که حقیقتاً فروتن هستند، باید توکل و اطاعت از کلام خدا را بالاتر از فکر، استدلالها، احساسات و خواستههای خود قرار دهند. در نتیجه آنها به جای وابستگی به تواناییهای خود به توانایی خدا وابسته میشوند. آنها خواستهی او را میجویند، نه خواستههای خود و دیگران را. آنها در ماموریت او هستند. خدا به ما میگوید: "جان مرد متکبر در او راست نمیشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود." (حقوق ۲: ۴)

حقوق ۲: ۴، غرور و ایمان را در دو قطب متضاد به تصویر میکشد. این آیه را میشد اینگونه نیز نوشت: "اینک جان مردی که فروتن نیست، در او راست نمیشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود." در اینجا فروتنی و ایمان دست در دست هم راه میروند و بیایمانی و تکبر و غرور نیز به همینسان. ایمان نداشتن به خدا به این معناست که ما خود را بهتر از او میدانیم و به قضاوت خودمان اعتماد داریم نه او. بیایمانی هیچچیز جز پوششی برای غرور نیست.

بگذارید مثالی بزنم. تقریباً حدود یک سال پس از خروج اسراییل از مصر، خداوند به موسا فرمان داد: "کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی-اسراییل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبابی ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید." (اعداد ۱۳: ۲) طبق معمول، دستور خدا کاملاً مشخص بود و هیچ نقطهی خاکستری یا غیرقطعیای در آن نبود. بنابراین موسا ۱۲ رهبر را از تمام قبیلها انتخاب کرده و میفرستد. با این وجود ده نفر از آنها خیلی "فروتن" بودند و دو نفر بسیار "مغرور" (اگر داستان را میدانید با من بمانید؛ من به شوخی میگویم فروتن و مغرور، تا نکتهای را مشخص کنم).

این جاسوسان پس از چهل روز ماندن در سرزمین وعده، بازگشتند. نخست ده مرد "فروتن" لب به سخن گشودند: "ما آن سرزمین را بررسی کردیم، آنجا حقیقتاً یک سرزمین عالی است و در آن شیر و عسل جاری

است. به میوههایی که از آنجا آورده‌ایم، نگاه کنید. با این وجود آنها لشگری نیرومند دارند که شامل غولهاست!^[۴] آنها جنگجویانی ماهرند و سلاحهایی که دارند به مراتب از اسلحههای ما بهتر است. ما فقط گروهی هستیم که به تازگی از بردگی آزاد شده‌ایم. ما باید زن و بچه‌هایمان را در نظر داشته باشیم! چهطور ممکن است کسانی را که دوست داریم تحت ظلم، شکنجه، تجاوز و مرگی قرار دهیم که در آنسوی رودخانه در انتظارشان است؟ ما باید پدران و همسران خوب و مسئولی باشیم و به همین دلیل شرایط واقعی را گزارش کردیم. غیرممکن است آن سرزمین را بگیریم!"

اگرچه مردم مدتها منتظر سرزمینی بودند که متعلق به خودشان باشد، اما امنیت را در اولویت قرار میدادند. بنابراین آنها حکمت و فروتنی این مردان را ستودند و برایشان دست زدند. مطمئنم که اکثر پدران و مادرانی که گزارش آنها را میشنیدند، از رفتار فروتنانهی این ده جاسوس سپاسگزار بودند. اسرائیلیان خود را راحت ساختند و به یکدیگر گفتند: "چه قدر خوشحالیم که این مردان پیش از ما رفتند. چه رهبران بزرگی. وجدانشان اجازه نداد که ما را در مسیری سخت بیاندازند. اگر آنها به فکر جمع نبودند، چه بر سر ما میرفت؟"

اما در این لحظه دو رهبر مغرور، کالیب و یوشع، حرف آنها را قطع کرده، گفتند: "یک لحظه صبر کنید! اینجا چهکار میکنید؟ ما باید همین الان رفته و آن سرزمین را بگیریم! خدا آن سرزمین را به ما وعده داده است. ما کلام خدا را در این ارتباط داریم. ما این قوم را نابود خواهیم کرد. بیایید فوراً خودمان را آماده کنیم!"

همگی از آنچه میشنیدند، شوکه شده بودند. با ناباوری به هم نگاه کردند. آیا میتوانید واکنش ده جاسوس دیگر را به مشورت نابخردانه و عجولانهی یوشع و کالیب تصور کنید؟ من تصور می‌کنم که آنها پس از شوک درونی، اینچنین پاسخ دادند: "شما دو تا دربارهی چه حرف میزنید؟ آیا عقلتان را از دست داده‌اید؟ ما همه، یکپیز دیدیم، ما قدرت و اسلحه و دژهای شهرهای آنها را دیدیم. آنها غولند و جنگجویانی ماهرند، ما فقط یک مُشت برده‌ایم. ما حریف آنها نیستیم! شما به زن و بچه‌هایمان و آسایش و سعادت قوممان فکر نمیکنید. شما مغرور، کله خر و آرمانگرایی! ساکت شوید ای آدمهای خودخواه!"

به نظرم میرسد که در آن لحظه جماعت نفس راحتی کشیدند و گفتند: "آه، خدا را شکر برای این افراد حکیم که تسلیم نشدند. ما بسیار خوشبختیم که اکثر جاسوسان، فروتن و محتاط بودند. فقط تصورش را بکنید که چه پر سر ما میرفت اگر همهی آنها مانند یوشع و کالیب، مغرور و متکبر بودند؟" اما خدا مثل همیشه، حرف نهایی را زده بود. "تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟" (اعداد ۱۴: ۱۱) خدا از ذهنیت قوم خشنود نبود. آنچه که آنها فکر میکردند فروتنی است، بیهیچوجه فروتنی نبود. درواقع بیایمانی آنها غرور بود. آنها همهی محاسبات خود را برمبنای حکمت، توانایی و قدرت خود گذاشته بودند.

مدتها بعد در عهد عتیق خدا گفت: "ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از بیهوه منحرف باشد... مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد." (ارمیا ۱۷: ۵ و ۷) ده نفر از جاسوسان، بزرگی غولهای آنجا را میدیدند و برمبنای قدرت خود، با ترس آنها را نظاره میکردند. اما کالیب و یوشع میدیدند که خدا در مقایسه با دشمن چهقدر بزرگ است و تمام محاسبه و برآورد خود را بر فیض خدا نهاده بودند. این دو نفر در آخر مبارک شدند و جاسوسان دیگر - کسانی که ایمان نداشتند، ملعون گشتند.

بنابراین کدام یک از جاسوسان حقیقتاً فروتن و کدام یک حقیقتاً مغرور و متکبر بودند؟ در نظر خداوند آن ده نفر متکبر بودند و آن دو نفر، فروتن. ایمان، لازمی فروتنی اصیل است زیرا وقتی فروتن هستید، بر توانایی (فیض) خدا تکیه میکنید که شما را رهایی میبخشد، نه بر توانایی خودتان. اگر آن ده جاسوس با فروتنی بر وعدهی خدا تکیه میکردند، به آن سرزمین حمله و آنجا را فتح مینمودند. آنها میبایست به جای توانایی و استدلالهای انسانی، تسلیم و مطیع کلام خدا میشدند، آنها می بایست تسلیم و مطیع یکدیگر میشدند و در تحت یک ماموریت قرار میگرفتند.

وقتی که در جنگ بودند، یک ناظر شاید گمان میبرد که نسل ابراهیم با توانایی خود میجنگند، اما درواقع این فیض یا قدرت فراطبیعی خدا بود که در بین آنها عمل میکرد. وقتی ما با فیض خدا قوت مییابیم، زمانهایی وجود دارد که به نظر میرسد با توانایی انسانی خود کارها را به انجام رساندهایم. در شرایطی نیز کاملاً واضح است که این کارها تنها با توانایی خدا به انجام

رسیده‌اند. اما اصلاً اهمیتی ندارد که در نگاه دیگران، چه‌طور به نظر می‌رسد. این ما هستیم که باید بدانیم و کاملاً به قدرت او توکل کنیم و براساس اطمینانمان بر کلام او به پیش برانیم.

خواننده‌ی عزیز، این همان ایمان خستگی‌ناپذیر است. اما این با روحی فروتن در حضور خدا و نزد یکدیگر آغاز میشود.

ملبس شدن به فروتنی، همان پوشیدن زره او به جای زرهی خودمان است. اول پطرس ۵: ۵-۶ فرمان میدهد: "فروتنی را بر کمر ببندید ... و خویش را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید". دست خدا، در کتاب مقدس همواره نمایانگر توانایی، قدرت و نیروی اوست؛ به عبارتی زره او. به این ترتیب و از نظر کاربردی میتوان این ترجمه را چنین معنا نمود: "ما باید خود را زیر قوت و توانایی خدا فروتن سازیم". ما نباید اجازه دهیم تجربیات و ایده‌های انسانی (خودمان یا دیگران) در برابر کلام خدا قداً کم کنند؛ بلکه در عوض باید بدون توجه به استدلال‌های منطقی و طبیعی، ایمان داشته باشیم و اجازه دهیم کلام خدا اعمال ما را دیکته کند.

چهارصد سال مطیع بودن و بردگی در مصر به فرزندان اسرائیل آموخته بود که آنها نمیتوانند از خودشان در برابر نیروهای بزرگتر و قویتر که اسلحهای نیرومندتر دارند، دفاع کنند. مصر بر آنها مسلط بود. آنها نمی‌توانستند هیچ کاری برای آزادی خودشان بکنند، خدا خودش این کار را کرد. او به شکلی پر جلال آنها را به وسیله‌ی دست زور آور خویش رها ساخت. همان‌طور که موسای یادآوری کرد:

"و این برای تو علامتی در دستت خواهد بود و تذکراهی در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد." (خروج ۱۳: ۹) همچنین میدانیم که "اما کارهای او را به زودی از یاد بردند." (مزمور ۱۰۶: ۱۳) آنها به جای چسبیدن به دست خدا که آنها را رها نکرده بود، به تجربیات سالهای طولانی بردگیشان آویختند. همان دست نیرومندی که مصر را شکست داد، قادر بود ارتش کنعانیان را نیز شکست دهد؛ کسانی که بسیار پایین تر از ارتش مصر بودند.

اما پیش از آنکه ضعف ایمان اسرائیلیان را به سختی سرزنش کنیم، لازم است به آینه‌ی نگاهی بیاندازیم، چه قدر ما نیز همین کار را کرده‌ایم؟! پیش از پیوستن به خانوادگی الهی [ایمان آوردن]، ما نیز تحت حکومت ستمگرانه‌ی شیطان قرار داشتیم. ما طبیعت او را بر خود گرفته بودیم و هیچ امیدی برای

فرار نداشتیم. اما خداوند به شکلی قدرتمندانه "ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخت." (کولسیان ۱: ۱۳) اگر او این قدم غیرممکن را برداشت، آیا نمیتواند شرایط سخت و مشکلات کوچکتر ما را در زندگی بردارد؟ شرایطی مانند شفای بیماریها، برطرف کردن نیازهایمان، عطای فیض، و قدرتبخشیدن ما برای تشخیص و غلبه بر شرایط غیرممکن. بیایید حماقت اسراییل را تکرار نکرده و زود کار او را فراموش نکنیم. بگذارید من و شما نیز همچون کالیب و یوشع در پوشش زرهی فروتنی باقی بمانیم.

درک نادرست از فروتنی

جای تاسف است که بگوییم فروتنی اغلب به اشتباه بهعنوان ضعف، بزدلی و عدم جرات تعبیر میشود. در واقع کاملاً برعکس است. اغلب در کتابمقدس کسانی که حقیقتاً فروتن هستند، به اشتباه مغرور و متکبر در نظر گرفته شدهاند. بهعنوان مثال، داود را در نظر بگیرید. او به درخواست پدرش به ملاقات برادرانش که در جنگ با فلسطینیان بودند، رفت. هنگامی که به میدان جنگ رسید، متوجه شد که همهی سربازان، از جمله برادرانش در شرایط نظامی عجیبی هستند؛ آنها خود را پشت صخرهها مخفی ساخته و از ترس بر خود میلرزیدند. آنها مرعوب اندازه، قدرت و آوازی غول فلسطینیان، جلیات شده بودند. داود فهمید که این موضوع چهل روز طول کشیده، و با صدایی عاری از ترس و کمرویی پرسید: "این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟" (اول سموئیل ۱۷: ۲۶)

این گفتهی داود برادر بزرگش الیاب را به خشم آورد. میتوانید فکر الیاب را تصور کنید: برادر کوچک من نه تنها یک بچهی لوس و بداخلاق است، بلکه از خودراضی هم هست. او به سرعت به سمت داود برگشت و گفت: "من تکبر و شرارت دل تو را میدانم" (آیه ۲۸). وای، چه توبیخ مستقیمی! در ترجمهی دیگری، گفتهی الیاب اینگونه ترجمه شده: "تو یک خالیبندی!"^[۴] و در ترجمهی دیگری میخوانیم: "میدانم تو چه فرد مغرور و خودبینی هستی!"^[۵] برادر داود او را فردی مغرور، خودبین و متکبر میدانست.

اما صبر کنید، کدام برادر حقیقتاً مغرور بود؟ تنها یک باب قبل، سموئیل

۴ (TEV) "you smart aleck, you!"
NIV ۵

نبی به خانهی یسا رفته و پادشاه بعدی را مسح میکند. الیاب به عنوان پسر بزرگتر انتخاب نشد. هم یسا و هم سموئیل مطمئن بودند که الیاب باید فرد برگزیده باشد، چراکه بین پسران یسا از همه بزرگتر و بلندقامتتر بود. اما خدا بسیار محکم گفت: "او را رد کرده‌ام" (اول سموئیل ۱۶: ۷)

چرا خدا الیاب را رد کرد؟ آیا این همان غروری است که الیاب، داود را به داشتنش متهم میکند؟ خداوند بعدها فروتنی داود را میستاید و میگوید داود مردی است که در پی قلب خدا بوده (اعمال ۱۳: ۲۲ را بخوانید).

فروتنی خصیصهی زندگی داود بود و میدانیم که این رهبر بزرگ بسیار با ضعف، بزدلی و جبن فاصله داشت. او کسی است که مینویسد: "خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟" (مزمور ۱۱۸: ۶) به میدان جنگ بازگردیم. داود از حملهی زبانی الیاب خلاص میشود و باطمینان پا به نبرد با جلیات میگذارد و اجازه میدهد او بداند که مسلما سرش را از دست خواهد داد. سپس داود به سمت اردوگاه دشمن میرود، جلیات را تنها با یک سنگ که از تیر کمانش پرت میکند، میکشد و دقیقا همان-طور که مدعی شده بود، سر جولیات را با خود میبرد.

برادر بزرگتر داود و خانوادهاش درست همانند آن ده جاسوس، همهی محاسبهی خود را در جنگ براساس تواناییهای خود نهاده بودند. اما داود جنگ را از طریق قدرت یا دست خدا میدید. او خود را با فروتنی پوشانید. شائول اسلحه و زره خود را به داود پیشنهاد نمود اما داود آن را رد کرد؛ او به زرهی خداوند اعتماد داشت. اما باز هم میبینیم که داود نیز همانند یوشع و کالیب از جانب کسانی که به نیروی خودشان اعتماد میکردند، فردی مغرور و متکبر دیده شد.

من باور دارم که دشمن سخت در تلاش است تا مانع درک و فهم معنای فروتنی شود. بسیاری از مسیحیان خوشقلب در نگاه به فروتنی به عنوان نرمخویی، ضعیفبودن در ظاهر و محافظهکاربودن، به دنیای بیایمان پیوسته‌اند. اما این یک برداشت سطحی از معنای واقعی این واژه است. دو نمونهی کتاب مقدسی را در نظر بگیرید: موسا و عیسا را.

در کتاب اعداد میخوانیم: "و موسا مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع

مردمانی که بر زمیناند." [۱] (اعداد ۱۲: ۳)

خدای من، چه تعریفی! آیا دوست نداری این عبارت در مورد ما گفته

۶ در ترجمه‌های فارسی، به جای واژه‌ی «فروتن»، واژه‌ی «حلیم» آمده است.

شود؟! البته که میخواهیم، اما ما هرگز جرات نداریم که چنین چیزی را دربارهی خودمان بگویم زیرا فقط یک فرد متکبر، خودپرست و مغرور ممکن است دربارهی خودش بگوید چهقدر فروتن و حلیم هستم، درست است؟! اما حدس بزنید چه کسی کتاب اعداد را نوشته: بله، موسا! این مرد شگفتانگیز خدا، خود را فروتنترین فردی که بر روی زمین وجود داشته، توصیف میکند.

چطور چنین چیزی ممکن است؟! آیا میتوانید خادمی را تصور کنید که در یک کنفرانس مسیحی بیايستد و بگوید: "جماعت، من فردی فروتن هستم! پس بگذارید در این رابطه با شما صحبت کنم!"؟ یقیناً همه به او خواهند خندید. حال ببینید عیسا چه گفت: "بیايید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا ملایم و افتاده دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت." (متا ۱۱: ۲۸-۲۹)

عیسا در اصل میگوید: "نزد من بیايید. من فروتن هستم. میخواهم دربارهی فروتنی به شما تعلیم بدهم." بیان عیسا در مورد فروتنی خودش نیز مانند گفتهی موسا، در دنیای امروز خوب به نظر نمیرسد. اما مشکل در چیزی که موسا و عیسا میگویند، نیست؛ مشکل در درک و معنایی است که در ذهن ما نسبت به فروتنی حک شده است. ما معنای حقیقی آن را گم کردهایم زیرا اکنون معنای آن را زیستن همچون کرمی بیارزش تصور میکنیم که باید فقط از ناتوانی و بیچارگی خود سخن بگوید. درحالی که فروتنیای که خدا تعیین و تعریف میکند، دارای خصوصیات بسیار مثبت و قدرتمندی است. فروتنی واقعی، اطاعت و وابستگی مطلق به خداست؛ قراردادن او در همهی امور در جای نخست، دیگران در جای دوم و خودمان در جای سوم است. فروتنی هیچ مناسبت و ربطی به نرمخویی و پست کردن خود ندارد، بلکه داشتن زندگیای جسورانه، شجاعانه، خستگیناپذیر در قدرت فیض رایگان خداست.

فروتنی ما را خستگیناپذیر نگه میدارد

به خاطر میآورد چگونه کسانی که تا به آخر خستگیناپذیر میمانند و دور خود را به کمال میرسانند، پاداش مییابند؟! پولس نسبت به فروتنی دروغین که میتواند در ظاهر خردمندی بروز یابد، هشدار میدهد: "مگ نازید کسی که

دل به خوار کردن خویشان و عبادت فرشتگان مشغول داشته است، شما را مردود گرداند. چنین کسی شیفتهٔ اموری است که در رؤیاهایش دیده است، و افکار نفسانی‌اش او را با خیالهای پوچ مغرور ساخته است.» (کولسیان ۲: ۱۸) آن ده جاسوس و قوم ترسوی اسرائیل روشن میسازند که فروتنی کاذب چهطور میتواند ما را از پاداشی که خدا برایمان در نظر گرفته، بازدارد. آن ده جاسوس علیه ورود به سرزمین وعده مشورت دادند. استدلال آنها منطقی، موجه و محتاطانه به نظر میرسید، اما آنها به جای حکمت و وعدهی خدا از درخت معرفت نیک و بد بهره میبردند. آنها نه تنها خود را فریب دادند، بلکه خانوادگی خود و میلیونها نفر دیگر را نیز فریب دادند؛ آنها هرگز وارد سرزمین وعده نشدند. افراد بیشماري وجود دارند که به خاطر فروتنی کاذب، سرنوشت خود را از دست میدهند. یوشع و کالیب دو جاسوسی بودند که با روح فروتنی گزارش دادند، آنها تنها بزرگسالانی بودند که خدا اجازه داد از آن نسل وارد سرزمین جدید شوند. نسلی جدید از اسرائیل به همراهی یوشع به عنوان رهبر، با شجاعت وارد سرزمین وعده شدند. آنها در دست زورآور خدا و قدرت او فروتن بودند، در نتیجه پیروز شدند.

یک بار مردی از من پرسید: "جان، تو ترجیح میدهی برای میلیونها نفر با زمینهای مختلف، موعظه کنی یا یک دوجین رهبر؟!"

من پاسخ دادم: "میلیونها نفر!"

او گفت: "انتخاب تو حکیمانه نبود، زیرا آن ده رهبری که برای جاسوسی به سرزمین وعده فرستاده شدند، مسئول از دست دادن سرنوشت میلیونها نفر بودند."

ما خوانده شده‌ایم تا رهبران و تاثیرگذاران باشیم. پرسش اینجاست که شما چگونه رهبری میکنید؟ آیا با قرار گرفتن در زیر دست زورآور خداوند با فروتنی مسلح شده‌اید، یا ظاهری فروتن دارید اما هنوز با توانایی خود کار میکنید؟"

پولس نوشت: "ما برتر از پیروزمندانیم" (رومیان ۸: ۳۷)، اما آن ایده-ها، نقشه‌ها و هدایتهای ما که خارج از کلام خدا هستند، "و هرچند به سبب دربرداشتن عبادت داوطلبانه و خوار کردن خویشان و ریاضت بدنی، ظاهری حکیمانه دارد... فاقد هرگونه ارزش برای مهار تمایلات نفسانی است." (کولسیان ۲: ۲۳) همهی نسل کالیب و یوشع در جایگاه پیروزمندان قرار گرفته بودند. ایاب و دیگر برادرانش میبایست پیش از سررسیدن برادر

جوانشان داود به صحنهی نبرد، بر فلسطینیان پیروز میشدند. اما فروتنی دروغین شان؛ قدرت وعده، ثمرات، تواناییشان برای حکمراندن بر زندگی و درنهایت ورود به پاداش ابدی را از آنها ربود. به همین دلیل پولس به شکلی نیرومند ما را تشویق میکند تا:

"برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید. خود را برتر از دیگران مپندارید."
(رومیان ۱۲: ۱۶)

ذهن فروتن، خود را حکیم نمیداند. به یاد میآورد زمانی یک مجلهی معتبر بینالمللی، مقالهای دربارهی یک موضوع جدلآمیز نوشته بود. ویراستار مقاله با مجلهی ما تماس گرفت و از من خواست تا نقطه نظرم را در آن باره بنویسم، و دستیارم درخواست آنها را به من انتقال داد. به او گفتم: "بگذار درباره اش فکر کنم!"

روز بعد در روح احساس ناآرامی میکردم، اما نمیتوانستم علت را پیدا کنم. از خودم پرسیدم: "چه چیز اشتباه است؟" اما نمیتوانستم دقیقاً بگویم چه چیز مرا نگران میکند. بالاخره آن را در دعا نزد خداوند آوردم و یک یا دو روز بعد ناگهان علت را دریافتم. با لیزا صحبت کردم و به او گفتم: "میدانم چرا با درخواست مجله مشکل دارم، پاسخ ساده است. من چه کسی هستم که بخواهم نظر بدهم؟ آیا سفیران نظر شخصی میدهند؟!"

کتابمقدس میگوید: "پس سفیران مسیح هستیم، به گونه ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می خواند." (دوم قرن تیان ۵: ۲۰) اگر رییسجمهور امریکا سفیرش را میفرستد تا پیام او را به ملتی دیگر برساند و آن سفیر پیام خودش را به جای پیام رییسجمهور برساند، دچار دردسر بزرگی میشود. وقتی من از طرف خدای پدر و و عیسای مسیح خداوند حرف میزنم، باید از کلام او سخن بگویم. من کیستم که بخواهم نظر خودم را بدهم؟! این حماقت آن ده جاسوس بود. این مجله، به عنوان یک خادم انجیل سراغ من آمد تا نظر مرا بپرسد [اگر نظر شخصی خودم را می دادم] توهین به خدمتگزاری فیض خداوند بود که به آن توکل دارم.

این اتفاق موجب شد به صحبتی که خدا چند سال پیش با من کرده بود، بازگشت کنم. چهار سال نخست خدمت من به سختی گذشت، یک بیابان!

من و لیزا ماشین هوندا سیویک^[M] کوچک خود را در نیمه‌ی شرقی ایالات متحده میراندیم، با بجههایی که در صندلیهای خود نشسته بودند و لوازمی که هر جا جا میشد، گذاشته بودیم. به سختی دعا میکردیم تا درها به رویمان گشوده شود و اکثر جلسات ما در کلیساهای صدنفره بود با اعضایی که به نظر نمیرسید تعدادشان بخواهد زیادتر شود و در جماعت کوچک خودشان گیر کرده بودند.

پس از چهار سال خدمت پرمشقت، خداوند یک روز صبح در دعا با من سخن گفت: "جان، من تو را به کلیساها و کنفرانسهایی فرستادم که ثمردهی اندکی در این چهار سال گذشته داشتند، و تو در وفاداری، مرا اطاعت کردی. من آنچه را که تو انجام داده‌ای، در نظر دارم، اما اکنون میخواهم تغییری اساسی ایجاد کنم. من از رویای تو نیز فراتر میروم. اثردهی تو چند برابر خواهد شد به نحوی که تو به کلیساها و کنفرانسهایی دعوت خواهی شد که نفوذی برجسته در بین شهرها و ملتها دارند. تو را از نظر مالی، اجتماعی و روحانی به شکلی واضح برکت خواهم داد. تو خادم آنچیزی هستی که به من تعلق دارد و اکنون زمان آن است تا رفته و پیغام مرا به قومها برسانی." اجازه دهید داخل پراتنز به اهمیت تعداد اعضا اشاره کنم. کلیساهای بزرگی هستند که فاقد نفوذ در جوامع خود هستند و برعکس کلیساهای کوچکی هستند که بسیار بانفوذند. جنبهی مهم اثرگذاری یک کلیسا، به تعداد اعضا نیست، بلکه به کیفیت نفوذ و توسعهی آنهاست.

من از آنچه مستقیماً از خدا شنیده بودم، دستپاچه و هیجانزده بودم. موضوع را به لیزا گفتم و او نیز بسیار شاد شد. اما چند لحظه بعد، خدا بهنجاوا به من گفت: "این یک آزمایش خواهد بود. وقتی تو به کلیساهای کوچکی که فاقد نفوذ بودند، میرفتی، مجبور بودی برای هر سنت به من ایمان داشته و برای هر کلمه اعتماد کنی. تو پیوسته مشورت مرا میطلبیدی زیرا میدانستی اگر خواستهی مرا در تلاشت گم کنی، به شکلی مشخص عذاب خواهی کشید.

آیا چون تو را از نظر مالی برکت خواهم داد، پولت را بیحساب و کتاب خرج خواهی کرد؟ یا همچنان مشورت مرا همچون دوران خشکی خواهی خواست؟ آیا اکنون به جای جستجوی هدایت من، به هر کجا که خواهی میروی؟ آیا اکنون به جای ایمان به هر کلمهای که به تو الهام میکردم، عقاید

شخصیات را از روی منبر عنوان خواهی کرد؟ پسر، من فرزندانم را در دو جای مهم آزمایش میکنم: در بیابان و در فراوانی. بیشتر کسانی که شکست خورده‌اند، نه در بیابان بلکه در فراوانی بوده‌اند!

وحشتناک بود. پس از پایان دعا و خروج از آن، بلافاصله آن را با لیزا در میان گذاشتم. او پاسخ داد: "وقتی من اولین بخش کلامی را که خدا به تو گفته بود، شنیدم، میخواستم در آشپزخانه برقصم. حال که همهی پیغام را شنیده‌ام، از ترس بر خود می‌لرزم!"

گفتم: "این خوب است، چون واکنش درستی است، این ترس خداوند است!" بسیاری نمیدانند ترس خداوند، وحشت از خداوند نیست. زیرا اگر معنای وحشتکردن و ترسیدن بود، باید از او فرار میکردیم. ترس خداوند، ریشهی سلامتی، حکمت، قدرت و زندگی امین است. مثلاً وقتی پای ثروتمندان در میان است، اگر به گونهای شایسته ثروت را مدیریت کرده، ترس خدا را در نظر قرار دهند، خوب هستند. اما فریب به سادگی میتواند خودش را به ثروت ما پیوند دهد. عیسا نسبت به "فریبندگی ثروت" در متا ۱۳: ۲۲ هشدار میدهد، اما اگر در مشورت خدا، کلام و حکمتی که ناشی از ترس خداست باقی بمانیم، چنین فریبی نمیتواند به ما آسیب رسانده و فریفته مان سازد. دادن نظر شخصیم به عنوان سفیر مسیح، کاری فاقد ترس مقدس خدا بود، و این چیزی نیست جز غرور. به همین دلیل پولس میگوید: "با فروتنی به امور کوچک بپردازید [با فروتنان معاشرت کنید] و خود را برتر از دیگران مپندارید." (رومیان ۱۲: ۱۶). کالیب و یوشع به اعتقادات همدره‌های خود میچسبیدند، خدا پیشتر خواستهی خود را به روشنی گفته بود. آنها ترس خدا را در دل داشتند و در نتیجه خوب به پایان رساندند. همانطور که کتاب امثال بیان میکند: "او تمسخرگران را تمسخر میکند، اما فروتنان را فیض میبخشد." (امثال ۳: ۳۴)

کسی که عقل سلیم داشته باشد، نمیخواهد خدا تمسخرش کند. اما این دقیقاً همان اتفاقی است که برای افراد متکی به خود رخ میدهد. خدای جلال، غرور و تکبر را تحمل نمیکند. او از آن متنفر است. لوسیفر [شیطان] به خدا بسیار نزدیک بود، نزدیکتر از همهی فرشتگان، اما او فاقد ترس خداوند بود و بنابراین بدون شک خوب تمام نکرد. به ما گفته شده: "ترس خداوند ظاهر است و پایدار تا ابد" (مزمور ۱۹: ۹) ترس خداوند، قدرت پایداری است که به ما توانایی خوب به پایان رساندن دورمان را میدهد. آدم و حوا در حضور

جلال او گام برمیداشتند. اما آنها به اندازهی کافی ترس خداوند را نداشتند، در نتیجه نتوانستند برای همیشه در باغ بمانند.

ترس خدا، ایمان و فروتنی، سه ریسمانی هستند که به سادگی بریده نمیشوند (جامعه ۴: ۱۲ را بخوانید). اگر ترس خداوند در دل شما باشد، در مواجهه با شرایط غیرممکن به او ایمان خواهید داشت. اگر ترس او در دلتان باشد، فروتن خواهید بود، نه به نظر خودتان فردی حکیم. به همین ترتیب، غرور، تمرد و بیایمانی نیز ریسمان سه لای تاریکی هستند که پاره کردن و گسستشان سخت است. مردی را به من نشان دهید که از آنچه خدا در کلامش میگوید، غفلت میورزد و یا آن را به حساب نمیآورد و به اعتقادات خودش چسبیده، آنگاه به شما نشان خواهم داد که او کسی است که خوب به پایان نمیرساند. تنها امید برای او توبهی راستین و فروتن ساختن خویش است.

زره پشت سر

غرور خیلی فریبنده است. من باور دارم که این یکی از موثرترین سلاح-های دشمن در بازداشتن ما از پایانی خوب است. غرور، نمیتواند پیشرفت دشمن را ببیند، زیرا که آنها از پشت سر ضربه میزنند. این نقطهی کور است. اغلب از کسانی که همهچیزشان را از دست دادهاند، شنیده‌ایم: "من ندیدم که این اتفاق در حال وقوع است!"

دلیلی برای این موضوع وجود دارد. اگر به اسلحههای خدا در کتابمقدس نگاه کنیم، میبینیم که همهی آنها ما را وقتی با دشمن از جلو روبهرو میشویم، محافظت میکنند. کمر بند راستی، زره پارسایی، کفش آمادگی برای اعلان انجیل صلح، سپر ایمان، کلاهخود نجات و شمشیر کلام وقتی در این باره فکر میکنید همهی آنها بخش جلویی (پیشین) ما را در حمله پوشش میدهند. خوب پس چه چیزی پشت ما را میپوشاند؟ اشعیای نبی پاسخ این پرسش را میدهد: "جلال خداوند ساقهی تو خواهد بود" (اشعیای ۵۸: ۱)^[۸] در ترجمهی دیگری میخوانیم: "جلال خدا تو را از پشت سر محافظت میکند"^[۹]. جلال خدا پشت ما را حفاظت میکند، اما ما هنوز باید به یاد داشته باشیم که خدا تاکید میکند که او جلالش را با دیگری تقسیم نخواهد کرد (اشعیای ۴۲: ۸ را بخوانید).

۸ ترجمهی فارسی به خوبی معنا را نمیرساند. در ترجمهی انگلیسی آمده: «و جلال خداوند محافظ پشت تو خواهد بود.»

زمانی که ما عقاید خود را بالاتر از او قرار میدهیم، در غرور رفتار میکنیم و سپر پشت خود را که جلال اوست، از دست میدهیم و پشت ما بیدفاع میشود! وقتی به چگونگی گمراهشدنمان در ارتباط با معنای درست فروتنی و غرور نگاه میکنم، لرزه بر اندام میافتد. خداوند میگوید: "قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند" (هوشع ۴: ۶). چه تعداد از ما به خاطر عدم معرفت هلاک شده یا خواهیم شد؟! اگر ده جاسوس و باقی قوم، فروتنی کالیب و یوشع را اشتباه درک کردند و اگر الیاب فروتنی داود را غرور دانست، امروز چه باید گفت؟

میتوانیم این وضع را با رفتن به سفری طولانی مقایسه کنیم که در آن هیچ اطلاعی از این که در طول مسیر کجاها حیوانات مرگبار و مهاجم هستند، نداریم. اگر از خودروی خود پیاده شده و به سمت مکانی اشتباه منحرف شوید، ممکن است توسط آن حیوانات تکپاره شوید.

یک بار من و لیزا به سفریتفریحی در آفریقا، رفتیم. جای زیبایی بود؛ یک اقامتگاه پنج ستاره که هر زوج، خانگی بیلاقی خود را داشت. هر شب یک محافظ مسلح ما را در مسیر محل شام روباز، به خانهمان اسکورت می کرد. این مسافت زیادی نبود. شب اول، فرد محافظ خیلی جدی به من و لیزا هشدار داد که: "تحت هیچ شرایطی شب بیرون نیایید، زیرا به سادگی میتوانید مورد حمله قرار بگیرید. در اینجا در طول شب حیوانات وحشی و گرسنه برای شکار بیرون میآیند و هیچ حصارى که آنها را دور نگه دارد، وجود ندارد."

چه میشد اگر ما این را نمیدانستیم و تصمیم می گرفتیم نیمهشب برای خوردن غذا به محوطه‌ی غذاخوری برویم. احتمالاً خودمان همان نیمهشب یک لقمه‌ی غذا میشدیم. ما به دلیل عدم آگاهی (معرفت) هلاک میشدیم. براساس آنچه در این فصل بررسی کردیم، واژگان هوشع میتواند به این شکل نیز بیان شود: "قوم من به خاطر عدم معرفت نسبت به تمایز فروتنی راستین و غرور، هلاک میشوند."

بسیار خوشحالم که وقت میگذارد تا چیزی را بیاموزید که باعث میشود خود را با فروتنی مسلح سازید، اما همینجا متوقف نشوید. کتابمقدس را جستجو کنید و از روحالمقدس بخواهید شما را تعلیم دهد. در زندگی، به-خاطرعدم معرفت دچار نقطه‌ی کور نشوید و خراب نکنید. سرنوشت شما،

خوب به پایانرساندن است. گوش کنید خدا چه وعده‌های میدهد: "و حلیمان [فروتنان] شادی خود را در خداوند مزید خواهند کرد." (اشعیا ۲۹: ۱۹)

چه وعده‌ی فوق‌العاده‌ای! همهی ما شادی را دوست داریم، اما چرا درعین حال این وعده‌های مهم است؟ زیرا "سُرور خداوند، قدرت شماست" (نحمیا ۸: ۱۰). این قدرتی برای خوب به پایانرساندن است. ما نمیتوانیم بدون آن در مسیر مسابقه، خستگی‌ناپذیر بدویم و دُور خود را به پایان برسانیم. خدا وعده داده است که خوشی یا قدرت ما اگر در لباس فروتنی باقی بمانیم، مزید خواهد شد. او همچنین وعده میدهد:

"زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت میباشد و اسم او قدوس است، چنین میگوید: من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد، تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم." (اشعیا ۵۷: ۱۵)

وقتی خدا در ما ساکن میشود، میتوانیم بدون ذرهای شک در مسیر مسابقه تا به آخر بدویم. تنها ملاقات با خدا آنچیزی نیست که در پیاش هستیم، ما باید بخواهیم که او در ما ساکن شود. این خوراکی است که ما را تا پایان مسیر قوت میبخشد.

"پس ای عزیزان در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را به کمر ببندید، زیرا خدا در برابر متکبران میایستد، اما فروتنان را فیض میبخشد. پس خویش را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد."

فصل یازدهم

خلاصی از بار

«ای جوانان، شما نیز تسلیم یکدیگر باشید. همگی در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا، خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد. پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد. همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست.» (اول پطرس ۵: ۵-۷)

یکی از جنبه‌های پوشاندن خود با فروتنی، قراردادن خودمان تحت ماموریت الهی است، همانطور که کالیب و یوشع بودند. وقتی چنین میکنیم، هر سختی و بلایی که بین وضعیت کنونی ما و تکمیل ماموریت الهی ما قرار میگیرد، قابل فتح و شکست دادن است. ما در فروتنی، محاسبات خود را بر قدرت خدا یا دست زورآور او میگذاریم. ما در فروتنی به گفتهی او باور داریم حتا اگر برخلاف بهترین منطق و استدلال انسانی باشد. ما در فروتنی به واسطه‌ی ایمان گام برمیداریم، نه تحت حکومت احساسات یا دانسته‌های طبیعیمان.

برای یک زندگی واقعی به این شیوه، باید همهی نگرانیهای خود را به او بسپاریم، نه برخی از نگرانیها، بلکه همهی نگرانیها. این همان کاری است

که یوشع و کالیب در ارتباط با فرزندانشان کردند. آنها نیز به عنوان پدر و همسر، بسیار نگران عزیزانشان بودند. اما برای آنها کلام خدا بر ترس و منطق انسانی، اولویت داشت. آنها درک میکردند که با قرار دادن خداوند در جایگاه نخست، خانوادهشان تحت حفاظت و تدارک الهی قرار خواهند گرفت. یوشع و کالیب حقیقتاً نسبت به خداوند فروتن بودند و در نتیجه نگرانیهای خانوادهگیشان را به نیرومندترین دستان گیتی سپرده بودند.

سپردن تمام نگرانیهایمان به او

سپردن همهی نگرانیها به خداوند به ما این توانایی را میبخشد تا در ماموریت خویش خستگیناپذیر باقی بمانیم. برای پیش رفتن^[۱] نمیتوانیم بارهای سنگینی را حمل کنیم. کتابمقدس تعلیم میدهد: "پس چون چنین آبروی عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم." (عبرانیان ۱۲: ۱)

بارها ما را کند میسازند و ممکن است مانع پایان خوبمان شوند. آیا میتوانید دوی ماراتون را با وزنه‌های بیست کیلویی که به هر پایتان بسته شده‌اند، تصور کنید؟ دویدن با چنین وزنه‌هایی بینهایت سخت است، چه رسد به تمام کردن مسابقه!

یکی از بارهای سنگینی که مانع پیشرفت ما میشود، نگرانیهای ماست. این دقیقاً همان چیزی است که مانع شد آن ده جاسوس دور خود را به پایان برسانند. نگرانی سنگین آنها در ارتباط با خطری که زن و بچه‌هایشان را تهدید میکرد، آنها را از حرکت به جلو در مسیر وعده‌هایی که خدا داده بود، بازداشت.

لازم است این نکته را روشن کنم که خانوادگی ما بار نیستند، این نگرانی برای آنهاست که تبدیل به بار میشود. اگر توانایی یا خواست خدا برای حفاظت و تدارک را زیر سوال ببریم، به تمامیت، کمال و قدرت او توهین کرده‌ایم. جالب است به یاد آوریم کالیب و یوشع بالاخره چهل سال بعد، وقتی به جنگ با همان کنعانیان رفتند و خانوادهشان به‌هیچوجه آسیبی ندید، اشتباه همعصران خود را اثبات کردند. در واقع جنگ، با به میراثبردن یک

سرزمین حاصلخیز، به خانواده‌شان برکت هم داد. به پیامد متفاوت این موضوع به دقت فکر کنید. ده جاسوسی که به جای اعتماد به هدایت خداوند، به دنبال حفاظت از خانواده‌شان بودند، باعث شدند آنها صحرا را به میراث ببرند. این قطعا پایانی ناخواستنی بود؛ لبریز از چهل سال سختی و فقدان فراوانی! اما دو رهبری که به کلام خدا ایمان داشته و از آن اطاعت نمودند و نگرانی خود نسبت به خانواده‌شان را به کاملیت او سپردند، موجب شدند خانواده‌شان سرزمین وعده را که "شیر و عسل در آن جاری بود"، به میراث ببرند.

ما نیز در زمانهای مختلفی در زندگی مان، هر یک باید بین امنیت و سرنوشت، یکی را برگزینیم. آیا راه باریکی را که به "مقصود نهاییمان"^[۲] میانجامد برمیکزینیم، یا تلاش میکنیم تا به "امنیتی" که آرامش و راحتی ما را تضمین میکند، برسیم؟ اگر بقای^[۳] خود را برگزینیم، پایان آن مطابق سرنوشت الاهیمان نخواهد بود. شاید در بهدستاوردن احساس امنیت موفق شوید، اما درنهایت در تخت داوری خدا درخواهید یافت که فراوانی و پری زندگی را به خاطر بهدستاوردن امنیتی گذرا، رها کرده‌اید. این یک حقیقت است که با بررسیهای مکرر کلام خدا مشخص میشود: اگر در حال انجام سفری هستید که خدا طرح نموده، ضروری است که بارهای نگرانی خود را ترک کرده و به او بسپارید. راه او، ایمان و دلپه‌ریازدن است و پاداش آن همواره عظیمتر از حس امنیت و آسایش شماست. از بارهایی که شما را کند میکنند، با سپردنشان به او، رها شوید.

چالشهای شخصی ما

بگذارید با شما از برخی از بارهایی صحبت کنم که مجبور بودم در مسیر مسابقه شخصیت بر زمین بگذارم. در حالی که بزرگ میشدم، اهمیت نقش تاملکننده‌ها به عنوان پدر و همسر در خانواده درک میکردم. پدر من به خوبی یک الگو بود، و به ما یاد داد که هر پنی که پساندان میکنیم، پنیای است که به دست می‌آوریم. نقش شوهر و همسر در تامین و امنیت خانواده برای مستحکم نگاه داشتن خانواده، به عنوان یک پسر بچه در ذهن من فرورفت.

Significance ۲
Self-preservation ۳

دلم میخواست خلبان شوم، اما پدرم مرا دلسرد کرد چراکه آن زمان خلبانی، شغلی مطمئن نبود. پدرم مرا به سمت شغلی باثباتتر هدایت میکرد. من در رشتهی مهندسی تحصیل کردم و در سال ۱۹۸۱ شغلی در موسسهی بین-المللی "راکول"^[۴] به دست آوردم.

به عنوان مهندس تازهارک، حقوق خوبی میگرفتم. از این که میتوانستم به قدر کفایت برای همسرم تدارک ببینم، احساس خوبی به من دست میداد. من آنچه را که به عنوان یک مرد جوان برایم الگو شده بود، دنبال میکردم. با این وجود با چالشی درونی دست به گریبان بودم: اشتیاقی سوزان و خواندگی برای ورود به خدمت را حس میکردم. سالها این احساس در وجودم بود، اما هیچ راهی برای تامین معاش همسر و در ادامه، فرزندانم به عنوان یک خادم نمیدیدم. بنابراین من و لیزا نقشهای را تدارک دیدیم.

من از کارمندان دیگر شنیده بودم که اگر کارمندی شغلی خارج از کشور بگیرد، حداکثر سقف حقوق را دریافت خواهد کرد؛ به ویژه در خاورمیانه. بنابراین سراغ مدیر پرسنلی رفتم و در مورد انتقالم به عربستان سعودی جویا شدم. من و لیزا برنامه‌ریزی کرده بودیم که میتوانیم چند سالی آنجا زندگی کنیم و با پساندازی به امریکا برگردیم و نقدا یک خانه بخریم و آن وقت وارد خدمت شویم. یک مشکل وجود داشت: نقشهی ما کاملاً مبتنی بر توانمندیهای خودمان بود.

شبی یک خادم که چند سالی بود من و لیزا را میشناخت، مرا نشاناد و دو ساعتی تویبخم کرد. در اصل او گفت: "جان، خواندگی خداوند در زندگی توست و تو هیچ کاری در این باره نمیکنی. اگر در همین مسیر که اکنون در آنی، باقی بمانی، مهندس کهنهکاری خواهی شد که سرنوشتش را از دست داده است!"

من از کلمات او بر خود لرزیدم، اما میدانستم که راست میگوید. آن شب به خانه آمدم و به لیزا گفتم: "من میخواهم خودم را در اختیار کلیسا بگذارم تا در هر جایی که میخواهند مرا به کار ببرند. میخواهم از نخستین دری که باز شود، عبور کنم. آیا با من هستی؟!"

او پاسخ داد: "من با تو هستم!"

طی چند ماه بعد، با اشتیاق دعا کردم تا خدا دری را برای خدمت من باز کند. در اثنای این دعاها، هر کاری که میتوانستم به صورت داوطلبانه در کلیسا

میکردم. در انتظامات مشغول شدم، به بخش خدمت به زندانیان پیوستم و حتا به فرزندان شبان کلیسا بازی تنیس یاد دادم (وقتی در دانشکده بودم، به مدت ۳ سال به عنوان مربی تنیس کار میکردم).

چند ماه بعد در سال ۱۹۸۳، دری برای خدمت تماموقت به رویم گشوده شد. من شرکت راکول را رها کردم و شروع به خدمت در کلیسای محلیام نمودم. من بهای سنگینی را برای پذیرش این موقعیت جدید پرداختم و پدرم فکر میکرد که عقلم را از دست داده‌ام (همانطور که رییس در راکول نیز چنین فکری میکرد). دوستانم نیز تصمیم مرا زیر سوال میبردند و من هم با این افکار که چگونه باید زندگی را تامین کنم، در جنگ بودم. روی کاغذ منطقی به نظر نمیرسید. حقوق ماهانه‌ی من کمتر از هزینه‌های ما بود. اما من - دانستم که این نقشه‌ی خدا برای من است تا وارد این موقعیت شوم. بنابراین من و لیزا تامین زندگی‌مان را به خدا سپردیم. ما حتا یک وعده‌ی غذا را هم از دست ندادیم. ما همیشه بهقدرکفایت برای زندگی‌مان داشتیم. بارها و بارها، بدون گفتن کلمه‌ای به کسی، میدیدم که خدا به شکلی معجزآسا برای ما تدارک میبیند. ما احتیاجات و نیازهایمان را در خلوت خود به خدا میگفتیم و در برابر یاس و دلسردی‌ای که دشمن می‌آورد، با کلام خدا ایستادگی میکردیم و شاهد تدارک معجزآسای او یکی بعد از دیگری بودیم.

زمانی را به یاد می‌آورم که باید انتخاب میکردیم دهیک بدهیم یا خواروبار خود را خریداری کنیم. این یک درگیری سخت نبود، زیرا از قبل تصمیم گرفته بودیم خدا را در جای نخست قرار دهیم. بنابراین ده درصد حقوقمان را در پاکت گذاشتیم و این بدان معنا بود که دیگر چیزی برای خرید نداریم، چون ۹۰٪ حقوقمان از قبل برای پرداخت صورتحسابها و دیگر خرجهای پیشبینی نشده مانند ماشینمان، صرف شده بود. در آن زمان، تنها یک ماشین داشتیم که دینامش سوخته بود. به خاطر مشغله‌ی بیش از اندازه‌ای که در کلیسا داشتیم، فرصت تعمیرش را پیدا نکرده بودم. به علاوه من در کلیسا را در اختیار داشتیم، بنابراین وسیله‌ی مورد نیاز برای رفت‌وآمد به محل کارم را داشتیم. ماشینمان یک گوشه افتاده بود. چند روز پس از سوختن دینام ماشین، یکی از لاستیکها پنچر شد. بدتر از همه آن بود که لاستیک یدکی هم غیرقابل استفاده بود. ما در دالاس تگزاس زندگی میکردیم و گرمای آن تابستان وحشتناک بود. یک روز غروب که از سر کار به خانه برمیگشتم، دیدم که شیشه‌ی ماشین به صدها تکه، خرد شده. گرمای داخل ماشین به

قدری زیاد شده بود که هوای متراکم برای خروج، باعث ترکیدن یکی از شیشه‌ها شده بود.

نامیدی بر من غلبه کرد. من در وضعیتی دشوار بودم. حتا اگر دینام را تعمیر میکردم، نمیتوانستم ماشین را برانم چون لاستیکی نداشتم. با نوار چسب و کیسه زباله پنجرهی ماشین را پوشاندم، اما میدانستم اگر باران شدیدی بیارد، این سرهم بندی ما پاره شده و آب وارد ماشین میشود. در اثر گذشت زمان، رطوبت میتواند باعث پوسیده شدن بخش داخلی ماشین شود. من حتا یک روز دیگر هم نمیتوانستم این وضع را نادیده بگیرم. با چند تعمیرگاه تماس گرفتم اما برآورد همگی، فراتر از حدی بود که ما میتوانستیم بپردازیم. درواقع ما هیچ پولی برای تعمیر ماشین نداشتم. با حقوق قبلیم به عنوان مهندس، این یک موضوع پیشاپاافتاده محسوب میشد. من در جنگی درونی بودم. دلسوزی و ترحم برای خودم و تصاویری از ماشینمان که در پارکینگ میپوسد، به ذهنم هجوم میآورد.

بالاخره کم آوردم. گوشهای را برای ملاقات با خدا پیدا کردم و فریاد زدم: "خدایا تو گفתי تمام نگرانیهایم را به تو بسپارم. پس در این لحظه من نگرانیهایم در مورد این ماشین را به تو میسپارم و آن را کاملا در دستانت تو قرار میدهم. این دیگر نگرانی من نیست، از حالا به بعد مسالهی توست. اگر ماشین بپوسد، این خطای من نیست، زیرا دیگر نگرانیاش مال من نیست! من متمرکز بر کاری میمانم که تو گفتهای انجام دهم. برای یافتن راهلی که خودت میدانی، شکرگزاری میکنم."

من آن واژهها را با صدای بلند و محکم گفتم، و منظورم حقیقتا همان چیزی بود که گفتم. برای نخستینبار از زمان خرابی دینام، در درونم احساس آرامش کردم. این دقیقا همان وعدهی خداوند بود: "برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید. بدینگونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت." (فیلیپیان ۴: ۶-۷)

سپس شروع کردم به نهیب دادن به دشمن. با خشونت و شدت صحبت میکردم: "شیطان، به من گوش کن! خدای من، پدر من، همهی نیازهای مرا بر حسب دولت پر جلال خود برطرف میکند. من هیچ کمبودی ندارم، زیرا نخست پادشاهی او را میطلبم و هرچه را که نیاز دارم، برای من مزید خواهد شد. بنابراین در نام عیسی مسیح در برابر تو میایستم و به تو فرمان میدهم

که دست کثیف و پلیدت را از مسایل مالی و ماشین من برداری!"
 حس می‌کردم چیزی شکسته شد. بلافاصله خودم را دیدم که می‌خندم.
 با خود فکر کردم حتما عقم را از دست دادم. اما شادی از ژرفای درونم
 بیرون می‌آمد. میدانستم این شادی خداوند است که به من نیروییرا که نیاز
 داشتم، میبخشید. میدانستم که با آن نیرو به نحوی خستگی‌ناپذیر تا پایان
 مسیر خواهم دوید. نگرانیهای من اکنون در دستان زورآور خداوند بود و
 دشمن بسته شده بود. من در وضعیت انتظار برای تدارک الهی بودم.

روز بعد، دوست لیزا به دیدار ما آمد و ماشین داغان ما را در پارکینگ
 آپارتمان دید. درواقع ماشین بسیار بدنما بود. او گفت: "لیزا، من دوستی دارم
 که مکانیک است. چرا اجازه نمیدهید او را بیاورم تا نگاهی به ماشینتان بیاندازد
 و ببیند چه کاری میتواند برای تو و جان انجام دهد!" درنهایت او این کار را با
 رقمی بسیار ناچیزتر از چیزی که تعمیرگاههای دیگر میخواستند، انجام داد. ما
 شاهد تدارک الهی به شکلی شگفتانگیز بودیم و این ما را تقویت کرد.

اما از آنجایی که دهیکمان را داده بودیم، هنوز پولی برای خرید موادغذایی
 نداشتیم و من هیچ پولی برای ۱۲ روز بعدی نداشتیم. یک شب در ماشین
 نشستیم و با هم گریه کردیم. اشکهای ما ناشی از بیایمانی نبود، بلکه به
 خاطر فشارهای زیاد بود. ما نمیتوانستیم درک کنیم چرا باید برای هرچیز
 بجنگیم، درحالی دیگران در راحتی زندگی میکردند. ما نیز همانند پولس
 فاقد این درک بودیم که در وسط آزمایشها چه چیزی به انجام میرسد. ما
 آزمایشها و سختیها را پرزحمت، ناراحتکننده و اتلاف وقتمان میدیدیم. ما
 درنمییافتیم که در حال نیرومندتر شدن در فیض خداوند هستیم تا بعدها
 در مواجهه با چالشی بزرگتر، بتوانیم شاهد جلال بزرگتر خداوند باشیم. پس
 از کمی گریه، من و لیزا ایمانمان به کلام خدا را ابراز کردیم و به ماموریت
 الهی خود ادامه دادیم.

در روز بعد، زوجی از "سن آنتونیو"^۵ به دیدار ما آمدند. ما در همان هفته
 با آنها آشنا شده بودیم. آنها گفتند: "جان، ما نمیدانیم چرا، اما خدا گفته که
 این را به شما بدهیم، آنها در دست من پاکتی گذاشتند که داخلش چکی به
 مبلغ دویست دلار بود. من و لیزا شگفتزده شده بودیم. هیچکسی غیر از خدا
 شرایط ما را نمیدانست، و او یکبار دیگر برای ما تدارک دیده بود.

سطح جدیدی از رهاکردن نگرانیها

چند سال بعد که ما در ایمانمان رشد کرده و بالغ شده بودیم، شغلی را به عنوان شبان جوانان در یک کلیسای بسیار بزرگ در فلوریدا قبول کردم. بار دیگر با همان چالشهای مالی به خاطر تغییر شغل روبهرو شدیم. این بار پسرمان را که هجده ماهه بود نیز داشتیم، بنابراین چالش بزرگتر بود. بار دیگر تمام نگرانیهایمان را به خدا سپردیم، در برابر دشمن ایستادیم و تدارک معجزآسای او را دیدیم. من بر روی خدمتم متمرکز ماندم و تدارک الهی بارها و بارها رخ داد، و اغلب به شکلی دیدنی!

در سپتامبر ۱۹۸۸، خدا به من نشان داد که باید وارد مرحله و جنبهی جدیدی از خدمت شوم و آن، سفر و موعظهی تمام وقت بود. من نسبت به رهبری شبانم، سرسپرده بودم، بنابراین تصمیم گرفتم حتی یک کلمه هم نگویم و منتظر بمانم خدا آنچه را که برای من در نظر دارد، به او نشان دهد. هیچکس دیگری از آنچه خدا در دعا به من نشان داده بود، به جز لیزا و دوستی که در ایالتی دیگر زندگی میکرد، خبر نداشتند.

در فوریه ۱۹۸۹، شبانم به ملاقات پرسنل آمد و گفت که رویایی روشن و واضح را شب قبل دیده است. او گفت که چهطور من و لیزا از کلیسا میرویم و به سفر و خدمت تماموقت میپردازیم. درحالی که به او گوش میکردم، از اینسو به آنسو میرفتم. روحالقدس خواستهایش را تایید کرده بود. درست همانطور که در مورد برنابا و پولس در اعمال ۱۳: ۱-۵، این کار را کرد.

شش ماه بعد، در آگوست ۱۹۸۹، در یک دورهی سه هفتهای من دعوتنامههایی برای هفت سخنرانی دریافت کردم. به شبانم گفتم و او لبخند زد و گفت: "این همان چیزی است که خدا به ما نشان داد. به نظر میرسد در مسیر خودت هستی!" سپس گفت: "جان، سفر برای تو بسیار پرهزینه است، به همین دلیل کلیسا حقوق تو را تا آخر سال پرداخت خواهد کرد. اما از اول ژانویه تو دیگر باید روی پای خودت بایستی."

در طی چند ماه آینده به این هفت مکان سفر کردم و جلسات خوبی داشتم، اما دیگر دعوتنامههای نیامد. من چشم به در دوخته و آماده بودم، اما جایی برای رفتن نبود. شبانم متوجه شد و دو ماه پیش از آن که حقوقم را قطع کنند، به من یک توصیهنامه همراه با آدرس ششصد کلیسایی را که خودش در آنها موعظه کرده بود، داد (او چه در سطح ملی و چه در سطح

بینالمللی، خادم بسیار شناخته شده‌های بود).

من بلافاصله شروع کردم به نامهنگاری به آدرسهایی که او به من داده بود. نقشه‌ی من این بود که نامهی او را در کنار نامهی خودم در پاکتی بگذارم و به هر ششصد کلیسا ارسال کنم. نزدیک چهل نامه را تمام کرده بودم که شنیدم روح‌القدس به من میگوید: "پسرم، چه کار داری میکنی؟!"
گفتم: "اجازه میدهم این شبانان بدانند که من برای رفتن به کلیسایشان در دسترس هستم!"

او گفت: "تو از خواسته‌ی من جدا شده‌ای!"

گفتم: "اما خداوند، هیچکس نمیداند من چه کسی هستم!"

او گفت: "من میدانم، به من اعتماد کن!"

آن لحظه باید تصمیم می‌گرفتم. میتوانستم با سرسپردگی به هدایت الاهی که با قلب من سخن گفته بود، خود را فروتن سازم، یا میتوانستم امنیت را با استفاده از تلاشهای بازاریابی خودم به دست آورم. به عبارت دیگر، آیا من باید نگرانیهای خود را به او میسپردم، یا آنها را در دست خودم نگه می‌داشتم؟ فوراً تصمیمی گرفتم. پیش از آنکه احساسات یا افکارم بتواند حرفی در این باره بزند، چهل نامه‌ی را که نوشته بودم، پاره کردم. با خود فکر کردم: "یا از خدا شنیده‌ام، یا دیوانه‌ام!"

زمان گذشت. اواسط دسامبر بود و من تنها دو دعوتنامه داشتم. یکی، دو هفته‌ی نخست ژانویه در شهری کوچک در کارولینای جنوبی^[1] و در کلیسایی کوچک که جلساتشان در یک مرکز کف‌نودفن برگزار میشد و دیگری برای پایان فوریه، در کلیسایی کوچک در تپه‌های تنسی.^[M]

در این وضعیت، شبانم برای ما خیلی نگران بود. او در شرف راهاندازی برنامه‌ی روزانه‌ی تلوزیونیاش بود که از طریق ماهواره به سراسر جهان ارسال میشد. لیزا تجربه‌ی تولید برنامه‌های تلویزیونی را داشت، بنابراین شبانمان، به عنوان تهیه‌کننده، شغلی به او در برنامه‌ی تلویزیونی با ساعتی ۴۵ دلار پیشنهاد کرد. من به شدت هیجان زده بودم و احساس تسلی می‌کردم؛ همینطور لیزا. این کار پول مورد نیاز سفرهای مرا با تلاشی اندک فراهم میکرد.

اما چند روز بعد درحالی که در دعا بودم، روح‌القدس یک بار دیگر با

قلب من صحبت کرد: "پسرم، اگر لیزا شغل تهیهکنندگی تلویزیونی را بپذیرد، هرچه درآمد داشته باشد، از هدایایی که برای خدمت جادهای تو در نظر دارم، کم میکنم. من نمیخواهم او برای شبانت کار کند. میخواهم او کنار تو باشد." من شوکه شده بودم. من این پیغام را با لیزا در میان گذاشتم و در نهایت تعجب دیدم که او موافق است. او نیز همین پیغام را در دعا دریافت کرده بود! با قدردانی، پیشنهاد شبانمان را رد کردیم، اما او هنوز نگران ما بود.

پایان دسامبر بود. دریافتی من از کلیسا در ماه بعد قطع میشد، و من هنوز تنها دو دعوت داشتم. بار دیگر شبانم سراغ من آمد و گفت: "جان، میخواهم یکشنبه صبح در جلسهای که از طریق تلویزیون نیز پخش میشود، تو را به بالای منبر دعوت کنم و به همهی شبانانی که در سراسر کشور برنامهی ما را نگاه میکنند، اعلام کنم که تو وارد خدمت مسافرتی شدهای و برای رفتن به کلیساهای آنها در دسترس هستی. به علاوه کلیسای ما قصد دارد به حمایت ماهانهی خود از تو ادامه دهد."

یک بار دیگر خوشحالی مرا فراگرفت. این مرد خدا شاید یکی از شناخته-شدهترین شبانان امریکا با میلیونها بینندهی تلویزیونی بود. مطمئن بودم که این روش خدا برای معرفی من و انجام کاری است که مرا به آن فراخوانده است.

اما چند روز بعد درحالی که در دعا بودم، روحالقدس یک بار دیگر با من حرف زد: "پسرم، شبانت تو را در برنامهی تلویزیونی معرفی نخواهد کرد و کلیسا نیز به تو حقوق ماهیانه نخواهد پرداخت."

دیگر ناامید شده بودم. با اعتراض گفتم: "آخر چرا؟! شبانم گفته که این کار را خواهد کرد!"

بالفاصله در قلبم شنیدم: "زیرا من به او اجازهی انجام این کار را نخواهم داد و او مردی است که به من گوش میدهد."

"چرا به او اجازه نمیدهی کاری را که قولش را به من داده، انجام دهد؟" آنگاه خداوند چیزی به من گفت که هرگز فراموش نخواهم کرد: "زیرا اگر چنین کند، هنگامی که با سختیهای دیگری روبهرو شوی، به جای آن که نزد من بیایی، سراغ او خواهی رفت!"

شبانمان هرگز مرا در برنامهی تلویزیونیاش معرفی نکرد. این امر مرا مجبور کرد تمام نگرانیهایم را به خداوند بسپارم، و به جای آنکه غیرمستقیم به مردانی که پول و نفوذ مورد نیاز ما را داشتند، اشاره کنم، دعا کنم و در دعا بجنگم.

بنابراین ژانویه نیز آمد و کلیسا هم پرداخت حقوق مرا قطع نمود. من و لیزا جمعا سیصد دلار داشتیم. در آن زمان دو بچهی کوچک داشتیم، ادیسون سهسالونیم داشت و آستین، نه ماهه بود. ما ماهانه هزار دلار بابت وام خانه پرداخت میکردیم و ۲۰۰ دلار هم بابت ماشین. من نمیدانستم که پول بعدی از کجا خواهد آمد. من جوری دعا میکردم که انگار زندگیم به آن بسته است و البته این باعث میشد به روحالقدس نزدیکتر شوم.

درها یک به یک در راههایی منحصربه فرد گشوده شدند. نخستین موعظی من برای کلیسایی بود که در مرکز کفنودفن جمع میشدند، این جلسهای عالی بود. آنها یک هفتهی دیگر نیز جلسه را تمدید کردند. خبرها پیچید و شبان دیگری از کارولینای جنوبی در جلسات شرکت کرد. در پایان جلسه، او از من خواست که به کلیسای آنها بروم. من و لیزا رفتیم و از کلیسای آنها به کلیسای دیگری رفتیم و این روند ادامه یافت.

دوماهی به این شکل سپری شد و بعد ناگهان دوباره برنامهام خالی شد. ما زیر فشار مالی شدیدی قرار داشتیم، اما در پرداخت یک صورتحساب هم تاخیر نکرده بودیم. یک روز صبح زود برای دعا بیرون رفتم و نزد خدا فریاد برآوردم: "خداوندا، پدر من، من کاری را که گفتهای انجام می-دهم، اگر تو نیازهای مالی خانوادهم را تامین نکنی، میروم و در یک خوارو بار فروشی شغلی میگیرم و به همه خواهم گفتم که تو نمیتوانی برای ما تدارک ببینی. اما من نمیخواهم خودم را بفروشم. اگر مرا خواندهای، درها را خواهی گشود. پس همهی نگرانیهایم را به تو میسپارم!"

سپس به سمت شمال چرخیدم و فرمان دادم درها باز شوند. سپس رو به جنوب، شرق و غرب کردم و هر مرتبه فرمان دادم که درها گشوده شوند. سپس به دشمن فرمان دادم که عقبنشینی کند؛ به شریر گفتم که او نمیتواند مانع رسیدن به مراحلای شود که خدا به ما دستور داده آنها را بهدستآوریم. پس از آن دعا، کلیسایی در میشیگان، مرا برای جلسهای چهار روزه دعوت کرد. آن چهار روز تبدیل به جلسهای چندهفتهای شد. مردم از کیلومترها دورتر خود را به آن جلسنها میرساندند و ظرفیت کلیسا هر شب پر بود. به لیزا زنگ زدم. او در آن زمان با پسرانمان در یک استخر عمومی نزدیک خانهمان در فلوریدا بود. به او دربارهی جلسات گفتم که به نظر میرسید تمام شدنی نیست و این که برایش یک بلیط هواپیما میفرستم تا با بچهها در میشیگان به من ملحق شوند.

در همانجا شبانی کنار لیزا نشسته بود و مکالمهی ما را با تلفن گوش میکرد. او به لیزا نزدیک شد و گفت: "لطفاً مرا ببخشید، اما من ناخواسته به مکالمهی شما با همسرتان گوش دادم. من شبان یک کلیسای هزاروپانصد نفره در نیویورک هستم و به شدت تشنه‌ی حرکت خدا در میان اعضایم می‌باشم. حس میکنم خدا به من میگوید باید همسر شما را دعوت کنم."

بنابراین پس از جلسات میثیگان، به نیویورک رفتیم. این جلسات نیز تبدیل به جلساتی بسیار نیرومند گردید. ما بارها به آن کلیسا رفتیم. چنین مواردی هفته‌ها ادامه یافت. در واقع در طی چهار سال نخست سفرهای خدمتیام، ما هرگز به هیچ کلیسایی نه نامهای نوشتیم، نه تماسی گرفتیم. هر جلسه به همان شکلی که توصیف کردم، یا به روشهای عجیب دیگری به رویم گشوده میشد.

ادامهی تدارک الاهی

یک بار دیگر خواهم گفت که من با این طرز فکر موافقم که تدارک مرد برای خانواده‌اش اهمیت فراوانی دارد. اول تیموتائوس ۵: ۸، میگوید اگر این کار را نکنیم، پستتر از بیایمانیم. تدارک برای خانواده‌ام عملی درست و نگرانیهای من مورد تایید خدا بود. اما اگر این نگرانی را در اولویت قرار میدادم، قادر نبودم در اطاعت خداوند گام بردارم. آن نگرانی باری میشد که به یقین مرا از ادامهی مسیر مسابقه باز میداشت.

پس از گذشت چند سال سفر جاهای، این فرصت را داشتم تا خادمان دیگر را ببینم که انتخابی متفاوت داشتند، آنها نگرانیهایشان را برای تامین نیازهای زندگیشان، کاملاً به خداوند نسپردند. آنها نیز همانند آن ده جاسوس، تامین نیازهایشان را بر اساس تواناییهایشان محاسبه کرده بودند. آنها را میدیدم که خودشان را میفروشنند، سر بسته به دیگران اشاره میکنند [تا کمکشان کنند] و سیاست بازی در می‌آورند. برایشان اندوهگین میشدم و میدانستم که خواندگی واقعی در زندگیشان دارند، اما خودشان را فروخته‌اند و از خواست خدا قاصر شده‌اند. حتا امروز، بسیاری از این خادمان وارد حکمرانی پادشاهی نشده‌اند. وقتی میشنوم که شبانی میگوید: "نمیدانی، ایمان بدون اشاره، مرده"^[۸]، غمگین میشوم.

^۸ به طور تلویحی در مورد کسانی است که با زبان بیزبانی یا حتا علنی در مورد نیاز خود از دیگران درخواست میکنند.

در نخستین سال سفر، من و لیزا تدارک الاهی را به شیوه‌های شگفت-انگیزی شاهد بودیم. یک ماه، ما به بیش از ۷۰۰ دلار برای واممان نیاز داشتیم، که باید روز بعد میپرداختیم. من به سراغ صندوق پستیمان رفتم، در آن نامهای از یک زوج هیپی بود که در آلاباما زندگی میکردند. آنها هشت بچه داشتند و در کف زمین با یک تشک میخوابیدند. در نامه نوشته بودند: "جان و لیزا، ما نمیدانیم چرا، اما خدا به شکل نیرومندی در قلب ما گذاشت تا برای شما یک چک ۳۰۰ دلاری بفرستیم."

آن شب من در کلیسای چهل نفره موعظه میکردم. شبان، هدایا را در یک پاکت به من داد. من به خانه آمدم و به رختخواب رفتم، سپس فهمیدم که یادم رفته هدایا را بشمرم. از آن جایی که من و لیزا نگرانیهایمان را به خداوند سپرده بودیم، صادقانه بگویم که نگران پرداخت وام خانه برای فردا نبودم. بلند شدم و هدایا را شمردم. ۳۹۷/۲۶ دلار بود. این هدایا با هدیهی آن زوج هیپی، برای پرداخت واممان کافی بود. یک بار دیگر خدا تدارک دیده بود.

در طی زمان، پروسه ای را درک کردم که خدا از طریق آن ما را تعلیم میداد. من و لیزا در ابتدا مجبور بودیم بیاموزیم چگونه نگرانیهایمان را در مسائل کوچکتر مانند دینام ماشین به خداوند بسپاریم. مهم بود یاد بگیریم که چگونه وقتی حقوقمان کم است، بجنگیم و ایمان داشته باشیم. چرا؟ زیرا وقتی ما وارد خدمت تماموقت مسافرتی شدیم، از حقوق اندک پا به مرحلهی بدون حقوق گذاشتیم. ما در ایمان رشد کرده بودیم و برای ماموریتهای سختتر آماده بودیم. چالشهایی که در سال نخست سفرمان تجربه کردیم، به ما کمک کرد تا حتی بیشتر از پیش رشد کنیم و خود را برای مرتبهی دیگری از ایمان که نیاز داشتیم، آماده سازیم.

درحالی که این کتاب را مینویسم، بودجهی موسسهی بینالمللی "پیام-آور"^(۹) بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ دلار در هفته است. اگر یاد نگرفته بودم که چطور نگرانیهایم را به خدا بسپارم و مرحله به مرحله به او ایمان بیاورم، تا به حال غرق شده بودم. اما خبر خوش این است که: "من حتی یک دقیقه هم به خاطر تدارک از خوابم نزدهام." آرامی خداوند که فراتر از درک ماست، به شکلی بارز قلب و فکر ما را در عیسای مسیح محافظت و نگهداری میکند؛ درست همانطور که وعده داده است.

از ایمان به ایمان

فرآیندی که خدا برای بنای ایمانمان به کار میبرد، مرا به یاد بدنسازی میاندازد. وقتی سیوپنج ساله بودم، به شدت مشغول سفر و موعظه بودم تا جایی که رفتن به باشگاه را وقت تلفکردن میدانستم. در نتیجه، یک روز یکشنبه در جلسهای در آتلانتای جورجیا^[۱۰] روی منبر غش کردم.

همسایهی کناری ما یک کشتیگیر حرفهای بود. او، همسرش و فرزندانش دوستان صمیمی ما شده بودند. او قبلاً پیشنهاد کرده بود که مرا به باشگاه ببرد، اما من پیشنهادش را رد کرده بودم. پس از اتفاقی که در آتلانتا برایم افتاد، نگرش من کاملاً تغییر کرد. از او خواستم که به من به بهترین شکل ممکن کمک کند.

دوستانم بسیار نیرومند و یک مرد ۱۲۰ کیلویی بود که تنها ۴٪ بدنش چربی داشت. عضلات بازوی او بزرگتر از ران من بود. ما مرتباً به باشگاه میرفتیم. همان ابتدا با برخی از دوستان غولپیکر بدنساز او دیدار کردم و روشهای تمرین آنها را دیدم. فهمیدم که بلندکردن وزنههای سبک در تعداد دفعات زیاد عضلات مرا بزرگتر نمیسازند. اما در عوض این افراد وزنههایی را در بالاترین حد تواناییشان انتخاب میکردند و سه تا چهارمرتبه آن حرکت را تکرار میکردند. میدیدم که سهار این وزنها را به زور بلند میکنند. اما مرتبهی چهارم، اوج عمل بود که اتفاق میافتاد. آن مردان روی میز پرس نیروی کافی برای بار چهارم را نداشتند، اما صورتشان از شکل میافتاد، رگهایشان بیرون میزد، بدنشان میلرزید و دوستانشان فریاد میزدند: "زور بزن، تو میتونی!" و او با تمام نیرویش وزنه را بالا میبرد تا دور چهارم را به اتمام برساند. این وقتی است که عضلات در بدن پاسخ داده و رشد میکنند. بار اول در باشگاه تنها توانستم ۴۰ کیلوگرم پرس سینه بزنم و ماه اول هم این میزان تغییری نکرد. سپس توانستم آن را تا ۶۰ کیلوگرم افزایش دهم و پس از شش ماه ۸۰ کیلوگرم و دست آخر ۹۰ کیلوگرم را بلند کردم. اما نزدیک به یک سال در همان وزنه ۹۰ کیلویی متوقف شدم.

سپس یک بدنساز برای کار به مینستری ما آمد. در حین صحبت، او خاطرات مرا از آنچه باعث تقویت عضلات و نیرومند شدن آنها میشد، تازه ساخت. من فراموش کرده بودم که برای ساختن عضلات میبایست بالاترین

حد وزنه را در کمترین تعداد دفعات زد. بنابراین فرآیند بدنسازی را مجدداً شروع کردیم تا این که او در یک سفر خدمتی به فرسنوی کالیفرنیا^[۱۱]، به من پیوست. در یک زمان استراحت بین سمینارها، چند نفر از ما به باشگاه رفتیم؛ جایی که آنها تصمیم گرفتند علیه من دست به یکی کنند. آنها به من گفتند: "جان، تو قراره امروز وزنه‌ی ۱۰۰ کیلویی را بلند کنی!"

گفتم: "بهبه‌چوجه!"

"آره، تو این کار را میکنی! بخواب روی میز پرس، ما مراقبیم!"

من آن وزنه را زدم و بسیار هیجانزده شدم. به تمرین ادامه دادم و تا وزنه‌ی ۱۱۰ کیلویی هم پیش رفتم. اما باز در همان وزن متوقف شدم. هدفی که در ذهنم داشتم، دستنیافتنی بود، میخواستم روزی وزنه‌ی ۱۴۰ کیلوگرمی را بالای سینه ببرم.

به کلیسایی در دیترویت میشیگان^[۱۲] رفتم که شبانش به من گفت یکی از اعضای کلیسایش یک مربی شناخته‌شده‌ی بدنسازی است. خود شبان اخیراً در پرس سینه، وزنه‌ی ۲۴۵ کیلوگرمی را بلند کرده بود. فردای جلسه‌ی یکشنبه، من و شبان با هم پیش مربی رفتیم و من موفق شدم وزنه‌ی ۱۲۰ کیلوگرمی را بلند کنم. به شدت هیجانزده بودم. او به من یک برنامه‌ی سخت داد که من و همکارانم با پشتکار طی هفت ماه بعدی آن را دنبال کردیم.

دفعه‌ی بعد که به کلیسای دیترویت بازگشتم، در هر دو جلسه‌ی صبح و عصر یکشنبه دربارهی روح‌القدس موعظه کردم. صبح روز دوشنبه به باشگاه رفتیم و همان مربی به من گفت: "جان، شب قبل رویایی دیدم که در آن تو وزنه‌ی ۱۳۵ کیلویی بلند میکنی!"

با پوزخند گفتم: "عُمرًا".

او نگاهی به من کرد و گفت. "هی هی مرد، تو تمام دیروز رو دربارهی چگونگی ارتباط روح‌القدس با ما حرف زدی. خب دیشب هم روح‌القدس این را به من گفت. بنابراین ساکت باش و برو روی میز پرس سینه. تو امروز وزنه‌ی ۱۳۵ کیلویی را بلند خواهی کرد!"

من دیدم عاقلانه این است که دهانم را ببندم و روی میز پرس‌بخوابم. پس از گرم کردن، دوستم ۱۳۵ کیلو وزنه روی میله‌ها گذاشت. او گفت: "وقتی وزنه به پایین رسید، فقط بلندش کن. اصلاً دربارهاش فکر نکن. فقط بلندش کن!"

Fresno, California ۱۱

Detroit, Michigan ۱۲

سپس او و کسانی که دورش بودند، فریاد زدند: "همینه! فشار بده! فشار بده!" وقتی میله به پایین ترین حد خود رسید، با تمام نیروی خودم آن را فشار دادم و بلندش کردم! کاملاً بلندش کردم! آنها میله را گرفتند و من از روی میز از شدت شادی به هوا میپریدم. من شگفتزده بودم. دوست مربیام اجازه داد ۵ دقیقه جشن بگیرم، سپس صاف به من چشم دوخت و با همان نگاه جدی گفت: "حالا قراره وزنه‌ی ۱۴۵ کیلویی را بلند کنی!" گفتم: "بهبه‌ی‌چوجه! آیا دیشب در این باره هم رویا دیدی؟" او فقط لبخندی زد و مودبانه گفت: "دهنت را ببند و برو آنجا بنشین!" بله، در سن چهل‌وچهار سالگی، در پرس سینه وزنه‌ی ۱۴۵ کیلوگرمی را بلند کردم. با هیجان بالا و پایین میپریدم. هرگز از یاد نمیبرم که از فرودگاه به لیزا زنگ زدم تا ماجرا را برایش تعریف کنم. بعدها خدا به من نشان داد که این تشویق‌کنندگان، مانند همکارانم، شبانان کالیفرنیا و آن مربی بدنسازی در دیترویت، همگی شبیه روح‌القدس عمل کردند. می‌خواهم کلمات پولس را یادآوری کنم:

"هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه‌گیزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید."
(اول قرن‌تین ۱۰: ۱۳)

این مربیان میدانستند چه وزنه‌های را میتوانم بلند کنم و چه وزنه‌های را نمی‌توانم. آنها میدانستند که نباید وزنه‌ی ۱۸۵ کیلویی را روی میله بگذارند، درحالی که من حداکثر میتوانستم وزنه‌ی ۱۴۵ کیلوگرمی را بلند کنم. آنها ماهر بودند و میتوانستند ظرفیت مرا تشخیص دهند. من به شدت تحت تاثیر توانایی آنها در دیدن ماورای آنچه که من میتوانستم ببینم، بودم. من هیچگاه نتوانستم خودم را در بلندکردن آن وزنه‌ها تصور کنم. اما آنها دیدند. آنها قدرت پتانسیلی را که در من وجود داشت و من از آن بیاطلاع بودم، میدیدند. روح‌القدس نیز این‌چنین است. او نیز میدانند از عهدی چه کاری برمی‌آید و چه کاری را نمیتوانید انجام دهید. اگر دوست کشتیگیرم روز اول وزنه‌ی ۱۴۵ کیلویی را روی میله گذاشته بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ میله با سرعتی که نیروی جاذبه آن را به پایین میکشاند سقوط میکرد؛ دنده‌های مرا میشکست و ممکن بود مرا بکشد. من باید با ۴۰ کیلوگرم شروع میکردم و به همان ترتیب ادامه میدادم.

درست به همین شکل، روحالقدس میدانست چه چیزی برای من و لیزا مناسب است. خدا میگوید: "فکرهایی را که برای شما دارم، میدانم" (ارمیا ۲۹: ۱۱) او باید ایمان ما را بنا کند و در فرآیند ساخت، ما باید بیاموزیم که نگرانی-هایمان را به او بسپاریم. این کار هرگز راحت نیست، اما همیشه به سود ماست. بارها با احساساتی که میخواست تسلیم شوم، جنگیده‌ام؛ اما هرگز نتوانستم دست بکشم، زیرا عیسا هرگز از من دست نمیکشد. ما در ماموریت الهی خود محکم و استوار باقی میمانیم و بر موانع سر راه خود غلبه میکنیم. اکنون که به گذشته، حقوق اندک، مشکل دینام، چالشهای مالی و دیگر سختیهایی که از آنها عبور کردیم، مینگریم، میبینم که آنها بلوکهای ساختمانی-ای بودند که مرا برای آنچه در پیش بود، آماده میساختند. اگر قرار بود با این ایمان شروع میکردم که خدا هفته‌ای ۱۰۰/۰۰۰ دلار برایمان فراهم کند، مثل گذاشتن وزنه‌ی ۱۶۵ کیلوگرمی در روز اول باشگاهم بود. خیر، روح-القدس به تدریج و پیوسته ما را بنا میکند تا در جایی قرار بگیریم که بتوانیم برای چیزهای بزرگتر به خدا توکل کنیم.

تعلیمات خود را دور نزنید

مخالفتها و مقاومتهایی که هر روز در فرآیند تعلیمان با آن روبهرو میشدیم، درارتباط با نیازهای شخصیمان بودند؛ درست کردن ماشین، پرداخت هزینه‌ی خواروبار، پرداخت صورتحسابها، هزینه‌ی خانه و ... ، اما مخالفتهایی که اکنون به آن برمیخوریم، بهندرت در مورد نیازهای شخصی ماست، بلکه در مورد آسایش کسانی است که خدا به مینستری ما بخشیده است. اگر فرآیند تعالیم خدا را در آن روزهای نخست دور میزدیم، نیروی کافی برای حل مسائل کسانی که خدا اکنون ما را نزد آنها میفرستد، نداشتیم. در آن صورت او میبایست کس دیگری را به این منظور به کار میبرد. چه تعداد از خادمان بهخاطر این که پروسهی تعلیم خود را تکمیل نکرده-اند، قادر به رسیدگی و بشارت به کسانی نیستند که خدا میخواهد به آنها برسند؟ اگر ایمانشان را به کار نبردند تا وزنه‌ی ۶۵ کیلویی را بلند کنند، اکنون نمیتوانند یک چالش ۱۸۵ کیلویی را حل کنند. متأسفانه خدا میبایست فرد دیگری را برای تکمیل ماموریت آنها جایگزین سازد. چه تعداد بازرگان و تاجر زن و مرد پایبتر از جایی گیر کرده‌اند که خدا

آنها را فراخوانده، زیرا آنها از طریق سختیهایی که با آنها روبه‌رو شدند وارد حکمرانی نشدند. به جای ایمان به خدا، به سراغ موسسات دیگر رفتند و از روشهایسلطه‌جویانه یا تکنیکهای دیگر برای غلبه بر سختیهایشان استفاده کردند. در نتیجه به ظرفیتی که خدا به آنها داده بود، دست نیافتند.

من با قطعیت می‌گویم که ده جاسوس اسرائیلی از فرآیند سختیهایشان همانند یوشع و کالیب نگذشته بودند. آنها همواره به دنبال این بودند که راهی برای دور زدن سختیها به جای توکل و ایمان به خدا، پیدا کنند. آنان ایمانشان را بنانکردند. بنابراین وقتی لحظی سرنوشت‌ساز زندگیشان رسید، قدرت ایمان برای باورکردن آن را نداشتند.

پدرمان میدانند که بهترین دوره‌ی تعلیمی برای هر یک از ما چیست. در عین حال او بانی سختیها نیست، او به این سختیها اجازه‌ی بروز میدهد تا ما را برای سرنوشتی که برایمان در نظر دارد، نیرومند سازد.

پروسه‌ی تعلیمی خود را دور نزنید. سختیهای امروز، شما را برای قدم‌های بزرگتر در آینده، آماده می‌سازد. دوست من همیشه به خاطر داشته باش که خدا تو را به مکانی چالش‌زا وارد نمی‌سازد بدون آن که نخست تعلیمی را در دسترس تو قرار داده باشد که برای گذر از آن چالش، بداننیاز داری. یاد بگیر که نگرانی‌هایت را در فروتنی حقیقی به او بسپاری تا بتوانی از جلال به جلال، از ایمان به ایمان و از قدرت به قدرت حرکت کنی.

فصل دوازدهم

هوشیار و بیدار باشید^[۱]

”همه با یکدیگر فروتنی را بر خود بیندید زیرا خدا با متکبران مقاومت میکند و فروتنان را فیض میبخشد. پس زیر دست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید. و تمام اندیشه‌ی خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر میکند. هوشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش میکند و کسی را میطلبد تا بلعد. پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید.“ (اول پطرس ۵: ۹-۵، ترجمه قدیمی)

پیش از آن که بررسی نصیحت پطرس را پی بگیریم، بگذارید خیلی کوتاه مطالب را تا اینجا خلاصه کنم: پطرس فیض راستین خدا را مورد بحث قرار میدهد. فیض تنها برای نجات ما و بخشایش گناهان نیست، بلکه این فیض همچنین به ما قدرت میبخشد تا در این دنیای تاریک و گمشده، بدرخشیم. با این وجود بدون مقاومت و پایداری نمیتوانیم به این مرحله برسیم؛ اینجا جنگی وجود دارد. بنابراین لازم است که خود را با اسلحه‌های فیض مسلح سازیم. مسلح ساختنمان با فروتنی آغاز میشود، چراکه فیض به فروتنان داده میشود. پطرس به ما نصیحت میکند تا فروتنی را در بر کنیم و یکی از جنبه-

۱ در ترجمه هزاره نو «خویشندان و مراقب» آمده است.

های حیاتی در فروتنی راستین، سپردن نگرانیهایمان به خداوند است به جای آن که سعی کنیم چالشهای زندگیمان را به تنهایی با توانیهای خود اداره کنیم. با سنگینی بار نگرانیهای شخصی نمیتوانیم در مسیر مسابقه بدویم، به شکلی موثر بجنگیم و تا به پایان تاب آوریم. نگرانی، اضطراب و ترس، دشمنان سرنوشت ما هستند. سپردن این بارها به خدا ما را توانا میسازد تا تندتر بدویم و شمشیر خود را با نیرویی عظیمتر به کار بریم.

خلاصهی کلام: فروتنی راستین ما را آزاد میسازد تا در برابر جریان این دنیا، آزادانه حرکتی روبه جلو را موجب گردیم. گزینهی دیگر این است که تلاش کنیم تا لنگر را از میان گلولای و لجنزار بالا بکشیم، کاری محال که با مقاومت جریان مخالف رودخانه نیز درهم میآمیزد. پطرس ما را تشویق میکند تا هوشیار و بیدار باشیم.

هوشیار باشید

واژهی "هوشیار"^[۲] را میتوان "جدی و حساس" نیز معنا کرد. واژهی یونانی آن nepho میباشد که متضاد کسی است که مست الکل شده است و معنای آن "داشتن ذهنی هوشیار" میباشد.

من در دوران نوجوانیام در دبیرستان علاقمند نوشیدن مشروبات الکلی شدم. و تا پایان دبیرستان، معمولاً آخر هفتهها مشروب میخوردم. در سن جوانی در دوران دانشگاه این موضوع شتابی فزاینده گرفت. چراکه دیگر تحت کنترل مستقیم والدینم نبودم. پیوستن به یکی از انجمنهای دانشکده نیز هیچ کمکی نکرد، زیرا ما زندگی دانشگاهی را همانند یک مهمانی بزرگ میدیدیم که در طول آن گاهی هم میبایست درس میخواندیم. اندکی بعد تبدیل به یک مشروبخوار دائمی و افراطی شدم. خیلی خوشحالم که عیسا در همان سال دوم دانشکده مرا نجات داد، فقط خدا میداند که از چه پایان مصیبتباری خلاص شدم.

بارها از دوستانم شنیدم که وقتی مست الکل بودم، چه کارهای احمقانه و چه حرفهای زشتی زدهام. در واقع فردی که مست است، هوشیاری خودش را از دست داده و دیگر مراقب نیست. انجمن ما پر از افراد بذلهگو بود و بنابراین زمان زیادی نبرد که بفهمیم با یک برادر مست چه کارها می شود

کرد، ما با او کارهایی میکردیم که اگر هوشیار بود، هرگز قادر نبودیم آن کار را با او بکنیم. یکی از شوخیها، دزدی بود. پسرها حتا نمیدانستند ممکن است چه چیز باارزشی را برداشته باشند. صبح روز بعد، وقتی فرد قربانی، اتاقش و تمام محوطهی انجمن را میگشت، غوغایی به پا میشد. او کاملاً نسبت به چگونگی و زمان دزدی بیاطلاع بود. او با اضطراب و شکوهکنان و حتا گاهی فریادزنان در سرتاسر محوطه میدوید و به دنبال پروژهی آزمایشگاهی، کیف پول، عکس دوستدخترش یا هر چیز باارزش دیگری که گم شده بود، میگشت. همه به واکنش او میخندیدند. وقتی که حس میکردیم او به اندازهی کافی زجر کشیده، شی دزدیده شده را سر جایش بازمیگرداندیم و با صدای بلند میخندیدیم. البته ما فقط شوخی میکردیم، اما اگر کسی نسبت به شی دزدیده شدهاش حساس بود، چه اتفاقی میافتاد؟ اگر فردی هوشیار نبود، طعمهی آسانی محسوب میشد و به راحتی میتوانستیم چیز باارزشی را از او بدزدیم.

مستی همچینوضعیت نامساعدی را در مبارزه ایجاد میکند. مهمانیای را به یاد میآورم که دو تا از دوستانم به مشترنی پرداختند. یکی مست بود و دیگری هوشیار. در روزهای دیگر دوست مستم میتوانست به سادگی آن دوست دیگر را که هوشیار بود، شکست دهد، اما از آنجایی که مست بود، به سختی کتک خورد. اگر دیگران دخالت نمیکردند، او به شدت آسیب میدید. حقیقتی را که در پس داستان فیلم "روح و تاریکی" وجود داشت، و در مقدمه بررسی کردیم، به یاد میآورید؟ به شما گفتم که دو مرد شجاع به نامهای "پترسون" که مهندس راهآهن بود و "رمینگتون" که یک شکارچی معروف امریکایی بود، دو شیرینی که مسئول مرگ بیش از ۱۳۰ نفر بودند را به زانو درآوردند. آنچه را که در مقدمه نگفتم، این حقیقت بود که رمینگتون به وسیلهی یکی از شیرها کشته شد. پس از روزها شکار، بالاخره دو مرد موفق شدند به سمت یکی از شیرها شلیک کرده و او را بکشند. بعدازظهر، در جشنی که به پا کرده بودند، رمینگتون آنقدر نوشید که مست شد و به همین دلیل شیر دوم جاننش را گرفت. پترسون اندکی بعد، شیر دوم را که جان دوستش را گرفته بود، کشت.

رمینگتون بهخاطر تواناییاش در شکار، در جهان شناخته شده بود، اما این هیچ اهمیتی نداشت و بهخاطر مستی، زندگیاش را به دشمنش باخت. او اسلحهای داشت که بسیار فراتر از توانایی شیر بود، اما او هوشیار نبود و

بنابراین برای دفاع در مقابل حملهی حیوان آماده و گوش به زنگ نبود.

مستی روحانی

همین موضوع در قلمرو روحانی نیز رخ میدهد. دشمن به سادگی می-تواند از کسانی که هوشیار نیستند، بدزدد و آنها را نابود سازد. ما باید قادر باشیم که آگاهانه با اسلحهی فیض خود به او حمله کنیم، اما اگر در شرایط مستی باشیم، توانایی خود را از دست میدهیم و او میتواند ما را شکست دهد.

پطرس هشدار میدهد که شیطان همانند شیری غرآن در جستجوی کسی است تا او را بلعد (اول پطرس ۵: ۸ را بخوانید). او میتواند افراد مغرور و کسانی را که پشتشان از نگرانیها خم شده، بلعد، اما برای او سادهترین طعمه، ایماندار مست است. آیا پطرس به الکلیسم اشاره میکند؟ احتمالش هست، ولی در اصل او به ایمانداری اشاره میکند که مست شراب دنیا شده است.

یوحنا در انتهای کتاب مکاشفه، داوری فاحشهی بزرگ بابل را شرح می-دهد. فرشتهای به او میگوید:

"آنگاه از آن هفت فرشته که آن هفت پیاله را در دست داشتند، یکی پیش آمد و با من گفت: بیا تا مجازات آن فاحشۀ بزرگ لمیده بر آبهای بسیار را نشانم دهیم. با او بود که پادشاهان زمین زنا کردند و از شراب هم آغوشی‌های او بود که ساکنان زمین مست شدند." (مکاشفه ۱۷: ۱-۲)

دیگه‌های متفاوتی نسبت به مفهوم این فاحشه وجود دارد. برخی می-گویند، این همان کلیسای کاتولیک است. دیگران باور دارند که ارجاع آن به شهر قدیمی بابل است و گروهی دیگر معتقدند که این فاحشه، شهر روم یا همان امپراتوری روم است.

شخصاً معتقدم که "فاحشهی بزرگ" سیستم مالی دنیاست. یکی از دلایل اعتقاد نام مرموزی است که بر پیشانی آن نوشته شده است: "بابل بزرگ، مادر فواحش و زشتیهای^(۱۷) زمین" (مکاشفه ۱۷: ۵). در ترجمهی دیگری واژهی "خباثت" به کار رفته، اما من باور ندارم که بابل قدیمی، روم، امپراتوری روم

یا کلیسای کاتولیک، مادر همهی زشتیها و خباثات^[۴] زمین باشند. اما کتاب مقدس به ما میگوید که: "زیرا پولدوستی ریشه‌های است که هم‌گونه بدی از آن به بار می‌آید." (اول تیموتائوس ۶: ۱۰) و ما به راحتی میتوانیم واژه‌ی "بدی"^[۵] را با زشتیها و خباثات جایگزین کنیم و معنای‌آیه تغییر نمی‌کند. این موضوع ارزش یک بحث طولانی را ندارد، اما باید نکاتی را در نظر داشت. نظر من این است، سیستم این دنیا افسونکننده است و بنابراین میتواند مستکننده باشد. به واژه‌های یوحنا در مکاشفه در آیه‌ی بالا دقت کنید: "و از شراب هم‌آغوشی او بود که ساکنان زمین مست شدند" کسی که مست شراب علایق، ثروتها و لذات این دنیا شود، کسی است که به سادگی از صمیمیت با روحالقدس فاصله میگیرد. برای ایماندار این شرایطی بسیار فریبنده است، زیرا ظاهر دینداری را دارد، اما در حال نوشیدن خواسته‌ها و تمایلات این دنیا است. وقتی کسی هوشیاری روحانیاش را از دست میدهد، هدفی ساده برای دشمن میشود تا از او بدزدد، فریبش دهد، تخریبش کند و حتا او را هلاک سازد.

این وضعیت مستی، توصیفی درست از چیزی است که برای سلیمان اتفاق افتاد. او با جستوجوی حکمت الاهی شروع کرد. این حکمت به او عطا شد و همین حکمت، سلیمان را قادر ساخت تا به موفقیت‌های عظیم و ثروت دست یابد (امثال ۸: ۱۱-۲۱ را بخوانید). با این وجود، با گذشت زمان، سلیمان پادشاه مست و شیدای منافع حکمت شد [نه خود حکمت] و بصیرت خدایی را از یاد برد که آن را به او بخشیده بود. او مست لذتها، شهوات و ثروت این دنیا شد. اکنون که مست شده بود، کارهایی را انجام می‌داد که محال بود در زمان هوشیاری انجام دهد. او شروع به پرستش خدایان دیگر کرد.

این موضوع مرا به سختی عذاب داده که چگونه سلیمان توانست به چنین وضعیت پستی‌ترین در دهد، به ویژه که دوبار با خدا ملاقات کرده بود. اما اگر موضوع را از زاویه‌های که در بالا شرح دادم، بنگرید، درک آن آسان‌تر خواهد شد. زمانی که من یا دوستانم در انجمن برادری دانشگاه مست میشدیم، کارهایی را میکردیم که وقتی عقلمان سر جایش بود، مرتکب نمی‌شدیم. سلیمان هم از این قاعده مستثنا نبود.

۴
Evil ۵

چطور میتوانیم در برابر چنین حماقتی از خود محافظت کرده و خود را هوشیار نگاه داریم؟ پاسخ در تغذیه شدن، نوشیدن و مستی در خداوند است. "مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید." (افسسیان ۵: ۱۸) باور دارم که او تنها از شراب مادی صحبت نمیکند، بلکه از هر چیزی که ما را مست و شیدای خود ساخته و تمرکزمان را از راههای خدا منحرف میسازد، سخن میگوید. این شراب میتواند تمرکز بیش از حد بر کارمان، جنس مخالف، ورزش یا تفریح، شبکههای اجتماعی یا هر چیز دیگری باشد.

شاید این فعالیتها در ذات خود بیضرر باشند، چراکه میدانیم خدا "همچیز را به فراوانی برای ما فراهم میسازد تا از آنها لذت ببریم". (اول تیموتائوس ۶: ۱۷) لذت بردن از سرگرمیها، تفریحات سالم، فعالیتهای ورزشی، غذا، زیبایی طبیعت و حتا ثمرات تکنولوژی کاملاً خوب و سالم است. اما اگر در آنها افراط کنیم، و خشنودی خود را در آنها به جای خشنودی خدا بجوییم، آنها تبدیل به اعتیادی سکرآور میشوند.

عیسا باید اشتیاق و عشقِ نخست ما باشد، ما باید تنها از روح او سرمست شویم.

به طور مرتب خود را تفتیش کنید

برای هوشیار ماندن و مانع شدن از چیزهای دنیا که ما را مست و ضعیف میسازند، هر یک از فرزندان خدا میبایست خود را بهطور متناوب، بازرسی و تفتیش نمایند. باید صادقانه از خود بپرسیم: "من گرسنه و تشنه‌ی چه چیزی هستم؟" با این مسأله، سطحی برخورد نکنید و از آن سرسری نگذرید، باید در این باره بسیار صادق باشید. در زمانهای آزاد خود به چه کاری میپردازید؟ در فکر و عمل به طور پیوسته به کدام سمت متمایلید؟ اگر مسابقات فوتبال است، پس در حال مست شدن از آن هستید و از سطح سرگرمی و لذت به افراط رسیده است. آیا جنس مخالف شراب سکرآور محبوب شماست؟ آیا پول درآوردن تمام فکر و ذکر شما را به خود مشغول داشته؟ با این پرسشها میتوانید دریابید که چه چیز شما را مست خود ساخته است. به همین دلیل به ما گفته شده که کلام خدا را بخوانیم، به آن توجه کنیم و بر روی آن تفکر کنیم. آنچه بیشتر مینوشید، همان چیزی است که تشنه‌ی

آن هستید. آنچه را که بیشتر می‌خورید، همانی است که گرسنه‌ی آن هستید. به یاد دارم که مربی تنیس دبیرستانم، به کوکاکولا معتاد شده بود. این اعتیاد با یک کوکاکولا در روز شروع شد، بعد به دو عدد در روز و بالاخره به سه عدد در روز رسید. این موضوع تا آنجا پیش رفت که او روزی یک بسته مصرف میکرد. به یاد دارم وقتی در یخچالش را باز میکردیم، حداقل دو-سه بسته کوکاکولا میدیدیم و در کنار یخچال چندین بسته دیگر قرار داشتند که منتظر جایگزینی در یخچال بودند.

من کسان دیگری را دیده‌ام که به خاطر مصرف افراطی برخی از انواع سوداها، اضافه وزن پیدا کرده و در سلامتی خود دچار مشکلات عیدهای شده‌اند. به عنوان یک ایماندار جوان میدانستم که بدنم معبد خداست و من مسئولم که به گونه‌هایشایسته به آن برسم. دیگر نمیخواستم آن چیزهای وحشتناکی را که در سوداها وجود داشت، قورت بدهم، پس تصمیم گرفتم افراط در مصرف آنها را کنار بگذارم. ولی این، کار ساده‌ای نبود! خودم را در شرایطی میدیدم که در آرزوی نوشیدن این نوشیدنیها هستم. مدتی مجبور بودم با خودم بجنگم.

عیسا به ما میگوید: "اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید." (متا ۱۶: ۲۴) برای رهایی از مستی، باید خود را نسبت به آنچه اشتیاق داریم، انکار کنیم. یاد گرفتم سودا را با چیزهای بهتری جایگزین کنم، یک لیوان آب با لیمو. من هرگز میلیبه آب نداشتم، من سودا میخواستم، اما خودم را مجبور میکردم روزی ۲ لیتر آب بخورم. طی چند ماه، دیگر تمایلی به نوشیدن سودا نداشتم. امروزه من هیچ میلی به نوشیدن سودا ندارم، بلکه نسبت به آب عطش و اشتیاق دارم! این مطلب در مورد کلام خدا هم صادق است. کلمات عیسا، روح و راستی و حیات هستند. برای آن که آتش اشتیاق برای کلام خدا داشته باشیم، برخی مواقع باید خود را انکار کنیم، زیرا ذائقه و تشنگی ما معمولاً دچار انحراف میشود. به‌عنوان مثال اگر ببینم که رسانهها و اینترنت بیش از اندازه فکر و دقت مرا گرفته‌اند، یک روزهی رسانه‌های میگیرم. مدتی آن را قطع میکنم و آن را با خدا و کلامش جایگزین میسازم. برخی از معنادارترین و موثرترین روزهای من، نه روزهی غذا که روزهی رسانه‌های بوده است.

وقتی خود را با کلام خدا پر ساخته و از آن اطاعت میکنیم، زمانی که در دعا وقت گذاشته و از هدایت او اطاعت میکنیم، آنگاه از روح او پر میشویم.

مستی و اعتیاد بابل، در چنین شرایطی نیروی خود را نسبت به ما از دست میدهد. دیگران شاید فکر کنند عجیب هستیم، اما ما فقط عاداتهای نوشیدن خود را تغییر داده‌ایم. ما اکنون برای شرابی اشتیاق داریم که حقیقتاً ما را خشنود و نیرومند ساخته و مستیاش باقی میماند. اکنون صریحتر فکر می‌کنیم، تصمیم درست میگیریم و بهسادگی دشمن را که برای بلعیدن می‌آید، تشخیص میدهیم. شیطان قادر نیست ایماندار را که ذهنی هوشیار دارد، شکست دهد، زیرا ما وعده‌ی عهد خدا را میدانیم و آن را اعلام میکنیم. ما گوشبهنزنگ و جدی هستیم. ما مسلح شده و آماده‌ی جنگیم.

بیدار باشید

پطرس، در اول پطرس ۵: ۹-۵ به ما تعلیم میدهد که "هوشیار و بیدار باشید". شما نمیتوانید بدون هوشیاری بیدار باشید، اما برای هوشیار بودن، ضرورتی به بیداربودن نیست. بیداری [مراقب بودن] عملی آگاهانه است که از خواست ذهن هوشیار یک ایماندار منشا میگیرد.

بیداری یا مراقببودن را میتوان "بیدار و مراقببودن برای هر خطر یا مشکل ممکن" معنا کرد. در منبع دیگری این واژه را "همواره بیدار و گوش-بهنزنگ بودن، بدون چشم برهم زدن مراقب بودن" ترجمه کرده است. این معانی، میبایست توصیفگر وضعیت هر پیرو عیسا باشد. بیداربودن، یکی دیگر از فاکتورهای غیرگزینشی و حیاتی برای مسلح بودن است.

چند فصل پیش نگاهی کوتاه به زندگی در آلمان نازی در دوران هیتلر انداختیم. درست مانند یهودیان هشیار و گوشبهنزنگی که در آن سالهای وحشت زندگی میکردند، یک ایماندار نیز میبایست هر ثانیه در هر روز، بیدار و مراقب باشد. خطر همواره تا زمانی که شیطان به دنبال کسی برای بلعیدن است، پیرامون ما وجود دارد. مردم یهودی هیچ اقتداری بر هیتلر نداشتند، اما ما صاحب اقتدار بر دشمنانمان هستیم. دشمن ما بر جهان حکم میراند، اما بر ما حکم نمیراند. اما اگر اجازه دهیم میتواند به خوبی بجنگد و ما را بلعد. به همین دلیل پولس به من و شما توصیه میکند که "با هوشیاری و شکرگزاری خود را وقف دعا کنید." (کولسیان ۴: ۲)

نخستین و اصلیتترین راهبرای گوشبهنزنگ بودن، دعا است. دعا چشمان

6 *Be vigilant* این واژه "مراقب بودن" هم معنا میدهد که در ترجمه هزاره نو آمده است.

ما را به قلمرو روحانی می‌گشاید و ما را قادر می‌سازد تا فراسوی مسایل طبیعی را دیده و خطرات و حملات را پیش از بروزشان در جهان مادی کشف کنیم. این حقیقت به‌خوبی در غروب روز پیش از مصلوب شدن عیسا، تصویر شده است.

در طول شام آخر، عیسا در روح خود میدانست اندکی بعد با آزمایشی سخت روبه‌رو خواهد شد. هیچ‌چیز غیرعادی به‌نظر نمی‌رسید. همه‌چیز در ظاهر آرام و خوب بود. اما او از آنچه در شرف وقوع بود، آگاهی داشت. پس از شام، شاگردانش را به محل مورد علاقه‌اش برای دعا یعنی باغ جتسیمانی برد. در آنجا به یوحنا، پطرس و یعقوب گفت: "از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید." (متا ۲۶: ۳۸) توجه کنید که خداوند به طور خاص گفت: «با من بیدار بمانید!». یکی از معانی بیداربودن، «بیدار و مراقب بودن برای هر خطر یا مشکل ممکن» است. عیسا از قبل بیدار و آماده بود، اما او به خوبی میدانست که شاگردانش به نشانه‌های هشداردهنده نسبت به خطرات پیش‌رو، بیتوجه‌اند و بنابراین از آن غافلند. عیسا گفت که «جاننش از فرط اندوه به حال مرگ افتاده». در این گفته، نخستین راز برای بیدارماندن نهفته است: دعا، داشتن یک زندگی دعایی پیوسته، جان شما را قادر می‌سازد تا با آنچه در قلمرو دنیای روحانی رخ می‌دهد، هماهنگ و هم‌نوا باشید. این باعث می‌شود تا آماده‌ی تشخیص هشدارها، تاویل آنها و عمل مناسب در برابر آنها باشیم. این برای آن که در برابر دشمن بایستیم، امری حیاتی است.

نشانه‌های هشداردهنده

من و لیزا در سالهای آغازین ازدواجمان، دوران سخت بسیاری داشتیم. ما هر دو نوایمان بودیم و از خانواده‌هایی می‌آمدیم که در نسلهای متمادی، سختیهای زیادی را متحمل شده بودند. از طرف لیزا، خانواده‌هایی با تاریخی از ستیزها، طلاق و ازدواجهای مکرر داشتیم. شیطان نمی‌خواست این دژ را که سالها در این خانواده در اختیار داشت، رها کند. بنابراین من و لیزا بارها در ازدواجمان حملات زیادی را تجربه کردیم.

من هر روز حداقل یک تا دو ساعت در روز را به دعا سپری می‌کردم و در نتیجه نسبت به قلمرو روحانی، بسیار حساس بودم. مرتب، اندوهی عمیق

وجود مرا در برمیگرفت، و یک هشدار در قلبم میشنیدم که به من میگفت، چیزی اشتباه است. توصیفش ساده نیست، اما چیزی شبیه یک حس جانکاه که تا عمق وجودم رسوخ میکرد و آن را میآزرد. میتوان آن را نوعی اندوه درونی توصیف کرد.

وقتی نخستینبار این حس بروز یافت، نتوانستم علت وقوعش را درک کنم. طبق معمول همهچیز خوب به نظر میرسید و هیچ نشانهی بیرونی که دال بر خطری باشد، وجود نداشت؛ درواقع من و لیزا در آن زمان عالی بودیم. متأسفانه دفعاتِ نخستینی که آن اندوه وجودم را دربرگرفت، آن را نادیده گرفتم. اما هر بار چند ساعتی به نظر میرسید که تمام جهنم علیه ازدواج ما قیام کرده است. ما با هم بحث میکردیم و حرفهایی به هم میزدیم که روزها، هفتهها و حتا ماهها زمان میبرد تا از آنها التیام یابیم.

با گذشت زمان این موضوع را فهمیدم، بنابراین برای خودم تکلیفی گذاشتم که هر بار این غم به سراغم آمد، فارغ از این که اوضاع از نظر ظاهری چه قدر خوب به نظر میرسد، باید فوراً برای ازدواجمان با جدیت دعا کنم. با اطمینان میگویم که شیطان هنوز حمله نمیکرد، اما از آنجایی که من پیشاپیش با جدیت در دعا در برابرش میایستادم، حملات او با کمترین، یا بدون عواقبی فروکش میکرد.

امروزه او دیگر بهفراوانی و بهسادگی به ما حمله نمیکند. ما باور داریم او از این که هر بار که نقشهی حملهای را میکشد و با "شمشیر روح" مورد یورش قرار میگیرد، خسته و درمانده شده است. اشتباه نکنید: من و لیزا هنوز مراقب و بیداریم. ما نمیتوانیم از خودراضی شده، گارد خود را پایین بیاوریم. ما هنوز باید هوشیار بوده و در دعا در برابر دشمن ایستادگی کنیم، اما تقریباً این حملات به اندازهی اوائل ازدواجمان زیاد نیست. درس مثبتی که ما از این درگیریها آموختیم، تشخیص علائم هشداردهندهی حملهی قریبالوقوع دشمن است. ما اکنون به اهمیتِ بیداربودن و مراقببودن در تمام جنبههای زندگیمان با تشخیصِ اندوهی که در قلبمان پیش از وقوع حملهای به شرایط مالیمان، سلامتیمان، روابطمان و خدمتمان بروز مییابد، واقفیم. آموختم تا از روحالقدس بخواهم مرا زمانهایی که هشدار مییافت میکنم، یاری رسانده تا بدانم چگونه دعا کنم. او به من کمک میکند، او همین کار را برای شما نیز میکند. او برای شماست! او شما را یاری میرساند؛ اگر خود را تسلیم او نمایید، از طریق شما دعا میکند. این وعدهی خداست:

"و روح نیز در ضعف ما به یاری مان می آید، زیرا نمی دانیم چگونه باید دعا کنیم، اما روح با ناله هایی بیان ناشدنی، برای ما شفاعت می کند. او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می داند، زیرا روح مطابق با اراده خدا برای مقدسان شفاعت می کند." (رومیان ۸: ۲۶-۲۷)

این نالهها، اندوهی است که ما در اعماق جان خود تجربه میکنیم، همانطور که عیسا در آن شب پیش از مصلوب شدنش در باغ جتسیمانی تجربه کرد. به محض آنکه این اندوه را تشخیص دادیم، باید واکنش نشان دهیم. میتوانیم خلاف بیدار بودن را برگزینیم؛ سستی و کاهلی و اندوه را با پیوسته نادیده-گرفتن و مانع شدن آن فروبشانیم، یا میتوانیم بیدار باشیم و خود را تسلیم روح خدا نماییم. هدف روح القدس بردن ما به فراسوی نالههاست تا در نهایت چیزی را که برای برخورد با آن شرایط لازم است، بگوید. پولس مینویسد: "پس چه باید بکنم؟ با روح دعا خواهم کرد و با عقل نیز دعا خواهم کرد؛ با روح سرود خواهم خواند و با عقل نیز خواهم خواند." (اول قرنتیان ۱۴: ۱۵)

بیدار باشید و دعا کنید

پس از آن که عیسا در باغ جتسیمانی شاگردانش را از اندوه عمیق و نالهی جان خود آگاه ساخت، به آنها فرمان داد: "اینجا بمانید و با من بیدار باشید" (متا ۲۶: ۳۸). سپس از آن سه فاصله گرفت و اندکی دورتر به وسط باغ رفت و در آنجا یک ساعت دعا کرد.

وقتی بازگشت، دید آنها به خواب رفتهاند. خواب! چرا خوابیدند؟ آیا دیروقت بود؟ آیا از کار تماموقت در طی روز از پای درآمدند؟ آیا در طی شام آخر زیاد خورده بودند؟ انجیل لوقا دقیقاً به ما میگوید که چرا خوابیده بودند: "چون از دعا برخاست و نزد شاگردان بازگشت، دید از فرط اندوه خفته اند." (لوقا ۲۲: ۴۵)

آنها نیز تقریباً زیر همان حمله قرار داشتند، بنابراین مانند عیسا اندوهی عمیق را تجربه کردند. در شام آخر پطرس باشجاعت اعلام کرد که حتا اگر لازم باشد میمیرد، اما خداوند را انکار نخواهد کرد. پطرس به توانایی خود برای آنکه تا به آخر مستحکم و خستگیناپذیر باقی بماند، ایمان داشت. دیگر شاگردان نیز ادعا نمودند که همچنان به خداوندشان وفادار باقی خواهند ماند. اما عیسا میدانست که نه فقط وفاداری خودش نسبت به پدر، بلکه

وفاداری شاگردان به او نیز، بهسختی مورد آزمایش قرار خواهد گرفت. ببینید عیسا به شاگردانی که خفته بودند، چه میگوید: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، اما جسم ناتوان.» (متا ۲۶: ۴۰-۴۱)

در اینجا دوباره با پرسشی روبه‌رو می‌شویم که آیا صرفاً می‌خواهیم پیوسته و خستگیناپذیر مطیع خداوند باشیم، اما نمیتوانیم، یا حقیقتاً مطیع باقی خواهیم ماند؟ برای نیل به این منظور باید از طریق بیدارماندن (مراقب بودن) و دعا، خودمان را تقویت کنیم. یهودا مینویسد: «اما شما ای عزیزان، خویشتن را بر ایمان بس مقدس خود بنا کنید و در روح‌القدس دعا نمایید.» (یهودا ۲۰)

دعا جسم ما را آرام ساخته و شخصیت درونی ما را میسازد. جسم ما ضعیف است و همواره به دنبال راهی است که در آن کمترین ناملایمات و سختیها وجود دارد و معمولاً این راه اشتباه است. جسم ما نمی‌خواهد علیه جریان نیرومند دنیا بجنگد. اما در طرف مقابل، دعا ما را در درون نیرومند میسازد تا در برابر خواسته‌های جسم بایستیم. دعا ما را از ضعیف و دلسرد شدن حفظ میکند. عیسا بیان میکند: «باید همیشه دعا کنید و هرگز دلسرد نشوند» (لوقا ۱۸: ۱). به عبارت دیگر اگر دعا نکنیم، دلسرد می‌شویم، بهخصوص در زمانهایی که اندوه ما را دربرمیگیرد. دلسردی و ضعف همان چیزی بود که در آن شب در باغ برای شاگردان رخ نمود. این مردان زمانی که باید دعا میکردند، خوابیدند. این مردان نسبت به خطری که در کمینشان بود، هوشیار و آماده نبودند. آنها بیدار نبودند، آنها سست و کاهل بودند.

امروزه من و شما، ابزارهای دیگری برای خاموشکردن و فرونشاندن هشداریهای روح در اختیار داریم، میتوانیم تلویزیون را روشن کنیم، و بگردی کنیم، با دوستانمان چت کنیم و حتا با موبایلمان به سراغ فیسبوک برویم، بازیهای کامپیوتری انجام دهیم، خودمان را سرگرم و مشغول کنیم و یا در یخچال را باز کنیم و شکممان را پر سازیم. ما مدام حساسیت خود را نسبت به هدایت و هشداریهای روح‌القدس از دست میدهیم. در نتیجه توانایی خود را برای نیرومندماندن در شرایط سخت از دست میدهیم. ما آن نیروی خستگیناپذیر و تمامشده‌نیای را که به رایگان از طریق فیض خدا در دسترس ماست، از دست میدهیم.

بنابراین عیسا با نزدیکترین همکاران خود برخورد کرد و به آنها فرمان

داد که: "بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید!" (متا ۲۶: ۴۱) او باز هم اندکی از آنها فاصله گرفت و برای بار دوم یک ساعتی دعا کرد، سپس بازگشت و باز آنها را در خواب یافت. این مرتبه آنها را نه بیدار کرد و نه به آنها هشدار داد، این تصمیم آنها بود.

بسیاری از موارد خدا یکبار به ما هشدار میدهد، شاید دوبار، اما اگر نخستین هشدار او را نادیده بگیریم، او سکوت میکند تا زمانی که ما توبه کنیم. وقتی مشکلات از راه میرسد، ما معترضان میگوییم: "خدایا کجا هستی؟!". او به ما هشدار داده بود، اما ما به آن گوش ندادیم.

عیسا آنها را وا گذاشت و به همان مکان پیشین بازگشت و برای بار سوم دعا کرد. وقتی او دعایش را تمام کرد، آنها هنوز در خواب بودند. سپس یهودای خائن و نگهبانان سنهدرین به باغ آمده و عیسا را دستگیر کردند.

تفاوت بین موفقیت و شکست

عیسا در ماموریت باورنکردنی فیض خود، با هوشیار و بیدارماندن در دعا، کامیاب شد و تا به آخر خستگی ناپذیر ماند. در سوی دیگر، شاگردان خواست خود را برای پابرجا ماندن، بیان کردند، آنها فکر میکردند که می-توانند این کار را به انجام رسانند، اما این قدرت را نداشتند. درست همانطور که عیسا پیشگویی کرده بود، هریک از آنها مورد حمله قرار گرفته و شکست خوردند: "آن گاه همه‌ی شاگردان ترکش کرده و گریختند" (متا ۲۶: ۵۶).

پطرس دقیقاً همان کاری را کرد که مدعی بود انجامش نمیدهد؛ او عیسا را انکار کرد. یک نکته‌ی مثبت در مورد پطرس وجود دارد، دستکم او عیسا را در محاکمه‌اش همراهی کرد. همه به جز یوحنا، فوراً برای نجات خود از باغ گریختند.

چندبار شنیده‌ایم که ایمانداران قصد خوبی دارند، اما در عمل آن را به انجام نمیرسانند؟ چرا چنین است؟ زیرا آنها نیز همانند شاگردان در باغ، در دعا بیدار و مراقب نمی‌مانند! روح راغب است، اما جسم ناتوان. "درست مسلح نشدن"، آنها را از بهانجام رساندن خواسته‌شان باز میدارد.

چه کسی بهتر از پطرس ما را تشویق میکند تا خود را مسلح سازیم؟ در یک بعدازظهر بحرانی و سخت، او در کلام، شجاع و جسور بود اما در عمل، شکست خورد. عیسا به‌طور خاص از پیش به او هشدار داد: "ای شمعون، ای

شَمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند.» (لوقا ۲۲: ۳۱) اما پطرس و دیگران فاقد آن نیروی تمامنشدنی و خستگی‌ناپذیری بودند که برای نیرومند ماندن در طول آن شب به آن احتیاج داشتند. بنابراین، او بعدها در زندگیش به ما هشدار میدهد، مسلح شویم تا نیرومند و قوی به-پایان‌رسانیم، چه یک بعدازظهر، چه یک فصل، چه تمام زندگیمان را. مسلح‌ساختن خود برای جنگ، شامل هوشیار و بیدار بودن است. ما نباید اجازه دهیم طمع و جذابیت این دنیا ما را نسبت به تصمیم و سرسپردگیمان برای شبیه شدن به مسیح در هر چیز، سرد و سست سازد. ما باید گوش-به‌زنگ و آماده باشیم، در همه حال بیدار باشیم زیرا اگر به شکلی خستگی-ناپذیر بیدار و مراقب شیطانی که در جستوجوی بلعیدن ماست نباشیم، او ما را نابود خواهد ساخت.

در برابر ابلیس بایستید

«خویشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری
غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد. پس در ایمان راسخ
باشید و در برابر او بایستید.» (اول پطرس ۵: ۸-۹)

حال میرسیم به بخشی از توصیه‌های پطرس که مستقیماً در ارتباط با جنگ است. او خاطرنشان می‌سازد که ابلیس (شامل همهی پیروان او) همچون یک شیر است، و در جستجوی کسی است تا او را ببلعد. برای روشن شدن مطلب، باید بدانیم که شیر هویتی شیرانه ندارد. در کتابمقدس شریر یا ابلیس، مار، اژدها، دزد و یا با اسامی دیگری نامیده شده، اما شیر نه. عیسا شیر حقیقی است، "شیر قبیلهی یهودا". (مکاشفه ۵: ۵). با این وجود پطرس اشاره می‌کند که ابلیس همچون شیری گرسنه، و در جستجوی کسانی است که بتواند آنها را شکار کرده و ببلعد و اگر فرصتش را بیابد، حقیقتاً و بدون ترحم خواهد بلعید. در اینباره اشتباه نکنید. او یک دشمن شکستخورده است، با این وجود او دشمنی ظالم است و نباید او را نادیده گرفت. او هیچ رحم و شفقتی نسبت به ما ندارد و تنها یک هدف و ماموریت دارد: بکشد، بدزدد و هلاک سازد.

اگر در دشتهای تانزانیا^[۱] در قلمرو شیرهای آدمخوار بودید، هرگز حاضر نبودید از آن منطقه غیرمسلح عبور کنید. اگر چنین میکردید، باید بسیار خوشاقبال میبودید که زنده از آنجا خارج شوید. اگر عاقل باشید، باید با خود یک تفنگ برداشته و نحوهی استفاده از آن را نیز بدانید. اگر مسلح، هوشیار و گوشبهنگ باشید، آمادهی نبرد و پیروزی هستید. به شما هیچ صدمهای نخواهد رسید. این تاکید پطرس است.

در برابر ابلیس بایستید

پطرس در آیه ۹، با قدرت ما را تشویق میکند تا در برابر ابلیس بایستیم. واژهی "ایستادن"^[۲] یا ایستادگی کردن از واژهی یونانی Authistemi ریشه میگیرد. فرهنگ واژگان ثایر^[۳] آن را اینچنین تعریف میکند: "در برابر کسی ایستادن، مقاومت کردن، درافتادن". فرهنگ استرانگ^[۴] آن را "در برابر چیزی ایستادن" معنا میکند. یک فرهنگ دیگر آن را "مانعت از طریق عمل یا استدلال" عنوان میکند. جای هیچ پرسشی نیست که این واژه در بردارندهی درگیری تهاجمی است.

اما وقتی خود را برای درگیری مسلح میسازیم، به واژگان دلگرمکنندهی عیسا گوش دهید: "اینک شما را اقتدار میبخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچچیز به شما آسیب نخواهد رسانید." (لوقا ۱۰: ۱۹) آیا این کلمات به ما جرات نمیبخشند؟ خدا وعده داده که اگر در قدرت فیض او گام بردارید، هیچکس و هیچچیز و حتا خود ابلیس نیز نمیتواند به شما آسیب برساند! این نکتهی بسیار مهمی است.

با این وجود، باید قدرتی را که به شما داده شده، به کار ببرید. اگر آن را به کار نبرید، وعده اثری نخواهد داشت و شما آسیب خواهید دید. به همین دلیل پطرس به ما فرمان میدهد تا در برابر ابلیس بایستیم. او نمیگوید: "دعا کنید و از خدا بخواهید تا او را از سر راهتان بدارد." ما باید مستقیماً، باجسارت و هدفمند در برابر او بایستیم.

در هیچ جای عهد جدید، آیهای را پیدا نخواهید کرد که ما را تعلیم دهد از

Tanzania	۱
Resist	۲
Thayer	۳
Strong	۴

خدا بخواهیم شریر را از زندگی ما بردارد. حقیقت این است که خدا نمیتواند این کار را بکند! حدس میزنم فکر میکنید با گفتن واژه‌ی "نمیتواند" در ارتباط با خدا، عقل خودم را از دست داده‌ام. خدا به انسان بر روی زمین اقتدار بخشید، و او هرگز حرف خودش را ابطال نمیکند. به همین دلیل است که خدا در ارتباط با مار و مواجهه‌ی او با آدم در باغ عدن، هیچ دخالتی نکرد. به همین دلیل است که عیسا میبایست به عنوان پسر خدا بر روی زمین بیاید تا شریر را شکست دهد. و به همین دلیل است که بدن مسیح باید مستقیماً در برابر شیطان و همراهانش بایستد.

خدا با فرمانی، تمام اقتدار را به عیسا‌ی مسیح بخشید و عیسا آن را به ما برگرداند. ما به عنوان بدن او باید بجنگیم و البته مطابق کتابمقدس، "در نبرد نیکوی ایمان" (اول تیموتائوس ۶: ۱۲ را بخوانید).

بهترین نمونه‌ی ما

اگر بخواهیم چگونگی ایستادگی در برابر ابلیس را بیاموزیم، چه نمونه‌های بهتر از خود عیسا برای یادگرفتن وجود دارد؟ ما میتوانیم چیزهای بیشتری از زمانی که او در بیابان بود، بیاموزیم.

"عیسی پر از روح‌القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می‌کرد. در آنجا ابلیس چهل روز او را وسوسه کرد." (لوقا ۴: ۱-۲) وسوسه‌ی دشمن یک دوره‌ی چهل روزه طول کشید. این به معنای مقاومت و ایستادگی زیاد عیسا‌ست. نخستین مواجهه‌های که ثبت شده در اواخر این چهل روز رخ میدهد؛ این تلاشی بود برای آن که عیسا را مجبور کند از قدرت الاهیاش استفاده کند تا ثابت نماید که پسر خداست. عیسا گرسنه بود، بنابراین دشمن پیشنهاد کرد که او سنگ را به نان تبدیل کند. عیسا با جسارت پاسخ داد: "نوشته شده است انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر میشود." (متا ۴: ۴)

حداقل سه درس مهم در این موقعیت برای ما وجود دارد: نخست، عیسا به سرعت وسوسه را تشخیص داده و با آن برخورد کرد. او دربارهی آن فکر نکرد و دچار ایده‌پردازی نشد، چیزی که به پیشنهاد شیطان این موقعیت را میداد تا قلب او را بفریبد. ما باید نمونه‌ی او را دنبال کنیم. نکته‌ی دیگری که بسیار هم مهم است: عیسا مستقیماً خطاب به شیطان

سخن گفت. او نزد پدر دعا نکرد تا وسوسه را بردارد. او به طور غیرمستقیم نیز با دشمن مواجه نشد و نگفت: "این خواست خدا نیست که شیطان بر من غلبه کند، بنابراین تسلیم این آزمایش نمیشوم"، خیر، او مستقیماً و محکم با ابلیس برخورد کرد. من و شما نیز باید همین کار را بکنیم. به ما توصیه شده: "و ابلیس را مجال ندهید" (افسسیان ۴: ۲۷) و در آخر عیسا از کلام مکتوب خدا سخن گفت. به گفتهی او دقت کنید: "نوشته شده است..."، چرا چنین چیزی مهم است؟ زیرا کلام خدا شمشیر ماست. پولس میگوید: "شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرید." (افسسیان ۶: ۱۷) کلام خدا یک اسلحهی مادی نیست، اما یک اسلحهی خارقالعادهی روحانی است. عیسا به معنای واقعی کلمه با شمشیر روح بر پیکر دشمن زخم میزند، و در این باره جای هیچ شکی نیست. با این وجود، دشمن بسیار سرسخت بود و تسلیم نشد. او درد خودش را مخفی کرد و به حمله ادامه داد.

در وسوسهی گزارش شدهی بعدی، شیطان به عیسا راه میانبری برای حکمرانی بر جهان ارائه میدهد، که گناه آدم آن را به دستان شریک داده بود. تنها کاری که عیسا باید میکرد، سجده کردن و پرستش او بود. اما عیسا پاسخ داد: "خوشابه حال آنان که در راه پارسایی آزار می بینند، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است." (متا ۴: ۱۰)

عیسا به شیطان گفت: "دور شو از من!"، برای ما شبیه این است که بگوییم: "کوتاه بیا!". سپس عیسا از کلام خدا استفاده کرد تا یکبار دیگر ضربهای به شیطان بزند.

وسوسه ادامه یافت تا دشمن تمام برگهایی را که میتواند در مواجهه، رو کند، به کار برد. لوقا مینویسد: "چون ابلیس همه این وسوسه ها را به پایان رسانید، او را تا فرصتی دیگر ترک گفت." (لوقا ۴: ۱۳)

شبانی در بحران

سالها پیش شبانی که با نام مستعار "کن"^[۵] او را معرفی خواهم کرد، به دفترم آمد. کن جوان نیرومند و خوشتیپی بود و زن و فرزندانی فوقالعاده داشت. پیش از آنکه ایماندار شود، درگیر قاچاق مواد مخدر بود. کن برای رهایی و رستگاریش بسیار سپاسگزار بود، و اغلب در طول پرستش اشک

میریخت. عشق شدیدی که او به عیسا داشت، قلب مرا عمیقا لمس میکرد. کن، مردی بسیار حساس و بامحبت، شوهری خوب، و پدري بینظیر بود. او کاملا آگاه بود که تا چه اندازه مورد بخشش خدا قرار گرفته، و بنابراین محبتی عظیم در وجودش جریان داشت.

اما او ماهها درگیر نبردی جدی شده بود و آن را در خودش نگه داشته بود. بالاخره نتوانست در برابر فشارها ایستادگی کند و تصمیم گرفت موضوع را محرمانه با من درمیان بگذارد. وقتی پا به دفترم گذاشت، صورتش حالتی رقتانگیز داشت.

پرسیدم: "چه شده؟"

کن شروع کرد به تعریف تاریخچهی خانوادگیاش. برحسب تصادف در خانوادهی او افراد بسیاری دچار حملهی قلبی شده و در نتیجه در جوانی مرده بودند. او گفت: "جان، با ترس شدید مرگ در اثر حملهی قلبی میجنگم. بارها نزد پزشک رفتهام و قلبم را آزمایش کردهام و مشخص شده که سالم. با این وجود نمیتوانم از ترس مرگ ناگهانی رها شوم. من با این ترس زندگی میکنم، اما بعضی واقع تمام وجودم را دربرمیگیرد. در چنین شرایطی شروع میکنم به عرق ریختن، آنقدر شدید که تمام لباسهایم خیس عرق میشود. این اتفاق در طول شب یا مواقعی که تنها هستم، رخ میدهد. حتا گاهی در کنار دیگران یا در جلسهی کلیسایی هم اتفاق میافتد. به نظر میرسد هیچ کنترلی بر ترسم ندارم، این ترس بدون هیچ هشدار و ناگهانی شروع شده و مرا دربرمیگیرد.

من با تمام وجود دعا کردهام. از خدا خواستهام تا این ترس را از من بردارد و کمک کند تا تسلیم این احساس نشوم."

همان موقع پریدم وسط حرفش و گفتم: "کن، به همین علت است که نتیجهای نمیگیری. دعای تو خطاب به خداست، اما مستقیما با دشمنت حرف نمیزنی، عیسا در بیان نیز همین کار را کرد. کلام خدا به طور مشخصی به ما تعلیم میدهد که: "در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت." (یعقوب ۴: ۷) تو باید این کار را بکنی! عیسا شیطان را شکست داد و پس از آن به آسمان رفت و در دست راست خدا نشست. پیش از رفتن، قدرت و اقتدار اجرای خواستههاش و غلبه بر دشمن را به ما بخشید. عیسا این موضوع را کاملا روشن میسازد؛ او میگوید: "ارواح از شما اطاعت میکنند." (لوقا ۱۰: ۲۰) آنها باید از تو اطاعت کنند. به ما تعلیم داده شده کلام خدا را به

کار ببندیم، خطاب به دشمن سخن بگوییم و به او فرمان بدهیم که از وعده‌ی عهد خدا [با ما] اطاعت کند."

دوستم با دقت گوش میداد، سپس ادامه دادم: "کن، مواقعی هست که دشمن مرا به ستوه می‌آورد و خارج از کنترل میشود، در چنین شرایطی از خانه بیرون میروم تا مکانی خلوت را پیدا کنم؛ جایی که کسی نتواند صدای مرا بشنود. آن گاه شروع میکنم با صدای بلند فریادزدن، زیرا شور و حرارت به معنای با تمام وجود کاری را انجام دادن است و در این وضع، روح و جان و جسم با هم وارد عمل میشوند. پس میگویم: "بسیار خوب، ابلیس، اگر این جنگی است که تو میخواهی، پس میجنگیم! اما از قبل به تو میگویم که نتیجه‌اش این است که یک بار دیگر شکست میخوری، زیرا من شمشیر دارم و تو نداری! پس من اکنون شمشیر روح را بیرون میکشم و تو را تکه‌تکه میکنم. و اگر این برایت کافی نباشد و نگریزی، تو را به تکه‌های ریزتری خرد میکنم تا بالاخره از ترس پا به فرار بگذاری. خوب، کلام خدا میگوید..."

کن به بخشهایی از کلام خدا درباره‌ی شفا، آزادی از ترسها، تدارک الهی و رهایی گوش داد. به او نشان دادم که چگونه وعده‌های نوشته شده را برداشته و از آنها به عنوان یک شمشیر جنگی استفاده کند. به کن گفتم باید مستقیماً و با قدرت به روح ترس فرمان بدهد. مدتی دیگر نیز با هم حرف زدیم، سپس برایش دعا کردم و او رفت.

شش ماه بعد کن با ظاهری گرفته‌برگشت. میتوانستم هنوز سنگینی را در او ببینم. از او پرسیدم چه شد، هرچند میدانستم که چه خواهد گفت.

او گفت: "جان حالا اوضاع از قبل هم بدتر است. من بیشتر از شش ماه قبل، درگیر جنگم. تقریباً این جنگ، جنگی هر روزه شده، به شدت عرق میکنم و کل لباسهایم خیس میشود، اعتماد به نفسم را کاملاً از دست داده‌ام. در خدمت به دیگران هم به خاطر جنگ درونیا دچار مشکل هستم."

کن به جلو خم شد و با ترس اضافه کرد: "جان، من روزه گرفتم، دعا کرده‌ام و حتی نزد خدا با تمام وجود فریاد برآورده‌ام که به من کمک کند. اما هیچ جوابی نگرفتم. دارم عقلم را از دست میدهم!"

باورم نمیشد. به او گفتم: "کن، آیا آنچه را چند ماه پیش گفتم، انجام دادی؟ آیا به یک جای خلوت رفتی و مستقیماً با شیطان جنگیدی؟ آیا کلام خدا را به او گفتی؟"

"خوب، در واقع نه!"

حالا عصبانی بودم: "کن، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، هیچ چیز عوض نمی-شود، مگر اینکه تو مستقیماً با دشمنت با شمشیر روح یعنی کلام خدا، مواجه شوی!"

او سرش را خم کرد، میتوانستم ببینم که در حال تسلیم شدن است. من فکر نمیکنم که کن هرگز با مشورت من موافق بود، با این وجود او نزد من بازگشته بود، زیرا میدانست که دیگران آمده بودند و من کمکشان کرده بودم. او مرد ایمان بود و حقیقتاً باور داشت که خدا به قدر کافی نیرومند است تا جواب فریادهای او را بدهد، اما نتیجهای حاصل نمیشد و او دچار ناامیدی شده بود.

به دنبال یک مثال میگشتم که ناگهان روحالقدس نمونه‌ای مناسب را به من نشان داد: "کن، رییسجمهور امریکا قانوناً فرمانده کل قواست. به زبان ساده، او در راس است و رهبر و رییس تمام پرسنل ارتش میباشد. یکی از سربازان ما در جنگ عراق را تجسم کن. دشمن از هر سو به او شلیک میکند، اما سرباز ما جواب شلیک آنها را نمیدهد. او برافروخته و ترسان، بیسیم خود را برداشته و مستقیماً با کاخ سفید تماس میگیرد. به محض آنکه رییسجمهور پاسخ میدهد، سرباز التماسکنان میگوید: "آقای رییسجمهور، من زیر آتش سنگینی هستم. دشمن در حال شلیک به من و در پی کشتن من است. جناب رییسجمهور، لطفاً بیایید و دشمنی را که سعی میکند مرا بکشد، نابود کنید. من ناامید و وحشتزده‌ام! من به شما التماس میکنم، به یاری من بشتابید!"

از کن پرسیدم: "مسلماً زندگی این سرباز در خطر بزرگی است، اما به هر حال رییسجمهور چهطور باید به درخواست عاجل او پاسخ دهد؟" خودم پاسخ سوالم را دادم: "رییسجمهور بر سر آن سرباز فریاد خواهد کشید: "چرا به من زنگ میزنی؟ من بهترین آموزشها را در این باره به تو داده‌ام. بهترین سلاحهای ممکن در اختیار توست. من اقتدار ایالات متحده امریکا را به تو داده‌ام تا دشمن را نابود کنی! سرباز! گوشی را بگذار و به سمت آنها شلیک کن! و دشمن را نابود کن! سپس رییسجمهور گوشی را میگذارد و از سرباز توقع دارد آن کار را انجام دهد."

میتوانستم ببینم که برقی در چشمان کن جرقه زد.

ادامه دادم: "کن، به تو شمشیری داده شده، و دشمنی که با او میجنگی

این شمشیر را ندارد. در واقع او کاملا خلع سلاح شده، زیرا خداوندمان: "ریاستها و قدرتها را خلعسلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به- وسیلهی صلیب بر آنها پیروز شد." (کولسیان ۲: ۱۵)

تو سلاحی قانونی و درست در اختیار داری؛ دشمن تنها سلاحش ترس است. نه تنها این، بلکه به تو در نام مسیح تمام قدرت و اقتدار عطا شده است. به ما گفته شده که هر زانویی باید در برابر نام مسیح خم شده و هر زبانی اعتراف کند که او خداوند است. (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱)

"به تو اسلحهی خداوند داده شده، یعنی زره پارسایی، سپر ایمان، کلاهخود نجات و نظایر آن. سپر ایمانی که نه برخی، بلکه همهی تیرهایی را که دشمن به سوی تو پرتاب میکند، دفع میکند. خدا به تو در کلامش گفته: "هر آلتی که به ضد تو ساخته شود، پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد، تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من." (اشعیا ۵۴: ۱۷) کن، خدا به طور خاص میگوید تو کسی هستی که باید بجنگی. او این کار را نخواهد کرد. تو باید شریر را خطاب کرده و به او فرمان بدهی. تو مدام نزد خدا فریاد میزنی، اما خدا به تو درست همانند رییسجمهور پاسخ میدهد: به او شلیک کن! یا او را با شمشیرت بزن!"

کن به من نگاه نمیکرد، بلکه حکمتی را که در مثالی که روحالقدس از طریق من برای او میزد، میدید. او دفتر مرا با امید و ایمان ترک کرد. سه هفتهی بعد او درحالی که نیشاش تا بناگوش باز بود، وارد دفتر من شد. در حالی که برقی در نگاهش و آتشی در صدایش بود و روی پاهایش بند نمی- شد، گفت: "تو باید بشنوی که چه شده!"

درحالی که به جلو خم شده بودم، منتظر یک خبر عالی بودم. کن گفت: "روز یکشنبه داشتم از کلیسا به خانه برمینگشتم، که حمله یکبار دیگر شروع شد. ترسی مهیب وجودم را فراگرفت، بهمدی که فکر میکردم هر لحظه ممکن است در اثر حمله قلبی بمیرم. شروع کردم به عرقکردن و لباسم خیس خیس شد. اما به جای آن که مانند همیشه نزد خدا فریاد بزنم، خشمم را سر شیطان خالی کردم. خشمم درونم میجوشید. بدون هیچ هشدار به همسرم که کنارم نشسته بود، با مشت محکم روی داشبورد ماشین کوبیدم. او از جا پرید. فریاد زد: "ابلیس، دخلت آمده! من با تو و این ترس هستم!" سپس شروع کردم باهیجان و صدای بلند نقلقول کردن آیاتی از کتابمقدس

که به زندگی من ربط داشت.

"جان، وقتی مشتم را به داشبوردها کوبیدم و فریاد زدم شیطان دخلت آمده، ناگهان رویایی در قلبم دیدم. عیسا را دیدم که بر تختش در آسمان نشسته و لحظهای که من با شیطان برخورد کردم، عیسا با هیجان از جایش بلند شد، بازوانش را به دو سو گشود و فریاد زد: "بله، همینه!"
کن در حالیکه تعریف میکرد، میخندید: "جان، گویی عیسا میگفت: "من تمام این مدت منتظر بودم تا تو این کار را بکنی. خوشحالم که بالاخره دستبهار شدی!"

کن، دیگر هرگز تسلیم ترس نشد. او دیگر هرگز دچار افسردگی نشد و با ناامیدی با ترس ننجگید. امروز بیش از بیست سال از آن زمان میگذرد، این مرد عزیز خداوند هنوز زنده و سالم است و کلیسایی بزرگ در جنوب امریکا دارد. او از نظر روحانی و جسمانی بسیار خوب و سر حال است.

ایستادگی خستگی ناپذیر

حال با نگاهی دقیقتر کلمات پطرس را با هم بخوانیم:

"خویشتندار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غرآن در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد. پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید" (اول پطرس ۵: ۸-۹)

اگر از فصل نخست به یاد داشته باشید، واژهی "راسخ بودن"^۷ مترادف "خستگی ناپذیر" است. کتابمقدس تعلیم نمیدهد که اگر یکبار در برابر شریر ایستادیم، او دیگر دوباره باز نخواهد گشت. خیر، کاملاً برعکس، او میتواند دوباره و دوباره تلاش کند. در طی این سالها آموختهام این، جایی است که بسیاری از مسیحیان ناامید و سرخورده شده و احساس شکست میکنند. آنها میگویند: "حدس میزنم نتیجهای ندارد" یا "اتفاقی نمیافتد". اینها دروغ-های بزرگی هستند. نباید هرگز این دروغها را بپذیریم.

داستان دیگری این موضوع را به خوبی روشن میسازد. لیزا وقتی بچه بود، دچار قلنج معده میشد. این وضع معمولاً در کودکی وقتی بچهها کمتر از یکسال دارند، رخ میدهد. همهی بچهها گریه میکنند، اما بچههایی که دچار قلنج

معه هستند، ساعتها گریه میکنند و شما هیچ کاری نمیتوانید بکنید تا درد آنها را تسکین دهد. این گریهی بلاانقطاع، معمولا هر روز رخ میدهد و این شرایط ممکن است ماهها ادامه یابد. پزشکان مطمئن نیستند منشا قلنج چیست، اما بسیاری معتقدند که در اثر عدم بلوغ و رشد سیستم گوارشی رخ میدهد.

نخستین پسر ما گرفتار قلنج بود. به یاد دارم که به شدت گریه میکرد، در حالی که هیچ دلیل واضحی وجود نداشت. اوایل به نظر میرسید که این گریه تمامی ندارد. ما پشت او را نوازش میکردیم، تکانش میدادیم و برایش آواز میخواندیم، اما او همچنان به جیغ زدن ادامه میداد. از آنجایی که او آرام نمی شد، احساس ناامیدی میکردیم. بعد از مدتی او را در بازوانم گرفتم و فرمان دادم که درد بدن او را ترک کند. من مستقیما به سیستم گوارشی او فرمان دادم. سپس با صدای بلند و قوی در روح دعا کردم و ادیسون به خواب رفت. یک شب لیزا در حمام بود و من به رختخواب رفته بودم. ناگهان صدای جیغ وحشتناکیرا از اتاق بچه شنیدم. لیزا فریاد زد: ”جان، دوباره دچار قولنج شده!“

از تخت بیرون پریدم و نگاهی به ساعت انداختم: ۱۱:۱۲ نیمهشب بود. سریع به اتاق بچه رفتم. ادیسون را از تختخوابش بیرون کشیدم و به درد فرمان دادم که بدن بچه مرا ترک کند. سپس شروع کردم در روح به دعا کردن تا ادیسون به خواب رفت. تقریبا ۱۵ دقیقه طول کشید.

شب بعد دوباره در تخت بودیم که صدای جیغ وحشتناک ادیسون را شنیدیم. نخستین فکری که باید به ذهنم میرسید، این بود: ”جواب نمیدهد! باید دست از دعا کردن برای او بکشی و بدانی که او حالش بهتر نمیشود. تو آدم به درد نخوری هستی و هیچ ایمانی نداری!“ باید این فکر را از ذهنم بیرون میکردم و آن را با کلام خدا دربارهی جواب دعا جایگزین میکردم. به لیزا گفتم: ”من مراقب او خواهم بود.“

بلند شدم و نگاهی به ساعت انداختم. دوباره ساعت ۱۱:۱۲ نیمهشب بود. با خودم فکر کردم که اتفاقی است. با عجله به اتاق ادیسون رفتم، او را در آغوش گرفتم، به درد فرمان دادم تا در نام عیسای مسیح او را ترک کند و در روح دعا کردم تا به خواب رفت. این بار نیز ۱۵ دقیقه طول کشید.

شب بعد لیزا در حال پاک کردن آرایشش در حمام بود و من به رختخواب رفته بودم. برای سومین شب پیاپی ما صدای جیغ وحشتناک ادیسون را شنیدیم. این بار افکارم کمی قویتر بود: ”جان، تو دو هفته تمام برای ادیسون

دعا کردی. تو شب قبل و دو شب پیش دعا کردی، واقعین باش. تو هیچ کاری برای بچه‌ها نکردی، دعای تو اثری ندارد!“ یکبار دیگر این افکار را با کلام خدا بیرون کردم و از تخت بلند شدم. چشمانم به سمت ساعت چرخید، بر جای خود میخکوب شدم. برای سومین شب پیاپی، صدای جیغ ادیسون درست ساعت ۱۱:۱۲ نیمه‌شب شروع شده بود. حال خشمگین بودم. به سمت اتاق بچه رفتم، پسر را که زجر میکشید، دیدم. به سمت تختش رفتم و دستم را روی سینه‌اش گذاشتم. به پسر نگاه میکردم و حس میکردم من نیستم که به او نگاه میکنم، گویی روح‌القدس بود که از طریق چشمان من به او نگاه میکرد.

با خشم و اقتداری عظیم فریاد زدم: ”ای روح پلید قلنج و بیماری، با تو هستم که پسر را زجر میدهی! من این لعنت را که از طریق خانواده لیزا وارد شده، درهم میشکنم و تو در نام عیسا فرمان میدهم که دستانت کثیف را از روی پسر ادیسون برداری! تو باید فوراً او را ترک کنی و دیگر بازنگردی!“ احتمالاً فکر میکنید که این دعای من بچه را ترسانده بود، اما برعکس، ادیسون کوچک فوراً دست از گریه برداشت، بامحبت به من نگاه کرد، سپس چشمانش را بست و خوابید. این آخرین باری بود که او در اثر قلنج گریه کرد. از آن شب به بعد، او یک بچه عادی و شاد بود. دشمن به اندازه‌ی کافی ضربه خورده بود، او از زخم شمشیرها دیگر خسته شده بود. او ادیسون را ترک کرد و دیگر بازنگشت.

پسر دوم ما، آستین، کمتر از سه سال بعد به جمع خانواده ما پیوست. چند ماهی از تولدش گذشته بود که نشانه‌های بیماری در او نیز بروز یافت. من میدانستم چه خبر است و برای جنگی دیگر آماده بودم. یک یا دو بار با اقتدار فرمان دادم و آن گریه‌های وحشتناک متوقف شد. قلنج ظرف دو روز از بین رفت و دیگر هرگز سراغ آستین نیامد. وقتی چند سال بعد، پسر سوم ما الک به دنیا آمد، هیچ مشکلی با قلنج نداشت. چرخه، شکسته شده بود. تصور میکنم دشمن با خود فکر میکرد: ”اگر یک بار دیگر سعی کنم، چیزی جز ضربات سنگین و تیز شمشیر کلام خدا نصیبم نخواهد شد!“

دوستان عزیز، در ایستادگی در مقابل شریر خستگیناپذیر باشید. مستقیماً و محکم در اقتداری که توسط خداوندمان عیسا مسیح به شما تفویض شده، به او فرمان بدهید. عزم ما برای آزادی از اسارتها باید بزرگتر از عزم مصیبتها برای اسارت ما باشد.

هرگز شهادت آن مسیونر بزرگ را که بین بومیان مکزیک بود، فراموش نخواهم کرد. او بیش از همه در روستاهای کوچک در دل کوهستان خدمت میکرد، و در نتیجه کار گروه خدمتی او، تکتک افراد روستا ایماندار بودند. یک شب، روستاییان او را بیدار کردند. آنها برآشفته بودند. بچه‌ی زوجی که عضو کلیسای او بود، مرده بود. اعضای خانواده از مسیونر خواستند تا با آنها آمده و دعا کند. او فوراً برخاست، به خانه آنها رفت و به روح مرگ فرمان داد بچه را رها کند. طی چند دقیقه بچه شروع کرد به سرفه کردن، عطسه و نفس کشیدن. بچه از مرگ بازگشته بود! همه جشن گرفتند. و مسیونر به محل اقامتش بازگشت و به خواب رفت.

اندکی بعد، همان مردم دوباره در خانه او را زدند. بچه برای بار دوم مرده بود. مسیونر برخاست و روح مرگ را نهیب داد و بچه دوباره به زندگی بازگشت. مسیونر نوشته که مجبور شد در آن شب، چند بار در برابر مرگ ایستادگی کند تا بالاخره حال نوزاد خوب شد. آن بچه زنده شده، و در دورانی که مسیونر این گزارش را میداد، آن پسریکی از سالمترین افراد روستا بود.

محکم نگهداشتن

بسیاری از مواقع شاهد ایماندارانی بودهام که به شکلی تراژیک شکست خورده‌اند. مردمی خوشقلب که برکات، شفاهای، و معجزات خدا را دریافت کرده‌اند، اما پس از گذشت روزها، هفته‌ها، ماهها و گاهی سالها هر آنچه را دریافت کرده بودند، از دست داده‌اند. به همین دلیل کتابمقدس به ما تعلیم میدهد: "آنچه را نیکوست، به چنگ بگیرید." (اول تسالونیکیان ۵: ۲۱)

هر ایمانداری میبایست در این تعلیم که من در همان آغاز مسیحیت آموختم، تعمق کرده، آن را حفظ و محکم بر آن بایستد. سالها پیش طی دوران نوجوانی از درد کمر رنج می بردم. پس از آن که ایماندار شدم و یک سالی سپری شد، با یکی از دوستانم در جلسهای شرکت کردم. خانمی در جلسه اعلام کرد: "در جمع ما کسی است که از کمردرد رنج میبرد، به-خصوص در ناحیهی پایینی و انتهای کمرش."

فورا فهمیدم که مخاطبش من هستم. با این وجود اندکی نسبت به آنچه در حال رخ دادن بود، محتاط بودم. من بیشتر عمرم را یک کاتولیک بودم و

با چنین چیزی راحت نبودم. پس در صندلیم ماندم. وقتی آن خانم موضوع را عوض کرد، نفس راحتی کشیدم.

اما ده دقیقه بعد او گفت: "معذرت می‌خواهم، خدا نمی‌خواهد از این موضوع سرسری بگذرم. اینجا کسی است که نیاز به شفای کمرش دارد."

بار دیگر با خود فکر کردم: "من هرگز جلوی این همه آدم بلند نمی‌شوم و جلو نمی‌روم. من جُرم نخواهم خورد!"، اما این بار روح‌القدس بود که داشت مرا به زور میکشید، بنابراین ترس و استدلال خودم را کنار گذاشتم و تصمیم گرفتم به این دعوت، پاسخ دهم. آن خانم و همسرش برای کمر درد من دعا کردند و فوراً شفا یافتم. شگفتزده شدم! سالها بود که کمرم همیشه درد میکرد. حقیقتاً نسبت به کاری که خدا آن شب در بدن من انجام داده بود، در حیرت بودم. دو هفته بعد از رهاشدنم از این درد، شادمان بودم. هنوز تعجبمیکردم. عاشق این بودم که میتوانستم به راحتی خم شوم و مسواک بزنم یا صورتم را اصلاح کنم و وقتی کمرم را صاف میکنم، دردی نداشته باشم. من برای آنچه خدا انجام داده بود، بسیار شادمان و سپاسگزار بودم. حدود یک ماه بعد در رختخواب دراز کشیده و تقریباً به خواب رفته بودم که ناگهان چیزی وارد اتاقم شد. نمیتوانستم آن را ببینم، اما کاملاً میتوانستم آن را حس کنم. نور مهتاب از پنجره به درون اتاقم تابیده بود، اما عجیب بود که به نظر تاریکتر میرسید. وقتی آن حضور وارد شد، دچار ترس شدم. ناگهان همان دردی را که سالها در قسمت پایین کمرم با آن دست‌ه‌گیریان بودم، حس کردم. این فکر به سراغم آمد که: "تو شفایت را از دست دادی! این چند روز بدون درد سپری شد. تو در تمام زندگیات با این مشکل دست-ب‌ه‌گیریان خواهی بود!"

آن زمان به عنوان یک ایماندار جوان خودم را غرق کلام کرده بودم و بهقدر کافی آگاه بودم که این یک حمله است. دشمن سعی میکرد این دروغ را به خورد من بدهد که درد همیشه در من باقی میماند. فوراً از تختم بیرون پریدم و شروع کردم به راهرفتن در اتاق و فریاد زدم: "شیطان، من دو هفته پیش در جلسه شفا گرفتم. من محکم به این شفا می‌چسبم! کتاب‌مقدس میگوید از تازیانه‌ها و زخمهای عیسا من شفا یافتم. تو حق نداری دوباره این درد را به من تحمیل کنی. من از درد، آزاد و رها خواهم ماند. پس فرمان میدهم همین حالا بدنم، اتاقم و آپارتمانم را ترک کنی!"

واقعا اتاق روشن شد. آن حضور و ترسی که سبب آن درد بود، فوراً

رفت و به همراهش درد هم رفت. از آن زمان به بعد دیگر هرگز برای کمردردم نجنگیدم. عیسا میگوید: "به زودی می‌آیم. آنچه داری محکم نگهدار تا کسی تاجت را نرباید." (مکاشفه ۳: ۱۱) ما باید در محکم‌نگه‌داشتن آنچه از خدا دریافت کرده‌ایم، خستگیناپذیر باشیم.

یکی از غمانگیزترین داستان‌هایی که شاهد بودم، در ارتباط با مردیست که شبی در جلسهی کلیسایی که در آن موعظه می‌کردم، به شکلی معجزآسا شفا یافت. جمعیت بسیار زیادی آمده بودند، در نتیجه در پایان جلسه به طور کلی برای جمعیت دعا کردم. در آن هنگام متوجه مردی شدم که خم شده بود و در میان جمعیتی که جلوی من بودند، می‌گریست. به سمت او رفتم تا ببینم چه اتفاقی افتاده است. مشخص شد که او چندین عمل جراحی در پشتش داشته و برای باقی عمر فلج شده است. او با دردی شدید و مزمن زندگی کرده بود، اما اکنون کاملاً شفا یافته بود. او از شادی می‌گریست و نمیتوانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد. تا به حال ندیده بودم مردی بالغ اینچنین برای آزادی‌ای که دریافت کرده بود، گریه کند.

هفته‌ها بعد او را به طور اتفاقی در رستورانی ملاقات کردم. او لب‌خندی بر لب داشت و پر از انرژی بود. و با من، در مورد چگونگی ره‌اشدنش از این ناتوانی و لذتش از آزادی‌ای که یافته بود، صحبت کرد. من برای او بسیار خوشحال بودم.

کمتر از یک سال بعد، باز هم او را دیدم. او با لب‌خندی که پیشتر بر لبانش دیده بودم، به سراغ من نیامد. در واقع اصلاً نزدیک من هم نشد. من او را شناختم و حالش را پرسیدم. او گفت که مشکل کمرش برگشته. او شفای آن روزش را در جلسه کاملاً زیر سوال میبرد. او سعی کرد مرا خاطر جمع سازد که برگشتش به حال اولش، کلاً چیز بدی نیست زیرا خدا میخواهد از طریق دردش، درسهایی در زندگی به او بدهد. سعی کردم به او کلام عیسا درباره‌ی "محکم نگه‌داشتن" آنچه می‌یابیم را در میان بگذارم، اما تمایلی به آنچه می‌گفتم، نداشت. او خودش را طور دیگری متقاعد کرده بود.

امروزه او مردی خوب، شوهر و پدری عالی است، اما متأسفانه باری را حمل میکند که عیسا بهای سنگینی برای رهایی از آن پرداخته است.

دریافت نکردن، محال است

آنچه را اکنون می‌خواهم بگویم، حقیقتاً مهم است، اگر در برابر شریر مقاومت و ایستادگی کنید، و ایمان داشته باشید، همواره برنده خواهید بود. این وعده را دریافت کنید، آن را اعلان کنید و براساس آن با شجاعت عمل نمایید: "در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت." (یعقوب ۴: ۷)

واژه یونانی "گریختن" *pheugo*^[۸] می‌باشد. این واژه به معنای "ناپدید شدن"^[۸]، گریختن^[۹]، فرار کردن، گریزان شدن برای امنیت" می‌باشد. من شنیده‌ام که این تعلیم را میدادند که *pheugo* به معنای "به‌طور جنون-آمیز از شدت ترس دویدن" است. این معنای عالیای است. کلام خدا نمی-گوید که شیطان ممکن^[۱۰] است از شما بگریزد خیر، کلام می‌گوید او از شما خواهد گریخت. او از تهور و ایستادگی براساس کلام خدا متنفر است!

شما باید بدانید که دشمن از شما می‌ترسد! وقتی به شما نگاه میکند، چیزی را که دوستانتان در شما می‌بینند، نمی‌بیند. او مسیح را می‌بیند. شما بدن مسیح هستید. شما فرد مسح‌دهی خداوندید. شما به شباهت کسی ساخته شده‌اید که ابلیس را نابود ساخت و اسلحه‌ها و زره او را گرفت. شما یک تهدید بزرگ برای او هستید. بسیاری از ما اجازه داده‌ایم که قدرت شیطان را خیلی زیاد فرض کنیم. اما او پایینتر از شماست؛ زیر پای بدن مسیح. حتا اگر کوچکترین انگشت پای بدن مسیح باشید، تمام قدرت شیطان بسیار پایینتر از جایگاه شما در مسیح است. درحقیقت کلام به وضوح می‌گوید:

"ای زهره، دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امتها را نلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟ و تو در دل خود میگفتی: به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت، و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد. لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد. آنانی که تو را بینند بر تو چشم دوخته و در تو تأمل نموده، خواهند گفت: آیا این آن مرد است که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می‌ساخت؟" (اشعیا ۱۴: ۱۲-۱۶)

<i>Flee</i>	۷
<i>To vanish</i>	۸
<i>escape</i>	۹
<i>might</i>	۱۰

از نظر تاریخی اشعیا از پادشاهی بابل مینویسد. با این وجود این متون نبوتی، اغلب دو کاربرد ونتیجه را دربردارند: نخست کاربرد طبیعی آن [تاریخی] و دیگری کاربرد و انجام روحانی. وقتی اشعیا درباره‌ی کسی مینویسد که افراد، خانواده‌ها و ملت‌ها را نابود می‌سازد، بدون هیچ پرسشی در منظر روحانی اشارهای به ابلیس است. براساس اشعیا، پایان او در قعر هاویه یا دریاچه‌ی آتش است؛ جایی که او در آن: "روز و شب عذاب خواهد کشید." (مکاشفه ۲۰: ۱۰)

اگر ایمان داشته باشید و در برابر نیروهای تاریکی بایستید، محال است برکت و رهایی را از خدا دریافت نکنید. این موضوع میتواند در مسائل مالی، حکمت، سلامتی، شغل، خدمت یا مهمتر از همه توانایی شما در یاری رساندن به دیگران باشد. اگر با شمشیر روح بجنگید، همواره پیروز خواهید شد، همانطور که عیسا پیروز شد.

هشدار

پیش از اتمام این فصل می‌خواهم دو جنبه‌ی افراطی در بدن مسیح را گوشزد نمایم. اولین جنبه، دخیل دانستن افراطی شیطان در پشت تمام مسایل است. انگار که او پشت هر بوته‌های پنهان شده است. مسیحیان این گروه بیش‌ازحد مراقب شیطان هستند و دیگر از چشم‌دوختن به خداوند غافل میشوند. این موضوع خیلی بیمارگونه است. افراط دوم، توجه به محبت خدا و غفلت کامل از ابلیس است، مانند شبان "کن" که به دفترم آمده بود. تفکر غالب این دسته از مسیحیان این است: "اگر هیچ توجهی به شیطان نکنم، او بالاخره خواهدرفت." این تفکر، بیمعنا و دور از واقعیت است. به ما فرمان داده شده که عملاً در برابر شیطان ایستادگی کنیم و آنقدر ادامه دهیم تا اراده‌ی خدا به انجام رسیده و غالب آید. باید به‌خاطر داشته باشیم آنچه را که در نام عیسا با آن برخورد نمی‌کنیم، عوض نخواهد شد. در مواجهه، نه درنگ کنید و نه از آن شانه خالی کنید! به عنوان شهروند پادشاهی خداوند این وظیفه‌ی شماست. این نشانه‌ی سرسپردگی شما به خداوند است و در قدرت شگفتانگیز خداوند است که به وسیله‌ی فیض به شما ارزانی شده است. کتابمقدس به ما تعلیم میدهد که چگونه در سلامت روحانی زندگی کنیم. به ما تعلیم داده شده: "پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد

خود داریم، بیایید هر بارِ اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم. و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش‌رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است.» (عبرانیان ۱۲: ۱-۲) یک روش زندگی سالم، تنها در چشم‌دوختن به عیسا و ادامه ی این روند است! ایستادگی کنید و ابلیس خواهد گریخت! اما پس از آن تمرکزتان را معطوف عیسا نمایید. او کسی است که ایمانمان را به ما میبخشد و اوست که ما را در آن به کمال میرساند.

هوشیار و بیدار باشید

بالاترین ایستادگی

”پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهی که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه‌رویند.“ (اول پطرس ۵: ۹)

ارتشی فاسد را تصور کنید که به کشور شما حمله کرده و آن را سال-ها به اسارت خود درآورده‌است. برای آزادی واقعی، نهنتها باید در جنگی مستقیم با دشمنانتان روبه‌رو شوید، بلکه همچنین میبایست قلعه‌هایی را که در سرزمینتان برقرار ساخته‌اند، از بین ببرید. این دژها میتواند در جاهای مخفی و زیرزمینی، تله‌های پنهان، سنگرها و انبارهای مهمات، پایگاهها یا موارد بی‌شمار دیگر باشد.

اما یکی از مشکلترین دژها در مسیر نبرد، آن فکری است که دشمن در شهروندان اسیرتان القا کرده است. در برابر این نوع دشمن نمیتوان با نبرد مستقیم ایستادگی کرد، چراکه مسالهای روانی است نه فیزیکی. اما اگر بر این مودیان‌ترین جنبه‌ی جنگ پیروز نشوید، هر آنچه را که در نبرد مستقیم به‌دست آورده‌اید، بالاخره از دست خواهید داد.

در این فصل روش مسلح ساختن خودمان در برابر این نوع مانع و مخالفت را بررسی خواهیم کرد. درست همانند چیزی که در نبرد مستقیم

دیدیم، در این مورد هم باید ثابتقدم، استوار و خستگیناپذیر باشیم. اگر نباشیم، دیگر جنبه های جنگ کاملاً بی‌اثر خواهند شد. یعقوب نیز بر این جنبه‌ی نبرد، تاکید میکند. او مینویسد: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.» (یعقوب ۷: ۴)

یعقوب در این آیه روشن می‌سازد که مهمترین روش نبرد با شریر، تسلیم خدابودن است. این موضوع به معنای زندگی در اعتماد دائم و اطاعت کامل از اوست. با انجام این کار میتوانیم راهها، ذهنیت و اصول او را به درون بخشهای گره خورده، درهم پیچیده و مانع شده‌ی دنیای اطرافمان، هدایت کنیم. اطاعت مطلق، روش اصلی جنگ در برابر دژها و حملات دشمن است و ما را در سطح جدیدی از اقتدار و حکمرانی قرار میدهد. واژه‌های پولس را بشنوید:

«زیرا هرچند در این دنیا به سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چراکه اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم. و در حال آماده‌باش هستیم، تا آنگاه که اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم.» (دوم قرن‌تیان ۱۰: ۳-۶)

سنگرها و دژهای دشمن شامل فرآیندهای فکری، طرز نگرشها، استدلال-ها، نگرشهای روشنفکرانه، تصورات، یا هر نوع عملکرد روانشناختی دیگری است که در تضاد با اراده و دانش و آگاهی خدا قرار میگیرند. این میتواند شامل حسادت، طمع، خودخواهی، عوامفریبی، شهوت، تنفر، ستیز، اغوا باشد، اما محدود به اینها نیست. این وضعیتهای فکری و قلبی در مخاصمه با توکل به خدا قرار دارند و موجب کشمکش و تضاد روحانی جدی‌ای میشوند. با این وجود همانطور که پولس مینویسد، اطاعت ما را نیرومند می‌سازد تا این گونهای ناطاعتی را بیرون کنیم.

رشدکردن در مسیح

همانطور که در فصل پیشین دیدیم، سطح قدرت و اقتدار ما وقتی با موفقیت از پس مصیبتها و سختیها برمیآییم، بالاتر رفته و افزایش مییابد. به-

عبارت دیگر، ما رشد و نمو میکنیم تا به حکمرانی خدا داخل شویم. بازگردیم به نصیحت پطرس در "مسلح ساختن خود" تا به ما بصیرت بیشتری ببخشد:

"پس چون مسیح در عرصهٔ جسم رنج کشیده، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آنکس را که در عرصهٔ جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست." (اول پطرس ۴: ۱-۲)

کسانی که در اثر سختیها و مصیبتها رنج کشیده‌اند، دست از گناه می‌کشند. مقصود پطرس از این گفته چیست؟ صحبت او به‌دست‌آوردن بلوغ روحانی است و تبدیل شدن به یک مرد و یا زن کاملاً رشديافته در مسیح است. یک فرد بالغ روحانی در پادشاهی خدا دیگر برای خواستههای انسانی زندگی نمیکند، بلکه کاملاً تسلیم و مطیع خواست خداوند است. او دیگر تسلیم فشارهای این دنیا نمیشود، بلکه اکنون میتواند تمامی دژهای دشمن را متلاشی کند. پولس این قدرت را در دوم قرن‌تیان ۱۰: ۶ توصیف میکند: "و در حال آماده‌باش هستیم، تا آنگاه که اطاعت خود کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم." (دوم قرن‌تیان ۱۰: ۶)

باید به‌خاطر داشته باشیم که سن جسمانی ما اهمیتی ندارد، ما به عنوان یک نوزاد در خانوادگی الهی متولد میشویم. او از ما توقع دارد رشد کنیم. او به ما فرمان میدهد: «و همچون نوزادگان، مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به‌مدد آن در نجات خود نمو کنید.» (اول پطرس ۲: ۲)

درست همانطور که ما از نظر جسمانی، سطوح مختلفی در رشد داریم (نوزادی، کودکی، بزرگسالی)، در رشد روحانی هم مراحل مختلفی داریم. پولس میگوید: «اما ای برادران، من نتوانستم با شما همچون اشخاصی روحانی سخن بگویم بلکه همچون اشخاصی نفسانی سخن گفتم، یعنی مانند کسانی که در مسیح، کودک نوزادند.» (اول قرن‌تیان ۳: ۱) این مسیحیان احتمالاً از نظر سنی بزرگسال محسوب میشدند اما از نظر بلوغ روحانی کاملاً نوزاد بودند. برای هر ایمانداری ماندن در این مرحله، غمانگیز است.

پولس در نامهی دیگرش مثالی دربارهی مرحله بعدی رشد روحانی میزند، یعنی کودکی: "آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این‌سو و آن‌سو براند." (افسسیان ۴: ۱۴) و باز هم پولس مینویسد: "ای برادران، در درک و فهم

کودک نباشید، بلکه در بدی کردن کودک باشید. برعکس، در درک و فهم بالغ باشید.» (اول قرن‌تینان ۱۴: ۲۰) ما باید در بیریایی همچون کودکان، اما در درک و فهم باید همچون ایماندارانی بالغ باشیم.

یک کودک نسبت به هر آنچه که به او تعلیم می‌دهند، پاسخ می‌دهد، چه تعلیم خوب باشد و چه بد. کودکان همچنین آسیب‌پذیر می‌باشند و بهسادگی تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اما یک فرد بزرگسال اغلب میدانند کجا ایستاده و نمیتوان او را به سادگی با نیروی فریبتکان داد. به ما توصیه شده در مسیح رشد کنیم، آنگاه قادر خواهیم بود محکم و استوار بر حقیقت بایستیم و به-نحوی موثر هرناطاعتی را پس زده و مجازات نماییم. مطابق گفته‌ی پولس، این درک باعث بلوغ ما در مسیح میشود، اما چیز دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که پطرس به آن اشاره میکند.

ما چطور میتوانیم از نظر روحانی رشد کنیم؟ بد نیست ابتدا رشد جسمانی و عقلی را در نظر بگیریم. عامل اصلی رشد جسمانی چیست و چه چیزی مانع آن میشود؟ «زمان». آیا تا بهحال نوزاد شش ماهه‌ای را دیده‌اید که قدش ۱۸۰ سانتیمتر باشد؟! حداقل ۱۵ تا ۱۸ سال زمان میبرد تا به قد بزرگسالی برسیم. رشد جسمانی، عملکردی وابسته به زمان است. رشد ذهنی در مقایسه با رشد جسمانی محدود به زمان نیست. من بچه‌های چهارده ساله‌ای را دیده‌ام که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده‌اند و بچه‌های استثنایی نامیده میشوند. اما با فرد پنجاه ساله‌ای برخورد کرده‌ام که هنوز از دبیرستان فارغ‌التحصیل نشده بود. بنابراین رشد ذهنی یا فکری تابعی از زمان نیست، بلکه تابعی از یادگیری است. شما باید از سطح اول به سطح دوم بروید، سپس ادامه دهید تا به مرحله‌ی سوم و بعد چهارم و پنجم و ... برسید. اما این کار را میتوانید تند یا آهسته انجام دهید.

حال سوال این است که آیا رشد و بلوغ روحانی تابع یا حدی از زمان است؟ خب، من افرادی را دیده‌ام که تنها یک سال از تولد تازه‌شان میگذشت، اما به اندازه‌ی کافی بالغ شده بودند. در عین حال افرادی را هم دیده‌ام که بیش از بیست سال بود که نجات یافته بودند اما هنوز «پوشک روحانی» می-بستند و مشکلات زیادی برای رهبران روحانی و به تبع آن برای دیگر اعضا ایجاد میکردند. بنابراین رشد روحانی تابعی از زمان نیست.

آیا رشد و بلوغ روحانی تابع یا حدی از یادگیری است؟ فریسیان می-توانستند تمام پنج کتاب تورات را از حفظ نقلقول کنند، اما وقتی عیسا درست

در برابر چشمانشان مریضان را شفا داد و ارواح را اخراج کرد، نتوانستند پسر خدا را بازشناسند. زندگی آنها تجسم ریاکاری بود؛ آنها از نظر روحانی، نسبت به ورود و خدمت ماشیح کور بودند.

پس رشد روحانی تابعی از چیست؟ به چیزی محدود است؟ پاسخ «رنج» است. بار دیگر به واژگان پطرس توجه کنید: "آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست." (اول پطرس ۴: ۱) کسی که با گناه کاری ندارد، کسی است که از نظر روحانی بالغ شده است.

استدلالی که بروز مییابد، بر این است: "من افرادی را دیده‌ام که رنج کشیده‌اند، اما اکنون تلخ هستند"، و این درست است. بنابراین باید عنصر دیگری که کلید رشد روحانی است نیز وجود داشته باشد. نویسنده‌ی رساله به عبرانیان ما را در این زمینه روشن میسازد: "هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت." (عبرانیان ۵: ۸)

این آیه به ما میگوید که عیسا به طور خودکار با آمدنش به زمین، اطاعت را با خودش نیاورد؛ او مجبور بود اطاعت را بیاموزد؛ عملی که درکمال آن را به انجام رساند. او هرگز نه گناهی کرد و نه اشتباهی. در مبحث ما، نکته‌ی کلیدی این است که "عیسا با رنجی که کشید، اطاعت را آموخت". این آیه را با واژه‌های پطرس ترکیب نمایید، آنگاه روشن خواهد شد که رشد روحانی وقتی خورشید با درخشش خود بر زندگی ما میتابد، یا وقتی همه دربارهی ما خوب میگویند و با ما خوب رفتار میکنند و همه چیز شیرین و دلپذیر است، از راه نمیرسد. خیر، ما زمانی از نظر روحانی رشد میکنیم که در میانه‌ی بحرانا به اطاعت از خدا ادامه میدهیم. هنگامی که مردم به ما تهمت میزنند، دربارهی ما شایعه‌پراکنی میکنند، با ما بد رفتاری میکنند و سعی دارند به ما آسیب برسانند و ...، یا وقتی شغل‌مان را از دست میدهیم، از وکیل یا دکترمان خبر بدی دریافت میکنیم، یا نمیدانیم سرمایه‌ی مورد نیازمان را از کجا پیدا کنیم و در چنین شرایطی مطیع و تسلیم حکمت خدا میمانیم، آنگاه قویتر شده و رشد میکنیم.

ما در میانسختیها انتخاب میکنیم که به خدا ایمان داشته باشیم، حتا اگر کاملاً بیفایده به نظر برسد. ما انتخاب میکنیم تا در برابر حمله‌ی دشمن شرور بااطاعت از خدا که از همه مهمتر است، بایستیم. در چنین شرایطی است که رشد حقیقی روحانی بروز مییابد. این موضوع را به زیباترین شکل میتوان در داستان زندگی یوسف، پسر یعقوب به عنوان نمونه دید.

رویای یوسف

خدا عهدی با ابراهیم بست. این وعده به اسحاق - پسرش - و به نوه‌اش - یعقوب - رسید. یعقوب دوازده پسر داشت؛ یازدهمی یوسف بود. برادران بزرگتر یوسف از او نفرت داشتند و کتابمقدس چرایی آن را نشان میدهد. یوسف جوان، یک خبرچین بود (پیدایش ۳۷: ۲۰) و کمی هم لاف میزد (آیه ۵) و پدرشان یعقوب او را بیش از برادران دیگرش دوست داشت و او را با دادن ردایی رنگارنگ که استادانه بافته شده بود، لوس کرد. هیچ یک از این مسایل نمیتوانست موجب حسنینیت برادران بزرگتر یوسف باشد.

رابطهی پُرمسالهی آنها با او وقتی به اوج خود رسید که خدا به یوسف دو رویا داد. در رویای نخست یوسف بافههای بهم بستهای را در مزرعه دید. بافهی او برپاشده ایستاد، اما بافههای برادرانش به بافهی او تعظیم کردند. در رویای دوم، یوسف خورشید و ماه و یازده ستاره را دید که به او تعظیم میکردند. یوسف ساده‌دلانه و باهیجان این دو رویا و تعبیر خود را که روزی بر برادرانش حکم خواهد راند، با آنها در میان نهاد. جای تعجب نیست که برادرانش از خواب او بهیجان نیامده بودند، اما کینهی او را برای همیشه در دل گرفتند.

بعدها ده برادر بزرگتر به مکانی دور از خانه به جستجوی علف تازه برای چرانیدن گله پدرشان رفتند. زمان سپری شد، یعقوب، یوسف را به دیدار آنها فرستاد تا ببیند حال آنها چه‌طور است. وقتی برادران یوسف دیدند که او نزدیک میشود، با یکدیگر دسیسه چیدند و با خود گفتند: "اینجا را ببین، برادر کوچکمان آن خوابیننده، آقای رهبر و حاکم درخشان می‌آید. بیایید او را بکشیم! سپس ببینیم رویایش چه‌طور محقق میشود!" (تفسیر شخص نویسنده از پیدایش ۳۷: ۱۹-۲۰)

آنها او را به درون چاهی انداختند با این قصد که او را ترک کنند تا در آنجا بمیرد. با این وجود چند ساعت بعد کاروانی از اسماعیلیان در راه مصر از آن مسیر عبور کرد. یهودا فرزند چهارم، به ایدهی درخشانی رسید. او گفت: "هی بچه‌ها، یک لحظه صبر کنید. اگر بگذاریم او در آن چاه بپوسد، به نفعتان نیست. بیایید او را به عنوان یک برده بفروشیم و پولی به‌دست‌آوریم. او به هر حال خواهد مرد و دوباره هرگز باعث دردسر ما نخواهد شد و ما هم این سود را قسمت خواهیم کرد. درنهایت هم ما مسئول کشته‌شدن او

نخواهیم بود." (تاویل شخص نویسنده از پیدایش ۳۷: ۲۶-۲۷)
 برادرانی که آنجا حاضر بودند، از آن ایده استقبال کردند و او را به
 بیست سکه‌ی نقره فروختند. حسادت، نفرت و فساد فکری آنها سرچشمه‌ی
 عملی بود که با این هدف صورت می‌گرفت تا یوسف را از میراث و خانواده-
 اش جدا سازد. به خاطر بسپارید که این برادران او بودند که این کار را
 کردند!

امروزه برای ما سخت است تا ظلمی را که به یوسف شده، درک کنیم.
 فروختن کسی به عنوان برده به همان اندازه ظالمانه بود که بخواهند جان او
 را بگیرند. در آن روزگار، پسر داشتن بسیار مهم بود و برای پسران، نام و
 میراث پدر اهمیت زیادی داشت. برادران یوسف او را از این افتخار محروم
 کردند. آنها نام او را زدودند و هویت او را بهطور کامل از او گرفتند. از این
 گذشته، وقتی یک مرد به عنوان برده به کشوری دیگر فروخته می‌شد، تا
 زمان مرگش برده باقی میماند. همسر و فرزندان او نیز همگی برده می‌شدند.
 برای یوسف، هر آنچه را که می‌شناخت و عزیز می‌داشت، از دست رفته بود.
 برده‌بودن در تمام زندگی به خودی خود بسیار دشوار بود، اما سختتر این
 بود که به عنوان وارث مردی ثروتمند متولد شوی و همه را از دست بدهی،
 آنهم بهوسیله‌ی گوشت و خون خودت! بیشتر مثل این بود که یوسف اکنون
 یک "مرد مرده"ی زنده بود. می توانم تصور کنم که یوسف مجبور بود با
 این فکر بجنگد که ای کاش مرده بود و به عنوان برده فروخته نمی‌شد. آنچه
 برادران یوسف با او کردند، ظلمی توصیفناپذیر بود.

وقتی کاروان به مصر رسید، یوسف را به مردی به نام فوتیفار فروختند
 که یکی از صاحبمنصبان فرعون بود. او اکنون جزو دارایی فوتیفار محسوب
 میشد. ما اکنون میتوانیم این داستان را هزاران سال پس از وقوعش در
 کتابمقدس بخوانیم، بنابراین میدانیم نتیجه‌ی کار چه شد. اما به خاطر داشته
 باشید، او کتاب پیدایش را برای خواندن نداشت. او نمیدانست آینده برای
 برده‌های در سرزمینی بیگانه چه رقم زده است. برای او روشن و مبرهن
 بود که پدر، دوستان و سرزمین خود را هرگز نخواهد دید. همچنین به نظر
 میرسید که شانس دیدن تحقق رویاهایش را بهکل از دست داده است. چه-
 طور ممکن بود این رویاها به واقعیت بپیوندند؟ او برده‌های در مصر بود، او
 نمیتوانست آنجا را ترک کند، چراکه مابقی عمرش را اسیر مرد دیگری بود.
 اما ما با ایمان قدم برمیداریم نه با دیدار.

یوسف، فوتیفار را به مدت ده سال خدمت کرد. هرگز طی این مدت چیزی از خانهاش نشنید و هر سالی که میگذشت، این حقیقت را در وجود او بیشتر تثبیت میکرد که برادرانش به تمام کسانی که دوستشان داشت، خبر مرگ او را رساندهاند. او اکنون یقین داشت که پدرش یعقوب، سوگوار از دست دادن اوست و به زندگی بدون او ادامه میدهد. دیگر هیچ امیدی به نجاتی از جانب پدرش و دیدار دوباره‌ی او نداشت.

با گذشت زمان، یوسف مورد لطف فوتیفار قرار گرفت. او مسئول اداری خانهای فوتیفار و تمام دارایی او شد. اما در همان زمان چیزی وحشتناک در شرف وقوع بود. همسر فوتیفار، چشمش یوسف را گرفت و هیچ شرمی در این باره نداشت، برعکس خیلی هم مُصر بود و به همین دلیل هر روز به سراغ یوسف میرفت. او زنی ثروتمند بود و عادت کرده بود هرچه را می-خواهد، بهدست آورد. او مصمم بود، و هر روز با بهترین لباسها و عطرها نیز خود را میآراست و مهمتر از همه، روحی قوی و اغواگر هم داشت.

با این وجود یوسف حکیمانه در برابر تلاشهای او مقاومت میکرد: "هیچ-کس در این خانه بزرگتر از من نیست؛ و سرورم چیزی از من دریغ نداشته، جز تو که همسر او هستی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟" (پیدایش ۳۹: ۹) اگرچه به نظر میرسد که جوانی او با تلخی و یاس سپری شده، اما یوسف مرد راستی بود و سرسپردهی خداوند. یک روز یوسف و همسر فوتیفار، در خانه تنها بودند. زن که هنوز به دنبال اغوای او بود، ردای او را گرفت و به او گفت: "خواهش میکنم، اکنون همسر من نیست، بیا با هم همبستر شویم. هیچ کس این را نخواهد فهمید. ما میتوانیم تمام روز را با هم خوش بگذرانیم و عشق بورزیم." (تفسیر نویسنده از پیدایش ۳۹: ۱۲)

یوسف یکبار دیگر در برابر گناه جنسی، مقاومت کرد و از خانه گریخت. او به سرعت از آنجا رفت در نتیجه ردایش در دستان آن زن که آن را چنگ زده بود، برجای ماند. تحقیر و خجالت زن به سرعت تبدیل به خشم شد و فریاد کشید: "متجاوز!"

فوتیفار، بدون درنگ یوسف را به زندان انداخت. یکبار دیگر درست همانند روزی که به وسیله‌ی برادرانش فروخته شده بود، میدید که همهی چیزهای خوب زندگیش یکباره از دست رفتهاند.

جنگی در زندان

زندانهای ما در امریکا قابل قیاس با زندان یا سیاهچالهای دوران فرعون نیست. من در چندین زندان خدمت کرده‌ام و با وجود تمام ناخوش‌آیندی-شان در مقایسه با یک زندان در خاورمیانه، شبیه یک هتل زیبا هستند. من یکی- دو زندان قدیمی را هم در بخشی از دنیا دیده‌ام! این زندانها سرد، نمور، دلتنگکننده و عاری از نور آفتاب و گرما بودند. برعکس زندانهای امریکا هیچ فضای خارجی، تلویزیون، کافه، توالت، سینک دستشویی و یا تشکی برای خواب نداشتند. این زندانها، اتاقهای فرورفته یا کنده‌شده در دل صخره‌ها بودند. اکثر سلولها حداکثر ۱ تا ۲ متر طول داشتند و بسیار زمخت و غیرانسانی بودند.

در آن روزگار، به هر زندانی فقط به اندازه‌های آب و غذا میدادند که زنده بماند، چراکه مردن به مراتب راحتتر از زنده ماندن بود (اول پادشاهان ۲۲: ۲۷ را بخوانید). مطابق مزموور ۱۰۵: ۱۸ پاهای یوسف به واسطهی غل و زنجیر، زخم شده بود و گردنش در حلقهی آهنین بسته شده بود. فوتیفار او را به این زندان انداخته بود تا بمیرد. اگر او مصری بود، شاید شانسی برای آزادی داشت، اما به عنوان یک بردهی خارجی که متهم بود به زور میخواست با همسر ارباب خود که یکی از افسران ارشد فرعون بود، همبستر شود، هیچ امیدی برای یوسف وجود نداشت. یوسف آنقدر نازل شده بود که وضعیتش فرقی با مردن نداشت.

آیا میتوانید افکاری را که او میبایست در آن سلول نمور و تاریک از ذهن خود دور کند، تصور نمایید؟ من مطمئنم که دشمن بدون ترحم در هر لحظه‌ی این دوران، به فکر و ذهن او حملهور میشده است. آیا میتوانید افکار یوسف را بشنوید: "من در امانت به فوتیفار و خانواده‌هاش خدمت کردم، در صداقت و راستی، آنهم به مدت ده سال! من حتا از همسرش به او وفادارتر بودم. من هر روز با فرار از گناه جنسی به خداوند و سرورم وفادار ماندم. آیا این پاداش من برای مطیع بودن است؟ چرا نمیبایست من هم مثل هر مرد دیگری باشم و از بودن با یک زن لذت ببرم؟ اگر فقط وقتی که تنها بودیم با او رابطه داشتیم، هیچکس نمیفهمید و من همانکون در زندان نبودم!"

اگر یوسف مجالی به این دروغها میداد، در را برای افکاری که او را به سطح پایینتری میکشانند، میگشود: "پس آیا این است محبت و امانت خدا

در حفاظت از کسانی که از او اطاعت میکنند؟ چرا؟ او به هیچ روی امین و وفادار نیست. درواقع او از خادمانش سواستفاده میکند. او اجازه میدهد فاسدان و ظالمان کامیاب و پیروز شوند، درحالیکه من باید برای مطیع بودنم شکنجه شوم. اطاعت از خدا چه نفعی دارد؟ او رویای رهبری را به من داد. من با ساده‌دلی آن را با برادرانم در میان نهادم، و چه نصیبم شد؟ چاه و بردگی! آنگاه از خدا اطاعت کردم و از زنا گریختم و پاداش من چه بود؟ این سیاه‌چال! به نظر میرسد هرچه بیشتر اطاعت میکنم، زندگیم بدتر میشود. خدمت به خدا بیشتر به یک شوخی میماند!

یوسف کمترین آزادی را در زندان داشت، با اینحال باز واکنش درست را نسبت به آنچه برایش اتفاق افتاده بود، برگزید. آیا میبایست تلختر و بیمیلتر شود؟ خسته و عیبجو؟ آیا میبایست کلام خدا را خوار شمرده و پذیرای افکار انتقامجویی میشد و نفرتی را که در قلبش را میکوبید، در آغوش می‌گرفت؟ یا میبایست به شکلی خستگیناپذیر و دائمی در برابر حمله‌ی افکار منفی و احساساتی که بدون شک در جانش طغیان میکردند، ایستادگی می‌کرد؟

شک دارم این فکر که این حوادث وحشتناک، راههای خدا برای آماده ساختن او برای حکمرانی در آینده است، از ذهن یوسف خطور کرده باشد. یوسف در حال آموختن اطاعت از طریق رنج کشیدن بود. عضلات اطاعت او به حداکثر نیرو و توان خود میرسیدند. گویی ۱۴۵ کیلو وزنه روی میله گذاشته‌اند و او روی تخت پرس سینه دراز کشیده و همهچیز در درونش فریاد میزند: "تسلیم شو!". آیا او باید به فریاد آسمان توجه کند که میگوید: "زور بزن، بلندش کن! بلندش کن!" یا باید به ندای منطق انسانیش گوش دهد و سادهترین راه را که تلختر شدن در اثر انتقامجویی است، برگزیند و در زیر آن بار خم شود؟!

آیا خدا حفاظتش را برداشته بود؟

مسأله‌ی اصلی برای یوسف، برادرانش بودند. اگر به‌خاطر آنها نبود، هرگز در این مکان ترسناک نمی‌افتاد. در طی دو سال زندان، مطمئنم که بارها از فکر او گذشت که چه میشد اگر برادرانش او را تسلیم دشمن نمیکردند. آیا ما هم با چنین افکاری دستوپنجه نرم نکرده‌ایم؟ آیا همهی افکاری را که با

"اگر" شروع میشوند، میشناسید:

اگر بهخاطر ریسم نبود، من به جای اخراج شدن باید ترفیع میگرفتم...
اگر بهخاطر همسر سابقم نبود، هرگز در این بحران مالی نمیافتم...
اگر بهخاطر آن فرد نبود که در محل کار به من تهمت زد، شغل را از دست نمیدادم و با تهدید صاحبخانه مبنی بر ترک آپارتمانم، روبهرو نمی-
شدم...

اگر والدینم جدا نمیشدند، زندگی من هم عادی بود...
خیلی ساده است که دیگران را برای مصیبتها و سختیها مقصر بدانیم و تصور کنیم که اگر این چیزهایی که به نظر میرسد بر ضد ما هستند، بهیچ-
وجه رخ نمیدادند، وضع ما چقدر بهتر بود. اما حقیقت طعنه‌آمیز این است که این افکار تنها مقاومت ما را تضعیف میکنند و در نهایت به ما صدمه خواهند زد. تهدید واقعی، شرایط سخت و مصیبتبار ما نیست، بلکه باورهای اشتباه و افکاری است که سعی میکنند باعث لغزش ما در طی سختیها شوند. ما باید در ایمان خود نسبت به نقشهی عالی خداوند، خستگی‌ناپذیر باشیم و در برابر منطقی که در مخالفت و تضاد با کلام اوست، ایستادگی کنیم.

نهایتا این حقیقت باید در درون قلب ما مستحکم شود که: "هیچ مرد و زن، یا نیروی شریری نمیتواند ما را از خواست و ارادهی خدا بازدارد! هیچکس، چراکه خدا سرنوشت ما را رقم زده است!"

برادران یوسف به سختی سعی کردند تا رویایی را که خدا به او داده بود، ویران سازند. آنها فکر میکردند کار آن رویا را ساختهاند، حتا به خود میگفتند: "اکنون بیابید او را بکشیم و در یکی از این گودالها بیافکنیم... آنگاه ببینیم خوابهایش چه میشود" (پیدایش ۳۷: ۲۰) آنها عمدا قصد هلاکت او را داشتند. این یک اتفاق نبود، بلکه تعمدی بود! آنها نمیخواستند یوسف هیچ فرصتی برای تحقق رویاهایش داشته باشد.

آیا فکر میکنید وقتی او را به بردگی فروختند، حفاظت خدا برداشته شد؟ آیا تصور میکنید خدای پدر بهترده به پسر و روحالقدس نگاه کرد و با صدایی وحشتزده گفت: "حال چه کار کنیم؟ ببینید برادران یوسف چه کردند! آنها نقشهی ما را برای زندگی او نابود کردند. باید فوراً فکری بکنیم. آیا نقشهی دومی داریم؟!"

اگر پاسخهای معمول بسیاری از مسیحیان به شرایط بحرانی را در نظر بگیریم، به نظر میرسد که این دقیقاً همان گفتوگویی است که در آسمان رخ

میدهد. آیا میتوانید ببینید که پدر به عیسا میگوید:
"عیسا، شبان" باب" را بهخاطر آن که برای شفای یک نوزاد دعا کرد، از کلیسایش بیرون انداختند. مطمئنا ندید که کسی دارد میآید و او را میبیند. آیا کلیسای دیگری میشناسی تا برای رهبری به آنجا برود؟" یا چیزی شبیه این: "عیسا، سارا و بچههایش به خاطر آن که شوهرش او را ترک کرده، در آمدی ندارند و او نمیتواند خرج خودش و نیازهای بچههایش را برآورده کند. از این بدتر نمیشود. شرایط اقتصادی هم بد است، و او تحصیلات کم و مهارت پایینی دارد و آموزش رسمی هم ندیده، چه کار میتوانی برایش بکنی؟!"
این افکار به نظر پوچ میرسد، اما واکنشی که ما اغلب در برابر آزمایشها و سختیها داریم، نشان میدهد که ما خدا را دقیقا به همین شکل میبینیم.

بزرگترین آزمایش یوسف

دربارهی انتقام گرفتن چه باید گفت؟ اگر یوسف شبیه بسیاری از ما بود، میدانید میبایست چه میکرد؟ نقشهی انتقام میکشید. او میبایست خودش را با عقایدی که در تضاد با کلام خدا بودند، تسلی میداد (رومان ۱۲: ۱۹ را بخوانید). "اگر از این زندان خارج شوم، حق آنها را برای کاری که کردند، کف دستشان میگذارم. بهترین وکلا را استخدام میکنم، برادرانم را به دادگاه میکشانم، پدرشان را درمیآورم! یا یک کار بهتر، چرا وقت و پولم را هدر بدهم، درست شبیه آنها کاری میکنم که مثل یک حادثه بهنظر برسد، درست به همان شکلی که آنها با من رفتار کردند..."

اما اگر یوسف حقیقتا به همین شکل فکر میکرد، خدا مجبور بود او را در زندان رها کند تا بپوسد. چرا؟ چون اگر او چنین نقشهای را در سر می-پروراند، مجبور بود ده نفر از روسای قبیلهی اسرائیل را بکشد! این شامل یهودا هم که جد داود پادشاه و از همه مهمتر عیسا مسیح بود، نیز میشد. بله، درست است. کسانی که بهچنین روش ظالمانه و شریراهای با یوسف برخورد کردند، پاتریارخهای اسرائیل بودند!

یوسف میبایست به شکلی خستگیناپذیر در برابر استدلالها، توجیحات، افکار و تصوراتی که در برابر راههای خدا قد برمیافراشتند، ایستادگی کند. او میبایست در ایمانش به وعدهی خدا راسخ بماند، چراکه هنوز مهمترین آزمون توکل و اطاعت او از خدا، در راه بود.

دو زندانی جدید را به سیاهچال انداختند. آنها ساقی و نانوی پادشاه بودند. در یک زمان، هردوی آنها خوابهای بدی دیدند و آن را برای یوسف تعریف کردند. آزمایش یوسف چه بود؟ آیا او میتوانست از امین بودن خدا به آن مردان بگوید، درحالیکه آنها ذرهای از امانت خدا را در زندگی او طی این ده سال ندیده بودند؟ فکرش را بکنید، یوسف رویای رهبری را داشت که در آن رویا، برادرانش او را خدمت میکردند. اما تابحال کوچکترین جزیی از این وعده به انجام نرسیده بود. اگر یوسف مانند بسیاری از افراد امروزه بود، به آن دو مرد میگفت: "خب، آقایان، شما دیشب رویایی دیدید. من هم یک بار رویایی داشتم، بیخیالش شوید!"

اگر این پاسخ او بود، میبایست به عنوان مردی تلخکام در آن سیاهچال میمرد، درحالیکه غر میزد: "خدا امین نیست. او بر سر وعدهاش نماند!". او با این کار مسیری را که به سرنوشتش میانجامید، ویران میکرد، چراکه دو سال بعد گزارش ساقی به فرعون دربارهی توانایی تعبیر خواب یوسف بود که باعث شد فرعون بالاخره او را از زندان آزاد کند تا خوابش را تعبیر نماید. همان تک واقعه، یوسف را از عمق زندان به یک باره به مقام دوم مصر رسانید و بالاخره نه سال بعد، برادرانش درست به همان شکل که در رویا دیده بود، در برابرش تعظیم کردند.

یوسف نمیدانست وعدهایی که خدا داده بود، قرار است بیستویک سال بهطول بیانجامد. اما بالاخره محقق شد، زیرا خدا در وعدهاش امین است. چه تعداد از ما اگر ببینیم دعای ما حداکثر ظرف سه سال جواب نمیگیرد، تسلیم میشویم؟ یا سه ماه؟ یا سه هفته؟ اگر روشها و زمانهای خدا با ما تفاوت داشته باشد، تمایل داریم که کاسهکوزهها را سر او بشکنیم. اما این خدا نیست که رویای ما را عقیم میگذارد، خودمان مسئولیم! ما باید تحمل کنیم. ایمان خستگی ناپذیر، اطاعت و قدرتی که لازم داریم، در فیض خداوند در دسترس است. این هدیههای رایگان است که برای همه در دسترس است، فقط لازم است که ما به کلام او اعتماد کنیم و محکم بر روی ایمانمان بایستیم. اگر دلسرد نشویم، درو خواهیم کرد و بهدست خواهیم آورد.

همانطور که گفتم، نه هیچ انسانی و نه هیچ نیروی شریری نمیتواند مانع تحقق نقشهی خدا در زندگیتان شود، و اگر در این حقیقت استوار شوید، نیرویی توقفناپذیر در پادشاهی او خواهید شد. با این وجود یک استثنا در این حقیقت وجود دارد که لازم است در این باره بدانید: "تنها یک فرد میتواند

سرنوشت شما را نابود سازد، آن فرد خودتان هستید!".
قوم اسرائیل را در نظر بگیرید، خدا موسا را برای خروج آنها از اسارت مصر و هدایتشان به سرزمین وعده فرستاد. اراده‌ی او این بود که یک سال پس از خروج از مصر وارد سرزمین کنعان شوند. با این وجود آنها به خاطر بیایمانی، تفکرات اشتباه، شکایت و مقصدانستن موسا، هرگز وارد سرنوشتشان نشدند. بهجای آن تمام آن نسل به جز دو نفر یعنی کالیب و یوشع در صحرا مردند. آنها مدام اعتراض میکردند که خدا امین نیست، اما درحقیقت آنها بودند که نسبت به خدا امین نبودند. از آن جایی که آنها در ایمان و اطاعتشان خستگیناپذیر نبودند، خودشان سرنوشتشان را ویران ساختند.

شخصیتی برای حکمراندن

یوسف بهعنوان فردی غیبتگو و لافزن شروع کرد و یک بچه‌پنه‌ی مغرور بود. اما او اینگونه باقی نماند. او در میان سختیها، مطیع خداوند باقی ماند و در نتیجه شخصیتش را رشد داد تا به شخصیتی رسید که برای حکمرانی موثر، نیازمندش بود. او دومین شخصیت قدرتمند بر روی زمین شد. اگر در تلخی، رنجش، نبخشیدن و تنفر نسبت به برادرانش باقی مانده بود، بهسادگی میتوانست از آنها انتقام بگیرد. برادرانش برای غذا در ایام خشکسالی سراسری در زمین، به مصر آمدند. او میتوانست آنها را تا آخر عمرشان به زندان بباندازد یا شکنجه کرده و بعد بکشد. اما یوسف خلاف این عمل کرد. او به آنها گندم رایگان و بهترین زمینهای مصر را بخشید. آنها بهترین غذاهای مصر را خوردند. خلاصهی کلام، او به برادران ناشایستاش، بهترینهای مصر را بخشید. شخصیت او بالغ و قوی شده بود و شخصیت مسیحگونه در قلب یوسف جای گرفته بود، زیرا برادرانش را برکت داد، درحالیکه او را لعنت کرده بودند. او به آنهایی که از او نفرت داشتند، نیکویی کرد (متا ۵: ۴۴-۴۵ را بخوانید). حال به نتیجه‌گیرینصیحت پطرس دقت کنید:

«پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهید که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه‌رویند. پس از اندک زمانی زحمت، خدای همه فیضها که شما را به جلال ابدی خود در مسیح فرخوانده است، خود شما را احیا و استوار و نیرومند و پایدار خواهد ساخت.» (اول پطرس ۵: ۹-۱۰)

"خداى همهی فیضها ... خود شما را احیا، استوار، نیرومند و پایدار خواهد ساخت"، در اینجا چهار وعدهی بسیار قدرتمند برای من و شما وجود دارد. اجازه دهید تعریف جیمز استرانگ را از آنها بیان کنم:

۱. احیا کردن:^[۱] "احیا کردن یا کامل کردن از طریق تعمیر، تنظیم کردن یا مرمت و شفا دادن."
 ۲. استوارساختن: "محکم در جای خود مستقرشدن، مصمم و ثابتقدم در مسیری رفتن، پابرجا کردن، استوارکردن، استوار بودن."
 ۳. نیرومند ساختن: "تایید و تقویت کردن در آگاهی روحانی و قدرت."
 ۴. پایدارساختن: "بنیادنهادهن، برپا کردن، برافراشتن."
- هریک از این واژگان، توصیفگر آن چیزی است که خدا در یوسف در حین آمادهسازی او برای حکمرانی انجام داد. خدا او را شفا داد و تعمیر کرد تا دیگر سخنچین و لافزن یا بچه‌ننه نباشد. او قدرتمند شد و بهوسیلهی فیض و صفناپذیر خداوند تا مکان بلند سرنوشتش ارتقا یافت. او از نظر روحانی قوی شد تا جایی که برادرانش را به جای لعنت، برکت داد. اطاعت خستگی‌ناپذیر او در میان شرایطی که یاسآور بود، در او حکمت، شجاعت و شخصیتی غیرقابل انکار را تثبیت کرد.

در فصل پیش ما اهمیت جنگ مستقیم با دشمن، از طریق چسبیدن به کلام خدا و سخن گفتن از آن را بررسی کردیم. با این وجود، گفتن کلام، بزرگترین اسلحهی ما نیست. نیرومندترین اسلحهی ما در جنگ مستقیم با دشمن، استوار ماندن و ثابتقدم بودن در اطاعت از کلام خداست. این به معنای اندیشیدن، گفتن و زیستن راستی و حقیقت اوست. خداوند از طریق ارمیا نبی فریاد میزند: "گجایند کسانی که برای حقیقت در روی زمین دلیر باشند". او به دنبال یوسفهای نسل ماست. اگر در اطاعت از کلامش و گفتن شجاعانهی آن خستگی‌ناپذیر باقی بمانیم، حاصلی عظیم از انجام وعدهها، بلوغ شخصیت، اقتداری عظیمتر و ویرانی دژهای دشمن را تجربه خواهیم کرد. کسانی که زیر نفوذ ما در این دنیا هستند، از ایمان و اطاعت پایدار ما نفع خواهند برد.

خدا شما را به زندگی عظیمی فراخوانده است! نقشی او برای شما پیش از شکلگیری‌تان در رحم مادر، ترسیم شده است. درست همانند یوسف، او شما را به عظمت فراخوانده است. پطرس نتیجهی تمام نصیحتش را در یک

۱ در متن انگلیسی *perfect* آمده است. البته در ترجمه *NIV* آمده است.

آیه خلاصه میکند:

"این چند خط را به اختصار به شما نوشتم تا تشویقتان کنم و شهادت دهم که همین است فیض حقیقی خدا. در آن استوار بمانید." (اول پطرس ۵: ۱۲)

قدرت لازم برای اطاعت خستگیناپذیر از خدا در فیض او یافت میشود. امیدوارم که هرگز فیض شگفتانگیز خدا را بار دیگر صرفاً به بخشایش گناهان و بلیطی برای آسمان تقلیل ندهید. فیض او بسیار بیشتر از اینهاست. با فیض اوست که باید خود را برای جلال مطلق خداوندمان عیسای مسیح، بازشناسیم.

فصل پانزدهم

دعای خستگیناپذیر

"آمین، آمین، به شما می‌گویم، هرچه از پدر به نام من بخواهید، آن را به شما خواهد داد." (یوحنا ۱۶: ۲۳)

بحث ما درباره‌ی خستگیناپذیر، بدون اشاره به رابطه‌ی شخصی ما با خود خدا کامل نمی‌شود. چهقدر به او نزدیک می‌شویم و از او درخواست می‌کنیم؟ آیا باید با حالتی خجالتی و کمرو، و در حالی که از ترس خم شده‌ایم، وارد حضور او شویم؟ آیا باید صرفاً برای "موارد بزرگ" با یک انتظار زیاد درخواست کنیم که نشان می‌دهد ما حتا اگر جواب را نبینیم، ناامید نمی‌شویم؟ آیا باید انتظار داشته باشیم که درصد کوچک، متوسط یا بزرگی از دعاهایمان جواب داده شود؟

میدانم که این پرسشها به نظرتان بیمعنا میرسند، اما پس از بیست سال سفر و دعا با بسیاری از رهبران و ایمانداران، متوجه میشوید که این پرسشها خیلی هم نامحتمل نیستند. من شاهد بیشمار دعای دنیوی بوده‌ام که هیچ قوت متقاعدکننده یا اشتیاقی در آنها وجود نداشت. من در جلسات دعایی بودم که مردم در آن به اطراف نگاه میکردند، کتابمقدسشان را می‌خواندند یا به موسیقی پرستشی گوش میدادند، درحالیکه فرض بر این بود

که در حال شفاعتیم. من در تعجبم که آیا این مسیحیان تصور میکنند که آیا صرفاً با حضورشان، خدا پاسخ خواهد داد، یا اگر مدتی طولانی با عزمی راسخ در دعا بمانند، ایمانی خستگیناپذیر داشته باشند و در هر چیز به خدا توکل کنند، آنگاه خدا پاسخ خواهد داد؟

بسیاری از مواقع با گوش دادن به دعای کعمق و مبهم برخی از رهبران، قلبم به درد می‌آید. این فکر از ذهنم میگذرد: "اگر با همان روشی که آنها وارد حضور خدا میشوند و از او درخواست میکنند، وارد دفتر یک رهبر دنیویشویم، پاسخ معمول چه خواهد بود؟ آیا غیر از این است که: "اینجا چه میکنی؟ داری وقتم را تلف میکنی!".

اینطور به نظر میرسد که این رهبران، کلماتی را برگزیده‌اند که از نظر روحانی مطلوب باشد، آنها نمیخواهند امید جماعت را افزایش دهند و آنها را از یاس بیرون بیاورند. این غمانگیز است، زیرا نشان میدهد که امروزه برای بسیاری از مسیحیان، قلمرو روح چهقدر غیرواقعی است.

باشهامت و پرشور باشید

پروردگار این جهان ما را صمیمانه دعوت میکند تا "باشهامت به تخت فیض نزدیک شویم" (عبرانیان ۴: ۱۶). باشهامتبودن به معنای بااطمینان بودن، دلگرم بودن، قوی و محکمبودن است. متضاد "باشهامت"، واژه‌های "کمرویی، خجالت و ترس" است. فکرش را بکنید خدا شما را دعوت کرده و تعلیم میدهد تا بااطمینان، قدرت، و محکم نیازهایتان را از او دریافت کنید. این خواست اوست!

یعقوب به ما میگوید: "دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار اثربخش است"^(۱) (یعقوب ۵: ۱۶). واژه "پرشور"^(۲) به معنای "داشتن و نشان دادن قوت و شدت روح، احساس و شور و شوق" است. فرهنگ لغات، مترادف-های آن را چنین مینویسد: "بالحساس، سودایی، قلبا، از روی صمیمیت". یعقوب میگوید که یک دعای موثر، یک دعای پرشور و حرارت است. به عبارت دیگر، یک دعای غیرموثر، دعایی است که آرام، ضعیف، بدون اشتیاق و

۱ نویسنده از ترجمه دیگری استفاده کرده که در آن *fervent prayer* آمده: یعنی "دعای

پرشور"

Fervent

۲

غیرصمیمی باشد.

وقتی واژه‌ی "پرشور" را میشنوید، آیا واژه‌ی "خستگی‌ناپذیر" را هم حس میکنید؟ حتما چنین است. یعقوب در ادامهی نکته‌ی خود، به عمل ایلیای نبی اشاره میکند: "الیاس انسانی بود همچون ما، اما چون با تمام وجود دعا کرد که باران نبارد، سه سال و نیم باران بر زمین نبارید؛ و باز دعا کرد و از آسمان باران بارید و زمین محصول به‌بار آورد." (یعقوب ۵: ۱۷-۱۸)

ایلیا باتمام وجود - خستگی‌ناپذیر- دعا کرد و در نتیجه شاهد معجزه‌های عظیم بود. واژه‌ی "باتمام وجود"^۳ مترادف واژه‌ی "پرشور" است. این واژه را میتوان "جدی بودن در مقصد، هدف و تلاشیا غیرت خالصانه داشتن" معنا کرد. آیا کاملاً فهمیدید که کلام خدا دعای موثر را چگونه توصیف می‌کند؟ روشن است: خدا میخواهد وقتی به او برای نیازها و درخواستهایتان نزدیک میشویم، خالص، با تمام قلب، خستگی‌ناپذیر و پرشور باشیم.

ایلیا مدت زمانی پس از آن که برای نیاریدن دعا کرد، دعا کرد تا دوباره باران ببارد. نویسنده میگوید: "ایلیا بر قله کرم‌لبرآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت." (اول پادشاهان ۱۸: ۴۲)

در ترجمهی دیگری میخوانیم: "به روی زمین افتاد و دعا کرد." میتوانم او را تصور کنم که باشور و حرارتی عظیم به نزد خدا فریاد میزند. او زانو زده یا در حالت نشسته بود، سر خود را میان زانویش گرفته بود و فریاد میزد: "خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، تو به من گفستی که خواستتو بازگرداندن باران است. پس از تو میخواهم که ابرها و باران را بیاوری تا سرزمین ما دوباره محصول بیاورد! درخواست میکنم که تاخیر نکنی، بلکه باران را بیاوری تا مردم باردیگر از محبت و نیکویی تو شادمان گردند و در آن وجد نمایند!" او با شهامت، خستگی‌ناپذیر و از صمیم دل درخواست میکرد. سپس ایلیا به خادم خود فرمان داد: "بالا رفته و به سوی دریا نگاه کن." (اول پادشاهان ۱۸: ۴۳)

سالها پیش از آن وقتی به‌طور طبیعی در اسراییل باران می‌آمد، ابرهای بارانزا از سمت مدیترانه به سمت غرب می‌آمدند. ایلیا به خادمش فرمان می‌دهد رفته و به جهت آمدن ابرها نگاه کند. او به چیزی که باور دارد، واکنش عملی نشان میدهد. وقتی ما حقیقتاً ایمان داریم، مثل این است که قطعاً آن کار را خواهیم کرد. خادم ایلیا بازگشت و گفت: "چیزی نیست."

بسیاری از ما درست در همین لحظه متوقف می‌شویم، اینطور نیست؟ ما می‌گوییم: "خوب، شاید اشتباه شنیدم. حدس می‌زنم خدا میخواهد به تنبیه اسراییل برای رفتار شریرانه‌شان ادامه دهد. تا زمانی که اخاب پادشاه باشد، احتمالاً باران را نخواهیم دید." ما درایمانمان استوار نماندیم، بلکه به جای آن، درخواست کردن از خدا را متوقف ساختیم و در نتیجه، اراده و خواست او را از دست دادیم. اما ایلیا اینگونه نبود. ایلیا خواست خدا را میدانست و هرگز آن را انکار نکرد. او یکبار دیگر فریاد کشید، اینبار باشجاعت و پرشور او را سپاس گفت و با ایمان برای شنیدن دعایش از او قدردانی کرد. او خادمش را برای بار دوم به قله کوه کرمل فرستاد.

دعا و ایمان، بدون آن که با عمل ما مرتبط باشد، هیچ نیست مگر یک تلاش مذهبی و تلف کردن وقت. پرشور بودن در دعا، به این معناست که قلب، فکر، جان و جسمتان مصمم دریافت هستند و شما برطبق آن عمل میکنید. از آن جایی که مطمئن هستید که مطابق ارادهی خدا عمل میکنید، جوابگرفتن را نمیپذیرید. شما میدانید شرایط و اوضاع میتواند، و میبایست تغییر کند.

اما خادم ایلیا با همان پاسخ بازگشت: "هیچ چیز نیست!"

اکثر ما اگر بار نخست تسلیم نشده باشیم، از شنیدن گزارش دوم تسلیم خواهیم شد. ما یک دلیل خوب الاهیاتی پیدا میکنیم که چرا خدا نمیخواهد این درخواست بهخصوص را در این زمان بهخصوص پاسخ دهد. اما ایلیا این-گونه نبود. او برای بار سوم با قدرت به تخت آسمان نزدیک شد و برای بار سوم خادمش را به بالای کوه فرستاد. پاسخ، بار دیگر همان بود. او برای بار چهارم، پنجم، ششم و بالاخره هفتم دعا کرد! (چه خادم باوقاری! از او هفت بار خواسته شد تا به بالای قله کرمل برود و او این کار را کرد. نه تنها ایلیا پرشور بود، خادمش هم به همان اندازه پرشور بود!) پس از آن که خادمش از هفتمین کوهپیمایی خود بازگشت، پاسخ داد: "ابری کوچک به اندازه کف دست آدمی از دریا برمیآید."

به یقین ابری به اندازهی کف دست نمیتواند آن نوع بارانی که ایلیا برای آن دعا میکرد، ایجاد نماید. اما این کافی بود تا ایلیا دست از درخواست بکشد و شروع به عمل نماید. او میدانست که دعایش شنیده شده:

"او گفت: برو و به اخاب بگو که ارابهی خود را ببند و فرود شو مبادا باران

تو را مانع شود. و واقع شد که در اندک زمانی، آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاهفام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد."
(اول پادشاهان ۱۸: ۴۴-۴۵)

او هفت مرتبه دعا کرده بود، و هفت مرتبه خادمش را فرستاده بود. ایلیا در طلبیدن، خستگیناپذیر بود، و مصمم بود تا پاسخی دریافت کند. این نمونه‌های از آن چیزی است که یعقوب دربارهی موثر بودن، و دعای پرشور میگوید. این پرشوری در ایمان، گفتن، پشتکار، مداومت و عمل است.

برخاستن ابر کوچک

برخاستن ابر کوچک ایلیا، پیشآگاهی اطمینانی است که میتوانیم وقتی به شکلی خستگیناپذیر دعا میکنیم، داشته باشیم. روحالقدس خود به روح ما شهادت میدهد (رومیان ۸: ۱۶). این ابر کوچک ماست؛ شاید گاهی یک کلمه باشد، زمانهای دیگر یک احساس خوشی، و مواردی دیگر یک آگاهی قلبی که آنچه را از خدا درخواست کرده‌ایم، انجام میشود. به محض آن که میبینیم ابر کوچک ما برمیخیزد، میتوانیم دست به عمل بزنیم؛ درست همانطور که ایلیا کرد.

زمانهایی را بهخاطر می‌آورم که لیزا در حال وضع حمل پسر چهارممان بود. او پنج روز تاخیر داشت، و البته سابقهی زایمان دیرنگام بچه‌ایمان را نیز داشت. با این وجود این بار حس میکرد چیزی درست نیست. بچه ناگهان شروع کرد به لگزدن به رحم او. او به دکترش زنگ زد تا نگرانیاش را با او در میان بگذارد و دکتر به او گفت: "فردا صبح به کلینیک بیا و ما سعی میکنیم زایمان را انجام دهیم."

صبح روز بعد دکتر به ما گفت که او باید بدون تاخیر زایمان کند. او ما را به راهپیمایی فرستاد تا انقباض هرچه زودتر شروع شود. من و لیزا تمام صبح راه رفتیم، اما اتفاقی نیفتاد. حوالی ظهر او خسته شد، بنابراین برای استراحت به اتاق بیمارستان برگشتیم. لیزا گفت: "جان، لطفا برو بیرون و دعا کن. اگر هرچه زودتر وضع حمل نکنم، آنها مجبورند کارهای دیگری برای به دنیا آوردن بچه انجام دهند، و من نمیخواهم چنین اتفاقی بیفتد."

یکی از این کارها دادن دارویی به نام "پیتوسین" [۴] و یک تزریق نخاعی

بود. او این کار را در زایمان نخستین پسرمان انجام داده بود، و این عمل موجب مشکلات طولانی مدتی در پشتش شده بود. روش دیگری هم بود که روش بسیار گرانی محسوب میشد. از آنجایی که مینستری ما هنوز در مراحل اولیه خود بود، ما هنوز بیمه‌ی درمانی نداشتیم. ما درآمد کمی داشتیم و پول اضافی‌های هزینه‌های اولیه‌ی زندگی را در اختیار نداشتیم.

سر ظهر بیمارستان را ترک کردم و در همان نزدیکی جای خلوتی پیدا کردم که میتوانستم صدایم را به سوی آسمان بلند کنم. من باشور و حرارت دعا کردم. چهل و پنج دقیقه بعد به اتاق لیزا برگشتم و دیدم که هیچ پیشرفتی حاصل نشده است. یک ساعت کنار لیزا ماندم و برای بار دوم به همان مکان برای دعا رفتم. درخواست من از خدا قویتر شده بود. در اواسط بعدازظهر یکبار دیگر به دیدار لیزا رفتم و متوجه شدم هیچ پیشرفتی رخ نداده است.

یک ساعت دیگر نیز با هم سپری کردیم. نگرانی لیزا به هزار دلیل در حال افزایش بود، اما بیشتر از همه نگران سلامتی بچه بود. او التماسکنان گفت: "جان، لطفا برو و به دعا ادامه بده، من خیلی نگرانم!" من برای بار سوم به آن مکان خلوت دعا بازگشتم. این بار حتا از دفعه‌ی قبل نیز با شور و شدت بیشتری دعا کردم. دعای من محکم و با صدای بلند بود، من مصمم بودم تا بشنوم. من ترس را در چهره‌ی لیزا دیده بودم و میخواستم قادر به آرام کردنش باشم. من به زبان مادری دعا کردم و به خدا وعده‌هایم را یادآوری کردم. سپس باشور و حرارت در روح دعا کردم.

پس از چند دقیقه به وضوح در قلبم شنیدم: "بچه‌ها امروز به دنیا می‌آید و نوزاد و مادر هر دو در کمال سلامت فردا به خانه خواهند آمد"، روح-القدس با گفتن این کلام به روح من شهادت داد که دعایم شنیده شده است. او به من "ابری به اندازه کف دست" داده بود. حال آماده‌ی عمل بودم.

۵ عصر به اتاق لیزا برگشتم و به او گفتم: "آردن امروز به دنیا می‌آید و هر دوی شما فردا در کمال صحت و سلامت به خانه خواهید آمد"، او آرام شد. اما پس از مدتی که چیزی تغییر نکرد، وعده حقیقتاً غیرممکن به نظر رسید. هنوز هیچ انقباض زایمانی رخ نداده بود. چهطور ممکن بود بچه به این زودی به دنیا بیاید؟ اما من ابر کوچکی دیده بودم!

بعدازظهر هم سپری شد. حالا پرستار و دکتر دربارهی اقدام بعدی با هم گفتگو میکردند. لیزا مرتب از من میپرسید: "جان، آیا نباید دوباره بروی و دعا کنی؟"

به او گفتم: "نه، لازم نیست، بچه پیش از نیمه شب به دنیا خواهد آمد". هر ساعتی که می‌آمد و می‌گذشت، فکر تسلیم شدن و رد کردن کلامی که در قلبم شنیده بودم، شدت می‌گرفت. با این وجود یقین داشتم که خداوند دعای مرا شنیده است، لذا خستگی و ناامیدی را پس می‌زدم. بالاخره اندکی پس از ساعت ۱۱ شب، لیزا احساس انقباض کرد. آردن در ساعت ۵:۱۱ به دنیا آمد. وقتی به دنیا آمد، نافش به سختی دور گردنش پیچیده شده بود. به خاطر می‌آورم که رنگ سرش به شکلی وحشتناک با بدنش تفاوت داشت. او در شرف خفگی بود. دکتر فوراً بند ناف را قطع کرد و فوراً آردن را برای معاینات دقیقتر برد. روز بعد ما در ساعت ۳:۰۲ بعد از ظهر بیمارستان را ترک کردیم. لیزا و آردن سر ساعت ۳:۰۴ خانه بودند. آنچه خدا به آرامی در درونم نجوا کرده بود، دقیقاً به همان شکل به انجام رسید.

بخواید و به خواستن ادامه دهید

بسیاری از ما با این کلمات عیسا آشنا هستیم: "پس به شما می‌گویم، بخواید که به شما داده خواهد شد؛ بجویید که خواهید یافت؛ بکوبید که در به رویتان گشوده خواهد شد." (لوقا ۱۱: ۹)

اما بیابید یک بار دیگر آن را از ترجمه AMP بخوانیم تا نکات بیشتری برایمان باز شود:

"پس به شما می‌گویم، بخواید و به خواستن ادامه دهید که به شما داده خواهد شد، بجویید و به جستجو ادامه دهید که خواهید یافت، بکوبید و به کوبیدن ادامه دهید که در به رویتان گشوده خواهد شد. چراکه هر که خواهد و به خواستن ادامه دهد، به دست آورد؛ هر که بجویید و به جستجو ادامه دهد، یابد، و هر که بکوبد و به کوبیدن ادامه دهد، در به رویش گشوده شود." (لوقا ۱۱: ۹-۱۰)^[۵]

میتوانید ببینید که عیسا ما را تشویق میکند تا به شکلی خستگی‌ناپذیر بخوایم، بجوییم و بکوبیم. چرا؟ آیا خدا سخت میشنود؟ قطعاً نه! این ربط به

ایمان حقیقی ما دارد. افرادی را شاهد بوده‌ام که "مصمم" به دریافت بودند و دیگریانی که در "آرزوی" دریافت کردن بودند. تفاوت عظیمی بین این دو گروه وجود دارد. اگر کسی مصمم باشد، او سرسخت، محکم، پرحرارت و شجاع و باشهامت است. با دستِ خالی بازگشتن برای او معنایی ندارد. درجهت مقابل، اگر کسی تنها طالب یا در آرزوی دریافت باشد، خیلی ساده-تر مستعد دلسرد شدن است. اگر بهراستی ایمان داریم، به خواستن ادامه می‌دهیم و هرچه زمان بیشتری ببرد، پرشورتر خواهیم شد.

بیایید این درس را از خود خداوند بیاموزیم:

"عیسی برای شاگردان مَثَلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند. فرمود: در شهری قاضی‌ای بود که نه از خدا باکی داشت، نه به خلق خدا توجهی. در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیوسته نزدش می‌آمد و از او می‌خواست دادش از دشمن بستاند. قاضی چندگاهی به او اعتنا نکرد. اما سرانجام با خود گفت: هرچند از خدا باکی ندارم و به خلق خدا نیز بی‌توجهم، اما چون این بیوه‌زن مدام زحمت می‌دهد، دادش می‌ستانم، مبادا پیوسته بیاید و مرا به ستوه آورد. آنگاه خداوند فرمود: شنیدید این قاضی بی‌انصاف چه گفت؟ حال، آیا خدا به داد برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فریاد برمی‌آورند، نخواهد رسید؟ آیا این کار را همچنان به تأخیر خواهد افکند؟ به شما می‌گویم که بهزودی به داد ایشان خواهد رسید. اما هنگامی که پسر انسان آید، آیا ایمان بر زمین خواهد یافت؟" (لوقا ۱۸: ۱-۸)

به کلمات عیسا دقت کنید: "هرگز دلسرد نشوند". این تنها یک ایده‌ی خوب نیست، بلکه بسیار مهم‌تر از آن است؛ این خواست خداست که هرگز دلسرد نشوید.

در داستان بالا، بیوه‌زن در درخواست خود خستگیناپذیر و بسیار مُصر است، آنقدر که قاضی بی‌انصاف را به ستوه می‌آورد. به زبان ساده، زن او را با پافشاری‌اش دیوانه کرد. آن حاکم خدانشناس برای آنکه از دست زن خلاص شود، به دادخواهی او رسیدگی کرد. آنچه برای من شگفت‌آور است، استفاده‌ی عیسا از این مثل برای توصیف چگونگی درخواست ما از خداست، زیرا می‌گوید: "آیا خدا به داد برگزیدگان خود که شب و روز به درگاه او فریاد برمی‌آورند، نخواهد رسید؟". خدا بی‌انصاف نیست، او طرف ماست. بنابراین وقتی مانند آن زن در مثال عیسا مصمم باشید، بلادرنگ

درخواستتان را به شما خواهد بخشید. در این جا لازم است نکته‌های را روشن کنم. از این مثال ممکن است برداشتی غلط صورت بگیرد و موجب شود که نسبت به مفهوم شب و روز دعاکردن دچار لغزش شویم و فکر کنیم که معنایش تکرار و عادت است. عیسا در این باره هشدار میدهد: "همچنین هنگام دعا عباراتی توخالی را تکرار نکنید (کلمات تکرارشونده، گفتن همان دعا آن هم بارها و بارها)، چنان که بتپرستان میکنند، زیرا میندازند به سبب زیادهگفتن، دعایشان مستجاب میشود." (متا ۶: ۷ AMP) موضوع فراوانی و از حفظ تکرار کردن و بازگو نمودن یک دعا نیست. تمرکز در این مثال بر خستگی‌ناپذیری، شور و حرارت و یقینی است که در درخواست و دعای خود به حضور خدا میبریم. ما بااطمینان به او نزدیک میشویم. زیرا میدانیم درخواست ما مطابق اراده‌ی اوست و بنابراین رد نخواهد شد. ایلیا دستخالی بازنگشت. او مصمم بود تا مطابق دعایش، دگرگونی را شاهد باشد. او در این عزم راسخ باقی ماند، تا دانست دعایش مستجاب شده است.

جستوجو و کوبیدنی پر حرارت

عیسا نه تنها به ما تعلیم میدهد تا بطلبیم، بلکه از ما میخواهد به کوبیدن و جستوجو ادامه دهیم. دعای پرشور، محدود به واژگان و صحبت در خلوت نیست؛ بلکه شامل جستن و کوبیدن نیز هست. این یک عامل حیاتی در گرفتن نتیجه است.

من از تجربیات خود مثالهای فراوانی دارم که میتوانم در ارتباط با این جنبهی دعا با شما درمیان بگذارم. در اینجا چند نمونه‌ی تازه را که اخیراً تجربه کرده‌ام، عنوان میکنم:

من و لیزا این فرصت را داشتیم که دو روز و نیم را تنها در مائویی هاوایی [۶] پیش از سخنرانی در کنفرانس سپری کنیم. این زمانی عالی بود، زیرا هیچ فرصتی با هم در خلوت برای تازهدردن خودمان نداشتیم، درضمن پدر لیزا به تازگی درگذشته بود و من به دقت برای این دوران خلوتمان برنامه‌ریزی کرده بودم.

هر روز که به سفرمان نزدیک میشدیم، گزارش هواشناسی ثابت باقی مانده بود: "باران بیوقفه و بسیار سنگین!". آب و هوا بدون شک مانعی برای

نقشه‌های ما بود، بنابراین باحرارت دعا کردم که باران نبارد و به جریان هوا فرمان دادم از محل ما دور شود و به فرشتگان آسمانی گفتم آنچه را دعا کردم، به انجام رسانند. لیزا مرتب می‌گفت: "هنوز باران میبارد. هنوز باران میبارد."

من نیز مرتب می‌گفتم: "آب و هوای عالیای خواهیم داشت. همه‌چیز خوب خواهد بود."

ما بعدازظهر به هاوایی رسیدیم و با هوایی تیره و تاریک مواجه شدیم. گزارشها هنوز نشان میداد که باران قصد متوقفشدن ندارد. من اتفاقی گزارش هواشناسی را در هتل شنیدم. یک توده‌ی عظیم هوای بارانی نه تنها هاوایی، بلکه ناحیه‌ی عظیمی از اقیانوس آرام را دربرگرفته بود.

صبح که پرده‌ها را کنار زدم، ابرهای تیره و بارش باران را دیدم. هیچ شکافی در میان ابرهای تیره و تاریک نمیدیدم. درست همانطور بود که پیش-بینی شده بود. اما من از گفتن هر چیزی در تضاد با آنچه درخواست کرده بودم، پرهیز می‌کردم. فریاد زدم: "پدر، سپاسگزارم برای روز زیبای آفتابی. می‌خواهم همسرم را ببینم که در ساحل دراز کشیده، حمام آفتاب میگیرد و استراحت میکند."

لیزا به رفتار ابلهانه‌ی من می‌خندید. اما من کاملاً جدی بودم. من تسلیم و دلسرد نشده بودم. راه افتادیم تا به محل صبحانه برویم. به‌خاطر باران سنگین، پرسنل رستوران مجبور شده بودند نیمی از میزها را از بیرون به راهروی هتل بیاورند. به محض آنکه غذای ما رسید، به ابرهای تاریک و بارانزا نگاهی کوتاه انداختم و هدفمند دعا کردم: "خداوندا، تو را برای این غذا سپاس می‌گویم. آن را در نام عیسا تقدیس میکنم و از روزی آفتابی و زیبا سپاسگزارم."

لیزا لبخندی زد و با ژستی به‌کنایه گفت: "جان، چرا برای چیزی دعا نمیکنی که جواب بگیری؟" هر دو خندیدیم. او اغلب بسیار شوخطبع میشود. به او گفتم: "اتفاقاً من بسیار جدی هستم. امروز روز زیبایی خواهد بود." پیشخدمت سر میز ما آمد تا ببیند چیزی نیاز داریم یا نه: "میتوانم به شما چیز دیگری بدهم؟"

گفتم: "میتوانی به باران بگویی، نبارد؟" همگی خندیدیم. با این وجود پیش از اتمام صبحانه، باران متوقف شد،

ابره‌های تیره رفتند، آسمان آبی ظاهر شد و آفتاب طلایی درخشیدن گرفت. باقی روزهایمان در مائویی، دوباره باران نبارید و ابری جلوی آفتاب را نگرفت. بعد از این سفر ما به بخش دیگری از هاوایی به نام "اواهو" [۷] برای کنفرانس رفتیم. جایی که گفتند وقتی ما در مائویی آفتاب داشتیم، خیس باران شده بودند. در واقع ما در قسمت خشکی اواهو بودیم، اما سواحل را به خاطر بارش زیاد باران که می‌توانست خطرناک باشد، بسته بودند. محلیها از گزارش ما درباره‌ی آب و هوای زیبای مائویی، متعجب شده بودند. من باور دارم که خدای شگفتانگیز به درخواست پافشارانه‌ی من پاسخ داد و سوراخی را در وسط سیستم هوا ایجاد کرد.

کتابهایی برای کسانی که نیازمند آند

من داستان قبلی را با شما مطرح کردم تا ریشه‌ی این استدلال غلط را که خدا تنها مشتاق تحقق "درخواستهای بزرگ" است، بخشکانم. او حقیقتاً نگران تمام جزئیات زندگی ماست. او پدر است! اما حال اجازه دهید پاسخ او به نیازی به مراتب پراهمیتتر را با هم بررسی نماییم: "دعا برای کسانی که در نیازند".

من و لیزا باور داریم که کتابهایمان پیغامهای خوبی برای همهی کلیساهاست. وقتی آنها را توضیح میدهم، اغلب خاطرنشان می‌سازم که اسم من از این جهت در بالای آنهاست که من نخستین نفری بودهام که آنها را خوانده‌ام. در چنین نگرشی، مسئولیت نظارتی جدی و سنگینی به ما محول شده است. من و لیزا مسئولیم تا برای روشهایی که بتوانیم این پیغامها را به کلیساهای سراسر جهان برسانیم، دعا کنیم.

در زمان نگارش این کتاب، کتابهای من به بیش از شصت زبان دنیا ترجمه شده‌اند. دعای ما همواره این بوده تا بتوانیم این کتابها را به‌صورت هدیه به شبانان و کشورهای بسته و ملت‌های در حال توسعه برسانیم. در واقع می‌خواهیم بیش از آنکه بفروشیم، هدیه بدهیم. در طی ده سال گذشته، ما بالغ بر ۲۵۰/۰۰۰ کتاب بین رهبران کلیساهای چین، ایران، پاکستان، هند، فیجی، تانزانیا، رواندا، اوگاندا و دیگر ملتها توزیع کرده‌ایم. ما هنوز از هدفمان که

فزونی کتابهای هدیه‌های بر کتابهای فروخته شده است، بسیار دوریم؛ چراکه تا به حال بیش از میلیونها نسخه از کتابهایمان را فروخته‌ایم.

در آغاز سال ۲۰۱۱، همانطور که برنامه‌ریزهای مان را برای آینده طرح میریختیم، دریافتم که ما تنها ۳۳۰۰۰ کتاب در سال ۲۰۱۰ هدیه داده‌ایم. پس از بحثی طولانی اعلام کردم: "امسال هدف ما توزیع رایگان ۲۵۰/۰۰۰ کتاب در سراسر جهان است."

اتاق کاملاً ساکت شد. یکی از اعضای تیم گفت: "من فکر میکنم باید در این باره بیشتر تامل کنیم. افزایش تعداد کتابها خیلی بیشتر از سال گذشته است. لازم است که این افزایش را با شرکای مالیمان به صورت تدریجی مطرح کنیم. ما به زمان نیاز داریم. میتوانیم ۱۰۰ هزار تا را هدف قرار دهیم و در سالهای بعد آن را افزایش دهیم!"

گفتم: "نه، ما نیاز داریم که به خدا ایمان داشته باشیم و برای کمک به این شبانان و کلیساهای نیازمند قدم برداریم. ۲۵۰/۰۰۰ تا رقم زیادی نیست!" بحث شدت گرفت. اعضای تیم دلایل جدیدی را مطرح کردند تا نشان دهند که چرا هدفمن بیش از حد بزرگ است. بالاخره همان عضو به سختی آن را به‌عنوان یک هدف توجیه‌ناپذیر مطرح کرد. او از نظر منطقی تشخیص درستی داده بود، اما فیض خدا را مدنظر قرار نداد.

من راسختر از قبل گفتم: "بچه‌ها، هیچ مینستری دیگری این کتابها را ندارد. خدا آنها را به ما سپرده، ما تنها کسانی هستیم که میتوانیم کتابهای دام شیطان، در پناه، برخاستن مادھشیر، برانگیخته با ابدیت، خارق‌العاده و دیگر کتابهای خود را به آنها برسانیم. ما مسئولیم تا در این مورد به خدا ایمان داشته باشیم. ما باید سطح دید خود را ارتقا دهیم."

مخالفتها ادامه پیدا کرد. در این لحظه با صدای بلند و با یکدندگی گفتم: "من نمیخواهم در تخت داوری در مقابل عیسا بایستیم و مجبور شویم که توضیح دهیم چرا برای کم، درخواست کردیم. من نمیخواهم آن شبانان در تخت داوری ما را مورد سوال قرار دهند و پرسند: "چرا این کتابها را که خدا به تو سپرده بود، به ما ندادی؟"، مینستریهای دیگر در این باره حساب پس نخواهند داد، تنها ما مسئولیم!"

فضا به یک باره عوض شد و جلسهای ما به‌صورت یک جلسهای سخت و الزام‌آور به پایان رسید. من از این که شرایط به اینجا رسید و با چنین شدتی حرف زدم، متأسف بودم. مسئولان بخشها افرادی صادق، خداجو هستند و

تنها خوبی و منفعت مینستری را میخواهند. اما من عمیقا میدانستم که نمی-توانم عقبنشینی کنم. لازم بود برای این شبانان و کلیساهای نیازمند که در مناطق در حال توسعه دنیا واقع شده‌اند، در شکاف بایستیم.

چند روز بعد مدیر اجرایی سراغم آمد و گفت: "ما کاری را که در قلب توست، انجام خواهیم داد. ما اینجا هستیم تا به رویای تو و لیزا خدمت کنیم. لطفا به من بگو آیا هنوز باور داری که باید ۲۵۰/۰۰۰ کتاب ببخشیم. اگر دعا کنی و هنوز به این موضوع باور داشته باشی، ما صد درصد در این تلاش با تو همراهیم، ما دعا میکنیم و بهسختی برای نیل به آن تلاش خواهیم کرد." من بار دیگر نزد خدا رفتم، و هنوز باور داشتم که هدف ما باید همان ۲۵۰/۰۰۰ کتاب باشد. درها برای ما باز شده بود تا کتابهایمان را به رهبران ویتنام، لیبریا، چین، ایران، ترکیه، غنا، تاجیکستان، لبنان، برمه و در دیگر ملتها برسانیم. همچنین میدانستیم درخواستهای بیشتری دریافت خواهیم کرد. برای نشر و توزیع این میزان کتاب در سراسر دنیا، باید چیزی حدود ۶۰۰/۰۰۰ تا ۷۰۰/۰۰۰ دلار در نظر می‌گرفتیم. این مبلغ بسیار زیادی برای ما بود، اما نه برای خدا.

دو هفته بعد اعضای تیم در اتاق هتل در فلوریدا به من زنگ زدند. آنها با هیجانی که در صدایشان موج میزد، گفتند: "جان، ما همین الان چکی به مبلغ ۳۰۰/۰۰۰ دلار برای چاپ کتابها دریافت کرده‌ایم." در تراس اتاقم در هتل، حقیقتا از شادی جیغ کشیدم.

از قضا یکی از پرسنل ما این رویا را با یک تاجر تگزاسی در میان گذاشته بود. او چک را نوشت. بیشترین هدیهی مستقلی که مینستری ما طی این بیست سال دریافت کرده بود، ۵۰/۰۰۰ دلار بود. این حقیقتا یک معجزه بود! این پول کمک میکرد تا نزدیک ۱۵۰/۰۰۰ کتاب را چاپ کنیم. حقیقت متحیرکننده این بود که ما نیمی از راهمان را برای سال ۲۰۱۱ پیموده بودیم و تازه ماه فوریه بود! تماس تلفنی ما را به جنبش کشانده بود، ما همه انرژی گرفته و پر از شادی بودیم.

پیش از گذاشتن تلفن پرسیدم: "بچهها حالا میفهمید چرا در جلسه دو هفته پیش آنقدر سرسخت و یکدنده بودم؟!" مدیر اجرایی ما که بیشترین چالش را در جلسه با من داشت، خندید و گفت: "فکر میکردم قصد داری بگویی: دور شو از من، ای شیطان!"، همهی ما خندیدیم.

بعد از آن روز لیزا توضیح داد: "خدا نمیخواهد به او برای ممکنها باور داشته باشیم، او میخواهد برای غیرممکنها ایمان داشته باشیم. اگر ما در آن هدف تردید میکردیم، باور دارم که آن چک ۳۰۰/۰۰۰ دلاری اکنون در دستان ما نبود."

باید به او بگویم که با او موافقم. حرف لیزا کاملاً درست است. در اواخر سال، بیش از ۲۵۰/۰۰۰ کتاب چاپ شد و در دستان رهبران بیش از ۴۱ کشور قرار گرفت. هیچ یک از اینها بدون دعاها و حمایت‌های شرکایمان و تلاشهای فراوان آنانی که درگیر این کار بودند، اتفاق نمیافتاد. برای نوشتن شهادتهایی که در این مورد وجود دارد، خود چند جلد کتاب لازم است.

این اتفاقی عالی برای بنای ایمان کل گروه بود. برای این کار با پافشاری طلبیدیم، جستیم و کوبیدیم تا این در برای رسیدگی به زندگیهای بیشماری باز شد. ما باید همواره بهخاطر داشته باشیم که خدا: "میتواند به وسیلهی آن نیرو که در ما فعال است، بینهایت فزونتر از هر آنچه خواهیم یا تصور کنیم، عمل کند." (افسسیان ۳: ۲۰)

ما نمیتوانیم اجازه دهیم که محدودیت فکر انسانی ما او را در فکر و ایمان ما محدود سازد. اگر حقیقتاً ایمان داریم، با پافشاری خواهیم خواست و به کوبیدن ادامه میدهیم تا شاهد جلال او باشیم.

منتظر چه هستید؟

پیشبرد پادشاهی خداوند در دنیای مادی اتفاق نمیافتد مگر آن که نخست در قلمرو روحانی استوار شود. پولس به تیموتائوس تعلیم میدهد که: "در نبرد نیکوی ایمان پیکار کن و به دست آور آن حیات جاویدان را که بدان فراخوانده شدی." (اول تیموتائوس ۶: ۱۲) به دست آوردن حیات جاویدان، محکم چسبیدن به تدارک عیساست، و ما بهیقین نمیتوانیم آن را بدون شور و حرارت انجام دهیم. وقتی خدا این شکل از مصمم بودن را در فرزندان خود میبیند، برانگیخته میشود. در عبرانیان ۱۱: ۶ به ما گفته شده: "و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هرکه به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد."

به ما گفته نشده که خدا کسانی را که گاهی او را میجویند، پاداش میدهد، خیر، بلکه او به کسانی پاداش میدهد که او را با سختکوشی^[۸] میجویند. او به سمت اشتیاق شدید، بی‌ریا و خستگی‌ناپذیر، کشیده میشود. خدا از طریق ارمیا در همین راستا میگوید:

"فکریایی را که برای شما دارم میدانم که فکریهای سلامتی میباشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم. و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود. و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. و خداوند میگوید که مرا خواهید یافت." (ارمیا ۲۹: ۱۱-۱۴)

نقشهی خدا برای شما همواره خوب است. با این وجود برای دریافت این فراوانی، باید پرشور باشید و با پافشاری و ثابتقدمی بجوید. این ایمان راستین است.

آیا کلمات پایانی عیسا را در مثل بیوهزن و قاضی بیانصاف به یاد دارید؟ "اما هنگامی که پسر انسان آید، آیا ایمان بر زمین خواهد یافت؟" (لوقا ۱۸: ۸) چه پرسشی؟ آیا او ایمانی زمینی، بیحرارت و محتاطانه خواهد یافت، یا ایمانی واقعی؟ در ترجمهی دیگری میخوانیم: "پسر انسان چه میزان از ایمان پایا و مُصر را در زمان بازگشت خود بر روی زمین خواهد یافت؟"^[۹] آن قسم ایمانی که خداوند از آن سخن میگوید با آن پیگیری خستگی‌ناپذیر بیوهزن که قاضی را به ستوه آورد، قیاس میشود.

بنابراین در رفتن به نزد خدا کمرو نباشید. درخواستان را با حجب-وحیا مطرح نکنید. باشهامت، قوی و تزلزلناپذیر باشید و مشخص دعا کنید. پافشاری و سماجت ما در حضور خداوند از روی ناامیدی و لاعلاجی نیست، بلکه ناشی از اطمینان راسخ به محبت پدرانه‌ی او و این باور است که هر آنچه را به شکلی تزلزلناپذیر در نام او بطلبیم، خواهیم یافت.

منتظر چه هستید؟ نیازهای اطرافتان بسیار زیاد است. در دنیای شما افراد بسیاری هستند که نیازمندند برای آنها به حضور خدا بروید. برای آنها نور باشید! همین حالا با پافشاری و اصراری خستگی‌ناپذیر به نزد خدا بروید.

فصل شانزدهم

دویدن برای جایزه

"آیا نمی‌دانید که در میدان مسابقه، همه می‌دوند، اما تنها یکی جایزه را

می‌برد؟ پس شما چنان بدوید که ببرید." (اول قرنتیان ۹: ۲۴)

همانطور که در طول این کتاب دریافتیم، من و شما در یک مسابقه هستیم. همانطور که آیهی بالا روشن می‌سازد، این مسابقه شخصی است. این مسابقهی شما و مسابقهی من است.

رقابت ما با یکدیگر نیست، بلکه با نیروهایی است که نمیخواهند مسابقه را به پایان برسانیم. من و شما در دنیایی سقوطکرده زندگی میکنیم که قطعاً با ما به مخالفت و مقاومت برمیخیزد. ما در حال مبارزه‌ایم. دقت کنید که پولس رسول میگوید: "پس شما چنان بدوید..." به چه شکل باید بدویم؟ ما باید به شکلی خستگی‌ناپذیر بدویم. نویسندهی رساله به عبرانیان این موضوع را چنین توضیح میدهد: "بیایید بااستقامت در مسابقه‌های که برای ما مقرر شده، بدویم." (عبرانیان ۱۲: ۱)

من در تمام طول زندگی‌م ورزشکار بودهام، بنابراین بسیاری از دوستانم، ورزشکاران آماتور یا حرفه‌ای هستند. افراد جدی به سختی تمرین میکنند، در شرایط سخت خود را حفظ میکنند و تمرینات طاقتفرسا را ادامه می‌دهند. پولس مینویسد: "هرکه در مسابقات شرکت می‌جوید، در هرچیز، تن

به انضباطی سخت می‌دهد. آنان چنین می‌کنند تا تاجی فانی به دست آورند؛ ولی ما چنین می‌کنیم تا تاجی غیرفانی به دست آوریم.» (اول قرن‌تینان ۹: ۲۵) چرا ورزشکاران باید چنین کنند؟ پولس پاسخ این پرسش را میدهد: "آنها این کار را میکنند تا جایزه را ببرند."

برای بازیکنان حرفه‌ای فوتبال امریکایی، جایزه، بردن "سوپر بول"^[۸] است. برای گلفبازان حرفه‌ای، بردن مسابقات مسترز^[۹]، PGA یا جوایز بزرگ دیگر است. برای یک بازیکن هاکی، این جایزه جام استنتلی^[۱۰] است، و برای ورزشکار المپیک، بردن مدال طلاست. رویای آنها برای بردن جایزه، انگیزهی آنهاست. کسانی که رویایشان بر روی جایزه متمرکز میشود و از آن جنبش نمی‌خورند، نسبت به کسانی که رویا و انگیزهی بردن جایزه را ندارند، خستگی‌ناپذیرتر تمرین میکنند و حداکثر سختی را تحمل میکنند.

من بازیکن هاکی‌ای را دیدهام که بازویش شکسته بود، اما به مربیاش التماس میکرد جراحی را باندپیچی کند تا بتواند به مبارزه برای جام استنتلی ادامه دهد. او به اسکیت روی یخ با دردی ادامه میداد که بیشتر انسانها حتا نمیتوانند با آن درد راه بروند. من بازیکن فوتبالی را دیدهام که بینیاش خرد شده بود، اما آن را پانسمان کرد تا بتواند به مبارزه و رقابت ادامه دهد؛ رویای او مبتنی بر بردن سوپر بول به درد آزاردهنده‌اش غلبه میکرد. همهی ما شاهد یکی از این نمونهها بودهایم. خواه در ورزش یا در دیگر تلاش-های انسانی. داشتن رویا و دید، انگیزه‌ی بزرگی است. این همان چیزی است که باعث میشود کسانی بالاتر از دیگران بایستند. این چیزی است که آنها را قهرمان میسازد. تنها کسانی که نگاهشان را محکم به جایزه دوخته‌اند، سختیها را تا به آخر تاب می‌آورند.

وقتی قرار است شهروندان پادشاهی خدا هر روزه علیه نیروها و لژیون ویرانگر شیطان بجنگند، باید بدانیم که برای چه رقابت میکنیم. انگیزهی ما برای به پایان رساندن چیست؟ چرا وفادارماندن تا این حد مهم است؟ زندگی فردی ما به عنوان قوم خدا نشاندهندهی چیست؟ چرا میدانی که خدا پیش روی ما قرار داده تا این حد در پادشاهی خدا مهم است؟

پولس میگوید پاسخ این پرسشهای ما همان پاسخی است که در مورد یک ورزشکار وجود دارد. ما برای جایزه یا پاداش تلاش میکنیم: "پس شما [در

<i>Super Bowl</i>	۱
<i>The Masters</i>	۲
<i>Stanley Cup</i>	۳

میدان مسابقه] چنان بدوید که [جایزه را] ببرید. "یوحنا ی رسول سالها بعد در رساله‌اش به فرمانی مشابه از خدا اشاره میکند: "بهوش باشید که ثمر کار خود را بر باد ندهید، بلکه پاداشی به کمال دریافت کنید." (دوم یوحنا ۸) سلیمان برای آن که خوب به پایان نرسانید، شایستگی خود را برای بالاترین جایزه از دست داد. او بر هدفش متمرکز نشده بود. شروع خوب بسیار مهم است، اما در نظر خداوند میوه‌های انتهای مسیر، اهمیتی به مراتب بیشتر دارند. خوبهپایان‌بردن و دریافت جایزه، مستلزم مقاومت و تحملی خستگی‌ناپذیر است، هر دوی این موارد با انگیزهی ما تغذیه میشوند. این لحظهی مناسبی است که به این پرسش بسیار مهم بپردازیم: "این پاداش چیست که به جستجویش هستیم؟ چه جایزهای است که به ما هشدار داده شده آن را از دست ندهیم؟" این جایزه را میتوان در دو سطح در نظر گرفت. ما سطح نخست را در این فصل و سطح دوم را در فصل آینده بررسی خواهیم کرد.

نخستین پاداش

نخستین پاداش یا جایزه، پیرامون این حقیقت می‌گردد که میدان و مسیر زندگی ما مستقیماً درگیر بنای خانهی خداست؛ خانهای که او تا به ابد در آن ساکن خواهد بود.^[۴] خدا خودش در حال ساختن خانهای است، خانهای پر جلال. این خانهای است که او مشتاق ساکن شدن در آن است، و هدف اصلی نقشی هزاران سالهی اوست. او دربارهی آن بسیار هیجان دارد! من و لیزا این موقعیت را داشتیم که خانهی شخصی خود را بسازیم. در اواخر دهه هشتاد میلادی وقتی در اورلاندو فلوریدا^[۵] زندگی میکردیم، یک معمار معروف به نام رابرت^[۶] به سراغ ما آمد. او گفت: "من عاشق مینستری شما هستم" و اضافه کرد: "میخواهم برای شما خانهای بسازم." در آن زمان ما در خانه ای کوچک و متوسط زندگی میکردیم، و فکر کردیم قیمت او برای ما بیش از حد گران است. اما وقتی ما از پذیرش پیشنهاد او طفره رفتیم، او

۴ برای مطالعه بیشتر و عمیقتر در زمینهی «خانه خداوند» به کتاب دیگر نویسنده «برانگیخته با ابدیت» رجوع کنید.

Orlando, Florida ۵
Robert ۶

گفت: "من این کار را با قیمت منصفانه‌ای انجام میدهم". وقتی کار تمام شد، او حتا یک سنت هم به عنوان سود برداشت نکرد.

پیش از این، من و لیزا مالکیت دو خانه را تجربه کرده بودیم، هر دوی آنها خانهای کوچکی بودند و ما نمیتوانستیم هیچ کاری با نقشی آنها بکنیم. بنابراین به دکوراسیون ساده و محدودیت انتخاب رنگ و مبلمان عادت کرده بودیم. ما هرگز نمیتوانستیم در این رابطه تصمیمات بزرگی بگیریم. بنابراین فرایند ساختن یک خانه‌ی سفارشی برایمان بیگانه بود.

هرگز آن زمانی را که رابرت چند روز بعد به خانه ما آمد و کنار ما پشت میز آشپزخانه نشست از یاد نمیبرم. او یکسری ورقهی سفید طراحی را باز کرد و با اشتیاق گفت: "خانه رویاییتان را بکشید!"

ما گیج شده بودیم. نمیتوانستیم تصور کنیم که میتوانیم چنین کاری بکنیم. لیزا فوراً دست به کار شد، او شروع به کشیدن کرد. انگار که مدتها بود که به این موضوع فکر کرده (درواقع فکر هم کرده بود!)، من کمی کندتر طراحی میکردم. یک اتاق برای مطالعه و یک پارکینگ را کشیدم، درحالیکه لیزا در همین زمان، مابقی خانه را کشیده بود. این کاری نشاطبخش بود، و وقتی دریافتیم که حقیقتاً میتوانیم خانهمان را آنگونه که آرزو داریم، طراحی کنیم، هیجانمان فزونی گرفت. هیچ محدودیتی نبود. آنگاه رویایمان را بادقت در آن برگهی بزرگ کاغذ شرح دادیم. و آن را به معماران و طراحان سپردیم. چند روز بعد، "باب"^[۷] نقشه اولیه را نشانمان داد. خیلی هیجانانگیز بود. آنها خیلی زود زمین را کنده و شروع به ساختن کردند.

من و همسرم هر روز به محل پروژه میرفتیم و کل مراحل ساخت را میدیدیم. بعضی از روزها دو بار میرفتیم. ما به‌حدی مشتاق بودیم که گاهی نمیتوانستیم منتظر ساختن مراحل بعدی باشیم. ماهها، مثل سالها برایمان گذشت، و روزها، مثل هفتهها. زیرا ما انتظار داشتیم وسایل تازه‌ای به خانه‌ی رویاییمان اضافه کرده و ظرف یک روز اسبابکشی کنیم. از این-که میدیدیم آنچه را به عنوان رویایمان در صفحه‌ی سفید کاغذ کشیده‌ایم، جلوی چشمانمان شکل میگیرد، شگفتزده بودیم.

من باور دارم آن خوشیای که ما حس میکردیم، مشابه احساسات و انتظارات خدا برای خانه‌ی سفارشیش است. اما او خیلی بیشتر از چند ماه انتظار کشیده، درواقع از زمان بنای این جهان چشمانتظار آن بوده است.

ما در زمین نامهای فراوانی برای خانهای خاصی داریم. بهعنوان مثال "قصر باکینگهام"^[۸]، که خانهای ملکه انگلستان است. در امریکا، محل سکونت رییسجمهور را "کاخ سفید" مینامند. خانهای مایکل داگلاس^[۹]، در برمودا^[۱۰]، "لانگلدز"^[۱۱] نام دارد. خانهای جورج هریسون^[۱۲] فقید که عضو گروه بیتل-ها^[۱۳] بود، "فرایر پارک"^[۱۴] نام دارد. خانهای نیکلاس کیج^[۱۵]، "میدفورد کسل"^[۱۶] است. آنچه بیشتر افراد نمیدانند، این است که خدا نامگذاری خانهاش را بسیار پیش از هستی ما انجام داده است. او خانهای ابدیاش را که هنوز در حال ساخت است، "صهیون" مینامد. همانطور که مزمور نویس مینویسد:

"زیرا خداوند صهیون را برگزیده، و رغبت داشته که منزلگاه او باشد: این است استراحتگاه من تا به ابد. اینجا منزل خواهم گزید، زیرا بدان رغبت دارم." (مزمور ۱۳۲: ۱۳-۱۴)

توجه کنید که خدا به این خانه رغبت دارد. بهعبارت دیگر خدا مشتاقانه چشمانتظار آن است، درست به همانسان که من و لیزا مشتاقانه چشمانتظار خانهای جدیدمان بودیم. دیگر آیات به ما میگویند که خدا بهطور مشخص این خانه را "صهیون" نامیده است:

"زیرا خدا صهیون را بنا خواهد کرد" (مزمور ۱۰۲: ۱۶)، "خداوند را که در صهیون جلوس فرموده است، بسرایید" (مزمور ۹: ۱۱)، "از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی میکند." (مزمور ۵۰: ۲)

زمانی که خانهای را میسازید، ابتدا پی و شالوده‌ی آن را میریزید. ببینید اشعیا چه میگوید: "اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویهای گرانبها و اساس محکم، پس هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود." (اشعیا ۲۸: ۱۶)

چه چیز یا دراصل چه کسی این سنگ زاویه است؟! هیچکس، مگر پسر محبوب خداوند، عیسیای مسیح! براساس نوشتھی اشعیا، عیسیای مسیح یکی

Buckingham Palace	۸
Michael Douglas (هنرپیشه امریکایی)	۹
Bermuda	۱۰
Longlands	۱۱
George Harrison	۱۲
Beatle (گروه معروف موسیقی بریتانیایی)	۱۳
Friar Park	۱۴
Nicolas Cage	۱۵
Midford Castle	۱۶

از مصالح خانه ابدی خدا - صهیون - است؛ درحقیقت سنگ زاویه یا به- عبارتی، مهمترین بخش آن.

کلام خدا میگوید: "شما نیز چون سنگهای زنده بهصورت عمارتی روحانی بنا میشوید." (اول پطرس ۲: ۵) خانهای که پطرس به آن اشاره میکند، صهیون است. عیسا و ما بهصورت نمادین به یک سنگ تشبیه شدهایم. مسیحیان، مصالح ساختمانی خانهی خدا هستند که او تا به ابد در آن سکنا خواهد گزید.

"پس دیگر نه بیگانه و اجنبی، بلکه هموطن مقدسان و عضو خانواده خدایی؛ و بر شالوده رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که عیسی مسیح خود سنگ اصلی آن بناست. در او تمامی این بنا به هم می‌پیوندد و به صورت معبدی مقدس در خداوند برپا می‌شود. و در او شما نیز با هم بنا می‌شوید تا به صورت مسکنی درآیید که خدا بهواسطه روحش در آن ساکن است." (افسیان ۲: ۱۹-۲۲)

پیمانکاران فرعی

ما نه تنها مصالح خانهی خدا خوانده شده‌ایم، بلکه بهعنوان "همکاران" نیز نامیده شده‌ایم (اول قرتیان ۳: ۹ را بخوانید). عبارت امروزی این واژه را میتوان "پیمانکاران فرعی"^(۱۷) نامید. این پیمانکاران فرعی چه کسانی هستند؟! این افراد شامل لولهکش، برقکار، باغبان، نصاب، کاشیکار، آجرچین، موکت-کار و ... میباشند. آنها درواقع افرادی هستند که خانه را میسازند. وقتی رابرت خانهی ما را میساخت، هیچ میخی را نکوبید، هیچ آجری را نچید، و هیچ تختهای را نبرید، بلکه پیمانکاران فرعی بودند که مهمی این کارها را کردند.

بنابراین اگر پیمانکاران فرعی افرادی هستند که حقیقتا خانه را میسازند، پس کار معمار چیست؟ پاسخ این پرسش، سه مفهوم را شامل میشود: نخست، معمار خانه را طراحی میکند. خدا به عنوان سازنده یا معمار خانهی خود، نقشهی اصلی را در گذشته‌های بسیار دور طراحی کرده‌است. پولس مینویسد: "زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید." (افسیان ۱: ۴) عبرانیان میگوید: "کارهای او از زمان آفرینش جهان به پایان رسیده بود" (۴: ۱۷)

۳). طراحی خانهی خدا پیش از خلقت آدم به پایان رسیده بود. چه شگفتانگیز! دوم، معمار، مواد و مصالحی را که برای ساختن خانه مورد نیاز است، سفارش میدهد. آیا شادمان نیستید که خدا ما را سفارش داده است؟! به همین دلیل او میگوید: "قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم، تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم، تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امتها قرار دادم." (ارمیا ۱: ۵) پولس به ما میگوید: "ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید." (افسسیان ۱: ۴، ترجمه قدیمی)

سومین مسئولیت معمار، برنامه‌ریزی کار پیمانکاران است. این جنبه‌های بسیار حیاتی در کار است. زیرا شما نمیخواهید پیش از اتمام کار لوله‌کش و برق‌کار، سقف و کاغذدیواریها را نصب یا رنگ کنید. شما نمیخواهید موکت و کف را پیش از اتمام کار شیروانی یا رنگ‌ریزی، نصب کنید. اگر کار پیمانکاران به درستی زمانبندی نشده باشد، هرج و مرج در کار، اجتنابناپذیر است. در خانه‌سازی معاصر، معمولاً فردی به نام "سرپرست پیمانکاران" وجود ندارد. اما خانهی خدا، چنین فردی را دارد. فکر میکنید چه‌کسی سرپرست پیمانکاران خانهی خداست؟! درست حدس زدید، عیسی مسیح! غلاطیان ۴: ۴ میگوید: "اما چون زمان مقرر به کمال فرارسید، خدا پسر خود را فرستاد." خدا به عنوان معمار، فرستادن عیسا که سنگ زاویه و سرپرست پیمانکاران بود را برنامه‌ریزی و زمانبندی کرده بود، و او را در زمان مقرر برای ساختمان صهیون فرستاد.

عیسا به‌عنوان سرپرست پیمانکاران، وظیفهی مقرر خود را به‌کمال به-انجام رسانید. او دور خود را به کمال رسانید! در شام آخر، او قادر بود در فروتنی و اطمینان به پدر بگوید: "من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم." (یوحنا ۱۷: ۴) عیسا کارش را به عنوان پیمانکار اصلی بنای صهیون به‌انجام رساند.

وضعیت من و شما چطور است؟ کلام خدا دربارهی نقش ما به عنوان پیمانکاران خانهی خدا چه میگوید؟

درباره‌ی ما گفته شده: "زیرا ساخته دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسسیان ۲: ۱۰) دقت کنید که ما در مسیح خلق شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم. به عبارت دیگر ما خلق نشده‌ایم تا صرفاً کسی باشیم، بلکه ما در مسیح خلق شده‌ایم تا کارهایی را انجام

دهیم. حال بیایید دقیقتر به این موضوع نگاه کنیم؛ در سالهای اخیر، تعالیم غیرمتعادلی در این باره در بدن مسیح وجود داشته است. قویا به ما تاکید شده که در مسیح کیستیم، که بسیار مهم است، اما در تاکید به این که "خلق شده‌ایم تا چه کاری در مسیح انجام دهیم"، غفلت شده است. این عدم تعادل، دو مشکل بزرگ ایجاد کرده است.

نخست موجب پدیداری کلیساهایی به شدت بیرمق در غرب شده است. اکثر ایمانداران یکبار در هفته در کلیسا شرکت میکنند و بسیاری هم خیر. ما به دنبال پیشرفت و ترقی در کارمان، تقلا برای یک زندگی خوب اجتماعی، خرید آخرین وسایل الکترونیکی، اتمام قسطهای خانه، بزرگ کردن بچه‌ها، پسانداز برای تحصیلاتشان و داشتن آشیانه‌های برای دوران بازنشستگی هستیم. اینها به جای انجام ماموریت شخصیمان که از جانب خدا مقرر گشته، انگیزه‌های ما هستند. بسیاری از ما نسبت به این حقیقت که کاری "ابدی" برای انجام دادن داریم، غافلیم.

به این فکر کنید که اگر پولس نمیدانست مسیرش چیست، چه طور می‌توانست بگوید: "دور خود را به کمال رسانیده‌ام" (دوم تیموتائوس ۴: ۷)؟ اجازه دهید توضیح بدهم. اگر قرار باشد یک مسافت طولانی را در مسابقات کشوری در سطح دبیرستانها بدوید، میدانید که همهی شرکتکننده‌ها یک نقشی اولیه از مسیر مسابقه در اختیار دارند. اما اگر یک مسافت طولانی را بدوید و نقشی مسیر را ندانید، میدوید و میدوید تا غش میکنید و همتیمی-هایتان شما را به خانه ببرند. اما هنوز نمیدانید آیا مسیر مسابقه را به پایان رسانده‌اید یا نه؟! تنها راهی که میتوانید صادقانه و بااطمینان بگویید مسیر مسابقه را به پایان رسانده‌اید، زمانی است که مسیر مسابقه را میدانید و آن را تا به انتها میدوید. پولس نیز درست همانند عیسا، میگوید: "کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم."

چه طور میتوانیم دور خود را به پایان ببریم، درحالیکه تمرکز و انرژیمان را تنها به کارهای روزمره اختصاص داده‌ایم؟ چه طور میتوانیم کاری را که خدا برایمان در نظر گرفته بشناسیم، درحالیکه تنها ارتباطمان با او یک ارتباط کوتاه در جلسات هفتگی یکشنبه‌های کلیساست؟ اگر هر روزه با اشتیاق او را نجویم، چه طور ممکن است نقشی او را بدانیم؟!

دومین مشکل در تاکید نامتعادل ما بر "بودن" به جای "انجام دادن"، ایجاد این عقیده در اکثر مسیحیان است که فقط کار تماموقت خدمتی، یک

خواندگی واقعی و اصیل در زندگی آنهاست. این مَهمل است! هر یک از فرزندان خدا، چه زن و چه مرد، چه پیر و چه جوان، یک خواندگی آسمانی دارند و آن خواندگی، پیمانکارانِ امینبودن در بنای خانگی خداست. ترجمه AMP تعریف زیبایی در این مورد که در مسیح خلق شده‌ایم تا چه کاری را انجام دهیم، ارائه می‌دهد: "ما در مسیح خلق شده‌ایم تا کارهای نیکی را که خدا از پیش برای ما تعیین نموده، (از قبل طرح نموده) [راههایی که او در زمانهای گذشته آماده نموده] را انجام دهیم و در آنها گام برداریم [زندگیای را داشته باشیم که او از پیش برای ما آماده و مقرر کرده تا براساس آن زندگی کنیم]" (افسسیان ۲: ۱۰).^[۱۸]

خدا به شما افتخار خدمت به عنوان یکی از پیمانکاران بنای "صهیون"، یعنی خانگی جاودان خود را داده است. این خانهای نیست که از آجر، ساروج، الوار، گچ و سیمان درست شده باشد. این خانهای است که بدون دخالت دستی ساخته میشود، بنای زندهای است از پسران و دختران او. شما هم مانند اکثر پیمانکاران امروزی ممکن است هنوز قادر نباشید ببینید که چگونه خواندگی شما در زندگی، به تکمیل طرح خانگی خدا کمک میکند، زیرا تنها او میتواند به‌عنوان معمار همه‌چیز را ببیند. سهم ما روزی در آینده به کمال میرسد و آن زمانی است که خانگی خدا تکمیل میشود. آن روز ما با او در حضورش تا ابد شادمان خواهیم بود.

وقتی رابرت برنامه‌ی زمانبندی پیمانکاران خانگی ما را آماده کرد، به هریک از آنها بخش مشخصی از نقشه را داد. او به آنها توضیح داد که دقیقاً چه چیزی از آنها می‌خواهد. تنها او نقشه‌ی کلی را میدانست، اما آنها فقط از بخشهای خود آگاه بودند و توقع میرفت که فقط بخش و سهم خود را به انجام رسانند. آنها به محوطه نمی‌آمدند، تنها وقتی می‌آمدند که حضورشان مورد نیاز و مفید بود. آنها نقشهای را دنبال میکردند که پیشتر توسط معمار تهیه شده بود.

خدا از پیش راهی برای شما، من و هرکسی که به عیسای مسیح به-عنوان نجات دهنده و خداوند توکل میکند، فراهم کرده است (افسسیان ۲: ۱۰) را بخوانید). هریک از ما درست همانند آن پیمانکاران ساختمانی، نقشی مهم و ویژه در بنای خانگی ابدی خداوند داریم. هیچ ماموریتی نسبت به ماموریت دیگر، ارجحیت و برتری ندارد. خدا می‌خواهد خانهاش را آنچنان که طراحی کرده، به

پایان برساند و برای این کار هر یک از ما باید سهم خود را به خوبی انجام دهیم.

پاداش یا زیان معمار

حال بهتر میتوانید درک کنید که چرا در کتاب مقدس اغلب از ما به عنوان معماران یاد شده است. مزمور نویس مینویسد: "سنگی که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است!" (مزمور ۱۱۸: ۲۲)

همانطور که قبلاً ذکر شد پطرس میگوید که مهمی ایمانداران سنگهایی در خانهی خداوند هستند. اما سپس از "در مسیح چه کسی هستیم" به "در مسیح به چه کاری خوانده شدیم"، تغییر جهت میدهد و ما را به صورت نمادین به عنوان معماران (پیمانکاران ساختمانی) خانهی خدا خطاب میکند:

"شما نیز چون سنگهای زنده به صورت عمارتی روحانی بنا می‌شوید تا کاهنانی مقدس باشید و به واسطه عیسی مسیح، قربانیهای روحانی مقبول خدا را بگذرانید. زیرا در کتب مقدس آمده است که: همان در صهیون سنگی می‌نهم، سنگ زیربنایی برگزیده و گرانبها؛ آن که بر او توکل کند، سرافکننده نگردد. این سنگ برای شما که ایمان آورده‌اید، گرانبهاست؛ اما آنان را که ایمان نیاورده‌اند، همان سنگی که معماران رد کردند، سنگ اصلی بنا شده است." (اول پطرس ۲: ۵-۷)

در واژه‌های پطرس میبینیم که مطیعان، امین هستند و پیمانکاران حقیقی خانهی خداوند میباشند، درحالیکه کسانی که از کلام (طرح و نقشه خداوند) اطاعت نمیکنند، در واقع برضد هدف غایی او اقدام میکنند. با در نظر داشتن این موضوع آماده‌ایم تا توضیح پولس از فرآیند کار و پاداش یا جایزه را بررسی نماییم.

"آن که می‌کارد و آن که آبیاری می‌کند، هر دو یک هدف دارند و هر یک به فراخور محنتی که می‌کشند، پاداش خواهند یافت. ما فقط همکارانی هستیم متعلق به خدا، و شما مزرعه و ساختمانی متعلق به خدایید. با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی‌افکندم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هرکس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسی مسیح است." (اول قرنتیان ۳: ۸-۱۱)

پی‌ش از هرچیز توجه شما را به جملهی نخست جلب میکنم که در آن خدا به ما درباره‌ی پاداش و جایزه میگوید. این موضوع را در طی بررسی این بخش از اول قرن‌تیان در نظر داشته باشید.

پولس، پی یا شالوده را میسازد. رساله‌های او نزدیک به دو هزار سال پیش نوشته شده‌اند. اما هنوز همچون بنیادی محکم و موثق برای چگونگی زندگی در مسیح مورد استفاده قرار میگیرند. نخستین پیمانکاری که درگیر ساخت خانهای ما در فلوریدا شد، یک پیساز^[۱۹] ساختمانی بود. وقتی کار آنها انجام شد، دیگر پیمانکاران آمدند و کار خود را بر این پی محکم که پیمانکار اول گذاشته بود، شروع کردند.

پولس ادامه میدهد: "اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگ-های گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد..." (اول قرن‌تیان ۳: ۱۲). طلا، نقره و سنگهای گرانبها اشاره به جاودانگی دارند، درحالی که چوب، علف و کاه اشاره به فنا و نیستی. ما در هر لحظهی زندگی، انتخابی پیشرو داریم. ما می-توانیم خواه برای ابدیت، خواه برای امور دنیوی و فانینا کنیم. وقتی انگیزهی ما پول درآوردن، معروفشدن، کمک به دیگران تنها با هدف منفعت خود، بالارفتن از نردبان موفقیت به منظور مهم جلوه کردن یا دیگر خودخواهی-هاست، تنها برای زندگی موقتی و فانی بنا میکنیم. اما وقتی تمرکز ما بر روی بنای پادشاهی خدا و خانهای اوست، آنها با بردن کلام ابدی و برکات او برای کسانی که در نیازند، آنگاه برای ابدیت بنا میکنیم.

پولس ادامه میدهد:

"...آشکار خواهد شد که چه کرده است، چراکه آن "روز" همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هرکس را خواهد آزمود." (اول قرن‌تیان ۳: ۱۳)

آتش، آزمون کار ماست. اما همچنین آزمون نیت و انگیزه‌های کار ما نیز هست (اول قرن‌تیان ۴: ۵ را بخوانید). وقتی آتش را زیر چوب، علف و کاه میگیرید، آنها را میبلعد، اما وقتی همان آتش را زیر طلا و نقره و سنگهای گرانبها میگیریم، خالصتر و زیباتر میشوند. آنها آزموده و پالوده میشوند. حال میرسیم به پاداش: "اگر آنچه بنا کرده است باقی بماند، پاداش خود را خواهد یافت. اما اگر بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خود نجات خواهد

یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد.» (اول قرنتیان ۳: ۱۴-۱۵)

توجه کنید شما به‌عنوان سازنده، پاداشی را برای پایان کار خود دریافت میکنید. اما اگر کارتان همسوی کلام خدا نباشد، اگر انگیزه‌هایتان خودخواهانه است، نامطیع هستید یا مغرورانه عمل کرده‌اید، کار شما سوخته خواهد شد. به‌عنوان یک ایماندار به مسیح، به آسمان میروید، اما هیچ پاداشی برای زحماتی که کشیده‌اید، دریافت نخواهید کرد. این کلمات هشدارآمیز و پرقدرت، خطاب به همهی ما هستند!

وقتی به بررسی این بخشها ادامه میدهیم، باید به‌خاطر داشته باشیم که پولس خطاب به یک نفر حرف نمی‌زند. مخاطب او همهی کلیساست.

“آیا تشخیص نمی‌دهید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی معبد خدا را خراب کند، خدا نیز او را هلاک خواهد کرد؛ زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن معبد هستید. خود را فریب مدهید. اگر کسی از شما خود را با معیارهای این عصر، حکیم می‌پندارد، برای اینکه به‌راستی حکیم باشد، باید جاهل گردد.» (اول قرنتیان ۳: ۱۶-۱۸)

باز هم کلماتی نیرومند! این باید ترسی مقدس را در هر کسی که فکر بد رفتاری یا هدایت ناشایستِ خانهی خدا یا عروس مسیح یا همان کلیسا را دارد، برانگیزد. این هشدار نیرومند در ارتباط با بد رفتاری با هر کسی است؛ حتی کوچکترین آجر خانهی خدا، یا آنطور که ما مینامیم "کوچکترین مقدسان".

پاداش پیمانکار

پولس نتیجه می‌گیرد: "خود را فریب ندهید" (اول قرنتیان ۳: ۱۸) متأسفانه برخی از مسیحیان پایانی باشکوه ندارند. زیرا به‌واسطهی دنبال کردن طمع، خودخواهی و منفعت‌طلبی از مسیر مسابقه منحرف میشوند. آنها از ساختن خانهی خدا برای جلال او، روی برمیگردانند و به دنبال جلالی می‌روند که ناپدید میشود، آنها به دنبال تائید زودگذر انسانها یا ثروت این دنیا می‌روند که روزی خواهد سوخت.

تمرکزتان را حفظ کنید. شما در مسیح وظیفه‌های برای انجام دادن دارید. کار شما باید همانطوری به پایان برسد که خدا در ابتدا برنامه‌ریزی کرده،

در غیراینصورت کاری که شما قصد انجامش را دارید، جایگزین نقشهی خدا خواهد شد. یکبار دیگر این بخش از کلام را بخوانیم:

"من با استفاده از قدرت فیضبخش خدا، مانند یک بنای ماهر بنیادی گذاشتم و اکنون کسی دیگر بر روی آن میسازد. هر کس باید مواظب باشد که روی آن چگونه بنا میکند، زیرا شالودهی دیگری، غیر از آنچه ریخته شد، نمیتوان گذاشت و آن شالوده عیسا مسیح است. بعضیها وقتی روی آن شالوده بنایی میسازند، طلا و نقره و سنگهای عالی بهکار میبرند و اشخاص دیگر از چوب و گیاه و کاه استفاده میکنند. ولی چگونگی کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا روز داوری آن را ظاهر خواهد ساخت. چون آن روز با آتش همراه خواهد بود و آتش کیفیت کار همه را میآزماید و ماهیتش را نشان میدهد. اگر آنچه را که آدمی بر روی آن شالوده ساخته است از آتش سالم بیرون آید، آن شخص پاداش خود را خواهد یافت. اما اگر کارهای دست او سوخته شود، پاداش خود را از دست خواهد داد، ولی خود او نجات خواهد یافت. مانند کسی که از میان شعلههای آتش گذشته و نجات یافته باشد." (اول قرنطیان ۳: ۱۰-۱۵، انجیل شریف)^[۲۰]

اگر کار شما مطابق استاندارد خدا در زمان بازرسی نباشد، آنگاه "کار شما را خراب کرده، و از نو آغازش میکند."^[۲۱] هیچکس نمیخواهد کارش دوباره انجام شود. بهخصوص وقتی آن کار را برای خالق این جهان انجام داده باشد.

بهخاطر میآورم یکی از پیمانکاران نتوانست کارش را در خانهی ما به خوبی انجام دهد. او کار را مطابق نقشهای که رابرت به او داده بود، انجام نداد. از آنجایی که من و لیزا هر روز به خانه سرکشی میکردیم، پیش از همه، متوجه این مشکل شدیم. من به رابرت زنگ زدم، و با هم از خانه بازدید کردیم. او خشمگین شده بود. این پیمانکار یکی از پیمانکاران همیشگی او نبود. بنابراین فوراً او را اخراج کرد. آن مرد پاداش خود را از دست داد. او نه تنها پولی نگرفت، بلکه اعتبار خود را بهعنوان یکی از دستاوردکاران ساخت خانهی زیبای ما از دست داد.

من شاهد بودم که رابرت کارهایی را که این مرد کرده بود، کاملاً خراب کرد. سپس پیمانکار دیگری استخدام کرد تا کار را دقیقاً بههمان شکلی که

۲۰ نویسنده از ترجمه *The Message* استفاده کرده است.

۲۱ این قسمت مستقیماً از *The Message* ترجمه شده است.

در نقشه توضیح داده بود، انجام دهد. پیمانکار دوم، پاداش خود را دریافت کرد، اما تنها به اینجا ختم نمیشد، بلکه از اینکه میدانست نقشی در تمام کردن این خانهی زیبا داشته، خوشحال بود.

کتابمقدس به ما میگوید که این اصل در ساختن خانهی خدا، صادقتر است. کسانی هستند که دورهای از زندگی خود یا تمام زندگیشان را کار کردهاند، اما تا به آخر کارشان را انجام ندادهاند. کار آنها نابود خواهد شد و بخشی از خانهی جاودان خدا نخواهند بود.

بگذارید سنگینی و شدت این موضوع را برایتان توصیف کنم. از آنجایی که مرتب به محل ساخت خانه میرفتم، پیمانکاران کمکم شروع به شناختن من کردند. آنها مرا "آقای واعظ" مینامیدند. هر وقت به سمت آنجا میرفتم، موسیقی "اسید راک"^[۲۲] آنها با صدای گوشخراشی شنیده میشد. بهمحض آن که مرا میدیدند، بهسرعت به سمت ضبط صوت میرفتند و ساکتش می-کردند. من لبخند محوی میزد؛ چراکه میدیدم آنها احترام چیزهایی را که به خدا مربوط میشود، نگه میدارند. سپس مدتی با هم گفتگو میکردیم. من مکالمات فوقالعادهای با بعضی از آنها داشتم. حتا فرصتهای خدمتی عالیای پیش آمد. روزی را بهخاطر میآورم که آنها دربارهی برخی از خانههای مجللی که نقشی در ساختن آن داشتند، صحبت میکردند. آنها وقتی از سهم خود در آن خانهها حرف میزدند، چهرههایشان میدرخشید. شما میتوانستید رضایت وصفناپذیری را ببینید که بهخاطر داشتن نقش و سهمی در چنان کارهای باشکوهی در وجودشان موج میزد.

بیایید یک مرحله جلوتر برویم. آیا میتوانید حسی را که پیمانکاران کاخ سفید دارند، تجسم کنید؟! روزی را تصور کنید که فرزندان آنها به خانه می-آیند و با شور و شوق اعلام میکنند قرار است در سفری برنامه‌ریزی شده به دیدن مشهورترین بنای کل کشور بروند. میتوانید شادی و رضایت و صف-ناپذیری را که این پدران وقتی به فرزندانشان اعلام میکنند که در ساختن آن بنای مشهور، نقشی داشته‌اند، حس کنید؟! آیا میتوانید غرور فرزندان آنان را وقتی که همکلاسیهایشان میفهمند پدر دوستشان در ساختن بنایی نقش داشته که رییسجمهور امریکا در آن اقامت دارد، تصور کنید؟!

همین امر نیز در ارتباط ما با خانهی خدا صادق است! با این وجود ما بر

Asid Rock ۲۲

(نوعی موسیقی راک که در اواخر دهه شصت میلادی رایج شد. خوانندگان و نوازندگان آن معمولاً مواد مصرف میکردند و بعد وارد صحنه میشدند.)

روی خانهای کار نمیکنیم که قرار است پس از صدها سال تخریب شده و جایگزین شود. ما بر روی خانهای کار میکنیم که مرکز توجه همهی گیتی برای همیشه خواهد بود. بله، حال بیابید گفتههای میکای نبی را با هم بخوانیم:

"در ایام آخر کوهِ خانهی خداوند بر قلهی کوهها ثابت خواهد شد و بر فوق تلّها برافراشته خواهد گردید و قومها بر آن روان خواهند شد. و امتهای بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیابید تا به کوه خداوند و به خانهی خدای یعقوب برآییم تا طریقهای خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد." (میکا ۴: ۱-۲)

دلمشغولی کل جهان، گردش پیرامون این خانه خواهد بود. حکمت و قوانین حکمرانی بر کل خلقت از سوی رهبری که در این خانه است، صادر میشود. و یک حقیقت جالب دیگر: خانهی خدا - صهیون - ده میلیون سال پس از تکمیلش، به همان زیبایی روز نخست خواهد بود!

خادم بزرگی بود که تا به آخر وفادار و امین بود. او بیش از شصت سال به شکلی موثر خدمت کرد و تا تغییر هزاره نیز خدمتش ادامه یافت. من یکسال و اندی پس از درگذشتاش، به کلیسای بزرگی در "میدوست"^[۲۳] سفر کردم. در آنجا رهبر پرستشی به من گفت خدا به او رویای واضح نشان داده است. در آن رویا او در آسمان بود و آن خادم بزرگ را دید که کار خود را به کمال رسانده بود. آن خادم با لبخندی بر صورتش، به رهبر پرستش گفته بود: "بسیار بهتر از آن است که تصورش را میکردم!" آنها چند دقیقهای با هم گفتگو کردند، سپس خادم چرخید و کاری را که در ساختن صهیون انجام داده بود، نشان داد. این کار بسیار عظیم بود. تأثیر این مرد وفادار به مراتب فراتر و وسیعتر از چیزی بود که حتا در رویایش در زمین میتوانست ببیند. و این دقیقاً پیش روی او بود. او قادر بود کارش را نشان دهد. درست همانند پیمانکارانی که از کارشان در آن خانهای مجلل داد سخن سرمی-دادند. چه پاداشی! چه جایزهای!

آیا میتوانید تصور کنید که قادرید در تمام ابدیت به نسلهای، ملتها و بی-شمار افراد دیگری که برای دیدن جلال خانهی خدا میآیند، سهم خود را در ساختن آن خانه نشان دهید؟! این یک فکر و تصور باشکوه و بینظیر است، اینطور نیست؟! چه پاداش توصیفناپذیری در انتظار ماست! چه انگیزش فوق-

العادهای برای بهکمالرساندن کارمان!

اما حال جنبهی معکوس این موضوع را در نظر بگیرید. آیا میتوانید تصور کنید که چیزی برای عرضهی کارتتان در خانهای که صهیون نامیده میشود، ندارید؟! آنهم به این خاطر که نتوانستید کار خود را خوب به پایان برسانید؟! آیا میتوانید تصور کنید که دودمان شما و افراد بیشماری به دیدار کاری که شما انجام دادهاید میآیند، اما شما چیزی برای نشان دادن در تمام طول ابدیت نخواهید داشت، چراکه کارتتان توسط معمار خراب شده و به کس دیگری سپرده شده که امین بوده است؟! چه زیان جاودانی! درست همانطور که پولس در اول قرتیان باب ۳ میگوید.

عزیزان، من چنین چیزی را برایتان نمیخواهم. خدا نیز خواستار چنین چیزی نیست. حقیقت تلخ این است که این مساله برای بسیاری از ایمانداران اتفاق خواهد افتاد. اما شما میتوانید از حالا تصمیم بگیرید کسی نباشید که این موضوع برایش رخ میدهد. بادقت به واژگان یوحنا توجه کنید:

”بهبوش باشید که ثمر کار خود را بر باد ندهید، بلکه پاداشی به کمال دریافت کنید.“ (دوم یوحنا ۸)

خداوند خودش راهی را برای هر یک از فرزنداناش تخصیص داده تا فرصتی برای دریافت تمام پاداشی داشته باشند که برای سهمشان در ساختن خانهی ابدی خدا، لحاظ شده است. تلاش شما هرگز ناپدید نمیشود، کهنه نمیشود و هرگز نیاز به جایگزینی ندارد. این کار را میلیاردها انسان و فرشته تا به ابد تحسین خواهند کرد.

و این فقط نخستین پاداش یا جایزه‌های است که ما برای ایمان خستگی-ناپذیر خود و سرسپردگیمان نسبت به خداوندمان دریافت خواهیم کرد. بههمان اندازه که این انگیزش، باشکوه و عالی است، جایزه‌ی دیگری نیز وجود دارد که بسی عالیتر است؛ ما آن را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

فصل هفدهم

نزدیکِ پادشاه

"بهبوش باشید که ثمر کار خود را بر باد ندهید، بلکه پاداشی به کمال دریافت کنید." (دوم یوحنا ۸)

سختیها اجتنابناپذیرند. انگیزهی درست، ما را به شکلی خستگی‌ناپذیر در مسیر مسابقه نگاه میدارد، درحالی که کسانی که فاقد انگیزه هستند، دچار لغزش میشوند یا حتا از مسابقه کنار میروند. انگیزه، عاملی حیاتی برای خوب به پایان رساندن است. جایزه‌ی نخست، گواه تلاش شما در خانهی خدا در تمام ابدیت است و شامالاین آگاهی است که کار شما سزاوار شنیدن "خوب انجامش دادی" خداوند است. پاداش دوم، اندکی مشهودتر است و دربردارنده‌ی میزان نزدیکی و ارتباط ما با عیسا در طول ابدیت است.

رابطهی نزدیکتر با پادشاه

در طول سالها سفر و ملاقات با ایمانداران سراسر جهان، برخی اوقات

از اینکه میبینم مسیحیان غربی باور دارند که خدا یک سوسیالیست است، متعجب میشوم. درک و حس بسیاری از ایمانداران این است که او همه را یکسان پاداش میدهد و همهی ما اقتدار، مسئولیت و احترامی برابر در آسمان و زمین جدید خواهیم داشت. آنها به اشتباه افتاده‌اند و از درک این حقیقت عاجزند که اگرچه رستگاری و رهایی الهی برای همه برابر و یکسان است و براساس کار و تلاش ما نیست، اما او وفاداری ما را براساس چگونگی مطیع بودن، ماندن و ایستادن بر حقیقت و راستی کلام خود پاداش می‌دهد. بزرگترین پاداش ما برای خوب به پایان رساندن مسئولیت‌مان، جایزه‌ای است که به مراتب بزرگتر از پاداشی است که در فصل پیشین بررسی کردیم؛ این پاداش میزان نزدیکی ما به عیسی مسیح در طول ابدیت است. هیچ‌چیز عظیم‌تر از این نیست که در نزدیکی و صمیمیت با کسی باشیم که دوستش داریم و به او عشق می‌ورزیم. کتابمقدس تصویری از این اتفاق غایی ارائه میدهد.

یکی از این منابع درارتباط با گروهی از غالب‌آمدگان است که "راه برّه را هر کجا که برود، دنبال میکنند." (مکاشفه ۱۴: ۴) دنبال کردن عیسا به هر کجایی که او در تمام ابدیت می‌رود، چه افتخار بزرگی است!

این حقیقت بهوضوح بیشتری در اناجیل نیز دیده میشود. در اواخر خدمت زمینی عیسا، مادر دو تن از شاگردان عیسا با درخواستی به سراغ او می‌آید: "عیسی پرسید: آرزوی تو چیست؟ گفت: عطا فرما که این دو پسر من در پادشاهی تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینند." (متا ۲۰: ۲۱)

قطعا بزرگترین افتخار، نشستن در کنار عیسا است؛ کسی که در کنار پدر نشسته است. جایی از این بهتر وجود ندارد! کتابمقدس از فرشتگانی قدرتمند به نام سرافین صحبت میکند که بسیار نزدیک تخت خداوند هستند (اشعیا ۶: ۱-۶ را بخوانید). آنها مدام به یکدیگر می‌گویند: "قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صباوت". مسیحیان سرودی از این کلمات آنها ساخته‌اند. با این وجود برای آنکه خدا دربارهی خودش احساس خوبی داشته باشد، این سرود را نمی‌سرایند. خیر، این واکنش آنها به چیزی است که میبینند! هر لحظه که حقیقت دیگری از عظمت او آشکار میشود، همهی آنها با یکدیگر فریاد می‌زنند: "قدوس!"; درواقع فریاد آنها بسیار پرشور است، آنچنان که در آسمان چهار ستون تالاری که میلیونها فرشته و مقدسان در آن نشست‌هاند، با صدای آنها می‌لرزد.

این فرشتگان زورآور هرگز از مکانی که در آن ایستاده‌اند، خسته و خشمگین نمی‌شوند. آنها با خود فکر نمی‌کنند: "ما میلیارد‌ها سال است که تا به امروز این کار را کرده‌ایم. کمی حوصله‌مان سر رفته. خدا باید کسی دیگری را به جای ما بگذارد تا استراحتی بکنیم و دیگر بخشهای آسمان و گیتی را کشف کنیم."

به هیچ وجه! فرشتگان آسمان هرگز نمی‌خواهند جای دیگری باشند. درکل گیتی هیچ جایی بهتر از بودن در کنار خداوند، دیدن عظمت او و شنیدن حکمت او وجود ندارد. به عبارت ساده‌تر هیچ چیزی در کل خلقت دیدنی‌تر از خود خالق نیست. ما باید به‌خاطر داشته باشیم که هیچ‌چیز از نگاه او پوشیده نیست، بنابراین وقتی نزدیک او هستید، همه‌چیز را از دید برتر او نظاره می‌کنید. به‌عنوان مثالی نه چندان مناسب، فرض کنید که درحالی که کنار آلبرت اینشتین [۱]، نیل آرمسترانگ [۲] و اسحاق نیوتن [۳] نشست‌اید، از طریق یک تلسکوپ به فضا چشم دوخته‌اید. وای که چه بصیرتی به‌دست خواهید آورد! این مثال در ارتباط با چیزی که در حضور خدا میبینیم، همچون قطره‌های است در برابر دریا، اما مطمئنم که مطلب را گرفتید.

خادمی را می‌شناسم که به آسمان برده شد. او از آرزوی سیرناشدنی-اش هنگامی که کنار تخت خداوند بود، میگفت. همهی کسانی که در آسمان هستند، چنین حسی دارند، آنها می‌خواهند تا جایی که ممکن است به خداوند نزدیک شوند. دوستم با هیجان تعریف میکرد که آسمان زیباتر از تمام تصورات اوست. اما هیچ‌چیز در آسمان خواستنی‌تر از خودِ خداوند نیست.

برگردیم به درخواست مادر یعقوب و یوحنا. عیسا پاسخ داد: "شکی نیست که از جام من خواهید نوشید، اما بدانید که نشستن بر جانب راست و چپ من در اختیار من نیست تا آن را به کسی ببخشم. این جایگاه از آن کسانی است که پدرم برایشان فراهم کرده است." (متا ۲۰: ۲۳)

حال باید بپرسیم آیا حقیقتاً جایگاهی پرافتخار در آسمان پاداش داده میشود؟ آیا عیسا کم و بیش میگوید: "دنبال افتخار نباشید. چرا فکر میکنید چه کسی به من و پدر من نزدیک است؟ شما و پسرانتان باید تنها برای خدا زندگی کنید. روزی همه‌چیز تقسیم میشود و خدا به همه به‌طور برابر مکانی افتخارآمیز میبخشد. این براساس کاری است که من انجام میدهم نه کاری

1 Albert Einstein
2 Neil Armstrong
3 Sir Isaac Newton

که شما می‌کنید، پس نگران این موضوع نباشید."

برای پاسخ به این پرسش باید به سوال دیگری که از عیسا درارتباط با زندگی بعدی میشود، نگاهی بیاندازیم. روزی صدوقیان نزد عیسا آمدند و سعی داشتند با بحثی الاهیاتی او را به دام بیاندازند. صدوقیان با این بحث آغاز کردند که هفت برادر بودند. بزرگترین آنها بازنی ازدواج کرد و بدون آن که فرزندی به دنیا بیاورد، مرد. دومین برادر با آن زن ازدواج کرد، اما او هم بدون فرزندی مرد. و این موضوع ادامه یافت و آنها یکی بعد از دیگری با زن ازدواج کردند و درنهایت او همسر هر هفت برادر شد. سپس صدوقیان پرسیدند: "حال در قیامت او زن کدام یک خواهد بود؟"

عیسا پاسخی متفاوت نسبت به آنچه که به مادر دو شاگردش گفت، ارائه کرد. او گفت: "مردم این عصر زن میگیرند و شوهر میکنند." و ادامه داد:

"اما آنان که شایسته رسیدن به عصر آینده و قیامت مردگان محسوب شوند، نه زن خواهند گرفت و نه شوهر خواهند کرد." (لوقا ۲۰: ۳۵-۳۶)

عیسا صدوقیان را اصلاح کرد و سپس به آنها چگونگی بحث ازدواج در آسمان را توضیح داد. با این وجود عیسا مادر یعقوب و یوحنا را درارتباط با درستی درخواستش اصلاح نکرد. او تایید کرد که مکانی بزرگتر و افتخارآمیزتر در آسمان وجود دارد و آن جایگاه برای کسانی است که نزدیکترین افراد به او هستند. این جایگاه در هنگام داوری توسط پدر، پاداش داده میشود. اناجیل دیگر نشان میدهند که جایگاه افتخار، به کسانی پاداش داده میشود که دور خود را با ایمانی خستگی‌ناپذیر به کمال میرسانند.

یک نمونه از چیزهایی که پیشبینی شده است

این حقیقت در کتاب حزقیال نیز دیده میشود. اگرچه به کاهنان عهد عتیق ارجاع شده، اما در عین حال حزقیال رویایی نبوتی را عنوان میکند؛ نوعی پیشبینی از آنچه در معبد بزرگ صهیون یا همان خانهی جاودانی خداوند رخ میدهد.

خدا از طریق این نبوت حزقیال با لایوان که کاهنان عهد عتیق بودند، گفتگو میکند. حال ببینیم این نبوت چگونه به ما ارتباط پیدا میکند. کلام خدا میگوید: "بر او که ما را محبت می‌کند و با خون خود ما را از گناهانمان

رهانیده است، و از ما حکومتی ساخته و کاهنانی که خدمتگزار خدا و پدرش باشند، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین.» (مکاشفه ۱: ۵-۶)

میبینید که چطور بر واژه‌ی "کاهنان" تاکید شده است؟ مسیحیان که از روح‌القدس مولود گشته‌اند، اکنون و برای همیشه کاهنان خداوند هستند. حال به کلام، از زبان حزقیال گوش دهید:

"بلکه آن لایوان نیز که در حین آواره شدن بنیاسراییل از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد، زیرا خادمان مقدسمن و مستحفظان دروازه‌های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانیهای سوختنی و ذبایح قوم را ذبح مینمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان میایستند." (حزقیال ۴۴: ۱۰-۱۱)

"بتهای خویش"، ارجاعی است به بتپرستی اسرائیل. بتپرستی در دنیای ما با آنچه که در آن روزگار وجود داشت و معنا میشد، فرق دارد، اما در هر صورت در نظر خداوند عملی وحشتناک محسوب میشود. به ما گفته شده: "پس، هر آنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی-عفتی، ناپاکی، هوس و هوس، امیال زشت و شهوتپرستی را که همان بت-پرستی است." (کولسیان ۳: ۵) بتپرستی زمانی است که ما برای چیزهای جذاب این زندگی، شهوت شدیدی داریم. در فرهنگ امروزی غرب، بتپرستی همان اولویت دادن و دنبالکردن پیشرفت و ترقی، پول، چیزهای مادی، مقام، محبوبیت، لذت، شهرت، یا هرگونه تظاهر دیگری از حسد و جاهطلبی فردی است. بت، هر چیزی است که ما بیش از خدا دوست داشته و به سمت آن تمایل داریم. بت میتواند فرد یا چیزی باشد که ما نیرویمان را از آن میگیریم و نیرویمان را صرف آن میکنیم.

بتپرستی میتواند بهصورت عملی در هر جنبهای از زندگی ما تجلی یابد؛ حتا در چیزی پیش پا افتاده مثل غذا خوردن. مسیحیان بیشمار هستند که برای غذا دچار طمع و شهوتاند. هر گاه غمگیناند، میخورند. شادند، میخورند. اگر خوشمزه باشد، میخورند. آنها بدون توجه به ارزش غذایی خوراک آن را میخورند. آنها آشغال را به شکم میریزند، زیرا در آرزوی لذت زودگذر مزه‌ی غذا هستند. آنها هرگز روغن یا بنزین کثیف را در ماشینشان نمی-ریزند، اما وقتی موضوع کیفیت و کمیت رژیم غذایی‌شان مطرح میشود، بی-خیال هم‌چیز میشوند. آنها از غذا یک بت ساخته‌اند. آنها نیرویشان را از

حس زودگذر مزهی غذا و پرکردن شکمشان میگیرند و نیرویشان را صرف این احساس میکنند.

بتپرستی میتواند در میل ما برای شناختشدن بروز یابد. کسانی هستند که حاضرند هر کاری بکنند تا در کلیسا، محل کارشان یا اجتماع، مورد احترام قرار بگیرند. آنها شایعهسازی میکنند، تهمت میزنند، فریب میدهند و حتا با ناراستی میسازند تا جایگاهی بهدست آورند، شناخته شوند و صاحب قدرت گردند. آنها نیرویشان را از محبوبیت، شهرت و مقام میگیرند؛ در نتیجه نیرویشان را نیز صرف آن میکنند.

بت، ایمان و وفاداری خستگیناپذیر شما را میرباید. بت، نیرویی را که برای تا به انتها دویدن در میدان مسابقه نیاز دارید، از شما میدزد.

در آیاتی که از حزقیال خواندیم، مخاطب خدا، ایماندارانی است که پیروی از او را بهخاطر چیزهایی رها کردهاند که خشنودی و رضایت ماندگاری بهمراه ندارند. این بتها ممکن است در دورههای کوتاه ما را خشنود سازند، اما نمیتوانند در مسیری طولانی، ما را همراهی کنند. خدا بیان میکند که بتپرستان برای چیزی اشتباه، بها میپردازند. بهایی که آنها میپردازند، مشاهدی سوختن پاداششان است. آنها نجات خواهند یافت، اما بهشکلی عریان. آنها متعلق به خانهای او هستند، اما به عنوان پیشخدمتان، کارهای پست خانه را انجام داده و به اعضای خانواده کمک میکنند.

باید بهخاطر داشته باشیم که خدا همینجا و همین اکنون بهطور واضح با ما درحال صحبت است. او نمیخواهد من و شما همهی ثروتی را که برایمان تدارک دیده، از دست بدهیم. آسمان از هر چیزی که تصورش را بکنیم، بهمراتب بهتر است و هیچچیزی در زمین قابل قیاس با شکوه و جلال آن نمیباشد. با این وجود جایگاهها و مقامهایی در آسمان وجود دارد؛ گروهی در جایگاه بالاتری قرار میگیرند و گروهی عزت کمتری دریافت میکنند. هر مقامی در خانهای خدا بهتر از هر چیزی در روی زمین است، زیرا داود با تاکید بر این موضوع میگوید: "زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار در هر جای دیگر؛ دربان خانهای خدایم را ترجیح میدهم بر سکونت در خیمههای شرارت." (مزمور ۱۴: ۱۰)

داود درواقع میگوید: "من ترجیح میدهم به جای هر منصبی در جایی دیگر، پیشخدمت خانهای خدا باشم." هیچ مکانی در کل عالم هستی خوش-آیندتر و خواستنیتر از خانهای خدا نیست، چراکه حضور وی در آنجا بسیار

ملموس است. هر مقامی در صهیون به مراتب بهتر از هر مقامی در هر جای دیگر است.

اما نکته‌های را که خدا در اینجا توضیح میدهد، از دست ندهید. از آنجایی که او ما را بسیار دوست دارد، میخواهد به ما غمی را هشدار دهد که در صورت از دست دادن بهترینها یعنی کنار او بودن، از نزدیک با او کارکردن در تمام طول ابدیت تجربه میکنیم. در تخت داوری بسیاری اشک خواهند ریخت، اما این وعده به ما داده شده که: "او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد." (مکاشفه ۲۱: ۴) اما وقتی درمییابیم که از عمر کوتاهمان به درستی استفاده نکردیم و این ما را برای همیشه در جایگاهی پستتر قرار داده، هیچ چیز این اشک را بند نخواهد آورد. ما همواره میدانیم که چه چیز را از دست داده‌ایم، زیرا آنچه را که به دنبالش بودیم، دوامی نداشت. این یک زیان ابدی است که من در فصل پیشین به آن پرداختم (اول قرن‌تیان ۳: ۱۲-۱۵ را بخوانید).

از طرف دیگر، ببینید خدا [در ادامه کلام نبوتی حزقیال] چه میگوید: "لکن لاویان کهنه‌هاز بنیصادوق که در حینی که بنیاسراییل از من آواره شدند ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه میگوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده، پیه و خون را برای من خواهند گذرانید." (حزقیال ۴۴: ۱۵)

اگرچه بازهم خداوند در این آیه به کهنهی عهد عتیق اشاره میکند، اما به ما گفته شده که اینها "تنها سایهی امور آینده‌اند" (کولسیان ۲: ۱۷) و این که "این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی بهسر میبریم که غایت همه اعصار تحقق یافته است." (اول قرن‌تیان ۱۰: ۱۱) در بسیاری از شرایط، حوادث عهد عتیق نمونه‌ها، الگوها، سایه‌ها یا تصاویری از چیزهایی هستند که در آینده واقع خواهند شد. به عبارت "به جهت خدمت من" [حزقیال ۴۴: ۱۵] دقت کنید. این به نوعی اشاره به خدمتکار یک خانه یا همانطور که داود آرزوی انجامش را دارد، یک نظافتچی خانه است. اما این موضوع مفهومی کاملاً متفاوت در ارتباط با خدمت خداوند مییابد.

وقتی در سال ۱۹۸۳ خدمت تمام‌وقت را شروع کردم، عضو یک کلیسای هشت هزار نفره بودم. این کلیسا نهنتها در شهر من، بلکه از نظر جهانی شناخته شده بود. ما بالغ بر ۴۵۰ پرسنل در آن واحد بودیم. من استخدام شده بودم

تا دستیار اجرایی شبان و همسرش باشم. خدمت کردن به آنها به خودی خود افتخار بود. من امتیاز بیشتری نسبت به دیگر اعضای تیم داشتم؛ چراکه دفترم دقیقاً کنار دفتر آنها قرار داشت. بهفراوانی به خانهای آنها میرفتم و اغلب در مراسم شام یا ناهار آنها که با بزرگترین خادمان جهان صرف میشد، شرکت میکردم. بارها در کنارشان با ترس و احترام نشستیم. وقتی درمییافتم که فرصتی دست داده تا نزدیک این رهبران عالی و بزرگ باشم، اشک از چشمانم سرازیر میشد.

من اندیشهها، حکمت، افکار و عقاید آنها را میشنیدم؛ چیزی که دیگر پرسنل فرصتش را نداشتند. چیزهایی که از آن روزها آموختم، هنوز هم راهنمای من است. جایگاه من، محبوبترین شغل در تمام کلیسا بود. پرسنل بارها به من میگفتند: "تو بسیار خوششانسی که در این سمت خدمت میکنی!". برخی با حسادت میپرسیدند: "چطور این موقعیت را بهدست آوردی؟ برای تصاحب آن چه کاری کردی؟". دیگران بارها بین خودشان بحث میکردند که اگر من روزی این جایگاه را ترک کنم، چه کسی جای مرا خواهد گرفت. من میدانستم که نظر آنها درست است، این بهترین جایگاه و مقام بین دیگر پرسنل بود.

آیا میتوانید امتیازی را که در داشتن چنین مقامی در ارتباط با خود خدا نصیبتان میشود، تصور کنید؟ ایمانداران خستگیناپذیر، کسانی که کارشان را خوب انجام دادهاند و مسیر مسابقه را تا به آخر دویدهاند، کسانی هستند که در عصری که میآید تا به ابد در نزدیکی حضور خدا ساکن خواهند شد. آنان کسانی هستند که در جایگاه افتخار خواهند نشست. همانطور که خدا در حزقیال ۴۴: ۲۸ میگوید: "و ایشان را نصیبی خواهد بود. و من نصیب ایشان خواهم بود."

آیا جایزه و پاداشی بهتر از این میتوان متصور بود؟ کسانی که در نزدیکی او هستند، عقاید و رویاها و بصیرت او را میشنوند، او را در نقشه و طرح آینده کمک کرده و همراه او حکمرانی میکنند، کسانی هستند که با سختکوشی و امانت تا به آخر ایستادهاند. ما در کنار او خواهیم نشست و با او تا به ابد حکم خواهیم راند. ما مستقیماً او را خدمت خواهیم کرد. چه وعدهی شگفتانگیزی!

بیاید توصیهی پولس را یکبار دیگر بخوانیم:

”هرکه در مسابقات شرکت می‌جوید، در هرچیز، تن به انضباطی سخت می‌دهد. آنان چنین می‌کنند تا تاجی فانی به‌دست آورند؛ ولی ما چنین می‌کنیم تا تاجی غیرفانی به‌دست آوریم. پس من اینگونه می‌دوم، نه چون کسی که بی‌هدف است؛ و مشت می‌زنم، نه چون کسی که هوا را بزند.“
(اول قرن‌تیان ۹: ۲۵-۲۶)

ورزشکاران حرفه‌ای مرتب تمرین می‌کنند و برای رسیدن به جوایز سوپر بول، مسترز (گلف)، جام استنلی و مدال طلای المپیک تلاش و پافشاری می‌کنند، اما مهمی اینها در قیاس با آنچه ما برایش می‌دویم، رنگ‌پریده و ناچیز است. به همین دلیل به ما توصیه شده: ”پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به‌دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم.“ (عبرانیان ۱۲: ۱) در آیه ای دیگر باصراحت می‌گوید: ”پس شما چنان بدوید که [جایزه را] ببرید.“ (اول قرن‌تیان ۹: ۲۴)

حال از خود بپرسید: آیا اکنون این واژگان با آنچه که درباره‌ی جایزه‌های که در انتظار من است شنیدم، پرمعناتر نیستند؟!

دویدن برای جایزه

هرگز تسلیم نشوید

"هرکه تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت."^[۱] (متا ۱۰: ۲۲)

هیچکس نمیتواند شما را مجبور به رهاکردن و دست کشیدن نماید، شما تنها کسی هستید که میتوانید این تصمیم را بگیرید. پس چنین نکنید. پاداش غالباً آمدن، چه در زندگی و چه در آخرت، بسیار فراتر از مصیبتها و سختیهای است که با آنها مواجه میشوید. همانطور که عیسا گفت: "هرکه تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت."

منجی ما حقیقت بسیار غمانگیزی را پیشگویی میکند که در زمانهای آخر رخ میدهد. او میگوید: "بسیاری از ایمان خود برمیکردند."^[۲] (متا ۲۴: ۱۰) گفتن این کلمات میبایست قلب او را شکسته باشد. کسانی که او عمیقاً دوستشان دارد، کسانی که او زندگی خود را برای بهای آزادی آنها فدیہ نمود و در این راه موفق شد، تسلیم خواهند شد.

حقیقت تلخ این است که ضرورتی به این تسلیم شدن نیست. خداوند

۱ نویسنده از MSG نقلقول کرده است: "دست نکشید. تسلیم نشوید. در پایان است که بهترین این همه ارزش مییابد."
۲ نویسنده از CEV نقلقول کرده است: "بسیاری تسلیم میشوند."

قدرت فیض خود را به ما داده تا نه تنها ما را از میان سختیها بیرون بکشد، بلکه ما را زورآورتر، حکیمتر، و پرمتر از زمانی بسازد که هنوز وارد رنجها نشده بودیم. بسیاری دست میکشند، زیرا دیدگاه درستی ندارند. آنها مسلح نشده‌اند.

دستکشیدن، شکلهای مختلفی به خود میگیرد. در بسیاری از موارد در "سازش" که واژه‌ی متضاد "خستگیناپذیر" است، بروز مییابد. براساس رویایی که آن را در فصل نخست با شما در میان گذاشتم، لازم است از مردی که خلاف جریان آب پارو میزد، تقلید کنیم. برای راه رفتن با خدا، تجلی پادشاهی او و بازشناختن خود به‌خاطر نام او، باید برخلاف جریان متداول دنیا حرکت کنیم.

ما باید در پیوستن و چسبیدن به حکمت خدا، خستگیناپذیر باشیم. سازش، یک گزینه نیست.

مسیحی‌بودن سخت است

پولس درست پیش از شهادتش جریانهای سخت زمانهای آخر را پیش-بینی کرد: او به تیموتائوس نوشت: "اما آگاه باش که در روزهای آخر، زمانهای سخت پیش خواهد آمد." (دوم تیموتائوس ۳: ۱) پولس در مجموع سیونیه بار در پنج زمان مختلف تازیانه خورد، سه بار در جاده او را زدند، یکبار سنگسار شد و سالها در زندان رنج کشید. او هر کجا که میرفت، با دشمنی و جفا روبرو میشد. اما او نبوت کرد که دوران ما برای داشتن یک زندگی الهی سختتر است! چه‌طور او میتواند پس از چنین تجربیات سختی در زندگیاش این را بگوید؟ او خود این موضوع را توضیح می-دهد: "مردمان خودپرست، پولدوست، لاف‌زن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌گذشت، غیبت‌گو، بی‌بندوبار، وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، عجول و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت." (دوم تیموتائوس ۳: ۲-۴)

در نگاه نخست احتمالاً می‌پرسید: "او چه میگوید؟ چگونه این فهرستی که او از رفتارهای عصر ما پیشبینی میکند با دوره‌ی او متفاوت است؟" درواقع این خصیصه‌های رفتاری در جامعه‌ی او نیز یافت میشد. مردم، خودشان و پول را دوست داشتند، بیگذشت و ناپاک بودند و ... حتی پطرس در روز

پنتیکاست گفته بود: "خود را از این نسل منحرف برهانید." (اعمال ۲: ۴۰)

پس چرا پولس تنها نسل ما را خطاب قرار میدهد؟ چرا او این رفتارها را درتوصیف سختترین دوران تاریخ برای راهرفتن با خدا هدف قرار میدهد؟ آیهی بعدی، دربردارندهی پاسخ ماست: "و هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت خدا خواهند بود." (دوم تیموتائوس ۳: ۵)

مشکل بزرگی که پولس از آن سخن میگوید، از ایماندارانی نشأت میگیرد که بر سر حقیقت سازش کردهاند. پولس همراستای دیگر نویسندگان عهد جدید از پیش به ما هشدار میدهد که در زمان ما بسیاری از مدعیان دارای تولد تازه، در فیض خداوند مستحکم نمایاستند. آنها به این حقیقت که توسط فیض نجات یافتهاند، وفادارانه چسبیدهاند، اما قدرت فیضی را که میتواند آنان را بهعنوان جنگجویان پادشاهی خدا جدا سازد، رد میکنند.

اینان کسانی هستند که دست از پارو زدن کشیدهاند. شاید بهظاهر جهت و سمتوسویشان بالای رودخانه باشد، اما در مسیر جریان دنیا شناورند. خبر بدتر این است که در رویای من این قایق پر بود از این ایمانداران. ایمان مشترکشان، آن فریب را نیرومندتر و فریبندتر میسازد. آنها نهنتها خود را فریب دادهاند بلکه دیگران را هم به اشتباه هدایت میکنند و باعث میشوند بسیاری از افراد صادق و خالص، بلغزند. این سختیای است که پولس به آن اشاره میکند.

وقتی تاریخ را مرور میکنم، این باور را دارم که بزرگترین چالشی که پدران کلیسا با آن رودررو بودند، شریعتگرایی یا قانونپرستی^[۳] بود. شریعتگرایی موجب میشد ایمانداران جدید بهجای توکل به فیض خدا به شریعتی بازگردند که از آن نجات یافته بودند.

ما اکنون با جنگ دیگری مواجهیم. من باور دارم که بزرگترین چالش عصر ما، بیقانونی^[۴] است. بیقانونی یعنی نجات، بدون تغییر در الگوها و روش زندگی. ما بهعنوان مسیحیان، بدون هیچ تغییری نسبت به پیش از نجاتمان زندگی میکنیم، اما حالا عضوی از یک باشگاه یا کلوپ شدهایم، یک برچسب بر خود زدهایم و با زبان خاص باشگاهمان حرف میزنیم، درحالی-که قایق گروهیمان با جریان آب به سمت پایین رودخانه سرازیر است. ما دیگر در اعتماد به خدا و اطاعت از راههای او خستگیناپذیر نیستیم.

Legalism ۳

lawlessness ۴

عیسا هشدار میدهد که در روزهای آخر: "در نتیجه افزونی شرارت، محبت بسیاری به سردی خواهد گرایید. اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت." (متا ۲۴: ۱۲-۱۳) اما صبر کنید. گناه و شرارت که در آن زمان نیز بسیار شایع بود. عصر ما چه تفاوتی دارد؟ یک حقیقت شوک‌آور: عیسا از جامعه به معنای عام آن سخن نمیگوید؛ روی سخن او کسانی است که مدعی پیروی از او هستند. او تصدیق میکند که گناه و شرارت در میان مدعیان مسیحیت در عصر ما افزونی مییابد. چرا او میبایست کلامش را با این بیانات پایان دهد: "اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت؟"، شما نمیتوانید به بیایمانان بگویید: "اگر دور خود را به کمال برسانی، نجات خواهی یافت"، زیرا او حتا در مسابقه نیست که بخواد دور خود را به پایان برساند. اما به کسیکه از قبل در ایمان است، کسی که مسابقه و دور خود را آغاز کرده، می توانید بگویید: "اگر به کمال برسانی"

واژه کلیدیای که عیسا به کار میبرد، "پایدار ماندن" است. "پایدار ماندن" به معنای این است که سختیها، مخالفتها و مقاومتهایی در برابر حقیقت رخ میدهند. ما باید تا آخر خستگی‌ناپذیر بمانیم.

زمانی که فرار سیده است

با این نگرش، نامهی دوم پولس به تیموتائوس سزاوار توجه بیشتری است. وقتی او سختیها را توضیح میدهد، پادزهری را نیز پیشنهاد میدهد:

"اما شرارت‌پیشگان و شیادان در بدی پیش خواهند رفت؛ فریب خواهند داد و فریب خواهند خورد. اما تو در آنچه آموخته و بدان ایمان آورده‌ای پایدار باش، چراکه می‌دانی آنها را از چه کسان فراگرفته‌ای."

(دوم تیموتائوس ۳: ۱۳-۱۴)

حقیقت خیلی مُدِ روز نیست، حقیقت در طول زمان ثابت و غیرمتاثر نسبت به عقاید و فرهنگها باقی میماند. توجه کنید که پولس شاگردش را، هم برمی‌انگیزد و هم هشدار میدهد که: "اما تو در آنچه آموخته و بدان ایمان

آوردهای، پایدار باش^[۵]. پایداری درحقیقت^[۶] همان پادزهر است. پیروی از روشهای دنیا، دامی است که ما را اغوا میکند، اما تنها به فریب میانجامد. به همین دلیل پولس در ادامه میگوید: "و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است. تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد." (دوم تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۷)

دو عبارت کلیدی در این آیات وجود دارد: نخست عبارت "کتب مقدس" و دوم "از کودکی" است. خدا تمام کلام را الهام بخشیده است. این راستی اوست که از زمان و فرهنگ فراتر می‌رود و بالاتر از آن است. این بنیادی است که باید زندگی خود را بر آن بسازیم. این حقیقت ما را با دانش و قدرتی تجهیز مینماید که برای خشنود ساختن خدا در تمام راهایمان نیاز داریم. وقتی دوم تیموتائوس باب ۳ به این آیات میرسد، بیشتر ما می‌پنداریم پولس با این تعلیم باب را به پایان رسانده باشد. اما تا سال ۱۲۲۷ پس از میلاد چنین نبود، در آن زمان بود که فصلبندیها به کتاب مقدس اضافه شد. همانطور که خود پولس نوشته، نامهی دوم تیموتائوس یک نامهی واحد است. و او قطعاً نامهایش را با این تعلیم به پایان نرسانده. کلمات بعدی پولس در همان مسیر قبلی ادامه می‌بند:

"در برابر خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد، و نظر به ظهور او و پادشاهی‌اش، تو را مکلف می‌سازم که کلام را موعظه کنی و به‌گاه و به‌بیگاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق بپردازی. زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرانخواهند داد، بلکه بنابه میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوشه‌ایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛ و از گوش فرادادن به حقیقت رویگردان شده، به‌سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت." (دوم تیموتائوس ۴: ۱-۴)

پولس با گفتن "در برابر خدا و عیسی مسیح ... تو را مکلف می‌سازم"، نمیتوانست فرمانی محکمتر به شاگردش بدهد. این چه تکلیفی است؟ تعلیم

۵ نویسنده از TEV نقل قول کرده است. در ترجمه آیه ۱۴ آمده: "اما تو در حقایقی که تعلیم یافته و در ایمان به آن استوار گشته‌ای، پایدار باش (ادامه بده)."

۶ براساس ترجمه TEV

موعظه‌ی کلام خدا. سخن از تعلیم فلسفه، اصول اولیه‌ی تکنیکهای زندگی، و تعالیم مشابه دیگر نیست، که در زمان ما وجود دارند. خیر، این فرمانی است برای موعظه‌ی کلام بیزمان خداوند.

پولس تصدیق میکند که کل کلام به وسیله‌ی خدا الهام شده است و برای اصلاح زندگی ما مفید است. سپس تیموتائوس را مکلف میسازد تا آن را موعظه کرده و تعلیم دهد. چرا؟ زیرا زمانی خواهد رسید (و من باور دارم که اکنون فرارسیده) که آنانی که فریب میدهند و فریب خورده‌اند، به تعلیم صحیح گوش فرارخواهند داد. تعلیم چیست؟^[۷] این تعلیم نه یک آموزشی صرف، بلکه بنیاد تمام آموزه‌های کتابمقدس است. این تعلیمی است که همه-چیز را پیرامون خود استوار میسازد.

متاسفانه من شاهد این هستم که بنیادهای روحانی و کلامی ما به سوی سازگاری با زمان و جریان‌های رایج، تغییر جهت میدهند. این موضوع وقتی خادمی از یک کلیسای بزرگ میتواند جلوی جماعت بایستد و به راحتی بگوید که همجنسگراست و مورد تحسین حضار قرار بگیرد، دیگر از کنترل خارج میشود. فرد دیگری به راحتی اعلام میکند که دیگر اراده‌ی خدا شفا نیست، و مردم به جای کلام خدا، حرف او را باور میکنند. دیگری میتواند کتابی بنویسد و اعلام کند که همهی بشریت در نهایت به آسمان وارد میشوند و هیچ فردی در آتش ابدی نخواهد سوخت و اتفاقاً او در عالم مسیحیت جایگاه یک ستاره‌ی راک را پیدا میکند. شخص دیگری میتواند تولد از باکره و بازگشت عیسی‌ای مسیح را به چالش بکشد و هنوز به‌عنوان یکی از رهبران ایمان مسیحی باقی بماند. سناریوها و نمونه‌های بسیاری از این دست، هر روزه در میان مسیحیان بروز مییابد.

برخی از مشاهدات و بررسیهای اخیر ممکن است ما را در درک این تناوب مسخره و مضحک یاری رساند. برطبق یک بررسی آماری در سطح ملی، تنها ۴۶٪ از مسیحیان تولدتازهیافته، به‌طور کامل به حقایق معنوی باور دارند. بیش از ۵۰٪ مسیحیان انجیلی^[۸] باور دارند که انسانها میتوانند از طریق راههای دیگری غیر از قربانی عیسی‌ای مسیح نیز به آسمان راه یابند. تنها ۴۰٪ از مسیحیان تولدتازهیافته باور دارند که شیطان نیرویی حقیقی است.^[۹]

<i>Doctrine</i>	۷
<i>Evangelical Christian</i> (با مسیحیان انجیلی شناخته‌شده در ایران تفاوت دارد.)	۸
نویسنده از <i>MSG</i> استفاده کرده است. در انتهای آیه اینطور آمده: "او هرگز شما را رها	۹

چطور چنین چیزی ممکن است؟ پاسخ، در واژگان پولس به تیموتائوس یافت میشود: "مردم به تعلیم صحیح گوش نخواهند داد." ما در راستی، خستگی‌ناپذیر نمائیم.

هر روز بیشتر و بیشتر انجیلی تغییرشکلیافته را میشنویم و موعظه میکنیم. هستی درونی این پیامها به تعلیم کلام خدا وفادار نیستند، مانند این: "عیسا برای گناهان ما مرد تا ما را به آسمان ببرد، اما ما انسانیم، و خدا ضعف و تمایلات جنسی ما را درک میکند." یکی از تعالیم محبوب این سالها، حذف ضرورت توبه برای گناهان است. ایمانداران بیشماری با خوشحالی میگویند که دلیلی برای پذیرش اندوه الهی به خاطر ناطاعتی یا اعتراف نزد خدا برای گناهانشان ندارند، زیرا از پیش توسط فیض خدا پوشانده شده‌اند. شنیده‌ام زنان و مردانی که این تعالیم را پذیرفته‌اند، به سادگی و تازگی و آزادانه بودن پیام‌های آنها می‌بالند. اما اگر سادگی، تازگی و آزادانه بودن نشانگر راستی است، پس هر تعلیمی که ارضاکندهی جسم باشد، حقیقت و راستی خواهد بود! اگر این تعلیم که مسیحیان نیاز به توبه ندارند، درست است، پس وقتی عیسی مسیح در کتاب مکاشفه، به پنج کلیسا میگوید که توبه کنند، راه خطا میبیماید. (مکاشفه ۲: ۵ و ۱۶ و ۲۱-۲۲ و ۳: ۳ و ۱۹ را بخوانید)

حقیقت، برای تطبیق خود با کسانی که میخواهند گناه کنند، عوض نمی‌شود. حقیقت، خود را با خواسته‌های انسانی، آسودگی و سهولت مطابقت نمیدهد؛ کاری که امروزه "اصلاح سیاستمدارانه" مینامند. این تفکر در تضاد با گفته‌ی پسر خداست: "سخت است آن راه که به حیات منتهی میشود." (متا ۱۴: ۷)

ما در حال حاضر معلمانی را برای خود جمع کرده‌ایم که از تعلیم صحیح منحرف شده‌اند. این مکاتب فریبنده، انجیلی را ساخته‌اند که خود را با فرهنگ اخلاقی از هم پاشیده‌ی ما تطبیق داده است. راستی، دیگر شکل‌دهندهی زندگی یک ایماندار نیست، بلکه بهجای آن، راستی است که تغییرشکل یافته و مطابق مد و جریان جامعه شده است. چرا؟ زیرا گوشه‌های ما مشتاق شنیدن کلماتی است که ما را تشویق میکند فوراً با دنیا هم‌خواب شویم، و حاضر به شنیدن چنین واژگانی نیست: "از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید." (دوم قرنتیان ۶: ۱۷)

بسیاری از ایمانداران اوایل که آهسته‌آهسته سازش میکنند، صدای

نخواهد کرد. هرگز وعده‌اش را فراموش نمیکند.

روح‌القدس [و الزام او] را حس میکنند. اما بهخاطر تعداد بیشماری که در آن قایق‌های بزرگ همسوی جریان آب شناورند [اشاره به رویای آغازین کتاب]، درنهایت اکثریت صدای روح را خاموش میکنند، گوشه‌ایشان را می‌بندند و نسبت به شنیدن صدای حقیقت کر میشوند.

نسلی از قهرمانان

چرا باید این موضوع ما را غافلگیر کند؟ به ما گفته شده که یک بیدینی و ارتداد بزرگ در زمان آخر واقع خواهد شد (دوم تسالونیکیان ۲: ۳ را بخوانید).

از طرف دیگر به ما گفته شده که نسلی از قهرمانان در همان دوره برمی‌خیزند. این افراد، هم شامل مردان و زنان و هم جوانان و پیران هستند (اعمال ۲: ۱۷-۱۸ را بخوانید). انبیا و رسولان عهد عتیق این قهرمانان را افرادی خستگیناپذیر در حقیقت توصیف کرده‌اند. مصیبت تاریکی و فریب، میدان مبارزه‌ی این جنگجویان است. آنها هرگز عقب‌نشینی نمیکنند، بلکه در اثر سرسختی و استواری در ایمان و اعمالشان، پیشروی عظیمی برای پادشاهی خدا انجام خواهند داد. آنها حقیقتاً خود را چراغهایی پرنور و درخشان در میان تاریکی میدانند. آنها در همهی جنبه‌های زندگی برتری دارند، آنهم نه از طریق سازش و مصالحه با دنیا، بلکه همچون دانیال از طریق حکمت خدا که در ترس او و قدرتبخشی فیض یافت میشود.

خوانندگان عزیز، امیدوارم شما یکی از این قهرمانان باشید. دعا میکنم عظمت خود را با بستن کمر بند راستی بر کمرتان و مسلح ساختن خود با زره راستی، تثبیت کنید. امیدوارم کلاهخود نجات را بر سر بگذارید و در میدانی که پیش روی شماسست، بهشکلی خستگیناپذیر بدوید و باطمینان با هر دشمنی و مخالفتی تا به انتهای مسیر، بجنگید. شما یک فاتح و فردی پیروزید. دانهای در درون شماسست که قادرتان میسازد در برابر بزرگترین سختی‌ها و دشمنیهایی که با آن روبه‌رو میشوید، تاب بیاورید. قدرت و نیروی خداوند در شماسست! طبیعت او در شماسست. شما آفریده نشده‌اید تا رها کنید، عقب‌نشینی کنید، دچار تزلزل شوید و مصالحه کنید. شما با فیض شگفتانگیز خدا مسح شده‌اید!

مهم نیست مصیبت و سختی پیش رویتان تا چه اندازه بزرگ است، به آن

همچون پلهای برای رفتن به مرحلهی بعدی حکمرانی نگاه کنید. از مصیبت و سختیها همچون پولس درس بگیرید:

"ای برادران، نمی‌خواهیم از سختیهایی که در ایالت آسیا بر ما گذشت، بی‌خبر باشید. فشارهایی که بر ما آمد، چنان سخت و توانفرسا بود که از زنده‌ماندن هم نومید گشتیم. به‌واقع احساس می‌کردیم حکم مرگمان صادر شده است. اما اینها همه روی داد تا نه بر خود، بلکه بر خدایی توکل کنیم که مردگان را زنده می‌کند. او ما را از چنین خطر مهلکی رهانید و بازخواهد رهانید. براوست که ما امید بسته‌ایم که همچنان ما را خواهد رهانید." (دوم قرنتیان ۱: ۸-۱۰)

سختیهای پولس بسیار دشوار به‌نظر میرسیدند، آنقدر که او و همراهانش از زنده ماندن هم نومید شده بودند. او می‌گوید که این بهترین چیزی بود که برایشان رخ داد. پولس از طریق مخالفتها و دشمنیها به سمت مرحلهی بالاتری از اقتدار و قدرت بالا رفت. فیض خدا (قدرت خدا)، همیشه ما را کافی است. او ما را بارها و بارها بالا میکشد. تمام کاری که ما باید انجام دهیم، ماندن در این فیض است و نباید بگذاریم ایمانمان سست شود، زیرا در سوی دیگر، پیروزی و خوشیدیدن، نتیجهی کار است. همانطور که یعقوب مینویسد:

"خوشابحال آن که در آزمایشها استقامت نشان می‌دهد، زیرا چون از بوته آزمایش سربلند بیرون آید، تاج حیاتی را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱: ۱۲)

فیض قدرتبخش خداوند، طبیعت و خصوصیات ذاتی و کمال او در شما کاشته شده است. شما با او یک هستید؛ شما بدن مسیح هستید. سر (مسیح) هرگز شکست نخواهد خورد، بنابراین بدن او نیز نباید شکست بخورد. پولس مینویسد: "ما از هرسو در فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم." (دوم قرنتیان ۴: ۸)

ما بدن مسیح هستیم، ما تسلیم نمیشویم. هرگز دست نخواهیم کشید! پولس این واژهها را بارها و بارها تکرار میکند: "دلسرد نمیشویم" (دوم قرنتیان ۴: ۱) و باز هم "پس دلسرد نمیشویم!" (دوم قرنتیان ۴: ۱۶) و.... شما آفریده شده‌اید تا به شکلی باشکوه موفق شوید. هرگز فکر نکنید که خدا شما را رها خواهد کرد. او هرگز این کار را

نمیکنند. بیایید وعده‌ی مستحکم او را با هم بخوانیم: "ما یقین می‌دانیم که خدا این کار را برای ما به‌عمل خواهد آورد، زیرا او در انجام وعده‌های خود امین و وفادار است. او همان خدایی است که شما را دعوت نموده تا با فرزندش عیسی مسیح، خداوند ما، دوستی و اتحاد روحانی داشته باشید." (اول قرن‌تین ۱: ۹ ترجمه تفسیری).

آیا وعده‌های از این عالی‌تر هم وجود دارد؟ خدا هرگز از شما دست نمی‌کشد و رهایتان نمی‌کند. او در این باره خستگی‌ناپذیر است. و اگر او از شما دست نمی‌کشد، پس چگونه ما می‌توانیم از او یا خودمان ناامید شویم؟ پاداش این محتمل‌شدن چیست؟ این پاداش ماست که مستقیماً از دهان خود خداوند صادر گشته است:

"هرکه غالب آید و خواست مرا تا به آخر انجام دهد، او را بر قومها اقتدار خواهم بخشید." (مکاشفه ۲: ۲۶)

چه پاداشی! پولس بر این وعده‌ی عیسا صحنه می‌گذارد: "اگر تحمل کنیم، با او سلطنت خواهیم کرد" و به‌خاطر داشته باشید که این اتفاق، نه فقط در دورانی که خواهد آمد، بلکه اکنون و در همینجا نیز صادق است. "زیرا اگر به‌واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چهقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند." (رومیان ۵: ۱۷)

پس ای برادران و خواهرانم در مسیح، شما به‌طور خاص صاحب قدرتی هستید که می‌توانید خستگی‌ناپذیر بمانید. شما آنچه را که برای به‌کمال رساندن دور خود نیاز دارید، در اختیار دارید و آن فیض خداست و این فیض هرگز کم نمی‌آورد. پس باطمینان به‌سمت جایزه‌ی خود بدوید. خواه این یک مسئولیت الهی باشد، یا یک کلید موفقیت، و خواه برای یک دورهی کوتاه و یا طولانی‌مدتو یا برای تمام عمرتان، سرنوشتتان غالباً مدن و حکم-راندن است. شما امتیاز تجربهی فراوانی و پُری حیاتی را دارید که در نتیجه‌ی محتمل‌شدن و پایداری حاصل می‌شود. حکمرانی در انتظار شماست. شما برای جلال پادشاهتان متمایز شده‌اید. این یک پاداش شیرین است. پس همواره به‌خاطر داشته باشید: "برای خداوند انتظار بکش، نیرومند باش و دل قوی دار؛ آری، منتظر خداوند باش!" (مزمور ۲۷: ۱۴)

پیوست ۱

دعایی برای فرزند خداشدن

چطور میتوانید فرزند خدا شوید؟ نخستین و مهمترین نکته این است که شما قرار نیست کاری انجام دهید، این کار را عیسای مسیح برای شما انجام داده است. او در حالی که کاملاً بیگناه بود، زندگی شاهانه‌اش را فدیہ کرد تا شما را بهسوی خالقان یعنی خدای پدر بازگرداند. مرگ او بر روی صلیب، تنها بهای ممکن برای بازخرید شما و حیات ابدی است.

بدون توجه به جایگاه اجتماعی، گذشته، مذهب و هرچیز مورد پسند و ناپسندی در نظر مردم، شما واجد شرایط فرزند خداشدنید. او میخواهد و انتظار میکشد تا به خانوادگی او داخل شوید. این امر تنها با اعلام سادگی گناهانتان در زندگی جدا از او، و سپردن و تسلیم زندگیتان به خداوندی عیسای مسیح اتفاق میافتد؛ بهمحض انجام این کار، تولد تازه مییابید. شما دیگر بردهی تاریکی نیستید، شما تولد تازه یافتهاید و پسران و دختران جدید خدایید. کتابمقدس میگوید: "اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسا خداوند است" و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان میآورد و پارسا شمرده میشود، و با زبان است که اعتراف میکند و نجات مییابد." (رومیان ۱۰: ۹-۱۰)

بنابراین اگر باور دارید که عیسای مسیح برای شما مُرد، و اکنون خواستار تسلیم زندگیتان به او هستید و دیگر نمیخواهید برای خود و خواستههای خود زندگی کنید، این دعا را از صمیم دل بخوانید، آنگاه فرزند خدا خواهید شد:

"خدایی که در آسمانهایی، من میدانم که یک گناهکارم و از معیارِ پارسایی تو بسیار دورم. من سزاوار داوری ابدی برای گناهانم هستم. سپاسگزارم که مرا در این مرحله رها نکردی، زیرا باور دارم عیسی مسیح را فرستادی، تنها پسر ت را، او که از مریم باکره متولد شد تا برای من مرده، و داویرما بر صلیب بر خود کشد. من باور دارم که او در روز سوم از میان مردگان برخاست و اکنون در دست راست تو به عنوان خداوند و نجات‌دهنده‌ی من نشسته است. بنابراین امروز زندگی را تماماً به‌خداوندی عیسی مسیح می‌سپارم.

عیسا من تو را خداوند، منجی و پادشاه خود اعلام میکنم. از طریق روحت به زندگی من داخل شو و مرا تبدیل به یکی از فرزندان خدا گردان. من تاریکی‌ای را که مرا دربر گرفته بود، رد میکنم و از امروز به بعد دیگر برای خودم زندگی نمیکنم، بلکه برای تو می‌زیم که جانت را برای من دادی تا برای همیشه زندگی کنم.

سپاسگزارم خداوندا؛ زندگی من اکنون کاملاً در دستانت توست و مطابق کلامت هرگز شرمسار نخواهم شد."

اکنون نجات یافته‌اید و فرزند خدا هستید. همهی آسمان در این لحظه با شما شادی میکنند! به خانواده، خوش آمدید! مایلم سه توصیه مفید برایتان داشته باشم:

۱. آنچه را که انجام داده‌اید، با کسی که از پیش ایماندار است، در میان بگذارید. کتاب مقدس ما را آگاه می‌سازد که یکی از روشهای شکست دادن تاریکی، شهادت دادن ماست (مکاشفه ۱۲: ۱۱ را بخوانید). شما را دعوت میکنم اگر مایلید با مینستری ما به آدرس www.messengerinternational.org تماس بگیرید. ما عاشق شنیدن از شما هستیم.

۲. به کلیسایی که کلام خدا را خوب تعلیم میدهد، بپیوندید. عضو کلیسا شده و خود را درگیر سازید. والدین، فرزندان‌شان را روزی که متولد شده‌اند، در خیابان نمیگذارند و نمیگویند: "زندگی کن!". اکنون شما یک نوزاد در مسیح هستید؛ خدای پدر، خانواده‌های را برای کمک و رشدتان تدارک دیده است. این خانواده، کلیسای محلی عهد جدید نامیده میشود.

۳. تعمید آب بگیرید. اگرچه فرزند خدا هستید، اما تعمید آب یک اعلان عمومی به دنیای روحانی و به همان نسبت به دنیای مادی است که میگوید زندگیتان را از طریق عیسیای مسیح به خدا سپرده‌اید. همچنین نشانه‌ی سرسپردگی و اطاعت است، زیرا عیسا میگوید که نوایمانان باید تعمید بگیرند: ”پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید.“ (متا ۲۸: ۱۹)

آرزوی بهترینها را در مسیح برایتان دارم. مینستری ما بهطور مرتب برایتان دعا خواهد کرد. حال بهشکلی خستگیناپذیر، زندگیتان را در راستی شروع کنید.

پیوست ۲

چرا من از ترجمه‌های گوناگون بسیاری استفاده میکم^[۱]

گاهی این پرسش پیش می‌آید که چرا من اغلب از ترجمه‌های گوناگون استفاده می‌کنم و دوم، چرا گاهی تنها بخشی از آیات را استفاده کرده‌ام؟ اجازه دهید به این پرسشها پاسخ دهم:

۱- کتابمقدس در اصل با بیش از ۱۱۰۰۰ واژه‌ی عبری، آرامی و یونانی نوشته شده است. با این وجود به‌طور میانگین در ترجمه‌های انگلیسی حداکثر ۶۰۰۰ واژه به کار رفته است. براساس این آمار میتوانیم نتیجه‌گیری کنیم که در ترجمه‌ها معانی مختلفی میتواند یا گم شده باشد یا دچار اشتباه شده باشد. استفاده از منابع مختلف کمک میکند تا به معنای کاملتری از آنچه خدا با ما در میان نهاده، دست یابیم.

۲- در استفاده از یک ترجمه‌ی صرف، این اشکال وجود دارد که اگر خواننده، یک آیه را بازشناسد، به‌طور سطحی از روی آن عبور کند. استفاده از ترجمه‌های مختلف احتمال این رخداد را کاهش داده و تمرکز خواننده را بر آیات حفظ میکند.

۳- من هنگام نوشتن، بخشهای منتخبی از دستکم پنج تا هشت ترجمه‌ی

۱ لازم به توضیح است که یکی از سختیهای ترجمه‌ی کتابهای جان بیور، همین استفاده‌ی مکرر از ترجمه‌های متعدد است. متأسفانه در زبان فارسی این نوع ترجمه وجود ندارد، لذا در مواردی که بسته به موضوع مورد بحث ضرورتی حس شده، کل یا بخشی از آیه عیناً از ترجمه‌ی مورد نظر نویسنده ترجمه‌ی مجدد شده است و در تمامی موارد، پانوشتی به آن اضافه شده است. (مترجم)

مختلف را با دقت میخوانم و تصمیم میگیرم که کدامیک، نکتهی موردنظر را بهتر انتقال داده است. همچنین یقین حاصل میکنم که اگر تفسیر و تاویل خودم را به آن اضافه کنم، آیا آن بخشی که استفاده کردهام، همگامیاش را با ترجمههای معتبر از دست نخواهد داد؟!

۴- علت آن که من همواره کل آیات را استفاده نمیکنم، این است که فصول و آیات در سال ۱۲۲۷ پس از میلاد به کتابمقدس اضافه میشوند. کتابمقدس در اصل با این تقسیمبندیها نوشته نشده است. عیسا خود بارها تنها بخشهایی از یک آیه در عهدعتیق را نقلقول کرده است.

برای تامل و مناظرهی بیشتر

۱. آیا با این نظر موافقاید که "چگونه بهپایانرساندن" در زندگی، مهمتر از "چگونه آغازکردن" است؟ پاسخ خود را توضیح دهید.
۲. "روح خستگیناپذیر" را چگونه تعریف میکنید؟
۳. فیض خدا را چگونه معنا میکنید؟ آیا درک شما از فیض خداوند با خواندن این کتاب بالاتر رفته است؟
۴. این حقیقت که مسیحیان باید "در زندگی حکم برانند" چه مفهومی دارد؟ (رومیان ۵: ۱۷ را بخوانید). چگونه این حقیقت بر خانوادهی شما تاثیر میگذارد؟ بر کارتان چهطور؟ واکنش شما به تمامی چالش-های زندگیتان چیست؟
۵. بهنظر نمیرسد که بسیاری از مسیحیان بر زندگی حکم برانند. فکر میکنید چرا چنین وضعی وجود دارد؟
۶. برخی از نگرشها و اعمال پایهای که یک ایماندار را قادر میسازد تا بر هر چالشیدر زندگی کنونیاش حکمرانی کند را نام ببرید.
۷. نقشی شیطان در مقابله با شما چیست؟ (یوحنا ۱۰: ۱۰ را بخوانید) چگونه شیطان را در حال "دزدیدن، کشتن و هلاککردن" در روزها یا هفتههای گذشته در زندگیتان دیدهاید؟
۸. عیسا گفت که ما در این دنیا با سختیها روبهرو میشویم، اما او "بر جهان غالب آمده" (یوحنا ۱۶: ۳۳ را بخوانید). این موضوع برای غالبآمدن و فاتح شدن، چه کمکی به ما میکند؟
۹. برخی از خصوصیات افراد مغرور را نام ببرید. برخی از خصوصیات افراد فروتن را نام ببرید.
۱۰. پطرس، پیروان عیسای مسیح را برمیانگیزد تا "فروتنی را بر تن کنند" (اول پطرس ۵: ۵). فکر میکنید منظور او در شرایط عملی زندگی چیست؟
۱۱. چند روشی را که میتوانیم در برابر ابلیس بایستیم، نام ببرید.

۱۲. چرا سختی یک حقیقت مهم در زندگی مسیحیان است؟
۱۳. نقش دعا در زندگی یک مسیحی خستگیناپذیر چیست؟
۱۴. یک دعای پرشور و حرارت را چگونه توصیف میکنید؟
۱۵. چرا در آسمان، انواع و سطوح مختلفی از پاداش وجود دارد؟
۱۶. وقتی در کلیات این کتاب تامل میکنید، فکر میکنید در چه بخشهایی از مسیر حرکتتان با خداوند، به کمک روحالقدس نیاز دارید تا ”روح خستگیناپذیرتان“ را تعالی بخشد؟

خستگی ناپذیر

قدرتی که نیاز دارید تا هرگز تسلیم نشوید

کتاب آموزشی ای که اکنون می خوانید، بخشی از دوره ی آموزشی خستگی ناپذیر، نوشته ی جان بیور است. با استفاده از این کتاب در کنار دیگر منابع کمکی که برای دانلود در اینترنت در دسترس تان است، قادر خواهید بود هر بخش از این مجموعه ی آموزشی پویا و تحول برانگیز را مطالعه نمایید. مطالعه ی درست، توانایی شما را افزایش می دهد و موجب می شود برای خداوند کارهای بیشتری انجام دهید.



این دوره ی کامل آموزشی شامل موارد زیر است:

- کتاب خستگی ناپذیر

این کتاب تنها بخش چاپ شده از این دوره ی آموزشی می باشد. چاپ الکترونیکی کتاب نیز به صورت *ebook* و فایل *PDF* در اینترنت موجود می باشد.

- *CD پیوست*

این *CD*، ضمیمه ی کتاب خستگی ناپذیر است و شامل مباحث مختلف این دوره ی آموزشی به شکل دیجیتال است. (تمامی این موارد، برای دانلود به صورت رایگان از طریق اینترنت در دسترس شماست).

- کتاب آموزشی و راهنمای خستگی ناپذیر

این کتابی است که اکنون آن را می خوانید. این کتاب به صورت *ebook* و *PDF* در *CD پیوست* و به صورت *online* در اینترنت موجود می باشد.

- کتاب صوتی خستگی ناپذیر

تمام ۱۸ فصل کتاب خستگی ناپذیر به زبان شما خوانده شده و به صورت *MP3* موجود است.

خستگی ناپذیر

قدرتی که نیاز دارید تا هرگز تسلیم نشوید

- مجموعه دروس ویدئویی خستگی ناپذیر
تمامی ۱۲ درس برای دانلود موجود است و نمونه های آن در CD
ضمیمه، قرار گرفته است.
- مجموعه دروس صوتی خستگی ناپذیر
تمامی ۱۲ درس به صورت MP3 موجود است.
- کتاب «برخاستن ماده شیر»
می توانید این کتاب را در CD پیوست یا در اینترنت به صورت ebook
با فرمت PDF پیدا کنید.

این مجموعه و دیگر تعالیم جان و لیزا بیون، جهت دانلود در سایت های زیر در
دسترسی شماست:

مطالعه ی بیشتر در این تعلیم پویا، در اختیارتان قرار می دهد تا آن را با دیگران
نیز سهیم سازید. شما را تشویق می کنیم تا هر بخش از این مجموعه ی آموزشی
را تکثیر و توزیع نمایید. شما می توانید فایل ها را برای دیگران ایمیل کرده و یا آنها
را برای دانشجویان خود تکثیر نمایید، و یا آنها را در اینترنت آپلود کرده، یا چاپ و
کپی نمایید. این مجموعه به طور خاص، برای الهام بخشیدن و تشویق کردن تمام
مسیحیان ایماندار در سراسر دنیا تهیه شده است.

www.MessengerInternational.org

www.CloudLibrary.org

«خستگی ناپذیر» ضمایم

teach reach rescue
**Messenger
International**
MessengerInternational.org



فایل های موجود را در رایانه ی
خود مشاهده کرده و منابع پیوست را
به صورت آن لاین از سایت [www.
CloudLibrary.org](http://www.CloudLibrary.org) دانلود نمایید.

قدرتی که نیاز دارید تا هرگز تسلیم نشوید

خستگی ناپذیر جان بیور



این DVD پیوست، هدیه ی شخصی از طرف جان بیور به شماست. این DVD ، منابع ارزشمندی را برای مطالعه ی بیشتر در این تعلیم پویا، در اختیارتان قرار می دهد تا آن را با دیگران نیز سهیم سازید. شما را تشویق می کنیم تا هر بخش از این مجموعه ی آموزشی را تکثیر و توزیع نمایید. شما می توانید فایل ها را برای دیگران ایمیل کرده و یا آنها را برای دانشجویان خود تکثیر نمایید، و یا آنها را در اینترنت آپلود کرده، یا چاپ و کپی نمایید. این مجموعه به طور خاص، برای الهام بخشیدن و تشویق کردن تمام مسیحیان ایماندار در سراسر دنیا تهیه شده است.

این مجموعه ی آموزشی و تعالیم دیگر «جان و لیزا بیور» برای دانلود از طریق سایت های زیر در دسترس است:

www.MessengerInternational.org

www.CloudLibrary.org

منابع اضافی دیگر به بسیاری از زبان ها، برای دیدن و دانلود کردن در سایت Youtube.com و Yuku.com و دیگر سایت های رسانه ای در دسترس همگان است.

خداوند بانی سختی ها نیست اما از آن ها استفاده می کند تا ما را برای نتایج بزرگتر نیرومند سازد. او هرگز ما را به میان طوفانی که قدرت غلبه بر آن را نداده باشد، نمی فرستد.

جان بیور - خستگی ناپذیر

شما از قبل هر آنچه را که برای رسیدن به کمال رساندن کارهای تان ضروری است، در اختیار دارید!

مسیحیت هرگز به معنای "به زحمت به انجام رساندن" نیست. شما خلق شدید تا فراتر از فلاکت بیاستید و عظمت و تعالی را نشان دهید. در این کتاب پرکشش، نویسنده ی سرشناس، جان بیور - به اکتشاف آنچه برای به کمال رسانیدن زندگی ضروری است، می پردازد. "خستگی ناپذیر" فراتر از یک استراتژی صرف برای بقا، یک ذهنیت تازه را پیشنهاد می دهد، اندیشه ای که باعث می شود پولس با حرارت بگوید: "در سختی ها شادمان". این حقایق بنیادین کتاب مقدسی، شما را تجهیز خواهد کرد تا در هر فصلی از زندگی تان شکوفا گردید.

خستگی ناپذیر

جان بیور، فردی است شهره به شجاعت، جسارت و اشتیاق! او حقایق سازش ناپذیر را از طریق برنامه های آموزشی و کتاب های پرفروش خود مانند: "دام شیطان، نزدیک شوید، برانگیخته با ابدیت" عرضه داشته که اکنون در بیش از شصت زبان در دسترس است. او سخنرانی بین المللی است و مجری برنامه ی تلویزیونی "پیام آور" می باشد که از طریق ماهواره به سراسر جهان ارسال می شود. جان و همسرش - لیزا، که او نیز نویسنده و سخنرانی سرشناس است، به همراه خانواده شان در کلرادو - اسپرینگز زندگی می کنند.



در بیش از شصت زبان در دسترس است. او سخنرانی

شما می توانید این کتاب و دیگر کتاب های آموزشی جان و لیزا بیور را به زبان فارسی از سایت های زیر دانلود کنید:

www.CloudLibrary.org www.MessengerInternational.org



این کتاب، هدیه ای است رایگان

از طرف نویسنده، و قابل فروش نمی باشد



جان بیور را در
Facebook و Twitter
دنبال کنید.

teach reach rescue
**Messenger
International.**
MessengerInternational.org